



چهره های درخشان  
سامرا

علی ربانی خلخالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# چهره‌های درخشان سامرا

نویسنده:

علی ربانی خلخالی

ناشر چاپی:

مکتب الحسین (ع)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۷	چهره‌های درخشان سامرا
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	نشسته خون به قلب قطب عالم
۱۷	پیشگفتار
۱۹	گاهی به جمکران و زمانی به سامره
۱۹	نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام هادی (ع)
۱۹	شخصیت والای امام هادی
۲۰	گوشه‌ای از کرامت‌ها و شگفتی‌های امام هادی
۲۰	اشاره
۲۰	آغاز امامت
۲۱	اجرای تقدیرات الهی
۲۱	دعوت یا تبعید
۲۳	هنوز تو در معرفت ما در این پایه‌ای؟
۲۳	پاسخ به ادعای بی‌مورد
۲۴	رفتار متفاوت
۲۴	مجلس عیش و نوش به هم ریخت
۲۵	شیخه اسب
۲۵	غلامان حبشی
۲۵	عظمت و جلالت باشکوه
۲۵	نجات جوان مهرورز
۲۶	هیبت باشکوه
۲۶	عنایت به دشمن

- ۲۷ ..... دعا برای نوزاد پسر
- ۲۷ ..... اندیشه در دفع دشمن
- ۲۷ ..... مرد نصرانی و نجات او از مرگ
- ۲۸ ..... یونس نقاش و عنایت مولا
- ۲۸ ..... آشنایی با زبان‌ها
- ۲۹ ..... فروتنی درندگان
- ۲۹ ..... هیبت و عظمت
- ۲۹ ..... دعای مستجاب
- ۳۰ ..... سپاس از نعمت‌ها
- ۳۰ ..... روی خشنودی
- ۳۰ ..... پرداخت بدهی سنگین
- ۳۱ ..... شیر درنده‌ای سر راه قافله
- ۳۱ ..... دعا برای بیمار در حرم امام حسین
- ۳۲ ..... هفتاد و سه زبان را فرا گرفتم
- ۳۲ ..... امداد غیبی
- ۳۳ ..... سر به نیست شدن، شعبده‌باز گستاخ
- ۳۳ ..... هلاکت مرد گستاخ و بد زبان
- ۳۳ ..... کرامتی دیگر
- ۳۴ ..... سجده بر شیشه
- ۳۴ ..... مواظب خود باش
- ۳۴ ..... خلیفه‌ی بعدی کیست؟
- ۳۵ ..... سزای سوگند دروغ
- ۳۵ ..... عفو بی‌کران
- ۳۵ ..... معجزه‌هایی در سفر

- ۳۶ ..... دعا برای چشم کور
- ۳۶ ..... کعبه‌ی دل‌ها
- ۳۷ ..... فردا به قتل خواهد رسید
- ۳۷ ..... گوشه‌ای از شخصیت علمی امام هادی
- ۳۷ ..... امام شناسی در گفتار امام هادی
- ۳۸ ..... برترین اهل زمین
- ۳۹ ..... فرمان امام هادی به ساخت ساعت
- ۳۹ ..... چهار روز مهم
- ۴۰ ..... شاگردان حوزه‌ی امام هادی
- ۴۰ ..... حضرت عبدالعظیم حسنی
- ۴۰ ..... پذیرش آیین عبدالعظیم
- ۴۱ ..... ابوهاشم جعفری
- ۴۱ ..... فرقه‌های صوفیه از دیدگاه امام هادی
- ۴۲ ..... حدیث ریاکاری
- ۴۲ ..... سخنان حکیمانه
- ۴۳ ..... کلمات درربار و مواعظ ارزنده
- ۴۴ ..... شهادت امام هادی
- ۴۴ ..... اشاره
- ۴۵ ..... فرزندان گرامی امام هادی
- ۴۵ ..... نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام حسن عسکری (ع)
- ۴۵ ..... نگاهی گذرا به زندگی امام حسن عسکری
- ۴۶ ..... شخصیت والا و ویژگی‌های اخلاقی
- ۴۶ ..... فضایل اخلاقی و کمالات معنوی
- ۴۷ ..... زهد امام

۴۸	عبادت امام
۴۸	گوشه‌ای از کرامت‌ها و شگفتی‌های امام حسن عسکری
۴۸	اشاره
۴۸	فروتنی درندگان
۴۹	سه روز تا گشایش
۴۹	مردم قم و پناه بردن به پیشوای نور
۵۰	بخشش با اعجاز
۵۰	شرم نکن! حاجت خود را بطلب
۵۱	رهایی از زندان
۵۱	عنایت به برادر
۵۱	چرا از دیدار ما غافل
۵۲	شکوه از فقر و تنگدستی
۵۲	توسلات مردم جرجان
۵۳	امت جدت را دریاب
۵۳	مسافرت‌های امام حسن عسکری و اجمالی دیگر از ویژگی‌های والایش
۵۵	گوشه‌ای از شخصیت علمی امام حسن عسکری
۵۵	اشاره
۵۶	علم و دانش بیکران
۵۶	حوزه‌ی علمیه و دانشگاه
۵۷	شاگردان امام حسن عسکری
۵۷	تألیفات امام حسن عسکری
۵۷	شرح کوتاهی پیرامون تفسیر منسوب
۵۸	تأیید از کتاب‌های شاگردان
۵۸	فقها در سخن امام حسن عسکری

- ۶۰ ..... کندی فیلسوف و اخترشناس معروف
- ۶۲ ..... قداست فرشتگان از نسبت‌های ناروا
- ۶۲ ..... فلسفه‌ی تفاوت ارث زن و مرد
- ۶۳ ..... درس اخلاق و حقوق
- ۶۳ ..... شیعه شدن ناصبی
- ۶۴ ..... پاسخ به یک سؤال قرآنی
- ۶۴ ..... قاطعیت در برابر دزدان عقیده
- ۶۴ ..... امام حسن عسکری در برابر صوفیان
- ۶۵ ..... موضعگیری در برابر دوگانه پرستان
- ۶۶ ..... نصیحت به شیعیان جهان
- ۶۶ ..... سخنان حکیمانه
- ۶۷ ..... شهادت امام حسن عسکری
- ۶۷ ..... عیادت ابی‌سهل نوبختی
- ۶۸ ..... شهر سامرا و خبر شهادت پیشوای نور
- ۶۸ ..... شهادت پیشوای نور به روایت شیخ صدوق
- ۷۲ ..... نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام مهدی (عج)
- ۷۲ ..... نگاهی گذرا به زندگانی حضرت مهدی
- ۷۲ ..... اشاره
- ۷۲ ..... میلاد نور
- ۷۳ ..... آن سپیده دم پر خاطره
- ۷۴ ..... پسرم سخن بگو
- ۷۵ ..... نگرشی بر روایت
- ۷۵ ..... یک نکته‌ی جالب
- ۷۶ ..... در سپیده‌ی سحر



- ۷۶ ..... تردیدافکنی منحرفان
- ۷۷ ..... قربانی و میهمانی
- ۷۷ ..... یک راز بزرگ
- ۷۸ ..... نواب خاص
- ۷۹ ..... نگاهی به فضایل بانوی بزرگوار حضرت نرجس
- ۷۹ ..... نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت نرجس
- ۷۹ ..... اشاره
- ۷۹ ..... نام‌های آن حضرت
- ۷۹ ..... آزاده‌ای از تبار وارستگان
- ۸۱ ..... سرگذشت شگفت‌انگیز
- ۸۱ ..... پرافتخارترین پیوند
- ۸۱ ..... چه کنم؟
- ۸۲ ..... آن رؤیای پرشکوه
- ۸۲ ..... اینک در انتظار دیدار پسرم باش!
- ۸۲ ..... تدبیر برای وصال
- ۸۳ ..... رؤیای راست و درست
- ۸۴ ..... دیدگاه دیگر
- ۸۵ ..... نگرشی بر این روایت
- ۸۶ ..... یک پرسش
- ۸۶ ..... پاسخ پرسش
- ۸۶ ..... کراماتی از آستانه سامرا
- ۸۶ ..... کرامتی چند از آستانه سامرا
- ۸۶ ..... ظهور کرامت ضریح مطهر عسکریین
- ۸۷ ..... حاج جواد صباغ و معجزه عسکریین

- ۸۸ ..... جوان تبریزی در حرم عسکرین
- ۸۸ ..... اعجازی دیگر
- ۸۹ ..... فوز دیدار
- ۹۰ ..... اقامت در سامرا
- ۹۱ ..... صدا و لحن نیکو
- ۹۱ ..... ملاحظه‌ی غربت
- ۹۲ ..... شب وصال
- ۹۵ ..... در راه سامرا
- ۹۶ ..... شما میهمان ما هستید
- ۹۷ ..... الان موقع فریادرسی است
- ۹۹ ..... در راه زیارت
- ۱۰۰ ..... از این جا نمی‌روم تا پذیرایی شوم
- ۱۰۰ ..... نگاهی کوتاه به کارنامه سیاه ستمگران در هتک حرمت بارگاه امامان نور
- ۱۰۰ ..... کارنامه سیاه هارون عباسی در تخریب بارگاه حسینی
- ۱۰۱ ..... اشاره
- ۱۰۱ ..... نبش قبر امام حسین و اعجاز آن
- ۱۰۲ ..... ابوالسرایا و قبر امام حسین در یک شب بارانی
- ۱۰۳ ..... حرم امام حسین در آستانه قرن سوم
- ۱۰۳ ..... بازسازی قبر امام حسین در عهد مأمون
- ۱۰۳ ..... متوکل و فرمان تخریب مزار امام حسین
- ۱۰۴ ..... بارگاه امام حسین در قرن سوم
- ۱۰۴ ..... متوکل و ویران کردن قبر به سال ۲۳۶
- ۱۰۵ ..... متوکل و قصد ویران کردن مزار به سال ۲۳۷
- ۱۰۶ ..... سفر پیاده زید مجنون از مصر به کربلا

- ۱۰۷ ..... قتل ابن‌سکیت به جرم محبت به امام حسین
- ۱۰۷ ..... ابراهیم دیزج و اعجاز قبر امام حسین
- ۱۰۸ ..... سفر زیارتی محمد بن الحسین به سال ۲۴۰
- ۱۰۸ ..... متوکل و تخریب دیگر
- ۱۰۸ ..... سفر عبدالله بن رابیه از حج به کربلا
- ۱۰۸ ..... تعمیر اساسی بارگاه امام حسین و احداث مناره
- ۱۰۹ ..... کشتار سادات و علمای شیعه
- ۱۰۹ ..... فرار و مهاجرت سادات از شهری به شهر دیگر
- ۱۱۲ ..... نگاهی کوتاه به تاریخچه‌ی سامرا از گذشته تاکنون
- ۱۱۲ ..... نگاهی گذرا به تاریخچه‌ی شهر سامرا
- ۱۱۲ ..... اشاره
- ۱۱۲ ..... بارگاه و حرم مطهر امام هادی و امام حسن عسکری
- ۱۱۳ ..... مسجد بزرگ سامرا
- ۱۱۴ ..... شهر متوکلیه
- ۱۱۴ ..... مسجد ابی‌دلف
- ۱۱۴ ..... سامرا و پایتخت هشت خلیفه
- ۱۱۵ ..... قصرهای سامرا
- ۱۱۵ ..... حدیث تل‌المخالی
- ۱۱۶ ..... دیرهای سامرا
- ۱۱۷ ..... سامرا پیش از مهاجرت میرزای بزرگ شیرازی
- ۱۱۸ ..... علل هجرت میرزا به سامرا
- ۱۱۸ ..... فتوای بزرگی که از سامرا صادر شد
- ۱۱۹ ..... نظام آموزشی در حوزه‌ی سامرا
- ۱۲۰ ..... رسالت قلم در حوزه سامرا

- ۱۲۰ ..... شعر و شاعران در حوزه‌ی سامرا
- ۱۲۱ ..... شعرای سامرا
- ۱۲۲ ..... مورخ سامرا
- ۱۲۲ ..... کتاب تاریخ سامرا
- ۱۲۲ ..... ابرار سامرا
- ۱۲۴ ..... کتابخانه‌های سامرا
- ۱۲۵ ..... روزنه‌ای برای تحقیق و تفصیل
- ۱۲۵ ..... کتاب‌ها
- ۱۲۵ ..... مقالات به زبان عربی
- ۱۲۶ ..... مقالات فارسی
- ۱۲۶ ..... سامرا و نقش آن در آزادی ایران
- ۱۲۷ ..... سامرا و دوراندیشی میرزای بزرگ
- ۱۲۹ ..... میرزای شیرازی، سامرا و معرفت کلیدی آیات قرآن
- ۱۳۰ ..... سامرا و عزاداران حسینی
- ۱۳۲ ..... آستانه مقدسه سامرا از گذشته تاکنون
- ۱۳۲ ..... آستانه‌ی مقدسه‌ی سامرا در گذشته
- ۱۳۲ ..... اشاره
- ۱۳۲ ..... عمارت اول آستانه‌ی سامرا
- ۱۳۲ ..... عمارت دوم آستانه‌ی سامرا
- ۱۳۲ ..... عمارت سوم آستانه سامرا
- ۱۳۳ ..... عمارت چهارم آستانه سامرا
- ۱۳۳ ..... آستانه‌ی سامرا در قرن پنجم هجری
- ۱۳۳ ..... آستانه سامرا در قرن هفتم
- ۱۳۳ ..... آستانه‌ی سامرا در قرن هشتم

- ۱۳۳ ..... آستانه‌ی سامرا در عصر صفویه
- ۱۳۴ ..... آتش سوزی دوم آستانه‌ی سامرا
- ۱۳۴ ..... آستانه‌ی سامرا در عصر نادرشاه
- ۱۳۴ ..... آستانه‌ی سامرا در قرن سیزده هجری
- ۱۳۴ ..... آستانه‌ی سامرا در قرن چهاردهم هجری
- ۱۳۵ ..... آستانه‌ی سید محمد
- ۱۳۵ ..... اشاره
- ۱۳۵ ..... عمارت اول
- ۱۳۵ ..... عمارت دوم
- ۱۳۵ ..... عمارت سوم
- ۱۳۶ ..... عمارت چهارم
- ۱۳۶ ..... عمارت پنجم
- ۱۳۶ ..... آستانه سید محمد در عصر مرجعیت حاج آقا حسین قمی
- ۱۳۶ ..... چهره‌های درخشان دیگر
- ۱۳۶ ..... اشاره
- ۱۳۸ ..... شاهد عینی
- ۱۳۸ ..... سه ستاره دیگر
- ۱۳۹ ..... آستانه‌ی سامرا در عصر حاضر
- ۱۳۹ ..... اشاره
- ۱۴۰ ..... آستانه‌ی سامرا در سال ۱۴۲۷ هجری قمری
- ۱۴۰ ..... آیا عجیب نیست
- ۱۴۱ ..... آری پر واضح است
- ۱۴۱ ..... از بقیع تا سامرا
- ۱۴۲ ..... بقیع چرا؟ سامرا چرا؟

- ۱۴۲ ..... اینجا کجاست؟
- ۱۴۲ ..... سرداب غیبت
- ۱۴۳ ..... مظهر اعتقاد و محبت
- ۱۴۳ ..... اعتراض گسترده مراجع تقلید و مردم
- ۱۴۴ ..... بیانیه‌های بزرگان دین در اعتراض به هتک حرمت آستانه سامرا
- ۱۴۴ ..... اشاره
- ۱۴۴ ..... پیام حضرت آقای حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی
- ۱۴۵ ..... بیانیه رهبر معظم انقلاب
- ۱۴۶ ..... بیانیه‌ی حاج سید علی سیستانی
- ۱۴۶ ..... بیانیه دفتر سید محمد حسینی شاهرودی
- ۱۴۷ ..... بیانیه‌ی دفتر حاج سید محمد حسینی شاهرودی
- ۱۴۷ ..... بخشی از بیانیه شیخ حسین وحید خراسانی
- ۱۴۸ ..... پیام موسوی اردبیلی
- ۱۴۹ ..... بیانیه سید صادق روحانی
- ۱۴۹ ..... بیانیه‌ی دفتر شیخ میرزا جواد تبریزی
- ۱۴۹ ..... سفارش و نصیحت مهم
- ۱۵۰ ..... بیانیه حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی
- ۱۵۰ ..... بیانیه‌ی سید صادق حسینی شیرازی
- ۱۵۱ ..... بیانیه‌ی دفتر سید محمد سعید طباطبایی حکیم
- ۱۵۱ ..... پیام مرجع عالیقدر صافی گلپایگانی
- ۱۵۲ ..... بیانیه‌ی مرکز مدیریت حوزه‌ی علمیه‌ی قم
- ۱۵۲ ..... بیانیه دیگر
- ۱۵۲ ..... بیانیه‌ی دیگر
- ۱۵۳ ..... بیانیه‌ی نوری همدانی

- ۱۵۳ ..... ادب زائر در آستانه سامرا
- ۱۵۳ ..... آداب زیارت در آستانه مقدسه سامرا
- ۱۵۳ ..... زیارت امام هادی و امام عسکری
- ۱۵۴ ..... زیارتی دیگر برای آن دو امام
- ۱۵۵ ..... زیارت حضرت نرجس خاتون
- ۱۵۶ ..... زیارت حضرت حکیمه خاتون
- ۱۵۶ ..... زیارت حضرت بقیةالله در سرداب مقدس
- ۱۶۳ ..... توسل به امام هادی و امام عسکری
- ۱۶۳ ..... نماز امام هادی
- ۱۶۳ ..... دعای قنوت امام هادی
- ۱۶۳ ..... توسل به امام هادی
- ۱۶۴ ..... نماز امام حسن عسکری
- ۱۶۴ ..... دعای قنوت امام عسکری
- ۱۷۰ ..... ستایش مولایمان امام زمان از زیارت جامعه‌ی کبیره
- ۱۷۰ ..... اشاره
- ۱۷۱ ..... زیارت جامعه‌ی کبیره
- ۱۷۷ ..... پاورقی
- ۱۸۹ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## چهره‌های درخشان سامرا

### مشخصات کتاب

- سرشناسه: ربانی خلخالی، علی، ۱۳۲۵ -  
 عنوان و نام پدیدآور: چهره‌های درخشان سامرا/تالیف علی ربانی خلخالی.  
 مشخصات نشر: قم: مکتب‌الحسین، ۱۳۸۶.  
 مشخصات ظاهری: ۴۴۸ ص.  
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
 موضوع: علی بن محمد (ع)، امام دهم، ۲۱۲ - ۲۵۴ ق.  
 موضوع: حسن بن علی (ع)، امام یازدهم، ۲۳۲ - ۲۶۰ ق.  
 موضوع: دعاها.  
 موضوع: زیارتنامه‌ها.  
 رده بندی کنگره: BP۴۹/ر۲چ ۹  
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۸۳  
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۳۳۱۶۳

### نشسته خون به قلب قطب عالم

شنیدم سامره آماج غم شد اسیر کینه و ظلم و ستم شد شنیدم سامره شد غرق ماتم نشسته خون به قلب قطب عالم دریغا بارگاه  
 عسکرین امامین هم‌امین شریفین شده ویران به دست قوم خونخوار گروه ناجوانمرد ستمکار روا باشد که اشک خون بیاریم فغان از  
 سینه و از دل برآریم دریغا ای دریغا ای دریغا که شد آزرده خاطر صاحب ما همان شیطان پرستانی که پستند دل مهدی زهرا را  
 شکستند فدای دیدگان اشکبارش به قربان دل خونین و زارش الا- ای خسرو خوبان عالم! دلت هرگز نگردد خانه‌ی غم تو را  
 می‌گویم ای محبوب داور! نگردد خاطرت هرگز مکدر تو آرام دل ما شیعیانی چراغ افروز بزم عاشقانی الهی خصم غدارت بمیرد  
 گل رویت غبار غم نگیرد بیا مولا جهان در انتظار است بیا مهدی که دل‌ها بی‌قرار است بیا ای مرد میدان عدالت! درآور ریشه‌ی  
 ظلم و ضلالت بیا با ذوالفقار مرتضایی پاکن پرچم عدل خدایی بیا با نغمه‌ی «الله الکبر» بگیر از رو سیاهان داد مادر بیا ای دشمن  
 دنیا پرستان! فدک را باز بستان از پلیدان بیا آقا که وقت انتقام است بیا هنگام شمشیر و قیام است یقین دان «محسن صافی» که یزدان  
 زند آتش به جان کینه‌توزان ۴ / ۱۲ / ۸۴ مطابق ۲۴ محرم الحرام ۱۴۲۷ - محسن صافی [ صفحه ۵ ]

### پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم و غاصبي حقوقهم و  
 منكري فضائلهم و مناقبهم من الجن و الانس أجمعين من الأولين و الآخرين الى يوم الدين استعمارگران از خدا بی‌خبر از روز اول  
 بنای مخالفت گذاشتند. آن گاه که قصه‌ی سقیفه‌ی بنی‌ساعده را پی‌ریزی کردند، بنایشان بر این بود که از محمد و آل محمد  
 علیهم‌السلام کسی را زنده نگذارند و همه را از صحنه‌ی روزگار بردارند. بعد از آن قصه بود که دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در



طول تاریخ همواره دست به جنایات هولناکی برای تخریب و از بین بردن آثار جاودان و ماندگار اهل بیت علیهم‌السلام زده‌اند... تا این که نوبت به تخریب بارگاه ائمه علیهم‌السلام در بقیع رسید. در تعالیم اسلامی حفظ آثار و معالم اسلامی باقی مانده از گذشته توصیه شده است. گورستان بقیع یکی از مهمترین و مقدس‌ترین مقابر نزد مسلمانان می‌باشد. این مقبره پوشیده از بوته‌های خاردار بود. نخستین شخصی که در آن به خاک سپرده شد، صحابی، عثمان بن مظعون بود که در مراسم خاک سپاری این صحابی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرکت نموده بود. سپس در کنارش ابراهیم فرزند پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله دفن شد، از این رو مسلمانان جهت دفن مردگان خود در آن تمایل نمودند. بوته‌ها را قطع کردند و آن را به گورستان تبدیل نمودند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله برای دفن شدگان در بقیع آمرزش می‌طلبید و می‌فرمود: «السلام علیکم، دار قوم مؤمنین و اُتاکم ما تدعون غدا مؤجلون و انا ان شاء الله بکم لاحقون. اللهم اغفر لأهل بقیع الغرقده». [صفحه ۶] شاخص‌ترین و مشهورترین شخصیت‌های مذهبی که در بقیع دفن شده‌اند عبارتند از: ۱- حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام. ۲- حضرت امام علی بن الحسین زین‌العابدین علیهما‌السلام. ۳- حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام. ۴- حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام. ۵- به روایتی حضرت فاطمه علیها‌السلام. ۶- حضرت فاطمه بنت اسد علیها‌السلام. ۷- دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. بقیع بر مبنای سیستم معماری اسلامی و به شیوه‌ی اسلامی جالب و زیبایی بنا شده بود و هر بیننده‌ای شیفته‌ی آن می‌گشت، عده‌ای از سفرنامه‌نویسان مسلمان و عرب همچون ابن بطوطه و ابن جبیر و سفرنامه‌نویسان خارجی و مستشرق، در کتاب‌های خود آن را به زیبایی توصیف کرده‌اند، و زمامداران مدینه منوره در طول تاریخ به آبادانی آن اهمیت ویژه‌ای مبذول می‌داشتند. هنگام برپایی نخستین دولت سعودی، آل سعود در سال ۱۲۲۰ هجری قمری (۱۸۰۵ م)، برای نخستین بار بقیع را ویران کردند. هنگامی که این دولت توسط دولت عثمانی سرنگون شد، آنها با بهره‌گیری از همیاری مسلمانان سرتاسر جهان، بقیع را به شکل زیبایی بازسازی کردند. در سال ۱۳۴۴ هجری قمری (۱۹۲۶ م) آل سعود پس از برپا نمودن سومین دولت خود، شهر مدینه منوره را مورد یورش خود قرار دادند، به فتوای وعاظ سلاطین، پس از اهانت به ساحت مقدس ائمه‌ی اطهار مزارهای مقدس ائمه‌ی اطهار و اهل بیت علیهم‌السلام را ویران کردند. این حادثه منجر به عکس‌العمل شدید مسلمانان در داخل جزیره‌ی العرب، عراق، ایران، مصر، هند، پاکستان و دیگر مناطق جهان گشت و مسلمانان خواهان بازسازی بقیع شدند. ابن سعود به دلیل فشار مسلمانان وعده‌ی بازسازی بقیع را نمود، اما عملاً هیچ‌گونه اقدامی در این راستا ننمود. بازگرداندن احترام و شکوه به مزار اهل بیت علیهم‌السلام و اصحاب پیامبر در بقیع و بازسازی آن مسئولیتی است که بر عهده‌ی تمام مسلمانان است. آری، آن گاه که فاجعه‌ی جانگداز سامرا و تخریب حرم آل الله رخداد، حرمت [صفحه ۷] خدا را شکستند، آن روز که جسارت به بقیع به گوش جهان اسلام رسید، بسیاری بر این باور بودند که این جنایت هولناک افراطی متعصبانه دیگر تکرار نخواهد شد. اما باز این حادثه دردناک تکرار شد، ولی جنایتکاران و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام به زودی از چنین جنایات خود پشیمان خواهند شد و از حوادث مشابه در عراق پرهیز خواهند کرد. اما رخدادهای سال‌های اخیر در برخی از کشورهای اسلامی به ویژه عراق نشان داد که وهابی‌های پست می‌خواهند با دین خدا عناد و لجاجت کنند و به خانه‌ی دو امام معصوم و مظلوم علیهما‌السلام جسارت نمودند و حرمت خانه‌ی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را شکستند. خداوند این دشمنان قسم خورده را رسوا، سپس نابود خواهد فرمود. ان شاء الله. این حوادث ما را بر آن داشت که در این مورد و برای آشنایی مسلمانان با آن بارگاه‌های باشکوه کتابی بنگاریم، کتابی که پیش روی شماست تلاشی در این زمینه است. این کتاب در نه بخش تنظیم شده است: بخش یکم: نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام هادی علیه‌السلام بخش دوم: نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام بخش سوم: نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام مهدی علیه‌السلام بخش چهارم: نگاهی به فضایل بانوی بزرگوار حضرت نرجس علیها‌السلام بخش پنجم: کراماتی از آستانه سامرا بخش ششم: نگاهی کوتاه به کارنامه سیاه ستمگران در هتک حرمت بارگاه امامان بخش هفتم: نگاهی کوتاه به تاریخچه سامرا از گذشته تا کنون بخش هشتم:

آستانه مقدسه سامرا از گذشته تا کنون بخش نهم: ادب زائر در آستانه مقدسه‌ی سامرا امید است این عرض ارادت کوچک مورد قبول مهدی موعود حجت بن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه الشریف - واقع گردد. آمین رب العالمین. اربعین حسینی علیه‌السلام سال ۱۴۲۸ ه ق مطابق با اسفند ماه سال ۱۳۸۵ ه. ش قم - حرم اهل بیت علیهم‌السلام علی ربانی خلخالی [ صفحه ۸ ] گشت ویران خانه‌ی صاحب زمان قلب قلب عالم امکان شکست داربست خانه‌ی ایمان شکست انبیا و اولیا در اضطراب بارگاه عسکرین شد خراب منهدم شد بیت رب العالمین کعبه‌ی آمال خیر المرسلین گشت ویران مخزن کثر وجود مدفن گنجینه‌ی غیب و شهود زین مصیبت می‌تپد عرش برین گرد غم بنشسته بر رخسار دین کاین خرابه مرکز علم و هدی است خانه‌ی مهدی موعود خداست الأمان از این مصیبت، الأمان گشت ویران خانه‌ی صاحب زمان سراینده: حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی «مد ظله» [۱].

### گاهی به جمکران و زمانی به سامره

هر مؤمنی که عاشق دیدار حضرت است آزاد از خود است و گرفتار حضرت است در خواب اگر که یار نماید عنایتی عمری رهین دولت بیدار حضرت است پروانه‌وار در بر شمع وجود یار خدمت گزار و ناشر آثار حضرت است گاهی به جمکران و زمانی به سامره چشمش به خانه و در و دیوار حضرت است دار و ندار عاشق مهدی نه مال اوست هر جا که ساکن است سردار حضرت است حبیب چایچیان - حسان [ صفحه ۱۹ ]

### نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام هادی (ع)

#### شخصیت والای امام هادی

نخستین فرزند امام جواد علیه‌السلام در نیمه‌ی ماه ذی‌الحجه سال ۲۱۲ هجری دیده به گیتی گشود. پس از پدر، درخشان‌ترین و شامخ‌ترین شخصیت اسلام بود. امام علیه‌السلام معاصر با خلفا و زمامدارانی بود که آنان را محو شدگان می‌نامند. معتصم عباسی محو در خونریزی، هارون و واثق پسرش محو در لذت‌طلبی و جعفر و متوکل برادر وی، محو در عقده‌های روانی بودند. اسم شریف آن حضرت «علی» و کنیه‌ی او «ابوالحسن» بود و چون در ائمه مکنی به این کنیت بودند به جهت تعیین آن جناب را «ابوالحسن الثالث» می‌گویند. القاب شریفه زیاد و اشهر آن‌ها «نقی» و «هادی» است. گاهی آن حضرت را «نجیب» عالم، فقیه، ناصح، طیب، و مؤتمن، می‌گفتند. چون آن حضرت و فرزندش امام حسن علیه‌السلام در سامرا سکنی فرمودند و در محله عسکر بدین سبب آن بزرگواران به آن مکان منسوب شدند و «عسکری» نام گرفتند. آن حضرت در سال ۲۵۴ هجری (طبق روایات شیعه) به دست پلید معتز، خلیفه‌ی عباسی با سم به شهادت رسیده است. [۲]. [ صفحه ۲۰ ] امام هادی علیه‌السلام در ایام خود با هفت تن از خلفای عباسی: مأمون، معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین و معتز معاصر بوده است. در عهد معتصم، سال ۲۲۰ بود که پدر بزرگوارش در بغداد با سم شهید شد. حضرتش در مدینه بود و به امر خدا و معرفی امامان گذشته به امامت رسید و به نشر تعالیم دینی می‌پرداخت تا زمان متوکل فرا رسید. متوکل در سال ۲۴۳ در اثر سعایت‌هایی که کرده بودند، به یکی از امرای دولت خود مأموریت داد که آن حضرت را از مدینه به سامرا - که آن روز پایتخت و عاصمه‌ی خلافت بود - جلب کند و نامه‌ای مهرآمیز با کمال تعظیم (!! ) به آن حضرت نوشت و تقاضای حرکت و ملاقات نمود. [۳]. البته پس از ورود آن حضرت به سامرا، در ظاهر اقداماتی به عمل نیامد. ولی در عین حال آنچه می‌توانست در فراهم آوردن وسایل اذیت و هتک آن حضرت کوتاهی نمی‌کرد و بارها به منظور قتل یا هتک، امام را احضار کرده و به امر وی خانه‌اش را تفتیش نمودند. متوکل در دشمنی با خاندان رسالت در

میان خلفای عباسی نظیر نداشت. به ویژه با حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام دشمن سرسخت بود و آشکارا به حضرتش ناسزا می‌گفت و مرد مقلدی را موظف داشت که در بزم‌های عیش تقلید آن حضرت را در می‌آورد و خلیفه می‌خندید. وی در سال ۲۳۷ هجری امر کرد قبه و ضریح حضرت امام حسین علیه‌السلام را در کربلا، هم چنین خانه‌های بسیاری که در اطرافش ساخته بودند، ویران و با زمین یکسان نمودند و دستور داد که آب به حرم امام بستند و زمین قبر مطهر را شخم و زراعت کنند تا به کلی اسم و رسم مزار فراموش شود. [۴]. در زمان متوکل وضع زندگی سادات علوی - که در حجاز بودند - به مرحله‌ی رقت [صفحه ۲۱] باری رسیده بود، چنان که زن‌های ایشان هیچ گونه ساتر نداشتند و عده‌ای از ایشان یک چادر کهنه داشتند که در اوقات نماز آن را به نوبت می‌پوشیدند و نماز می‌خواندند. [۵]. نظیر این فشارها را به سادات علوی - که در مصر بودند - نیز وارد می‌ساخت. امام هادی علیه‌السلام به شکنجه و آزار متوکل صبر می‌فرمود تا آن خلیفه‌ی نا به حق درگذشت و پس از وی، منتصر، مستعین و معتز روی کار آمدند و به دسیسه‌ی معتز، آن حضرت مسموم و شهید شد. اغلب روایت‌ها و مورخین گویند: آن حضرت در نیمه‌ی ذی‌حجه‌ی سال ۲۱۲ در «صریا» - موضعی در حوالی مدینه‌ی منوره - دنیا را به نور خود منور فرمود. بعضی دوم - یا پنجم - رجب را ذکر کرده است. والدهی معظمه‌اش «سمانه» مغریبه و معروف به سیده است که «و کانت من القانتات». محدث قمی رحمه‌الله از «جنات الخلود» نقل می‌نماید که آن مخدره در زهد و تقوی مثل و مانندی نداشت و بیشتر اوقات روزه بود. شمائل امام هادی علیه‌السلام را این گونه توصیف کرده‌اند: حضرتش متوسط القامه بود، روی سرخ و سفید، چشم‌های فراخ، ابروهای گشاده و چهره‌ی دل‌نشین داشت، که هر مغمومی بر روی مبارکش نظر می‌کرد، غم او زایل می‌گشت و محبوب القلوب و صاحب هیبت بود، و در راه رفتن قدم‌ها را کوچک می‌گذاشت، و پیاده رفتن بر آن حضرت دشوار بود. نقش خاتم آن حضرت علیه‌السلام «الله ربی و هو عصمتی من خلقه» بود. انگشتر دیگری داشت که در آن نقش بود «حفظ العهود من اخلاق المعبود». سید بن طاووس رحمه‌الله روایت کرده که جناب عبدالعظیم حسنی گوید: حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام این حرز را برای پسرش حضرت امام علی النقی علیه‌السلام آن گاه که آن حضرت کودک بوده و در گهواره جای داشت نوشت و او را تعویذ می‌کرد و آن حضرت این تعویذ را به اصحاب خود امر می‌کرد و آن [صفحه ۲۲] حرز چنین است: «بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. اللهم رب الملائكة و الروح». تمام این تعویذ در «مهج الدعوات» آمده است و تسبیح آن حضرت هم این گونه بود: «سبحان من هو دائم لا یسهو، سبحان من هو قائم لا یلهو، سبحان من هو غنی لا یفتقر، سبحان الله و بحمده». [۶].

## کوشه‌ای از کرامت‌ها و شگفتی‌های امام هادی

### اشاره

امامان معصوم علیهم‌السلام به جهت مقام عصمت و امامت، از ارتباط ویژه با خدای متعال و جهان غیب برخوردار بوده‌اند و مانند پیامبران الهی معجزات و کراماتی داشته‌اند که مؤید مقام امامت و ارتباط آنان با خدا می‌بود. نمونه‌هایی از علم و قدرت الهی آن بزرگواران در موارد مناسب - باذن الله - بروز و ظهور می‌کرد، و موجب پرورش و تربیت پیروان و اطمینان خاطر آنان می‌شد و نیز حجت و دلیل آشکاری بر حقانیت آن گرامیان محسوب می‌گردید. از امام هادی علیه‌السلام نیز کرامات و معجزات بسیاری مشاهده شد که در کتاب‌های تاریخ و حدیث ثبت شده است و نقل همه‌ی آنها به کتابی جداگانه نیاز دارد. ما برای رعایت اختصار چند نمونه را ذکر می‌کنیم.

### آغاز امامت

امام هادی علیه‌السلام پس از شهادت پدر گرامیش، در سن هشت سالگی بر مسند امامت قرار گرفت و این خود از روشن‌ترین کرامات و معجزات است؛ چرا که حیازت چنین مقام و مسئولیت خطیری که صرفاً الهی است نه تنها از کودک که حتی [صفحه ۲۳] از مردان عاقل و بالغ نیز ساخته نیست. با توجه به این که علما و محدثان شیعه پس از شهادت و درگذشت هر یک از ائمه در مسائل گوناگون به امام بعدی مراجعه می‌نمودند و حتی گاهی او را آزمایش می‌کردند. همچنین بزرگان از علویان و اقوام امام که در سن کمال بودند به خانه‌ی امام رفت و آمد و با آن حضرت معاشرت داشتند؛ غیر ممکن است جز به خواست و تأیید خدا و جز در ارتباط با عصمت و علم و قدرت الهی، کودکی بتواند این مقام و مسند را در دست بگیرد و به همه‌ی سؤالات پاسخ صحیح دهد و در مشکلات رهبری کامل نماید. بدیهی است که حتی مردم عادی نیز کودک خردسال معمولی را از یک امام آگاه راهبر تمیز و تشخیص می‌دهند.

### اجرای تقدیرات الهی

خیران اسباطی می‌گوید: از عراق به مدینه رفتم و خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شدم. آن گرامی از من پرسید: واثق چگونه بود؟ عرض کردم: فدایت شوم در عافیت بود و من از دیگران اطلاع و آگاهی بیشتری دارم، زیرا هم اکنون از راه می‌رسم. فرمود: مردم می‌گویند: او مرده است. چون این موضوع را فرمود، دریافتم منظور از مردم خود امام می‌باشد. آن گاه به من فرمود: جعفر متوکل چه کرد؟ عرض کردم: به بدترین وضعی در زندان بود. فرمود: او خلیفه خواهد شد. آن گاه فرمود: ابن‌زیات چه کرد؟ عرض کردم: مردم با او بودند و امر، امر او بود. فرمود: ریاست بر او شوم است. سپس قدری سکوت کرد و فرمود: چاره‌ای جز اجرای تقدیرات و احکام الهی [صفحه ۲۴] نیست. ای خیران! بدان که واثق مرد، جعفر متوکل بر جای او نشست و ابن‌زیات کشته شد. عرض کردم: فدایت شوم چه وقت؟ فرمود: شش روز پس از بیرون آمدن تو. هنوز بیش از چند روز نگذشته بود که قاصد متوکل به مدینه رسید و جریان همان‌طور بود که امام هادی علیه‌السلام فرموده بود. [۷].

### دعوت یا تبعید

بدیهی است با ترسی که خلفای ستمگر از نفوذ ائمه علیهم‌السلام در جامعه و توجه و علاقه‌ی مردم به آن بزرگواران، داشتند ممکن نبود دست از امامان بزرگوار ما بردارند و آنان را به حال خود بگذارند. در مورد متوکل اضافه بر این هراس که دامنگیر همه‌ی گذشتگان او بود؛ کینه و دشمنی ویژه‌اش نسبت به خاندان امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز بر مخالفت و سخت‌گیری می‌افزود؛ به همین جهت بر آن شد که امام هادی علیه‌السلام را از مدینه نزد خود بیاورد و از نزدیک مراقب او باشد. متوکل در سال ۲۴۳ هجری امام را محترمانه از مدینه به سامرا تبعید کرد و آن گرامی را در منزلی در کنار اردوگاه نظامی خویش جای داد. امام تا پایان عمر یعنی تا سال ۲۵۴ در همان محل اقامت داشت و او همواره امام را تحت مراقبت شدید خود نگه داشت، خلفای پس از او نیز یکی پس از دیگری آن بزرگوار را زیر نظر داشتند تا آن گاه که به شهادت رسید. [۸]. جریان تبعید امام بدین گونه بود که در زمان متوکل شخصی به نام عبدالله بن محمد متصدی امور نظامی و نماز در مدینه بود. او به آزار امام هادی علیه‌السلام می‌پرداخت و نزد متوکل از آن گرامی سعایت می‌کرد. امام از سعایت او مطلع شد و [صفحه ۲۵] در نامه‌ای، دروغ و دشمنی عبدالله بن محمد را به متوکل تذکر داد. متوکل دستور داد به نامه‌ی امام پاسخ دهند و او را محترمانه به سامرا دعوت کنند. متن پاسخی که به امام نوشتند چنین است: بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد همانا امیر مقام شما را می‌شناسد و خویشاوندیت را مراعات می‌کند و حقت را لازم می‌داند... امیر، عبدالله بن محمد را به جهت جهالتش به حق شما و بی‌احترامی و اتهام نسبت به شما از مقامش در مدینه عزل کرد. امیر می‌داند شما از این اتهامات برکنار هستید و در گفتار و کردار نیکتان صدق نیت دارید و خود را برای انجام موارد اتهام آماده نکرده‌اید، و

به جای او محمد بن فضل را قرار داد و به او دستور اکرام و احترام و اطاعت از فرمان و نظر شما را داده است. ولی امیر مشتاق شماس و دوست دارد با شما تجدید عهد نماید. پس اگر شما هم ملاقات و ماندن نزد او را دوست دارید، خود و هر کس از اهل بیت و دوستان و خادمان را که مایل هستید برگزینید و در فرصت و وقت مناسب به سوی ما بیایید، وقت سفر و توقف در بین راه و انتخاب راه همه به اختیار شماست. اگر مایل باشید یحیی بن هرثمه دوست امیر و سپاهیانش در خدمت شما حرکت کنند، هر طور صلاح بدانید. به او دستور داده‌ایم از شما اطاعت نماید. پس از خدا طلب خیر کن تا امیر را ملاقات کنی. هیچ کس از برادران و فرزندان و افراد خاندان و نزدیکانش نزد او از شما عزیزتر نیست. والسلام. بدون تردید امام از سوء نیت متوکل آگاه بود؛ ولی چاره‌ای جز رفتن به سامرا نداشت زیرا سرباز زدن از دعوت متوکل، سندی برای سعایت کنندگان می‌شد و متوکل را بیشتر تحریک می‌کرد و بهانه‌ی مناسبی به دست او می‌داد. گواه آن که امام از نیت متوکل آگاه بوده و ناچار به این سفر رفت چنان که خود بعدها در سامرا [صفحه ۲۶] می‌فرمود: مرا از مدینه با اکراه به سامرا آوردند. [۹]. به هر حال امام نامه را دریافت کرد و عازم سامرا شد. یحیی بن هرثمه نیز با آن گرامی همراه بود. چون به سامرا رسیدند، متوکل نگذاشت امام همان روز داخل شهر شود و دستور داد او را در جای نامناسبی به نام «خان الصعاليك» که جایگاه گدایان و مستمندان بود جای دهند. آن روز امام در آنجا ماند، آن گاه متوکل خانه‌ای جداگانه برای آن حضرت در نظر گرفت و امام را به آنجا منتقل ساخت و به ظاهر او را مورد احترام قرار داد و پنهانی در صدد تضعیف و بدنام کردن امام بود؛ ولی توانایی آن را نداشت. [۱۰]. آن حضرت رنج‌های بسیار دید؛ به ویژه از سوی متوکل همواره مورد تهدید و آزار قرار می‌گرفت و با خطر رو به رو بود. نمونه‌هایی که ذیلاً ذکر می‌شود حاکی از وضع خطیر امام در سامرا و گناه بر تحمل و استقامت و سرسختی آن عزیز در برابر طاغوت‌های ستمگر است. صقر بن ابی دلف می‌گوید: هنگامی که امام هادی علیه‌السلام را به سامرا آوردند، من رفتم از حال او جويا شوم. زراقی دربان متوکل مرا دید و دستور داد وارد شوم. من وارد شدم. پرسید: برای چه کار آمده‌ای؟ گفتم: خیر است. گفت: بنشین. نشستم، ولی هراسان شدم و سخت در اندیشه رفتم و به خود گفتم اشتباه کرده‌ام که به چنین کار خطرناکی اقدام کرده و برای دیدار امام آمده‌ام. زراقی مردم را دور کرد و چون خلوت شد، گفت: چه کار داری؟ و برای چه آمده‌ای؟ گفتم: برای کار خیری. گفت: گویا آمده‌ای از حال مولای خود خبر بگیری. [صفحه ۲۷] گفتم: مولای من کیست؟ مولای من خلیفه است! گفت: ساکت شو، مولای تو بر حق است و مترس که من نیز بر اعتقاد تو هستم و او را امام می‌دانم. من خدای را سپاس گفتم، و آن گاه او گفت: آیا می‌خواهی نزد او بروی؟ گفتم: آری. گفت: ساعتی بنشین تا صاحب البرید (پستچی، پیام‌آور) بیرون رود. وقتی که او بیرون رفت به غلامش گفت: او را به حجره‌ای که آن علوی در آن زندانی است ببر... آری، سرانجام حکومت ننگین متوکل پایان یافت و به تحریک پسرش، منتصر، گروهی از سپاهیان ترک، او را به همراه وزیرش فتح بن خاقان در حالی که به عیش و میگساری مشغول بودند به قتل رساندند [۱۱] و جهان را از وجود پلیدش پاک ساختند. منتصر، صبح همان شبی که متوکل به قتل رسید، خلافت را در دست گرفت و دستور داد برخی از کاخ‌های پدرش را خراب کردند [۱۲] او نسبت به علویان آزاری نداشت و رأفت و عطوفت از خود نشان داد و اجازه داد به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام بروند و به آنان نیکی و احسان می‌کرد [۱۳] و نیز دستور داد فدک را به اولاد امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام بازگردانند و اوقاف مربوط به آل ابی‌طالب را آزاد سازند [۱۴] دوران خلافت منتصر کوتاه و فقط شش ماه بود و در سال ۲۴۸ هجری درگذشت [۱۵]. پس از او پسر عمویش مستعین، نوهی معتصم، به خلافت رسید و همان روش خلفای سابق را در پیش گرفت؛ در حکومت او گروهی از علویان قیام کردند و کشته شدند. مستعین در برابر شورش سپاهیان ترک خود نتوانست مقاومت کند و شورشیان معتز را از زندان بیرون آوردند و با او بیعت کردند. کار معتز بالا گرفت و سرانجام [صفحه ۲۸] مستعین حاضر به صلح با معتز شد و معتز به ظاهر با او صلح کرد و او را به سامرا فراخواند و فرمان داد در بین راه او را کشتند. [۱۶]. مستعین دست برخی از نزدیکان خود و سران ترک را در حیف و میل بیت‌المال باز گذاشته بود [۱۷] و نسبت به امامان معصوم علیهم‌السلام ما

رفتاری بسیار ناروا داشت، بنابراین برخی روایات مورد نفرین امام حسن عسکری علیه‌السلام قرار گرفت و از بین رفت. [۱۸]. پس از مستعین معتز، پسر متوکل و برادر منتصر خلافت را به دست گرفت رفتار او نیز نسبت به علویان بسیار بد بود در حکومت او گروهی از علویان کشته یا مسموم شدند و امام هادی علیه‌السلام نیز در زمان او به شهادت رسید. معتز سرانجام با شورش سران ترک و دیگران روبه‌رو شد و شورشیان او را از کار برکنار کرده و پس از ضرب و جرح در سردابی افکندند و در آن مسدود ساختند تا در همانجا به هلاکت رسید. [۱۹].

### هنوز تو در معرفت ما در این پایه‌ای؟

کلینی و ابن‌شهر آشوب این گونه نقل کرده‌اند: صالح بن سعید گوید: در سامرا خدمت حضرت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شدم. آن جناب را در «خان الصعاليك» فرود آورده بودند. آن محل، نزول فقرا و غریبان بی‌نام و نشان بود. با تأثر شدید عرض کردم: قربانت گردم! این ستمکاران در همه‌ی امور سعی در اطفای نور شما کردند تا آن که شما را در چنین جایی وارد نمودند. فرمود: ای پسر سعید! هنوز تو در معرفت ما در این پایه‌ای؟! آن گاه حضرتش با دست مبارکش اشاره فرمود، بستان‌هایی را با انواع ریاحین و باغ‌های معطر به اقسام میوه‌هایی دیدم که نهرها جاری و قصرهای مرتفع و غلامان و [صفحه ۲۹] حوریان خوشرو که تاکنون دیده نشده است. از مشاهده این احوال حیران و عقلم پریشان شد. حضرت فرمود: ای پسر سعید! این از آن ماست.

### پاسخ به ادعای بی‌مورد

قطب راوندی گوید: در دوران متوکل زنی ادعا کرد که من زینب دختر فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام می‌باشم. متوکل گفت: از زمان زینب تا به حال سال‌ها گذشته و تو جوانی؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بر سر من کشید و دعا کرد که در هر چهل سال جوانی من باز گردد. متوکل مشایخ آل ابوطالب و اولاد عباس و قریش را طلبید. همه گفتند: او دروغ می‌گوید، زینب در فلان سال وفات کرده است. آن زن گفت: آنها دروغ می‌گویند من پنهان بودم، کسی از حال من مطلع نبود اکنون که ظاهر شدم. متوکل قسم خورد که باید از روی جهت و دلیل ادعای او را باطل کرد. آنها گفتند: کسی را نزد ابن‌الرضا بفرست تا او را حاضر کنند، شاید او کلام این زن را باطل کند. متوکل آن حضرت را طلبید، حکایت را به وی گفت. حضرت فرمود: دروغ می‌گوید، زینب در فلان سال وفات کرد. گفت: این را گفتند. حجتی بر بطلان قول او بیان کن. حضرت فرمود: حجت بر بطلان قول او این است که گوشت فرزندان فاطمه علیها‌السلام بر درندگان حرام است. او را به جایگاه شیرها بفرستید. اگر راست می‌گوید، نباید شیرها او را بخورند. متوکل به آن زن گفت: چه می‌گویی؟ گفت: می‌خواهد مرا به این سبب بکشد. حضرت فرمود: این‌ها جماعتی از اولاد فاطمه می‌باشند. هر کدام را که می‌خواهی [صفحه ۳۰] بفرست تا این مطلب بر تو معلوم شود. راوی گفت: صورت‌های همه در این وقت تغییر یافت. بعضی گفتند: چرا حواله بر دیگری می‌کنی، خودش نمی‌رود. متوکل گفت: خود شما نزد درندگان بروید. پس نردبانی نهادند و حضرتش وارد جایگاه درندگان شد و در آنجا نشست. شیرها خدمت آن حضرت آمدند و از روی خضوع سر خود را در پیش روی آن حضرت بر زمین می‌نهادند. آن حضرت دست بر سر آن حیوانات می‌مالید و امر کرد که کنار روند. همه آن‌ها به کناری رفتند و از آن جناب اطاعت می‌نمودند. وزیر متوکل گفت: این کار از روی صواب نیست. آن جناب را زود بطلب تا مردم این معجزه را از او مشاهده نکنند. آن جناب را طلبیدند، همین که آن حضرت پا بر نردبان نهاد شیرها دور آن حضرت جمع شدند و خود را بر لباس آن حضرت می‌مالیدند. حضرت اشاره کرد که برگردند، برگشتند. حضرتش بالا آمد و فرمود: هر کس گمان می‌کند که اولاد فاطمه علیها‌السلام است. پس وارد این جایگاه شود. آن زن گفت: من ادعای باطل کردم، من دختر فلانی هستم، ناداری و فقر باعث شد که این حيله را به کار ببرم. متوکل گفت: او را نزد شیرها بیفکنید. مادر متوکل شفاعت کرد و متوکل

او را بخشید.

### رفتار متفاوت

در کتاب «مناقب» آمده است: سلیمه‌ی کاتب گوید: یکی از خطبای متوکل ملقب به «هریسه» به متوکل گفت: تو با هیچ کس آن گونه که در مورد علی بن محمد رفتار می‌نمایی، رفتار نمی‌کنی. وقتی او وارد خانه‌ی تو می‌شود همه به او خدمت می‌نمایند و همواره برای ورود او پرده را کنار می‌زنند. [صفحه ۳۱] متوکل به همه درباریان دستور داد که برای آن حضرت خدمتی نکرده و پرده را کنار نزنند. کسی خبر داد که علی بن محمد علیهما السلام وارد خانه می‌شود، پس کسی بر آن حضرت خدمت نکرده و پرده را در برابرش کنار نزد. وقتی امام هادی علیه‌السلام وارد شد. بادی وزید و پرده را کنار زد و حضرت وارد شد و موقع خروج هم، چنین شد. متوکل گفت: پس از این برای او پرده‌ها را کنار بزنید، دیگر نمی‌خواهم باد برای او پرده را کنار بزند.

### مجلس عیش و نوش به هم ریخت

مسعودی در «مروج الذهب» می‌نویسد: به متوکل گزارش دادند که امام هادی علیه‌السلام در منزلش نامه‌ها و سلاح‌هایی دارد که شیعیان قم برایش فرستاده‌اند و او تصمیم دارد بر دولت و حکومت متوکل قیام کند. متوکل عده‌ای از مأموران ترک را به خانه‌ی حضرت اعزام کرد، آنان شبانه به خانه‌ی حضرتش هجوم آوردند و همه جای خانه را تفتیش کردند و چیزی نیافتند. آنها امام هادی علیه‌السلام را تنها در اتاقی دیدند که در به روی خود بسته و لباس پشمینه‌ای بر تن دارد و بر روی ریگ‌ها نشسته و به عبادت خداوند متعال و قرائت آیاتی از قرآن مشغول است. امام هادی علیه‌السلام را با همان حال به نزد متوکل بردند و به او گفتند: در خانه‌ی وی چیزی نیافتیم جز آن که دیدیم رو به قبله نشسته و مشغول قرائت قرآن بود. متوکل که مجلس شرابی تشکیل داده و نشسته بود، آن حضرت را بزرگ شمرد و تعظیم نمود و در کنار خود جای داد و آن جامی که در دستش بود به آن حضرت تعارف کرد (!! امام هادی علیه‌السلام فرمود: سوگند به خدا! هرگز گوشت و خونم با چنین چیزی آمیخته نشده، عذر مرا بپذیر. متوکل عذر حضرت را پذیرفت و دست از او برداشت، آن گاه گفت: شعری بخوان. حضرت فرمود: من کم شعر می‌خوانم. گفت: باید بخوانی. [صفحه ۳۲] امام هادی علیه‌السلام این اشعار را خواند: باتوا علی قلیل الأجل تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القليل فاستزلوا بعد عز عن معاقلهم فاودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا ناداهم صارخ من بعد دفنهم أين الأساور و التیجان و الحلل؟ أين الوجوه التي كانت محجبه من دونها تضرب الأستار و الكلل؟ قد طال ما أكلوا دهرا و ما شربوا فاصبحوا اليوم بعد الأكل قد أكلوا فأفصح القبر عنهم حين سائلهم تلك الوجوه عليها الدود تنتقل بر قله‌های کوه‌ها شب را به روز آوردند در حالی که مردان نیرومند از آنان پاسداری می‌کردند، ولی قله‌ها نتوانستند آنها را از خطر مرگ نجات دهند. آنان پس از عزت از جایگاه‌های امن خویش به پایین کشیده شدند و در گودی‌های گور جایشان دادند، به چه جایگاه ناپسندی فرود آمدند. آن گاه که در گورها دفن شدند فریادگری فریاد برآورد: کجاست آن دستبندها، تاج‌ها و لباس‌های فاخر؟ کجاست آن چهره‌هایی که به ناز و نعمت پروریده شدند و به خاطر آنها پرده‌ها می‌آویختند؟ گور به جای آنان با زبان فصیح پاسخ می‌دهد: اکنون بر آن چهره‌ها کرم‌ها راه می‌روند. آنان روزگاری به خوردن مشغول بودند، ولی اینک خودشان خورده می‌شوند. راوی می‌گوید: وقتی متوکل این اشعار را شنید، منقلب شد و گریست به گونه‌ای که صورتش از اشک چشمش خیس شد، حاضران در مجلس هم گریستند. آن گاه متوکل چهار هزار دینار به امام هادی علیه‌السلام تقدیم کرد و آن حضرت را با احترام به منزلش بازگرداند. کراجکی در کتاب «کنز» در ادامه‌ی این روایت چنین می‌نویسد: وقتی متوکل این اشعار را شنید، دگرگون شد و جام شراب بر زمین زد و مجلس عیش و نوش در این روز به هم خورد.

### شیخه اسب

در کتاب «الصراف المستقیم» آمده است: احمد بن هارون گوید: من خدمت امام هادی علیه‌السلام بودم، حضرت از اسب فرود آمد تا چیزی بنویسد. در این هنگام اسب سه بار شیخه کشید. امام هادی علیه‌السلام به زبان فارسی به او فرمود: برو فلان جا، بول و غایط نموده و برگرد. اسب چنین نمود. من شاهد این صحنه بودم، شیطان در دلم وسوسه نمود و این امر را بزرگ شمردم. در این حال امام هادی علیه‌السلام رو به من کرد و فرمود: این امر را بزرگ نشمار، چرا که خداوند برای آل محمد علیهم‌السلام بزرگ‌تر از آنچه به حضرت داوود و سلیمان علیهما‌السلام داده، عنایت فرموده است. [۲۱].

### غلامان حبشی

در «دمعۃ الساکبه» به نقل از «ثاقب المناقب» آمده است: بلطون حاجب گوید: برای متوکل پنجاه غلام از حبشه آوردند، او دستور داد با آنها نیکی کنند. بعد از یک سال حاجب گفت: من در مقابل متوکل ایستاده بودم، حضرت امام هادی علیه‌السلام وارد شد و در مجلس نشست. متوکل دستور داد آن پنجاه غلام حبشی را حاضر کردند. وقتی چشمشان به حضرت امام هادی علیه‌السلام افتاد، همه به سجده افتادند. متوکل فوری از جای خود حرکت کرد و پشت پرده پنهان شد و حضرت امام هادی علیه‌السلام نیز حرکت فرمود و تشریف برد. متوکل گفت: وای بر تو ای بلطون! این غلامان چه کردند؟! گفتم: به خدا سوگند! من ندانستم. [صفحه ۳۴] گفت: از خود آنها سؤال کن. وقتی از غلامان سؤال کردم، گفتند: این همان کسی است که سالی یک مرتبه نزد ما می‌آید و معالم دین ما را به ما تعلیم می‌دهد و ده روز نزد ما می‌ماند. متوکل دستور داد که همه‌ی آنها را سر بریدند. بلطون گفت: شب هنگام خدمت حضرت امام هادی علیه‌السلام رسیدم، فرمود: امروز متوکل با آن غلامان چه کرد؟ عرض کردم: تمام آنها را به قتل رسانید. فرمود: میل داری آنها را ببینی؟ عرض کردم: آری. فرمود: در پس پرده داخل شو. چون داخل شدم، دیدم تمام آنها نشسته‌اند و مقابلشان میوه است و میل می‌نمایند.

### عظمت و جلالت باشکوه

قطب راوندی رحمه الله می‌نویسد: متوکل - یا واثق - به لشکر خود دستور داد که نود هزار از اتراک را که در سامرا بودند - هر کدام توبره‌ی اسب خود را از گل سرخ پر کنند و در میان بیابان وسیعی در موضعی روی هم بریزند. آنان دستور خلیفه را اجرا کردند و به منزله‌ی کوه بزرگی شد، آن گاه بالای آن رفت و حضرت امام هادی علیه‌السلام را نیز به آنجا طلبید و دستور داد که لشکریان با زینت و مسلح حاضر باشند و غرضش آن بود که شوکت و اقتدار خود را بنماید؛ چرا که از حضرت امام هادی علیه‌السلام خائف بود مبادا آن حضرت اراده خروج نماید. آن گاه رو به امام هادی علیه‌السلام کرد و گفت: شما را به این جا خواستم تا لشکریان مرا مشاهده کنی. حضرت فرمود: و هل ترید أن اعرض علیک عسکری. آیا می‌خواهی من هم لشکر خود را بر تو ظاهر کنم؟ عرض کرد: آری. [صفحه ۳۵] حضرتش علیه‌السلام دعا کرد و فرمود: نگاه کن! چون نظر کرد، دید بین آسمان و زمین از مشرق تا مغرب از فرشته پر است و همه مسلح هستند، خلیفه از وحشت بیهوش شد. وقتی به هوش آمد، حضرت فرمود: نحن لاناقضکم فی الدنیا فنحن مشتغولون بأمر الآخرة فلا علیک منی مما تظن بأس. ما با دنیای شما کاری نداریم، ما مشغول به امر جهان آخرت هستیم، بر تو بیمی از من - از آنچه گمان کرده‌ای - نیست. منظور حضرت این بود که اگر گمان می‌کنی ما بر تو خروج می‌کنیم از این خیال، راحت باش ما این اراده را نداریم.

### نجات جوان مهروز



ابن شهر آشوب رحمه الله روایت می‌کند: مردی مضطرب و ترسان خدمت امام هادی علیه‌السلام رسید و عرض کرد: پسر من را به سبب محبت شما گرفته‌اند و امشب او را از فلان جا خواهند افکند و در زیر آن محل دفن خواهند کرد. حضرت فرمود: چه می‌خواهی؟! عرض کرد: سلامتی فرزندم را. حضرت فرمود: لا بأس علیه، اذهب فان ابنک یا تیکک غدا. ضرری بر او نیست، برو فردا پسرت می‌آید. چون صبح شد پسرش آمد، پدر بسیار مسرور شد. از پسرش چگونگی نجاتش را پرسید. گفت: چون قبر مرا کردند، دست‌های مرا بستند، من گریه می‌کردم، ده تن پاکیزه و معطر به نزد من آمدند و از سبب گریه‌ام پرسیدند. [صفحه ۳۶] من جریان را باز گفتم. گفتند: اگر آن کسی که بخواهد تو را هلاک کند، او هلاک شود تو مجرد اختیار می‌کنی و از شهر بیرون می‌روی و ملازمت مزار پیامبر صلی الله علیه و آله را اختیار می‌کنی؟ گفتم: آری. پس آنها را گرفتند و از بلندی کوه به پایین افکندند، کسی فریاد آنها را نشنید و آنها را ندید. آن گاه مرا نزد تو آوردند، اینک منتظر من هستند. پدرش با او وداع کرد و رفت. آن گاه به حضور امام هادی علیه‌السلام آمد و قصه‌ی پسر خود را به حضرتش علیه‌السلام بازگو کرد. مردم سفله می‌رفتند و با هم می‌گفتند که فلان جوان را پرتاب نمودند و هلاک شد. امام علیه‌السلام تبسم می‌نمود و می‌فرمود: انهم لا یعلمون ما نعلم. آنها نمی‌دانند آنچه را که ما می‌دانیم. [۲۲].

### هیبت باشکوه

قطب راوندی رحمه الله می‌نویسد: فضل بن احمد، کاتب معتز بالله گوید: روزی با معتز به مجلس متوکل وارد شدیم، دیدیم غضب آلود و پریشان است. او به فتح بن خاقان گفت: به خدا! او را خواهم کشت، چرا که به دولت من تفرقه می‌افکند. آن گاه دستور داد چهار نفر از غلامان جلف را حاضر کردند و آنها را در پی حضرت فرستاد. ناگاه امام هادی علیه‌السلام وارد شد، لب‌های مبارکش به دعا حرکت می‌کرد و ابداء اثر اضطراب و وحشت در آن حضرت علیه‌السلام نبود. چون نظر متوکل بر آن حضرت افتاد یک مرتبه خود را از تخت به زیر افکند و به استقبال حضرت شتافت و با اضطراب [صفحه ۳۷] او را در برگرفت، دست‌های مبارک و میان دو دیده‌اش را بوسید و شمشیری را که در دستش بود به زمین انداخت و گفت: ای آقای من! ای بهترین خلق خدا! برای چه در این وقت آمده‌ای؟ حضرت فرمود: پیک تو آمد و گفت: متوکل تو را طلبیده است. متوکل گفت: آن زنازاده دروغ گفته است، ای آقای من! به همان جایی که آمدی بازگرد! آن گاه گفت: ای فتح بن خاقان! ای عبدالله! ای معتز! آقای خودتان و آقای مرا بدرقه کنید. وقتی نظر آن غلامان خزر بر آن حضرت علیه‌السلام افتاد: همگی نزد آن حضرت بر زمین افتادند. و بر حضرتش تعظیم کردند. وقتی امام هادی علیه‌السلام بیرون رفت. متوکل غلامان را طلبید و به مترجم گفت: از آنها سؤال کن چرا از امر من اطاعت نکردند؟ گفتند: چون آن بزرگوار نمایان شد از مهابتش بی‌اختیار شدیم، دیدیم در اطراف او بیش از صد شمشیر برهنه و شمشیردار ایستاده‌اند، مشاهده‌ی این وضع مانع شد که از امر تو اطاعت کنیم و دل ما پر از خوف و رعب شد. متوکل رو به فتح نمود و گفت: این امام توست و خندید. فتح به خاطر آن که بلایی از آن حضرت گذشت شادمان شد و خدا را حمد نمود.

### عنايت به دشمن

در روایتی آمده است: متوکل گرفتار دمل و قرح‌های شد به طوری که مشرف به مرگ گشت و کسی جرأت نمی‌کرد که بر آن دمل بیشتر بزند. مادرش نذر کرد که اگر پسر من از این مرض شفا یابد، پول زیادی را برای امام هادی علیه‌السلام بفرستد. این در حالی بود که طبیبان و جراحان از درمان متوکل عاجز و متحیر شده بودند. در این میان فتح بن خاقان که انیس، طبیب، وزیر و مشیر متوکل بود گفت: اگر از [صفحه ۳۸] ابوالحسن می‌پرسیدید، خوب بود. شاید او دارو و علاجی برای این دمل بفرماید. کسی را نزد

امام هادی علیه‌السلام فرستادند، آن حضرت فرمود: خذوا کسب الغنم و دققوه بماء الورد و وضعوه علی الخراج، فانه نافع باذن الله ان شاء الله تعالی. پشکل گوسفند را در گلاب نرم کرده، بر دملش گذارید که نافع است ان شاء الله. چون فرستاده برگشت و آن دوا را گفت: حضار شروع کردند به خندیدن و استهزاء نمودن. فتح بن خاقان گفت: این دستور اگر نفع نداشته باشد، ضرر هم ندارد و باید امتحان کرد، من امیدوارم نافع باشد. پس طبق دستور حضرتش عمل کردند و مرهم را روی دمل قرار دادند، طولی نکشید که فوری درد تسکین یافت و متوکل خوابید و با فاصله‌ی کمی دمل سر باز کرد و زخم خوب شد و متوکل از مرگ نجات یافت. مادرش خوشحال شد و مبلغ دو هزار دینار در کیسه گذاشت و مهر نموده، خدمت آن حضرت فرستاد. وقتی متوکل خوب شد و چند روزی از این حادثه گذشت، دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام به قصد سخن‌چینی به متوکل گفتند: ابوالحسن علیه‌السلام مال و سلاح بسیار تدارک دیده و به فکر خروج است. متوکل باور کرد و به سعید حاجب امر نمود که شبانه و بی‌خبر، به خانه‌ی آن حضرت بروند و هر مال و سلاحی که دیدند بیاورند. نصف شب سعید حاجب با جمعی به خانه‌ی امام هادی علیه‌السلام ریختند و چون تاریک بود راه را گم کردند و متحیر بودند که ناگاه آن حضرت صدا زد: ای سعید! صبر کن تا چراغ بیاورم و خود حضرت راهنمایی نمود، سعید دید حضرت لباس پشمی پوشیده و روی حصیری مشغول نماز است. حضرت فرمود: بگرد و تفحص کن. [صفحه ۳۹] سعید گشت و در طاقچه کیسه‌ای دید که به مهر مادر متوکل مهر شده بود. سعید آن را نزد متوکل آورد و او در مورد آن کیسه از مادرش سؤال کرد. گفت: هنگام بیماری تو من به حضرت متوسل شده و برای تو نذر کرده بودم. متوکل نیز کیسه‌ای اضافه کرد و نزد آن حضرت فرستاد و عذرخواهی کرد. [۲۳].

### دعا برای نوزاد پسر

ایوب بن نوح گوید: طی نامه‌ای به امام هادی علیه‌السلام نوشتم: همسرم باردار است و از شما می‌خواهم دعا کنید که خداوند پسری به من عنایت فرماید. حضرت در جواب نوشتند: خداوند به تو پسری عطا می‌کند، نام او را محمد بگذار. طولی نکشید که صاحب فرزند پسری شدم و نام او را محمد نهادم. [۲۴]. همچنین ایوب بن نوح گوید: از قاضی بغداد و دشمنی او در آزار بودم. ناچار متوسل به امام هادی علیه‌السلام شدم و نامه‌ای به حضرتش نوشتم که از جانب قاضی مورد اذیت و آزار هستم و به شما پناه آورده‌ام. حضرت در جواب نوشتند: دو ماه دیگر از این غم خلاص خواهی شد. چون شصت روز گذشت، آن قاضی عزل شد و ظلمش به پایان رسید. [۲۵].

### اندیشه در دفع دشمن

محمد بن صلت گوید: به حضرت هادی علیه‌السلام نامه نوشتم که شخصی با من دشمنی می‌کند و من به فکر چاره‌ای افتاده‌ام که آن را اجرا کنم. [صفحه ۴۰] حضرت در جواب نوشتند: احتیاج به آن فکر نیست. طولی نکشید که آن شخص به بدترین وجهی از دنیا رفت و من از شر او خلاص شدم. [۲۶].

### مرد نصرانی و نجات او از مرگ

هبة بن منصور موصلی گوید: در دیار ربیعہ مردی نصرانی به نام یوسف بن یعقوب زندگی می‌کرد که با پدر من آشنایی داشت. روزی به خانه ما آمد و این داستان را نقل کرد: از طرف متوکل مرا به سامرا جلب کردند. چون از زندگی مایوس شدم و از طرفی بزرگواری و عظمت علی بن محمد الرضا علیهما‌السلام را شنیده بودم، متوسل به آن حضرت شدم و صد دینار به آن حضرت نذر نمودم. وقتی به پدرم گفتم، مرا تشویق کرد و گفت: اگر چیزی باعث نجات تو باشد، همین نذر خواهد بود. وقتی به سامرا رسیدم با

خود گفتم: تا کسی از آمدن من مطلع نشده به نذر عمل کنم، ولی اولین دفعه بود که به سامرا رفته بودم، نه آشنایی داشتم و نه جایی را می‌شناختم. به مرکب خود سوار بودم و می‌ترسیدم خانه‌ی امام علیه‌السلام را از کسی سؤال کنم؛ چون نصرانی بودن من ظاهر بود. عنان مرکب را وا گذاشتم که به هر طرف که می‌خواهد برود و متحیر بودم که چه کنم و مرکب را به کجا ببرم. تا این که به در خانه‌ی شخصی رسیدم، از او پرسیدم: این خانه‌ی کیست؟ گفت: علی بن محمد الرضا علیهما‌السلام است. تعجب کردم و «الله اکبر» گفتم و این را یک علامت دانستم. لحظه‌ای توقف نکرده بودم که خادمی بیرون آمد و گفت: یوسف بن یعقوب تویی؟ گفتم: آری. [صفحه ۴۱] گفت: داخل شو و در این دهلیز بنشین. گفتم: این هم علامت دیگر. نام و نام پدر مرا از کجا می‌دانست و حال آن که من در این شهر آشنایی ندارم. نشستم و فکر می‌کردم، ناگاه خادم بیرون آمد و گفت: صد دیناری که در آستین داری بده. صد دینار را دادم و گفتم: این هم علامت دیگر. طولی نکشید مرا صدا زد، وارد شدم و دیدم امام علیه‌السلام تنها نشسته، چون مرا دید، فرمود: خاطر جمع شدی؟ گفتم: بلی. فرمود: وقت آن نشده که به دین اسلام باز گردی؟ گفتم: دیگر احتیاج به دلیلی نیست و کسی که اهل دلیل باشد همین دلایل برای او کافی است. حضرت فرمود: هیئات که تو مسلمان نخواهی شد و از اسلام نصیبی نداری، لکن پسرت مسلمان می‌شود و از شیعیان ما خواهد بود. سپس فرمود: ای یوسف! گروهی گمان می‌کنند که دوستی ما نفعی ندارد، به خدا سوگند! که دوستی ما نافع‌ترین چیز برای همه است. آن گاه فرمود: برو که از متوکل به تو مکره‌هی نمی‌رسد. همان گونه که فرموده بود، من نزد متوکل رفتم و به خیر و خوبی از دست او نجات پیدا کردم. هبة الله گوید: من بعد از مدتی پسرش را دیدم که شیعه شده بود و از اکثر شیعیان در اخلاق قوی‌تر و در اعتقاد و محبت بالاتر بود. او می‌گفت: پدرم به دین نصاری مرد و من بعد از پدرم به اسلام مشرف شدم. [۲۷]. [صفحه ۴۲]

### یونس نقاش و عنایت مولا

در «امالی ابن‌شیخ» آمده است: منصور، از کافور خادم، روایت کرده که گوید: امام هادی علیه‌السلام در سامرا همسایه‌ای داشت که او را یونس نقاش می‌گفتند و بیشتر اوقات حضور آن بزرگوار می‌رسید و خدمت می‌نمود. روزی در حالی که بدنش می‌لرزید، خدمت حضرت رسید و عرض کرد: ای سید من! وصیت می‌کنم که با اهل بیت من خوب رفتار کنی. حضرت فرمود: مگر چه شده؟ و تبسم فرمود. یونس عرض کرد: موسی بن بغا ننگینی به من داده بود که آن را نقش کنم و آن ننگین از خوبی، قیمت نداشت. وقتی که خواستم آن ننگین را نقش کنم، شکست و دو قسمت شد، روز وعده فردا است و موسی بن بغا یا مرا هزار تازیانه می‌زند و یا می‌کشد. حضرت فرمودند: اکنون به منزل خود برو و بدان که فردا جز خوبی نخواهی دید. روز دیگر، بامدادان خدمت امام علیه‌السلام رسید و گفت: قاصد موسی برای ننگین آمده. حضرت فرمود: وقتی رفتی ساکت باش و گوش کن به تو چه می‌گوید. مرد نقاش رفت و بعد از زمانی خندان برگشت و عرض کرد: ای سید من! وقتی رفتم و نشستم، خطاب به من گفت: کنیزان من درباره‌ی آن ننگین با هم دشمنی دارند، می‌شود که شما آن ننگین را دو نصف کنی تا هر دوی آنها راضی شوند و دست از مخاصمه بردارند و نزاع نکنند؟ حضرت حمد خدا را به جا آورد و پرسید: تو در جواب او چه گفتی؟ گفت: گفتم: مرا مهلت بده تا فکری بکنم و ببینم چاره‌ای هست یا نه؟ حضرت فرمود: خوب جواب دادی. [۲۸]. [صفحه ۴۳]

### آشنایی با زبان‌ها

ابوهاشم جعفری می‌گوید: هنگامی که بغا سردار سپاه واثق، برای دستگیری اعراب از مدینه عبور می‌کرد، در مدینه بودم. امام هادی علیه‌السلام به ما فرمود: برویم تجهیزات این ترک را ببینیم. بیرون آمدم و توقف کردیم. سپاه آماده‌ی او از نزد ما گذشتند و ترکی سر رسید. امام علیه‌السلام با او چند کلمه به زبان ترکی صحبت کردند. او از اسب پیاده شد و پای مرکب امام را بوسید. ابوهاشم

می‌گوید: ترک را قسم دادم که با تو چه گفت؟ ترک پرسید: این مرد پیامبر است؟ گفتم: نه. گفت: مرا به اسمی خواند که در کوچکی در بلاد ترک به آن نامیده می‌شدم و تا این ساعت هیچ کس از آن اطلاع نداشت.

### فروتنی درندگان

شیخ سلیمان بلخی قندوزی، از علمای اهل تسنن، در کتاب «ینابیع الموده» می‌نویسد: مسعودی نقل کرده است که متوکل فرمان داد سه رأس از درندگان را به محوطه‌ی کاخ او آوردند. آن گاه امام هادی علیه‌السلام را به کاخ خود دعوت کرد و چون آن گرامی وارد محوطه‌ی کاخ شد، دستور داد در کاخ را ببندند. اما درندگان دور امام می‌گشتند و نسبت به او اظهار فروتنی می‌کردند و امام با آستین خویش آنان را نوازش می‌کرد. سپس امام علیه‌السلام به بالا نزد متوکل رفت و مدتی با او صحبت کرد و بعد پایین آمد و باز درندگان همان رفتار قبلی را نسبت به امام تکرار کردند، تا امام از کاخ خارج شد. بعد متوکل هدیه‌ی بزرگی برای امام فرستاد. به متوکل گفتند: پسر عموی تو امام هادی علیه‌السلام با درندگان چنان رفتار کرد که [صفحه ۴۴] دیدی، تو نیز همین کار را بکن! گفت: شما قصد قتل مرا دارید! و فرمان داد این جریان را فاش نسازند.

### هیبت و عظمت

اشتر علوی می‌گوید: با پدرم در خانه‌ی متوکل بودیم. من در آن هنگام طفل بودم و جماعتی از آل ابوطالب، آل عباس و آل جعفر حضور داشتند. امام هادی علیه‌السلام وارد شد همه آنان که در خانه متوکل بودند به احترام او پیاده شدند آن حضرت داخل خانه شد. برخی از حاضران به برخی دیگر گفتند: چرا برای این جوان پیاده شویم نه شریفتر از ماست و نه سنش بیشتر است. به خدا سوگند برای او پیاده نخواهیم شد (!! ابو‌هاشم جعفری که در آنجا حاضر بود گفت: به خدا سوگند! وقتی او را ببینید همگی به احترام او با حقارت پیاده خواهید شد. طولی نکشید که آن حضرت از منزل متوکل بیرون آمد، چون چشم حاضران به آن گرامی افتاد، همگی پیاده شدند. ابو‌هاشم گفت: مگر نگفتید: پیاده نمی‌شویم. گفتند: به خدا سوگند! نتوانستیم خودداری کنیم، طوری که بی‌اختیار پیاده شدیم.

### دعای مستجاب

در اصفهان مردی شیعی به نام عبدالرحمان می‌زیست، از او پرسیدند: چرا این مذهب را برگزیده و به امامت امام هادی علیه‌السلام معتقد شده‌ای؟ گفت: به جهت معجزه‌ای که از او دیدم؛ داستان چنین بود که من مردی فقیر و بی‌چیز بودم؛ ولی چون زبان و جرأت داشتم، اهالی اصفهان در یکی از سال‌ها مرا همراه گروهی نزد متوکل فرستادند تا دادخواهی کنیم. روزی بیرون خانه‌ی متوکل ایستاده بودیم که دستور احضار علی بن محمد بن رضا علیه‌السلام از سوی متوکل صادر شد. [صفحه ۴۵] من به یکی از حاضران گفتم: این مرد کیست که دستور احضارش صادر شد؟ گفت: این مرد علوی است و رافضیان او را امام می‌دانند - و اضافه کرد که - ممکن است خلیفه برای قتل دستور احضارش را داده باشد. گفتم: از جای خود حرکت نمی‌کنم تا این مرد علوی بیاید و او را ببینم. ناگاه دیدم شخصی سوار بر اسب به سوی خانه‌ی متوکل می‌آید، مردی به نشانه احترام در دو طرف مسیر او صف کشیدند و او را تماشا می‌کردند. چون نگاهم بر او افتاد، مهرش در دلم جا گرفت و نزد خود به دعای او مشغول شدم تا خدا شرم متوکل را از او دفع نماید. آن حضرت از میان مردم می‌گذشت و نگاهش بر یال اسب خود بود و چپ و راست را نگاه نمی‌کرد و من پیوسته به دعای او مشغول بودم، چون به من رسید با تمام رو به سوی من متوجه شد و فرمود: خدا دعای تو را پذیرفت، به تو طول عمر داد و مال و فرزندان تو را زیاد کرد. چون این را مشاهده کردم، مرا لرزه فرا گرفت و در میان دوستانم افتادم. دوستانم پرسیدند: چه شد؟

گفتم: خیر است. و چیزی نگفتم. هنگامی که به اصفهان باز گشتم خدا مال فراوان به من عطا کرد و امروز از اموال، آنچه در خانه دارم، قیمتش به هزار هزار درهم می‌رسد، غیر از آنچه بیرون از خانه دارم، و ده فرزند یافته‌ام و عمرم نیز از هفتاد سال گذشته است. من به امامت آن مردی معتقدم که از دلم خبر داشت و دعایش در حق من مستجاب گردید. [۲۹].

### سپاس از نعمت‌ها

ابوهاشم جعفری می‌گوید: یک بار فقر شدیدی به من روی آورد، خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شدم و چون اجازه دادند، نشستیم. [صفحه ۴۶] فرمود: ای ابهاشم! شکر کدام یک از نعمت‌های خدا را که به تو عطا فرموده می‌توانی بجای آوری؟ من سکوت کردم و ندانستم چه بگویم. امام علیه‌السلام خود فرمود: خدا به تو ایمان عطا کرد و به جهت آن بدنت را از آتش دوزخ بازداشت. خدا به تو صحت و عافیت عطا کرد و تو را بر اطاعت خود یاری فرمود. خدا به تو قناعت عطا کرد و بدین وسیله آبروی تو را حفظ نمود. آن گاه فرمود: ای ابهاشم! من به این مطلب آغاز کردم؛ چون گمان می‌کنم تو می‌خواهی از کسی که این همه نعمت به تو عطا کرده است نزد من شکوه کنی. من دستور دادم صد دینار طلا به تو بدهند، آن را بگیر. [۳۰].

### روی خشنودی

شیخ طوسی رحمه الله می‌نویسد: ابوموسی عیسی بن احمد بن عیسی بن المنصور گوید: روزی خدمت امام هادی علیه‌السلام مشرف شدم، عرض کردم: ای آقای من! این مرد - یعنی متوکل - مرا از خود دور گردانید و روزی مرا قطع کرده و از من ملول شده است. من علت آن را فقط به واسطه آن که از ارادتم به خدمت شما و ملازمت من به شما آگاه شده نمی‌دانم. پس هرگاه از او خواهشی فرمایی که او قبول کند تفضل فرما و آن خواهش را برای من قرار ده. حضرت فرمود: درست خواهد شد ان شاء الله. چون شب فرا رسید چند نفر از جانب متوکل پی در پی به طلب من آمدند و مرا به نزد متوکل بردند. هنگامی که نزدیک منزل متوکل رسیدم، دیدم فتح بن خاقان کنار در سرا ایستاده است. گفت: ای مرد! شب در منزل خود قرار نمی‌گیری، ما را به زحمت می‌اندازی؟ متوکل به جهت طلب تو مرا به رنج و سختی افکنده است. من نزد متوکل داخل شدم. او را بر فراش خود دیدم. گفت: ای ابوموسی! آیا ما از [صفحه ۴۷] تو غفلت می‌کنیم یا تو ما را فراموش می‌کنی و حقوق خود را یاد نمی‌آوری. الحال بگو چه در نزد ما داشتی؟ گفتم: فلان صله و عطا و رزق فلانی و چند چیزی نام بردم. متوکل دستور داد آنها را به چندین برابر به من بدهند. به فتح بن خاقان گفتم: آیا امام هادی علیه‌السلام به این جا آمده بود؟ گفت: نه. گفتم: آیا نامه‌ای برای متوکل نوشته بود؟ گفت: نه. وقتی بیرون آمدم و از آن جا دور شدم، فتح پشت سر من آمد و گفت: شک ندارم که تو از امام هادی علیه‌السلام دعایی طلب کرده‌ای پس برای من نیز از او دعایی بخواه. وقتی خدمت آن حضرت رسیدم، فرمود: ای ابوموسی! «هذا وجه الرضا». این روی خشنودی و رضا است. گفتم: بلی به برکت تو ای سید من! ولی به من گفتند: شما نزد او نرفتید و از او خواهش نفرمودید. فرمود: خداوند تعالی می‌داند که ما در مهمات فقط به او پناه می‌بریم و در سختی‌ها و بلاها فقط بر او توکل می‌کنیم. او ما را عادت داده که هرگاه از او سؤال کنیم، اجابت فرماید و بیم آن داریم که اگر از حق تعالی عدول کنیم، خدا نیز از ما عدول فرماید. [۳۱].

### پرداخت بدهی سنگین

شیخ اربلی رحمه الله می‌نویسد: روزی امام هادی علیه‌السلام از سامرا جهت امر مهمی به طرف قریه‌ای رفت. مرد اعرابی به طلب آن حضرت به سامرا آمد. گفتند: حضرتش به فلان قریه رفته است. [صفحه ۴۸] آن عرب به قصد آن حضرت به آن قریه رفت. چون به خدمت آن جناب رسید، حضرت از او پرسید: چه حاجت داری؟ گفت: من مرد عربی از متمسکین به ولایت جدت حضرت

امیرالمؤمنین علیه‌السلام هستم. گرفتار بدهکاری سنگینی شده‌ام که کسی جز تو آن را ادا نمی‌کند. فرمود: خوش باش و شاد باش. آن گاه مرد عرب در همان جا ماند، هنگامی که صبح شد حضرت به او فرمود: من نیز حاجتی به تو دارم که تو را به خدا قسم که خلاف آن انجام ندهی. اعرابی گفت: مخالفت نمی‌کنم. آن حضرت به خط خود نامه‌ای نوشت و در آن اعتراف کرد که به اعرابی بدهکار است و مقدار آن را در آن نامه تعیین کرده بود که زیادتر از دینی که او داشت و فرمود: این نامه را بگیر. وقتی من به سامرا رسیدم، نزد من بیا در آن هنگامی که نزد من جماعتی از مردم باشند و این وجه را از من مطالبه نما و بر من تندی کن و تو را به خدا قسم که خلاف این نکنی. عرب گفت: چنین کنم و نامه را گرفت. آن گاه که حضرتش به سامرا رسید، و نزد آن حضرت جماعت بسیاری از اصحاب خلیفه و غیر ایشان حاضر شدند. مرد عرب آمد و آن نامه را بیرون آورد و بدهی خود را مطالبه کرد و همان گونه که حضرت به او امر فرموده بود، رفتار کرد. حضرت به نرمی و ملایمت با او تکلم کرد و عذرخواهی نمود و وعده داد که وفا خواهم کرد و تو را خوشحال خواهم ساخت. این خبر به متوکل رسید. دستور داد که سی هزار درهم به آن حضرت پردازند. وقتی آن پول‌ها به آن حضرت رسید، گذاشت تا آن مرد آمد. فرمود: این مبلغ را بگیر و دین خود را ادا کن و ما بقی آن را خرج اهل و عیال خود کن و ما را معذور دار. اعرابی گفت: یابن رسول الله! به خدا سوگند! آرزوی من کمتر از یک سوم این مال بود، ولی (الله اعلم حیث يجعل رسالته). آن مبلغ را گرفت و رفت. [۳۲]. [صفحه ۴۹]

### شیر درنده‌ای سر راه قافله

ابن طاووس رحمه الله به روایت قاسم بن علا این گونه نقل می‌کند: صافی خادم امام هادی علیه‌السلام گوید: از امام رخصت طلبیدم که به زیارت جدش حضرت رضا علیه‌السلام بروم. فرمود: انگشتی که نگینش عقیق زرد و نقش آن «ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله استغفر الله» است و بر روی دیگرش: «محمد صلی الله علیه و اله و علی علیه‌السلام» نقش بسته با خود بردار تا از شر دزدان و راهزنان ایمن باشی و برای سلامتی تو تمام تر و دین تو را حفظ کننده تر است. خادم گفت: انگشتی که حضرت فرموده بود، تهیه کردم و خدمتش رفتم تا وداع کنم. چون وداع کردم و دور شدم حضرت دستور فرمود که مرا برگردانند. چون برگشتم، فرمود: انگشت فیروزه هم با خود بردار، زیرا در میان طوس و نیشابور شیری خواهد بود که قافله را از رفتن منع خواهد کرد، تو پیش برو و این انگشت را به او نشان بده و بگو: مولای من می‌فرماید: دور شو. باید بر یک طرف فیروزه «الملک لله» نقش کنی و بر طرف دیگرش «الملک لله الواحد القهار» زیرا که نقش انگشت علی علیه‌السلام «الملک لله» بود و چون خلافت به آن جناب برگشت، «الملک لله الواحد القهار» نقش کرد. نگینش فیروزه بود و چون چنین کنی موجب ایمنی از حیوانات درنده و باعث ظفر و غلبه در جنگ‌ها خواهد شد. خادم گفت: به سفر رفتم و به خدا سوگند! که در همان مکان که حضرت فرموده بود، شیری بر سر راه آمد و آنچه فرموده بود به عمل آوردم. شیر برگشت. هنگامی که از زیارت برگشتم قضایا را خدمت حضرت عرض کردم. آن حضرت فرمود: یک چیز مانده که نقل نکردی، اگر می‌خواهی من نقل کنم. گفتم: آقا! شاید فراموش کرده باشم. فرمود: شبی در طوس نزدیکی روزه امام رضا علیه‌السلام خوابیده بودی. گروهی از جنیان به زیارت قبر امام رضا علیه‌السلام می‌رفتند. آن نگین را در دست تو دیدند و نقش آن [صفحه ۵۰] را خواندند. پس از دست تو بیرون کردند. نزد بیماری بردند و آن را در آب شستند و آب را به بیمار خوراندند و بیمارشان صحت یافت. پس انگشت را برگرداندند و تو در دست راست خود کرده بودی، آنان در دست چپ تو کردند. چون بیدار شدی بسیار تعجب کردی و سببش را ندانستی و بر بالین خود یاقوتی دیدی. آن را برداشتی. الحال همراهتوست. به بازار بیر و آن را به هشتاد اشرفی خواهی فروخت و این یاقوت هدیه‌ی آن جنیان است که برای تو آورده‌اند. خادم گفت: یاقوت را به بازار بردم و هشتاد اشرفی فروختم. [۳۳].

امام هادی علیه‌السلام در سامرا بیمار شدند، به ابوهاشم جعفری فرمود: کسی را به کربلا بفرست تا در حرم مقدس امام حسین علیه‌السلام برای سلامتی من دعا کند. علی بن هلال چون این سخن را شنید، گفت: از حائر و حرم حسینی چه می‌خواهند در حالی که خودشان امام هستند؟ ابوهاشم که نتوانسته بود پاسخ وی را دهد، مطلب و گفته‌ی وی را برای امام هادی علیه‌السلام نقل کرد. حضرتش فرمود: آیا به او نگفتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله خانه‌ی خدا را طواف می‌کرد و حجرالاسود را می‌بوسید، در حالی که حرمت پیامبر و مؤمن از حرمت خانه‌ی خدا بیشتر است. و خداوند پیامبر صلی الله علیه و اله را امر فرموده: در عرفات وقوف نماید، زیرا خداوند متعال دوست دارد در مکان‌ها و مواضع مخصوصی وی را یاد کنند و من علاقمندم در جایی که خداوند دوست دارد در آنجا دعا شود، مرا دعا کنند. شاید منظور این است که در موضوعات تکوینی و امور عادی کارها باید بر اساس عادی و اسباب و عوامل طبیعی آنها جریان یابد و هیچ کس را چاره‌ای جز این نیست و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام نیز اگر چه آن گونه که خداوند به آنان قدرت داده است، [صفحه ۵۱] می‌توانستند به طور دلخواه در امور تصرف نمایند، ولی آنان که همیشه پیشوای امت در امور دینی و دنیا هستند، به همین صورت رفتار می‌کردند و مردم نیز به آنان تاسی و بر اساس برنامه‌های آنان حرکت می‌کردند و با راهنمایی‌های آنها پندارهای باطل آنان زدوده می‌شد. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام هم نیز در انتخاب حضرت ام‌البنین علیها‌السلام همین گونه عمل کردند. البته از فرمایش ایشان به حضرت عقیل معلوم می‌شود که با وی مشورت نکرد، بلکه از او خواست تا با توجه به آشنایی او به انساب و آگاهی وی نسبت به خاندان‌های محترم عرب، بانویی شایسته از شجاع‌زادگان را برایشان خواستگاری کنند.

### هفتاد و سه زبان را فرا گرفتم

علامه‌ی طبرسی رحمه الله می‌نویسد: ابوهاشم گوید: نزد امام هادی علیه‌السلام رفتم، آن حضرت به زبان هندی، با من سخن گفت، نتوانستم به خوبی جواب آن حضرت را بدهم. در نزد آن حضرت، ظرفی پر از سنگریزه بود. یکی از آن سنگریزه‌ها را به دهانش نهاد و مدتی آن را مکید، سپس آن را به طرف من انداخت. من آن را برداشتم و به دهانم نهادم و مکیدم. سوگند به خدا! از نزد آن حضرت، بیرون رفتم تا این که به هفتاد و سه زبان، که نخستین آنها زبان هندی بود، سخن می‌گفتم.

### امداد غیبی

شیخ طوسی رحمه الله می‌نویسد: کافور خادم گوید: امام هادی علیه‌السلام به من فرمود: فلان سطل را در فلان محل بگذار، تا من با آب آن برای نماز، وضو بسازم. سپس مرا دنبال کاری فرستاد، و فرمود: وقتی که بازگشتی این کار را انجام بده، تا وقتی که برای نماز، آماده شدم، آب حاضر باشد (و این موضوع در شب بود). [صفحه ۵۲] آن حضرت به پشت دراز کشید که بخوابد، و من آنچه را فرموده بود، فراموش کردم. شب سردی بود، احساس کردم که آن حضرت برای نماز برخاسته است، ناگاه یادم آمد که سطل آب را در محل خود که فرموده بود، نهاده‌ام، از ترس سرزنش آن حضرت، از آن محل دور شدم، و ناراحت بودم که امام در مورد تحصیل آب، به زحمت می‌افتد. ناگاه آن حضرت با صدای خشم آلود مرا صدا زد، با خود گفتم: «انا لله» عذر من چیست؟ اگر بگویم: فراموش کردم، و چاره‌ای جز جواب نداشتنم، ترسان نزد آن حضرت رفتم. فرمود: وای بر تو! آیا عادت مرا نمی‌دانی که من با آب سرد وضو می‌گیرم، تو آب را گرم کرده‌ای و در سطل ریخته‌ای؟ عرض کردم: سوگند به خدا! ای آقای من، نه سطل را، و نه آب را، من به جایی نگذاشتم. آن حضرت در این هنگام دریافت که امداد غیبی، این کار را کرده است، به شکر الهی پرداخت و فرمود: حمد و سپاس مخصوص خداوند است، سوگند به خدا! کاری را که خداوند بر ما آسان نموده، ترک نخواهم کرد. حمد و

سپاس خداوندی را که ما را از اهل اطاعت خود گردانید، و ما را برای کمک بر عبادتش موفق نمود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می‌فرماید: ان الله يغضب على من لا يقبل رخصته؛ همانا خداوند خشم می‌کند بر کسی که کار آسان کرده‌ی او را نپذیرد. این یک درس و پند بزرگ از پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و امام هادی علیه‌السلام است که ما در مواردی که خداوند رخصت داده و آسان گرفته، بر خود سخت نگیریم، امام هادی علیه‌السلام با همان آب گرمی که دست غیبی آن را برایش آماده کرده بود، وضو ساخت، و آسان‌گیری خدا را ترک نمود. [صفحه ۵۳]

### سر به نیست شدن، شعبده‌باز گستاخ

از زرافه - یا زراره - دربان متوکل نقل شده است: شعبده‌بازی از هند نزد متوکل دهمین خلیفه‌ی عباسی آمد، و تردستی‌های بی‌نظیر و عجیبی از خود نشان می‌داد. متوکل بازی کردن را بسیار دوست داشت و خواست از وجود شعبده‌باز بر ضد امام هادی علیه‌السلام، سوء استفاده کند. به شعبده‌باز گفت: اگر طوری کنی که در یک مجلس عمومی، علی بن محمد را شرمند کنی، هزار اشرفی ناب به تو جایزه می‌دهم. شعبده‌باز گفت: سفره‌ی غذا را پهن کن، و قدری نان تازه نازک در سفره بگذار و مرا کنار آن حضرت جای بده، به توقول می‌دهم که او را نزد حاضران سرافکننده و شرمند سازم. متوکل، دستور او را اجرا کرد، جمعی در کنار سفره نشستند، امام هادی علیه‌السلام را نیز احضار نمود، مقداری نان در نزدیک امام هادی علیه‌السلام گذاشتند، امام علیه‌السلام دست به طرف نان دراز کرد تا بردارد، هماندم شعبده‌باز کاری کرد که نان به جانب دیگر پرید، امام هادی علیه‌السلام دست به طرف نان دیگر دراز کرد، باز آن نان به سوی دیگر پرید، و حاضران خندیدند، این حادثه چند بار تکرار شد. امام هادی علیه‌السلام که خشمگین شده بود، دستش را بر صورت شکل شیری که در روی پارچه‌ی متکایی نقش بسته بود و در آنجا بود، زد و فرمود: خذ عدو الله! دشمن خدا را بگیر! همان دم آن صورت، به شکل شیری زنده درآمد، و به شعبده‌باز حمله کرد و او را درید و خورد، سپس به جای اولش به همان صورت و نقش شیر، در پارچه‌ی متکا بازگشت. همه‌ی حاضران، حیرت‌زده شدند، امام هادی علیه‌السلام برخاست که برود، متوکل از آن [صفحه ۵۴] حضرت التماس کرد که بنشیند، و آن شعبده‌باز را بازگرداند، آن حضرت فرمود: و الله! لا یری بعدها؛ سوگند به خدا! او پس از این، دیده نخواهد شد، آیا تو دشمنان خدا را بر دوستانش مسلط می‌کنی؟ حاضران نیز از آنجا رفتند، و دیگر آن شعبده‌باز دیده نشد.

### هلاکت مرد گستاخ و بد زبان

در کتاب «اثبات الوصیه» روایت شده است: امام هادی علیه‌السلام به خانه‌ی متوکل وارد گردید، و به نماز ایستاد. یکی از مخالفان نزدیک آمد و با کمال گستاخی، به حضرتش دهن کجی کرد و گفت: چقدر ریاکاری می‌کنی؟ آن حضرت، نمازش را با سرعت به پایان رسانید، و پس از سلام نماز، به او رو کرد و فرمود: اگر در این نسبتی که به من دادی، دروغ گو هستی، خداوند، تو را نابود کند. همان دم او به زمین افتاد و مرد، و همین موضوع، خبر تازه‌ای در کاخ متوکل گردید. روایت شده است: امام هادی علیه‌السلام فرمود: به اجبار از مدینه به سامرا آمدم، و اگر از سامرا بیرون روم، نیز از روی اجبار است. شخصی پرسید: چرا؟ آن حضرت پاسخ داد: زیرا این شهر، خوش آب و هوا است، و بیماری در آن، کم است. [۳۴].

### کرامتی دیگر

هارون بن فضل گوید: آن روزی که امام جواد علیه‌السلام از دنیا رفت، شنیدم که امام هادی علیه‌السلام این آیه را تلاوت می‌فرمود: (انا لله و انا الیه راجعون) (پدرم) امام جواد علیه‌السلام از دنیا رحلت کرد. [صفحه ۵۵] از آن حضرت پرسیدند: شما از کجا



می‌دانی؟ فرمود: ضعف و سستی دچار من شد که سابقه‌ی آن را نداشتم. حسن بن علی و شا از مادر محمد، غلام امام رضا علیه‌السلام روایت کرده که گوید: امام هادی علیه‌السلام در حالی که ترسان بود آمد و در کنار عمه‌ی پدر خود نشست، عمه‌ی پدرش به آن حضرت گفت: چرا این طور ناراحتی؟ فرمود: پدرم از دنیا رفته است. او در جواب گفت: این خبر را به ما مده. فرمود: به خدا قسم! همین طور است که می‌گویم. ما آن وقت و آن روز را یادداشت کردیم، وقتی که خبر وفات امام جواد علیه‌السلام آمد. دیدیم همان طور است که آن حضرت فرموده بود. بعد از امام جواد علیه‌السلام فرزند بزرگوارش امام علی النقی علیه‌السلام برای امر خدای سبحان در سال ۲۲۰ هجری به امامت رسید. در آن موقع شش سال و چند ماه از سن شریف امام علی النقی علیه‌السلام گذشته بود. چنان که پدر بزرگوارش امام جواد علیه‌السلام نیز همین گونه بود. هم چنین در آن زمان که مقام امامت به آن حضرت رسید، مدت دو سال از سلطنت معتصم عباسی گذشته بود.

### سجده بر شیشه

حسن بن مصعب مدائنی گوید: مسئله‌ی سجده بر شیشه را به وسیله‌ی نامه‌ای که نوشته بودم از امام هادی علیه‌السلام پرسش نمودم. چون نامه را فرستادم با خودم گفتم: شیشه هم از چیزهایی است که زمین آن را می‌رویاند و گفتند: آنچه را که زمین می‌رویاند می‌شود بر آن سجده کرد. از طرف آن حضرت جواب آمد: بر شیشه سجده نکن، اگر گمان می‌کنی که آن هم از اشیایی است که زمین آن را می‌رویاند، درست است، ولی استحاله شده است. زیرا شیشه از ریگ و نمک است، نمک هم از زمین شوره‌زار است به زمین شوره‌زار هم نمی‌شود سجده کرد. [صفحه ۵۶]

### مواظب خود باش

از علی بن محمد نوفلی روایت شده که گفت: محمد بن فرج به من گفت: امام هادی علیه‌السلام به من نوشت: مواظب خود باش، برحذر باش، من هم مواظب کار خود هستم. راوی گوید: من معنای حرف امام هادی علیه‌السلام را نفهمیدم تا آن موقعی که قاصدی آمد و مرا با دست بسته به مصر آورد و کلیه‌ی اموال مرا توقیف کرد و من مدت هشت سال زندانی بودم. بعد از آن دوباره نامه‌ای از امام هادی علیه‌السلام برای من آمد، در آن نامه نوشته بود: ای محمد! در ناحیه‌ی غرب ساکن مشو. چون آن نامه را قرائت کردم با خودم گفتم: من فعلا در زندانم، امام برای من این طور نوشته، یعنی چه، موضوع تعجب‌آوری است؟! بعد از آن چند روزی بیشتر طول نکشید که من آزاد شدم.

### خلیفه‌ی بعدی کیست؟

خیران - یا خیزران - خادم، غلام فراطیس - مادر واثق بالله - گوید: من در سال ۲۳۲ هجری به حج مشرف شدم و خدمت امام هادی علیه‌السلام رفتم. حضرتش فرمود: حال صاحب تو - یعنی واثق بالله - چگونه است؟ گفتم: دردمند است و شاید مرده باشد. فرمود: نمرده، ولی دچار مریضی خود می‌باشد. بعد از آن امام علیه‌السلام فرمود: بعد از واثق بالله چه کسی جانشین او خواهد بود؟ گفتم: پسرش. فرمود: مردم این طور گمان می‌کنند که جعفر باشد؟ گفتم: نه. فرمود: چرا همین طور است که من به تو می‌گویم. [صفحه ۵۷] گفتم: خدا و رسول و فرزند رسول راست می‌گویند. پس از آن همان طور شد که امام فرموده بود. ابوعلی بن راشد گوید: در سال ۲۳۲ هجری امام هادی علیه‌السلام به من فرمود: این مرد - یعنی واثق بالله - چکار می‌کند؟ گفتم: مریض است و شاید مرده باشد. فرمود: نمرده است ولی طولی نمی‌کشد که خواهد مرد.

## سزای سوگند دروغ

علی بن جعفر گوید: امام هادی علیه‌السلام شب جمعه به مسجد آمد، نزدیک آن ستونی که مقابل خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا علیه‌السلام بود نماز خواند. چون امام علیه‌السلام از نماز فارغ گردید و برای تعقیب نماز نشست، مردی از اهل بیتش - که او را معروف می‌گفتند و علی بن جعفر و دیگران هم او را می‌شناختند - آمد و پهلوی آن بزرگوار نشست و امام را سرزنش کرد و به امام گفت: من نزد شما آمدم و شما به من اجازه ندادید؟! امام علیه‌السلام فرمود: شاید تو در موقعی آمده باشی که امکان نداشته به تو اجازه داده شود؟ من هم که منزل تو را نمی‌دانستم، به من خبر رسیده که تو از من راجع به موضوعی که سزاوار نبوده، شکایت کردی؟ آن مرد گفت: به خدا قسم! من این طور عملی را انجام نداده‌ام، کسی که این کار را کرده باشد صاحب این قبر از او بیزار باشد. امام هادی علیه‌السلام فرمود: من فهمیدم که او قسم دروغ خورد، تو از او انتقام بگیر، آن شخص فردای آن روز از دنیا رفت و برای مردم مدینه عبرتی شد.

## عفو بی‌کران

راوی گوید: بریحه‌ی عباسی که در مکه و مدینه اهل نماز و دعا بود، برای متوکل نوشت: اگر تو را به مکه و مدینه احتیاجی هست امر کن تا امام هادی علیه‌السلام را از این جا خارج کنند. زیرا او مردم را به سوی خود دعوت می‌کند و جمعیت زیادی [صفحه ۵۸] تابع او شده‌اند. بریحه چند نامه بدین مضمون برای متوکل نوشت، متوکل یحیی بن هرثمه را با نامه‌ای به حضور امام هادی علیه‌السلام فرستاد، در آن نامه نوشت: من مشتاق لقای تو هستم، تقاضا دارم نزد من بیایی. متوکل به یحیی دستور داد: طوری با امام مسافرت کن که مطابق میل او باشد. نامه‌ای هم برای بریحه نوشت که منظور متوکل را به عرض امام برساند. یحیی بن هرثمه به مدینه آمد و نامه‌ی متوکل را به بریحه داد. یحیی و بریحه هر دو سوار بر مرکب شدند و به حضور امام هادی علیه‌السلام مشرف شدند، نامه متوکل را به آن حضرت تقدیم کردند. امام علیه‌السلام مدت سه روز از آنان مهلت خواست. بعد از سه روز به سوی منزل خود برگشت، اسب‌ها را زین کرده و بارها را بسته دید، و آن حضرت به جانب عراق حرکت کرد. بریحه برای بدرقه‌ی آن حضرت آمد، وقتی که مقداری از راه طی شد، بریحه به امام عرض کرد: می‌دانم شما واقفی که من باعث شدم تا شما را به عراق ببرند، من قسم می‌خورم که اگر شکایت مرا به متوکل یا یکی از یاران خصوصی او یا پسرانش بکنی، من هم خرماهای تو را قطع می‌کنم، دوستان تو را می‌کشم، چشمه و قنات‌های زمین‌های تو را از بین خواهم برد، این کارها را حتماً انجام خواهم داد. امام علیه‌السلام متوجه بریحه شد و فرمود: اول شکایتی که من از تو به خدا بکنم امشب است، وقتی که شکایت تو را به خدا بکنم، هرگز به خلق خدا از تو شکایت نخواهم کرد. بریحه به دست و پای امام افتاد، گریه و زاری کرد، طلب عفو نمود. امام هادی علیه‌السلام فرمود: تو را عفو کردم.

## معجزه‌هایی در سفر

یحیی بن هرثمه گوید: من در بین راه معجزه‌های عجیب و غریبی از امام هادی علیه‌السلام دیدم که از آن جمله این است: در یکی از منزل‌گاه‌ها باراندازی کردیم که آب نبود. ما ترسیدیم که خودمان و [صفحه ۵۹] مرکب‌های سواری و شترانمان از تشنگی تلف شویم، جمعیت دیگری از اهل مدینه نیز با ما حرکت کرده بودند. امام علیه‌السلام فرمود: گویا در این مکان به فاصله‌ی چند میل دیگر آب یافت شود؟ ما گفتیم: اگر تفضلی می‌فرمایی، ما را از این وادی به آنجا هدایت کن. امام ما را از جاده خارج کرد، وقتی که به قدر شش میل راه رفتیم در یک وادی وارد شدیم که دارای گل‌ها، باغچه‌ها، چشمه‌ها، درخت‌ها و زراعت‌هایی بود، در آن

مکان زارع و فلاح و احدی از مردم وجود نداشت، پیاده شدیم، آب آشامیدیم، مرکب‌های سواری را سیراب کردیم، تا بعد از عصر در آنجا استراحت کردیم. بعد از آن توشه برداشتیم، خود را سیراب کردیم، مشک‌ها را پر از آب نمودیم، وقتی که مقداری راه رفتیم نزدیک بود من تشنه شوم، ظرف آب نقره‌ای من همراه یکی از فرزندانم بود که آن را به کمر بند خود می‌بست، من از پسر آب خواستم. دیدم زبانش گرفت و لکنت پیدا کرد، نگاه کردم دیدم ظرف آب را فراموش کرده و در منزل قبلی که بودیم به جای نهاده، من با تازیانه به اسب تیزرو خود زدم، آن اسب به سرعت تمام رفت تا به آن موضع رسیدم. وقتی که در آن موضع رسیدم، دیدم آن وادی بیابانی خشک و بی‌آب و گیاه شده، نه زراعتی. نه سبزه‌ای! مکان پیاده شدن خودمان را دیدم، پشگل اسب‌ها و شترها و محل خوابیدن آنها را مشاهده کردم، ظرف آب هم در همان موضعی بود که پسر نهاده بود، ظرف آب را برداشتم و برگشتم. از این جریان چیزی نفهمیدم، وقتی که به قافله رسیدم، دیدم امام هادی علیه‌السلام در انتظار من است. آن حضرت لبخندی زد و به من چیزی نفرمود، من هم چیزی به آن بزرگوار نگفتم، فقط از جریان ظرف آب پرسش کرد. گفتم: آن را پیدا کردم. یحیی بن هرثمه می‌گوید: روز دیگری که هوا آفتابی و بسیار گرم بود و ما زیر آفتاب بسیار سوزنده‌ای بودیم، امام هادی علیه‌السلام از جای خود حرکت کرد، لباس بارانی را پوشید، دم اسب آن حضرت گره زده بود، زیر آن بزرگوار - یعنی به پشت [ صفحه ۶۰ ] اسب - نمدی گسترده بود، اهل قافله از عمل آن حضرت تعجب کرده خندیدند، گفتند: این مرد حجازی موقع آمدن باران را نمی‌داند؟! همین که چند میلی راه رفتیم، ابر تاریکی از طرف قبله پیدا شد. به سرعت بالای سر ما قرار گرفت، باران شدیدی نظیر دهانه مشک بر سر ما ریزش کرد که نزدیک بود تلف و غرق شویم؛ باران به نحوی شدید شد که آب از لباس‌های ما به بدنمان سرایت کرد، کفش‌های ما پر از آب باران شد، باران از آن سریع‌تر بود که ما بتوانیم پیاده شویم و نمد اسب‌ها را برداریم. ما نزد امام علیه‌السلام رسوا شدیم، آن حضرت از روی تعجب به کار ما لبخند می‌زد.

### دعا برای چشم کور

یحیی بن هرثمه گوید: در یکی از منزل‌ها، زنی که پسرش دچار چشم درد شده بود دائما اظهار ذلت می‌کرد و می‌گفت: مرا نزد آن مرد علوی که با شما می‌باشد راهنمایی کنید تا برای چشم پسر من دعا کند! ما آن زن را به حضور آن حضرت بردیم، امام هادی علیه‌السلام چشم آن کودک را به طوری باز کرد که من هم دیدم، وقتی که دقیقا به چشم آن کودک نگاه کردم شکی برای من نماند در این که کور شده بود. امام علیه‌السلام دست خود را لحظه‌ای روی چشم آن کودک نهاد، لب‌های مبارک خود را حرکت داد، همین که دست خود را برداشت دیدم که چشم آن بچه باز و صحیح شده و کوچک‌ترین عیبی ندارد.

### کعبه‌ی دل‌ها

خضر بن محمد بزاز گوید: در خواب دیدم در کنار دجله مدینه‌السلام کاظمین کنار پل ایستاده بودم. جمعیت زیادی هم اجتماع کرده بودند، مزاحم یکدیگر می‌شدند و می‌گفتند: خانه‌ی کعبه به جانب ما آمده، ناگاه در آن حال بودم که دیدم خانه‌ی کعبه با پرده و پارچه‌هایی که دارد آمد، از روی زمین عبور کرد تا از طرف غربی [ صفحه ۶۱ ] پل به طرف شرقی پل رفت، مردم به دور آن طواف می‌کردند و در جلو آن بودند تا داخل خانه‌ی خزیمه گردید. پس از چند روز من برای انجام کاری از منزل خارج شدم، نزدیک همان پل رسیدم. مردم را دیدم که اجتماع کرده بودند، می‌گفتند: ابن‌الرضا علیه‌السلام از مدینه آمد. من دیدم آن حضرت بر اسب بزرگی سوار است و به طور آهسته از پل عبور می‌کند، مردم هم در پیشاپیش و پشت سر آن بزرگوار می‌رفتند، آمد تا داخل خانه‌ی خزیمه بن حازم شد. من دانستم آمدن امام هادی علیه‌السلام تعبیر همان خوابی است که دیده بودم. بعدا آن حضرت به جانب سامرا حرکت کرد، عده‌ای از یاران متوکل با آن بزرگوار ملاقات کردند و امام علیه‌السلام بر آنان وارد شد، متوکل از آن

حضرت احترام و پذیرایی کرد، بعد از آن از نزد متوکل به جانب منزلی که برایش آماده کرده بودند، مراجعت کرد.

### فردا به قتل خواهد رسید

قطب راوندی رحمه الله این گونه روایت می‌کند: ابن اورمه گوید: در زمان متوکل به سامرا رفتم، شنیدم که متوکل لعین حضرت امام هادی علیه‌السلام را در خانه سعید حاجب، محبوس کرده است. برای استعلام احوال آن حضرت به خانه سعید رفتم، چون نظرش بر من افتاد گفت: آیا می‌خواهی خدای خود را ببینی؟ گفتم: منزّه است خدا از آن که دیده‌ها او را دریابد. گفت: آن کسی را می‌گویم که شما امام می‌دانید. گفتم: می‌خواهم. گفت: به من امر به کشتن او کرده‌اند و فردا او را به قتل خواهم رسانید. آن گاه رخصت داد که به خدمت آن حضرت رفتم، چون داخل شدم دیدم که آن امام معصوم در حجره نشسته است و پیش روی او قبری می‌کنند. چون سلام کردم و جواب شنیدم و آن قبر را مشاهده کردم بی‌تاب شدم و گریستم. [صفحه ۶۲] حضرت فرمود: سبب گریه تو چیست؟ گفتم: چگونه نگریم و تو را بر این حال می‌بینم و برای تو قبر حفر می‌نمایند؟! حضرت فرمود: گریه مکن، ایشان نخواهند توانست تا دو روز دیگر خون متوکل و حاجب هر دو ریخته خواهد شد و چنان شد که حضرت فرمود.

### گوشه‌ای از شخصیت علمی امام هادی

#### امام شناسی در گفتار امام هادی

هر یک از ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ی ما - که همواره دروده‌های خداوند بر انوار مقدس ایشان باد - نه تنها راهبر امت و بیانگر احکام اسلام و قرآن بودند که امام معصوم در فرهنگ شیعی، نور الهی در زمین، حجت کامله‌ی حق بر همه‌ی جهانیان و محور کاینات هستی، واسطه‌ی فیض میان آفریدگار و آفریدگان، آئینه‌ی نورانی کمالات ماورایی، برترین قله‌ی فضایل انسانی، مجموعه‌ی همه‌ی خیرها و نیکی‌ها، تجلی‌گاه علم و قدرت خدای متعال، نمونه‌ی کامل انسان واصل به خدا، معصوم و بری از سهو و نسیان و خطا، در ارتباط با ملکوت گیتی و جهان غیب و فرشتگان، آگاه به «ماکان» و «مایکون» دنیا و جهان آخرت و گنجینه‌ی اسرار الهی و وارث همه‌ی کمالات انبیا است. آری، وجود مبارک محمد و آل محمد علیهم‌السلام مرکز پرگار وجود، و سیطره‌ی ولایت ارجمندشان فوق ولایت انبیا و مرسلان چنان است که برای غیر ایشان قابل درک نیست و به جعل خدای سبحان ویژه‌ی پیامبر صلی الله علیه و اله و اهل بیت معصومین اوست و هیچ طمع‌کننده‌ای در آن امکان طمع ندارد. آنچه در منزلت و مقام واقعی امامان معصوم برشمردیم و بیش از آن، بنابر نص کتاب الهی و روایات معتبر از پیامبر و ائمه علیهم‌السلام قابل اثبات است و در کتاب‌های مختلف شیعه، بررسی و بیان شده است و این مختصر را مجال تطویل و ایراد دلیل نیست. [صفحه ۶۳] مولای مکرّم ما، دهمین خورشید آسمان امامت، امام هادی علیه‌السلام بر ما شیعیان منت نهاده و انعام فرموده است که در گفتار شگرف و ژرف خویش در زیارتی به نام «زیارت جامعه» تکاور سخن را در مرغزاری از معارف جان پرور الهی به جولان درآورده و از دریای دانش خود بارانی در و گهر بر تارک دوستان راستین سلسله‌ی عزیز امامت نثار نموده و در خور عقول ما و نه سزاوار حقیقت امام، گوشه‌هایی از طرائف بوستان خدا را حکایت فرموده است؛ و جان ما فدای خاک او باد که ما خاکیان را به شعاع فروزان سخن خویش با آسمان عظمت و جلال الهی آشنا ساخته و ما تشنگان زلال ولای آن گرامیان را به سرچشمه‌های بهشتی کوثر خدا رهنمون گشته است. امام عزیز حضرت هادی علیه‌السلام به خواهش یکی از دوستان و شیعیان، برای زیارت امامان معصوم علیهم‌السلام کلماتی را تعلیم فرمودند که دریغمان می‌آید در این کتاب که از زندگی آن بزرگوار سخن می‌گوییم، خوانندگان را از ذکر آن که در واقع آموزنده‌ی فهرستی از امام‌شناسی است، محروم بداریم. برخی از بزرگان علما این زیارت را بهترین زیارات جامعه دانسته‌اند. بزرگ مردانی چون شیخ

صدوق (متوفای ۳۸۱ هجری) آن را در کتاب «من لا یحضره الفقیه» [۳۵] و کتاب «عیون اخبار الرضا علیه‌السلام» [۳۶] و شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هجری) در کتاب «تهذیب الاحکام» [۳۷] نقل کرده‌اند. [۳۸]. [صفحه ۶۴] شیوایی کلام و والایی مضمون و دانش و معرفتی که در آن موج می‌زند خود گویای اصالت این زیارت و معرف دانش ارجمند و الهی گوینده‌ی آن است. امید آنکه رهروان راه ائمه علیهم‌السلام از این گوهر فروزان گنجینه‌ی معارف شیعه غفلت ننمایند و در زیارت امامان بزرگوار چه در حرم آن عزیزان و چه از راه دور با این کلمات پر نور زیارت کنند. گفتنی است که ما متن و ترجمه این زیارت را در بخش «ادب زائر در آستانه مقدسه سامرا» خواهیم آورد.

### برترین اهل زمین

محمد بن سعید گوید: عمر بن فرج بعد از وفات امام جواد علیه‌السلام برای رفتن به حج به مدینه آمد. جمعیتی را از اهل مدینه - که با اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه و اله مخالف و معاند بودند - احضار کرد و به آنان گفت: مردی را برای من طلب کنید که اهل علم و ادب و قرآن باشد، ولی دوستدار اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله نباشد تا من او را موکل تعلیم این کودک نمایم، او را مواظب این کودک قرار دهم تا از آمدن شیعیانی که در اطراف [صفحه ۶۵] او می‌آیند و او را نگاهداری می‌کنند، جلوگیری کند. مردی را به او معرفی کردند که به او جنیدی می‌گفتند. جنیدی مردی بود که نزد اهل مدینه در فهم، ادب، غضب و دشمنی نسبت به اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه و اله سابقه‌دار بود. عمر بن فرج او را خواست، از مال پادشاه، برای او حقوق سالانه مقرر کرد، مقدمات زندگی او را فراهم نمود، برای او تعریف کرد که پادشاه به من دستور داده که شخصی مانند تو را به این کودک موکل نمایم. راوی گوید: جنیدی در قصر «بصریا» مواظب امام هادی علیه‌السلام بود. همین که شب می‌شد درب را می‌بست و کلید را با خود نگه می‌داشت. امام هادی علیه‌السلام مدتی را به همین حال به سر برد، دست شیعیان از دامن آن حضرت کوتاه شد، شیعه از گوش دادن به بیانات آن بزرگوار و قرائت در حضور آن حضرت محروم گردید. محمد بن سعید گوید: من جنیدی را در روز جمعه ملاقات نمودم، سلام کردم و گفتم: این کودک هاشمی که تو مراقب او هستی چه می‌گوید؟ دیدم قول مرا انکار کرد و گفت: چرا می‌گویی کودک هاشمی و نمی‌گویی بزرگ هاشمی؟! آن گاه به من گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در مدینه کسی را که از من عالم‌تر باشد سراغ داری؟ گفتم: نه. گفت: به خدا سوگند! من یک قسمت از ادبیات را که گمان می‌کنم مبالغه‌ی کاملی در آن کرده‌ام برای آن بزرگوار می‌گویم و آن حضرت همان گفته‌های مرا طوری بر من املا و تعلیم می‌کند که من از بیان او استفاده می‌نمایم و مردم گمان می‌کنند که من به این برگزیده‌ی خدا علم و ادب می‌آموزم، ولی به خدا سوگند! که من از آن حضرت علم می‌آموزم. [صفحه ۶۶] راوی گوید: من کلام جنیدی را به نحوی فراموش کردم که گویا سخن او را نشنیده بودم تا این که بعد از آن، دوباره جنیدی را ملاقات کردم. سلام کردم و از حال او پرسش نمودم. آن گاه گفتم: حال آن جوان هاشمی چگونه است؟ گفت: این حرف را نزن، به خدا که او بهترین اهل زمین و بزرگوارترین خلق خدا است. چه بسا می‌شود که آن حضرت می‌خواهد داخل شود من به او می‌گویم: تنظر حتی تقرأ عشرک. آن بزرگوار می‌فرماید: کدام سوره‌های قرآن را دوست داری قرائت کنم؟ من یکی از سوره‌های طولانی قرآن را پیشنهاد می‌کنم. آن حضرت با سرعت تمام آن سوره را به طوری صحیح می‌خواند که من صحیح‌تر از آن را از احدی نشنیده‌ام، نیکوتر از سرودهای داوود علیه‌السلام - که آنها را ضرب‌المثل می‌زنند - تلاوت می‌کند. راوی گوید: جنیدی گفت: این کودک پدرش در عراق از دنیا رفته و خودش در مدینه در بین این کنیزهای سیاه نشو و نمای می‌کند، این علم را از کجا آموخته است؟ راوی گوید: پس از چند روز دیگر که جنیدی را ملاقات کردم، دیدم حق را شناخته و به امامت امام هادی علیه‌السلام قائل شده است. هفت سال که از امامت آن حضرت گذشت. معتصم عباسی در سال ۲۲۷ هجری وفات یافت. در آن موقع امام هادی علیه‌السلام ۱۴ ساله بود. مردم بعد از معتصم با واثق بن معتصم بیعت کردند. مدت ۱۲

سال از امامت امام هادی علیه‌السلام که گذشت و اثنی عشر در سال ۲۳۲ هجری مرد و مردم با متوکل بیعت کردند.

### فرمان امام هادی به ساخت ساعت

علی بن مهزیار اهوازی که از اصحاب و وکلای حضرت امام علی النقی علیه‌السلام و مردی موثق، صحیح العقیده و صاحب کتاب‌های متنوع در علوم اسلامی است نامه‌ای از امام هادی علیه‌السلام دریافت می‌دارد که به او دستور ساختن ساعت را صادر فرموده است. [ صفحه ۶۷ ] ابراهیم بن مهزیار «برادر علی بن مهزیار» گوید: در سال ۲۸ - ظاهراً سال ۲۲۸ - ساعت را به جانب سامرا حمل کردیم، چون به «سیاهه» رسیدیم علی بن مهزیار طی نامه‌ای امام علیه‌السلام را از جریان امر آگاه ساخت، اجازه‌ی ورود خواست و وقت ملاقات گرفت، برای ابراهیم نیز وقت گرفت. امام علیه‌السلام اجازه فرمود که بعد از ظهر فلان روز، خدمتش شرفیاب گردیم. در روزی تابستانی که هوا به شدت گرم بوده همگی به خدمت او رسیدیم. در ضمن مسرور، خادم علی بن مهزیار نیز همراه بود، چون به نزدیکی‌های ساختمان آن حضرت رسیدیم، بلال غلام آن حضرت منتظر ما بود و ما را به اتاقی راهنمایی کرد. در آن وقت ما دچار تشنگی طاقت‌فرسایی گشته بودیم. اما هنوز درست جاگیر نشده بودیم که یکی از خادمان آن حضرت ظرف چوبین پر از آب خنک آورد و ما نوشیدیم. سپس امام علیه‌السلام علی بن مهزیار را به حضور پذیرفت و بعد از آن مرا پیش خود خواند. من از او درخواست دست بوسی کرده، دست شریفش را بوسه زدم. مدتی نزد او نشستیم، سپس وداع گفتم. چون از اتاق خارج شدم، صدایم کرده و فرمود: اینجا باش. من با مسرور خادم آنجا ماندم و ایشان دستور فرمود که ساعت نصب شود. آن گاه یک کرسی بر آن حضرت گذاشتند روی آن جلوس فرمودند، کرسی دیگری در جانب چپ او جهت علی بن مهزیار گذاشتند. علی نیز بر آن نشست و من کنار ساعت ایستادم که یک سنگریزه از ساعت سقوط کرد. مسرور خادم گفت: هشت. امام فرمود: هشت، همان ثانیه است؟ گفتم: بلی آقای ما [ ۳۹ ]. [ صفحه ۶۸ ] ما تا شب هنگام نزد او ماندیم و چون خارج شدیم به علی بن مهزیار فرمود: صبح زود مسرور خادم را نزد ما بفرست. علی صبحگاهان مسرور را نزد آن حضرت فرستاد و چون داخل شد، فرمود: بار خدایا چون... گفتم: نیک. در این وقت نصر از آنجا می‌گذشت که حضرت فرمود: در را ببند. در را ببند. آن گاه در را بست و ردای خود را روی من انداخت و از دید نصر مخفی گرداند تا از کار ما نپرسد. با تأملی ریشه‌نگر در این داستان زیبا به چند نکته می‌توان اشاره کرد: ۱ - پیشوایان دین به همه‌ی واژه‌ها و گویش‌ها آشنا بوده و با آنها تکلم داشته‌اند. ۲ - چنین استنباط می‌شود که خاندان مهزیار اهوازی در صنعت ساعت سازی مهارت داشته‌اند، طبعاً این به مقتضای سابقه و پیشینه‌ی دیرین هیأت و نجوم در سرزمین بابل (خوزستان و عراق کنونی) بوده است. ۳ - پیشوایان دین علیهم‌السلام از تکنیک سودمند استقبال کرده و تشویق می‌نمودند. ۴ - ساعتی که برای امام علی النقی علیه‌السلام ساخته‌اند از نوع شنی و ماسه‌ای بوده که یکی از انواع ساعت‌های رایج آن زمان، یعنی آبی، آفتابی و شنی به شمار می‌رفت.

### چهار روز مهم

شیخ طوسی رحمه‌الله و دیگران این گونه روایت کرده‌اند: اسحاق بن عبدالله علوی عریضی گوید: بین پدرم و عموهام در میان چهار روزی که مستحب است در سال روزه گرفته شود، اختلاف نظر شد. پس سوار بر مرکب شدند و خدمت حضرت علی النقی علیه‌السلام شرفیاب شدند، در آن هنگام حضرتش در «صریا» مقیم بود. پیش از آن که به سرّمن رأی رود. پس از آن که ایشان خدمت آن جناب رسیدند. آن حضرت فرمود: آمده‌اید که از من سؤال کنید درباره‌ی ایامی که در سال روزه‌اش مستحب است؟ [ صفحه ۶۹ ] گفتند: بلی، ما نیامدیم مگر برای این مطلب. فرمود: آن چهار روز یکی هفدهم ربیع الاول است و آن روزی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌در آن متولد شده است. و دیگری روز بیست و هفتم رجب است و آن روزی است که رسول خدا

صلی الله علیه و اله به پیامبری مبعوث شده است. و سوم روز بیست و پنجم ذی‌القعدة است و آن روزی است که در آن، زمین پهن شده است. و چهارم روز هیجدهم ذی‌الحجه است و آن روز غدیر است. [۴۰].

### شاگردان حوزه‌ی امام هادی

با تدریس و همت ارجمند امام هادی علیه‌السلام آن هم در شرایط بسیار سخت رژیم‌های فاسد عباسی، شاگردان بسیار و برجسته‌ای تربیت و بروز کردند، علامه باقر شریف قرشی، ۱۷۸ نفر از شاگردان و اصحاب امام هادی علیه‌السلام را نام می‌برد، که به طور مستقیم از آن حضرت نقل روایت می‌کردند و مطالب علمی را گرفته و به دیگران منتقل می‌نمودند. در این بخش به شرح کوتاه دو تن از دانش آموختگان برجسته‌ی آن حضرت، می‌پردازیم:

### حضرت عبدالعظیم حسنی

حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام از نواده‌های امام حسن مجتبی علیه‌السلام است که با چهار واسطه به امام حسن علیه‌السلام می‌رسد، به این ترتیب: عبدالعظیم، فرزند عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن امام حسن مجتبی علیه‌السلام. [۴۱]. [صفحه ۷۰] این مرد بزرگ از فقها و علمای با همت و برجسته‌ای بود که خود دارای حوزه‌ی درس بود و مؤسس حوزه‌ی علمیه در شهر ری و اطراف آن گردید. او در محضر امام هادی علیه‌السلام به مرتبه‌ای از علم و اجتهاد و وثوق رسید که آن حضرت به ابوحماد رازی فرمود: ای حماد! اگر در شهر و محل سکونت خود شهر ری در مسائل دینی به مشکلی برخوردی، از حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام بپرس و سلام مرا به او برسان. حضرت عبدالعظیم از شاگردان و اصحاب امام رضا علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام و سپس امام هادی علیه‌السلام بود، نامه‌های بسیاری را بین امام جواد علیه‌السلام و پسرش امام هادی علیه‌السلام، رد و بدل کرد. [۴۲]. حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام کتاب‌هایی تألیف کرد؛ مانند: کتاب «یوم و لیلۀ» و کتاب «خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام» و کتاب «روایات عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی» و... حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام در شهر سامرا، به محضر امام هادی علیه‌السلام می‌رسید، متوکل عباسی نسبت به او ظنین شد، او به دستور امام هادی علیه‌السلام، برای حفظ جان خود از گزند متوکل، مخفیانه از شهر سامرا بیرون رفت و به صورت پیک پستی از راه طبرستان مازندران به شهر ری آمد و در آنجا در سرداب خانه‌ی یکی از شیعیان مخفی گردید و کم‌کم شیعیان از ورود او آگاه شدند و به محضرش می‌رفتند. همین ملاقات‌ها موجب تحکیم و گسترش تشیع در شهر ری آن روز گردید. مردم شهر ری، در آن عصر، از اهل تسنن بودند و سنی‌های ناصبی نیز در میان آنها نفوذ داشتند، چرا که شهر ری در سال ۲۲ عصر خلافت عمر به دست مسلمین فتح شد و حاکمان آنجا همه از اهل تسنن بودند که از طرف خلیفه، نصب شده بودند. [۴۳]. مهاجرت حضرت حمزه بن امام کاظم علیه‌السلام به این شهر، سپس ورود حضرت [صفحه ۷۱] عبدالعظیم علیه‌السلام به آنجا، نقش بسیار در گرایش مردم آنجا به تشیع داشت. علامه نجاشی رحمه الله روایت کرده است: حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام در شهر ری مخفی بود، روزها روزه می‌گرفت و شب‌ها را به عبادت به سر می‌آورد و مخفیانه بیرون می‌آمد و کنار قبر حضرت حمزه علیه‌السلام می‌رفت و آن را زیارت می‌کرد. [۴۴].

### پذیرش آیین عبدالعظیم

روزی حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام به حضور امام هادی علیه‌السلام رفت، وقتی که آن حضرت او را دید فرمود: مرحبا بک یا ابالقاسم! أنت ولینا حقاً؛ آفرین بر تو ای ابوالقاسم، تو به حق ولی ما دوست ما هستی. آن گاه حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام خلاصه‌ای از اعتقادات خود را از توحید، عدل، معاد و عقیده به دوازده امام علیهم‌السلام بیان کرد، نام امامان معصوم علیهم‌السلام را

یک به یک شمرده و پس از ذکر امام جواد علیه‌السلام عرض کرد: اکنون امام ما تو هستی. امام هادی علیه‌السلام به او فرمود: پس از من فرزندم حسن علیه‌السلام امام است، سپس ذکری از امام مهدی علیه‌السلام به میان آمد و حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام اعتقاد خود را به همه اقرار و ابراز نمود. سپس از فروع و عبادات سخن به میان آورد و اعتقاد خود به همه‌ی آنها را اقرار کرد. در این هنگام امام هادی علیه‌السلام به او فرمود: یا ابوالقاسم! هذا و الله دینی و دین الذی ارتضاه لعباده، فاثبت علیه ثبتک الله بالقول الثابت فی الحیاء الدنیا و الآخرة؛ ای ابوالقاسم! سوگند به خدا، این همان دین من و دین کسانی است که خداوند آن را برای بندگانش پذیرفته است، بر آن استوار باش، خداوند تو را بر گفتار ثابت در دنیا و آخرت استوار بدارد. [صفحه ۷۲]

### ابوهاشم جعفری

ابوهاشم جعفری همان «داوود بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب علیه‌السلام» است، از اهالی بغداد بود، مردی موثق و عالی مقام است که از محضر حضرت رضا، حضرت جواد، حضرت هادی، حضرت امام حسن عسکری علیهم‌السلام و حضرت صاحب‌الأمر عجل‌الله‌تعالی فرجه بهره‌مند شده است. او در پیشگاه امامان علیهم‌السلام بزرگ مردی بلند مقام بود، و از همه‌ی امامان مذکور علیهم‌السلام، نقل روایت می‌کند. دارای اخبار، مسائل و شعرهای زیبا در شأن امامان علیهم‌السلام است. اشعار زیر را در آن هنگام که امام هادی علیه‌السلام بیمار شده بود، سروده است: مادت الأرض بی‌وادی و اعترتی موارد العرواء حین قیل الامام نضو علیل قلت نفسی فدهته کل الفداء مرض الدین لاعتدالك و اعتل و غارت له نجوم السماء عجا ان منیت بالداء و السقم و أنت الامام حسم الداء أنت آسی ال-دواء فی الدین و الدنیا و محیی الأموات و الأحياء زمین به خاطر بیماری شما بر من پریشان شد، و قلبم سنگین گردید. و در آن هنگام که گفته شد: امام هادی علیه‌السلام لاغر و رنجور شده است، گفتم: همه‌ی جانم فدای او گردد. دین اسلام به خاطر بیماری تو، بیمار و رنجور شد، و ستارگان آسمان به خاطر آن، بی‌فروغ شدند. شگفتا! که دستخوش درد و بیماری شدی، با این که تو امام زداینده‌ی هر دردی هستی. تو طیب و درمان بخش دردها، و زندگی بخش مردگان و زندگان در دنیا و جهان آخرت هستی. [صفحه ۷۳]

### فرقه‌های صوفیه از دیدگاه امام هادی

امام هادی علیه‌السلام فرمود: این فرقه‌های صوفیه، همگی مخالف ما اهل بیت علیهم‌السلام هستند و راه و طریقه‌ی آنها باطل و برخلاف طریقه‌ی ماست. این گروه به منزله‌ی نصارا و مجوس این امت هستند. در روایت آمده است: در آن زمان، مانند دوران جاهلیت شعرا زیاد می‌شوند، مردم قبرهای ایشان را به عنوان مساجد اتخاذ می‌کنند، مانند فرقه‌ی مذموم صوفیه که قبور شعرا را خانقاه ساخته و بقعه‌ی خویش قرار داده‌اند هم چنین در این زمان افسانه‌ها را حلال می‌شمارند. به درستی که برای رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی رقص و سماع که از عقاید باطل صوفیان می‌باشد، راه‌گشای انوار حقیقی الهی نبوده و جز افزودن بر گمراهی و شقاوت ارمغان دیگری برای انسان ندارد. اما امروزه متأسفانه همان گونه که در حدیث نبوی صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌آدمه، مردم ما و شیعیان، تمایل زیادی به آثار صوفیه پیدا نموده‌اند و خواندن آنها را بر کرامات و آثار نورانی اهل بیت علیهم‌السلام ترجیح می‌دهند، مانند دیوان شاعران فارسی زبان که خود از بزرگان و مؤسسان فرقه‌ی صوفیه در قرن‌های گذشته بوده‌اند. شاید برخی بگویند که ما آثار و علوم اهل بیت علیهم‌السلام را می‌خوانیم و چیزهای مفید و آموزنده‌ی آن را برداشت می‌کنیم، اما امام محمد باقر علیه‌السلام فرمودند: فکل ما لم یخرج من هذا البیت و هو باطل. [۴۵]. پس تمامی آنچه که از غیر ما خاندان صادر شده باطل است. [صفحه ۷۴] همچنین مولای ما امام کاظم علیه‌السلام خطاب به یکی از اصحاب فرمود: لا تأخذ معالم دینک عن غیر شیعتنا. [۴۶]. علوم دین خود را از غیر شیعیان ما کسب مکن. و همچنین امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در سخنی فرمود: لا تأخذ الا عنا



تکن منا. [۴۷]. علوم دینی و دانش خود را از غیر ما اهل بیت علیهم‌السلام مگیر تا از ما باشی.

### حدیث رباعی

شیخ مفید رحمه الله می‌نویسد: محمد بن الحسین بن خطاب گوید: با حضرت امام هادی علیه‌السلام در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و اله در مدینه نشسته بودم، جماعتی از اصحاب حضرت آمدند، ابوهاشم جعفری نیز که مردی فصیح و بلیغ و نزد حضرت منزلتی عظیم داشت آمد، سپس جماعتی از صوفیه داخل شدند در جای نبی حلقه زدند و نشستند و به «لا اله الا الله» گفتن مشغول شدند. امام علیه‌السلام به اصحاب خود فرمود: به این فریندگان التفات نکنید که ایشان خلیفه‌های شیاطین، و مخربین قواعد دین‌اند. برای آرایش دادن چشم‌ها اظهار زهد می‌کنند و به جهت شکار چهارپایان شب بیداری می‌کشند (تا جهالی را فریب دهند) چنانکه حق تعالی می‌فرماید: (ان هم کالانعام بل هم اضل سبیلا) آنان عمری گرسنگی می‌کشند تا برای پالان کردن چند خری را رام کنند، «لا اله الا الله» نمی‌گویند مگر برای فریب، کم نمی‌خورند مگر از برای پر کردن کاسه‌های بزرگ و ربودن دل مردمان احمق. در آشکار در دوستی خدا سخن گویند، و در پنهان [صفحه ۷۵] خود ایشان را به چاه بلا می‌اندازد، اوراد ایشان رقص و دست زدن است و اذکارشان سراییدن و غنا است. جز سفیهان از آنان پیروی نمی‌کنند و به آنان جز بی‌خردان و احمقان اعتقاد ندارند. هر کس در زندگی به دیدن یکی از آنها رود، یا به زیارت یکی از ایشان که مرده است (بر سر قبر آنها) برود حکم آن را دارد که به زیارت شیطان و عبادت بتان رفته است. هر کس یکی از آنها را یاری، یا مدد نماید، حکم آن را دارد که یزید، معاویه و ابوسفیان را مدد کرده است. مردی از اصحاب آن حضرت گفت: اگر چه آن کس به حقوق شما معترف باشد؟! آن حضرت خشمناک به او نگریست و فرمود: این گفتار را واگذار، آن کس که به حقوق ما معترف باشد به راه نافرمانی و مخالفت ما نمی‌رود. آیا نمی‌دانی که این طایفه خسیس‌ترین طایفه صوفیه‌اند و صوفیه همه از مخالفان ما هستند و راه و روش ایشان غیر از راه و روش ماست و ایشان نیستند مگر نصاری و مجوس این امت. بعد فرمود: آنها کسانی هستند که در فرونشاندن نور خدا سعی می‌کنند و خدا نور خود را تمام می‌کند، اگر چه کافران مکروه دارند. [۴۸].

### سخنان حکیمانه

فتح بن یزید جرجانی گوید: در آن مسافرتی که امام هادی علیه‌السلام از مدینه آمد، من هم از پشت سر آن حضرت می‌آمدم. در بین راه می‌شنیدم که آن بزرگوار می‌فرمود: کسی که از خدا بترسد مردم از او می‌ترسند و کسی که از خدا اطاعت کند مردم از او اطاعت می‌کنند. من آهسته آهسته رفتم تا به امام رسیدم، سلام کردم، جواب سلام مرا رد کرد. اول سخنی که به من فرمود این بود: ای فتح! کسی که خدا را اطاعت کند باکی از [صفحه ۷۶] غضب مخلوقین نخواهد داشت، کسی که خدا را به غضب آورد باید یقین کند که غضب مخلوقین نصیب او خواهد شد. ای فتح! خدا را نمی‌توان وصف کرد مگر آن طور که خودش نفس خود را وصف کرده، کجا وصف کرده می‌شود آن کسی که حواس انسان از درک او عاجزند، قوه‌ی واهمه‌ها عاجزند که به او برسند، قوه‌ی چشم‌ها از احاطه به او عاجزند، خدا از آن بزرگ‌تر است که وصف کنندگان او را وصف می‌کنند، مقام او عالی‌تر از آن است که صفت او را شرح بدهند، در عین حال نزدیکی دور و در عین حال دوری نزدیک است، خدا چگونگی را خلق و معلوم کرده پس نمی‌شود گفت: خدا چگونه است؟ خدا مکان را خلق کرده، پس نمی‌توان گفت: خدا در چه مکانی است؟ زیرا خدا پاک و منزّه است از این که دارای چگونگی بودن و در مکان معلومی باشد. خدا را که نمی‌توان وصف کرد به جای خود، بلکه کنه و حقیقت رسول خدا صلی الله علیه و اله را هم نمی‌توان وصف کرد، زیرا که خدای جلیل نام آن حضرت را با نام مبارک خود قرین کرده است. پیامبر خود را در وجوب فرمانبرداری شریک خود نموده است. جزای آن کسی را که از پیامبر اطاعت کند، نظیر جزای

کسی قرار داده است که از خدا اطاعت کرده باشد، چنان که در قرآن فرموده: (و ما نقموا منه الا ان اغناهم الله و رسوله من فضله). [۴۹]. «از او کینه‌ورزی نکردند مگر این که خدا و رسول آنان را از فضل خود بی‌نیاز کردند». همچنین از قول آن اشخاصی که از پیامبر اطاعت نکردند می‌فرماید: (یا لیتنا أطعنا الله و أطعنا الرسول). [۵۰]. «ای کاش ما خدا و رسول را اطاعت می‌کردیم». [صفحه ۷۷] یا این که چگونه می‌توان آن کسی را وصف کرد که خدای حکیم اطاعت از او را - یعنی امام - با اطاعت پیامبر خود قرین کرده است؟ چنان که می‌فرماید: (أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الأمر منکم). [۵۱]. «خدا و رسول و صاحبان امر (یعنی دوازده امام) خود را اطاعت نمایید». ای فتح! همان طور که خدا و حجت خدا را نمی‌توان وصف کرد، همان طور هم آن مؤمنی را که تسلیم امر ما باشد نمی‌توان وصف نمود. پیامبر ما صلی الله علیه و اله افضل پیامبران است. وصی آن حضرت (یعنی علی بن ابی‌طالب علیهما السلام) افضل اوصیا است. حضرتش بعد از سخن طولانی به من فرمود: امر خود را بر اوصیا و گذار کن و تسلیم آنان باش. آن گاه فرمود: اگر هم می‌خواهی منصرف شو. من فردای آن روز خدمت حضرتش رفتم، سلام کردم، جواب فرمود، گفتم: یابن رسول الله! اجازه می‌دهی درباره‌ی یک موضوعی که شب گذشته به فکر من رسیده، صحبت کنم؟ فرمود: بپرس و به جواب آن گوش بده! زیرا کسی که یاد می‌دهد با کسی که یاد می‌گیرد در ثواب هدایت شدن شریکند. در نصیحت کردن مأمورند. اما آن موضوعی که به فکر تو رسیده، اگر امام بخواهد تو را از آن خبر می‌دهد، زیرا خدا کسی را غیر از پیامبری که پسندیده باشد از علم غیب آگاه نمی‌کند و آنچه که نزد پیامبر باشد نزد امام هم خواهد بود. آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و اله بداند جانشینان او نیز می‌دانند. ای فتح! شاید شیطان بخواهد تو را دچار اشتباه کند، راجع به آنچه که من برای تو گفتم وسوسه نماید، تو را نسبت به آن موضوعاتی که من برای تو شرح دادم دچار شک کند تا تو را از راه راست خدا منحرف نماید. [صفحه ۷۸] گفتم: من از کجا بدانم که امام و پیامبر این طورند؟ یعنی علم غیب داشته باشند و اطاعت آنان هم نظیر اطاعت خدا واجب باشد اگر این طور باشد پس آنان هم - نعوذ بالله - خدایانی خواهند بود. در صورتی که آنان مخلوقند، پرورش یافته‌اند، فرمان بردارند، در مقابل خدا ناچیزند، در برابر خدا به خاک می‌افتند. امام هادی علیه‌السلام فرمود: وقتی شیطان تو را دچار این گونه وسوسه‌ها می‌کند، وسوسه‌های او را به وسیله‌ی آنچه که من به تو یاد دادم، ریشه کن. فتح می‌گوید: به امام علیه‌السلام عرض کردم: فدایت شوم! گره از کار من گشودی و وسوسه‌ی شیطان لعین را برای من کشف کردی، زیرا شیطان این گونه وسوسه‌ها را در دل من جای داد که شما خدا خواهید بود. فتح گوید: امام هادی علیه‌السلام سجده‌ی شکر به جای آورد. شنیدم که در سجده می‌گفت: پروردگارا! من ناچیز برای تو به خاک افتاده‌ام و فروتنی کرده‌ام. بعد از آن به من فرمود: ای فتح! نزدیک بود که گمراه شوی، عیبی ندارد، چه بسا هلاک شد آن که باید هلاک شود، اگر تو بخواهی خدا تو را می‌آمزد. فتح گوید: من به جهت این که خدا وسوسه‌های شیطان را برآیم کشف کرد با خوشحالی خارج شدم. فتح گوید: من در منزل بعدی خدمت امام هادی علیه‌السلام رفتم، دیدم آن حضرت به پستی تکیه کرده و در مقابلش مقداری گندم برشته بود که آن بزرگوار آنها را مخلوط می‌کرد. شیطان مرا وسوسه کرد که امام نباید چیزی بخورد و بیاشامد. امام به من فرمود: بنشین، ما هم نظیر پیامبرانیم، پیامبران هم می‌خوردند و هم می‌آشامیدند و در بازار راه می‌رفتند، هر جسمی احتیاج به غذا دارد مگر خالق اجسام که واحد و ایجادکننده‌ی اشیاء است و جسم را به وجود می‌آورد، شنوا و دانا است پاک و منزّه است از آنچه که ستم‌کیشان می‌گویند. مقام خدا بسیار عالی و بزرگ است. بعد از آن به من فرمود: اگر بخواهی خدا تو را می‌آمزد. وقتی که آن حضرت وارد بغداد شد، اسحاق بن ابراهیم با عده‌ای از سرلشکران از حضرتش استقبال کرده آن حضرت را ملاقات نمودند. [صفحه ۷۹]

### کلمات دربار و مواظب ارزنده

اکنون بخشی از سخنان ارزنده حضرت امام هادی علیه‌السلام را نقل می‌نمایم: امام هادی علیه‌السلام فرمود: من اتقی الله یتقی و من

أطاع الله يطاع و من أطاع الخالق لم يبالي سخط المخلوقين. هر کس از خدا بترسد، مردم از او بترسند، هر کس از خدا اطاعت کند، مخلوقات او را اطاعت خواهند کرد، هر کس اطاعت کند خالق خود را از غضب مخلوقات پروا نخواهد کرد. در سخن دیگری فرمود: من رضی عن نفسه كثر الساخطون عليه. هر که از خود راضی و خوشنود شد و خود را پسندید خشمناکان بسیاری علیه او خواهند بود. به چشم کسان در نیاید کسی که از خود بزرگی نماید بسی بزرگان نکردند بر خود نگاه خدا بینی از خویشتن بین نخواهد در کلام دیگری فرمود: الهزل فکاهة السفهاء و صناعة الجهال. بیهودگی خوش منشی بی خردان و صفت جاهلان است. در سخن دیگری فرمود: مصیبت بر شخص صبرکننده یکی است و برای جزع کننده دو تا است. در کلام دیگری فرمود: من هانت علیه نفسه فلا تأمن شره. هر کس نفس او بر وی بی قدر و خوار گشته از شر او خاطر جمع مباش. [صفحه ۸۰] در کلام دیگری فرمود: الدنيا سوق ربح فیها قوم و خسر آخرون. دنیا بازاری است که گروهی در آن نفع بردند و گروهی ضرر کردند. حضرتش درباره‌ی عاق والدین فرمود: العقوق یعقب القلۃ و یؤدی الی الذلۃ. عاق شدن به پدر و مادر انسان را بی چیز و ذلیل نماید. در سخن دیگری فرمود: اذکر مصرعک بین یدی أهلك؛ لا- طیب یمنعک و لا حیب ینفعک. به یادآور افتادن خود را میان اهل خویش، نه طیبی است مرگ را از تو دفع کند، نه دوستی است تو را نفع رساند.

## شهادت امام هادی

### اشاره

پس از متوکل، امام هادی علیه‌السلام با ستم‌های خلفای عصر خود یعنی واثق، منتصر، مستعین، معتز، معتمد رو به رو شد، تا این که معتز، حضرتش علیه‌السلام را مسموم نمود. برخی معتمد را قاتل آن حضرت می‌دانند. آن سان که ابن بابویه می‌گوید. عده‌ای از علما سوم و برخی دیگر پنجم رجب سال ۲۵۴ هجری را تاریخ شهادت حضرتش می‌دانند. سن شریف امام هادی علیه‌السلام در لحظه‌ی شهادت، چهل و یک سال و هفت ماه بود. شیخ صدوق رحمه الله در این زمینه می‌نویسد: معتمد عباسی برادر معتز، امام هادی علیه‌السلام را مسموم نمود و در حین شهادت امام غریب، غیر از فرزندش امام حسن عسکری علیه‌السلام کسی نزد بالین آن بزرگوار نبود. چون حضرت به شهادت رسید، همه‌ی امرا و اشراف حاضر شدند و امام حسن عسکری علیه‌السلام در تشییع جنازه‌ی پدر شهید خود گریبان چاک زد و خود متوجه غسل، کفن و دفن والد بزرگوارش شد. [صفحه ۸۱] محدث قمی رحمه الله از «اثبات الوصیه» مسعودی این گونه نقل می‌کند: با جماعتی که در روز وفات حضرت امام هادی علیه‌السلام در خانه‌ی آن حضرت بودیم. در آنجا همه‌ی بنی‌هاشم از آل ابوطالب و آل عباسی و بسیاری از شیعیان جمع بودند. هنوز نزد آنها امر امامت و وصایت امام عسکری علیه‌السلام ظاهر نشده بود، همچنین روشن نشده بود امر آن حضرت جز بر عده‌ای از ثقات و معتمدان امام هادی علیه‌السلام. حکایت کردند آن جماعتی که در آن جا بودند همگی در مصیبت و حیرت بودند و انتظار جنازه‌ی شریف آن حضرت و زیارت فرزند حضرت هادی علیه‌السلام، امام حسن عسکری علیه‌السلام را داشتند. ناگاه دیدند، دری از صدر رواق باز شد و غلام سیاهی بیرون آمد. آن گاه امام حسن عسکری علیه‌السلام با تأثر و تأسف شدید، با لباس نفیسی که چاک زده بود، بیرون آمد. جمال مبارک آن حضرت از همه جهت به پدر بزرگوارش شبیه بود، فرزندان متوکل نیز در آن بیت الشرف بودند. چون امام حسن عسکری علیه‌السلام را دیدند همه به جهت تعظیم و احترام آن حضرت برخاستند. ابواحمد موفق بن متوکل - که ولیعهد بود - به سوی آن حضرت شتافت و عرض کرد: مرحبا بک یابن العم! و با آن بزرگوار معانقه نمود. حضرت جلوس فرمود و مردم همه مقابل آن بزرگوار نشستند. قبل از تشریف آوردن امام حسن عسکری علیه‌السلام هیاو و گفت و گو بود. چون آن حضرت تشریف آورد و نشست، همه سکوت کردند و نفس‌ها ساکن شد. آن گاه خادمی بیرون آمد و مقابل آن حضرت ایستاد. حضرت برخاست و

جنازه‌ی امام هادی علیه‌السلام را بیرون آوردند. حضرت با جنازه‌ی مطهر حرکت فرمود. آن جنازه‌ی نازنین را تا خیابانی وسیع بردند. معتمد بر آن حضرت نماز خواند و قبل از آن، فرزند مکرمش حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام بر آن بزرگوار در اندرون خانه نماز خوانده بود. سپس آن حضرت را در خانه‌ای از خانه‌های آن بزرگوار دفن کردند. حرم مطهر عسکریین علیهما‌السلام تاکنون ملجأ در ماندگان و پناه‌گاه شیعیان جهان است. صلوات الله و سلامه علیک یا اباالحسن، السلام علیک یا علی الهادی، السلام علیک یا نورالأنوار، السلام علیک یا حجة الله علی خلقه یا سیدی و مولای انی تو سلت بک الله تعالی یا وجیها عندالله اشفع لی عندالله. [ صفحه ۸۲ ]

### فرزندان گرامی امام هادی

فرزندان امام هادی علیه‌السلام را در تاریخ پنج تن نوشته‌اند. فرزندان پسر حضرتش عبارتند از: امام ابومحمد حسن عسکری علیه‌السلام، جناب محمد، حسین و جعفر و یک دختر به نام علیه. سید محمد مکنی به ابی جعفر جلالیت قدر و نیالت شأن آن بزرگوار معروف است. محدث قمی رحمه‌الله گوید: در شأن او بس است که قابلیت و صلاحیت امامت را داشت. و فرزند بزرگ حضرت امام هادی علیه‌السلام بود. شیعه گمان می‌کرد که او بعد از پدر بزرگوارش، امام خواهد شد و پیش از پدر بزرگوارش از دنیا رفت. گفتنی است که درباره‌ی فرزندان امام هادی علیه‌السلام مطالبی در همین کتاب برای خوانندگان بیان خواهیم کرد. [ صفحه ۸۵ ]

### نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام حسن عسکری (ع)

#### نگاهی گذرا به زندگی امام حسن عسکری

سوسن، نام دختر با ایمان و دلاوری از ایران زمین است که به مدینه رفته و همسر امام هادی علیه‌السلام گردیده است. آن بانوی بزرگوار در ماه ربیع الأول سال ۲۳۳ هجری در مدینه فرزندی به جهان هستی آورد که نام او را حسن نهادند. [۵۲]. امام حسن بن علی عسکری علیه‌السلام فرزند امام هادی علیه‌السلام پس از درگذشت پدر بزرگوار خود به امر خدا و حسب التعمین پیشوایان گذشته به امامت رسید و هفت سالی که امامت کرد به واسطه‌ی سختگیری بیرون از اندازه‌ی مقام خلافت، با تقیه بسیار شدید رفتار می‌کرد. در به روی مردم - حتی عامه‌ی شیعه - بسته جز خواص شیعه کسی را راه نمی‌داد. با این حال اکثر اوقات زندانی بود. [۵۳]. سبب این همه فشار این بود که: ۱- در آن دوران جمعیت شیعه کثرت و قدرتشان به حد قابل توجهی رسیده بود و امامان شیعه نیز شناخته می‌شدند و از این روی مقام خلافت بیش از پیش ائمه را تحت مراقبت درآورده و از هر راه بود با نقشه‌هایی مرموز در محو و نابود کردن ایشان می‌کوشیدند. ۲- مقام خلافت پی برده بود که خواص شیعه برای امام یازدهم، فرزندی [ صفحه ۸۶ ] معتقدند و طبق روایاتی که از خود امام یازدهم، همچنین از پدرانش نقل می‌کنند فرزند او را همان مهدی موعودی می‌شناسند که به موجب اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله خبر داده بود [۵۴]، و او را امام دوازدهم می‌دانند. بدین سبب امام یازدهم بیشتر از سایر ائمه علیهم‌السلام تحت مراقبت مقام خلافت در آمده بود و خلیفه‌ی وقت تصمیم قطعی گرفته بود که به هر طریق باشد به داستان امامت شیعه خاتمه بخشد و در این خانه را برای همیشه ببندد (!!!). از این رو، همین که بیماری امام عسکری علیه‌السلام را به معتمد خلیفه‌ی وقت گزارش دادند، طیب نزد آن حضرت فرستاد و چند تن از معتمدان خود و چند نفر از قضات را به منزلش گماشت که پیوسته ملازم وی و مراقب اوضاع داخلی منزل باشند و پس از شهادت امام نیز خانه را تفتیش و توسط قابله‌ها کنیزان آن حضرت را معاینه کردند و تا دو سال مأمورین آگاهی خلیفه در خط پیدا کردن جانشین آن حضرت مشغول فعالیت

بودند تا به کلی نومید شدند. [۵۵]. هنگامی که امام حسن عسکری علیه‌السلام به شهادت رسید، حضرتش را در خانه‌ی خودش در شهر سامرا کنار قبر پدر بزرگوارش به خاک سپردند. باید دانست که ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در دوره‌ی زندگیشان گروه انبوهی از علما و محدثین پرورش دادند که شماره‌ی ایشان به صدها تن می‌رسد. ما با [صفحه ۸۷] رعایت اختصار به گوشه‌ای از شخصیت علمی امام حسن عسکری علیه‌السلام اشاره خواهیم کرد. ولادت با سعادت آن حضرت در مدینه طیبه در ماه ربیع الثانی در سال ۲۳۲ هجری بوده و در تعیین روز آن خلاف است. علامه مجلسی رحمه الله می‌نویسد: مشهور آن است که روز ولادت آن حضرت روز جمعه هشتم ماه ربیع الثانی بود. برخی دهم ماه مذکور و بعضی شب چهارم نیز گفته‌اند. شیخ حر عاملی رحمه الله نیز به همین اختلاف اشاره کرد و در مورد تاریخ تولد آن حضرت می‌نویسد: مولده شهر ربیع الآخر و ذاک فی یوم اشرف العاشر اسم شریف آن حضرت حسن، کنیه‌اش ابومحمد و مشهورترین لقب‌هایش: زکی و عسکری است و به آن حضرت و همچنین به پدر و جد بزرگوارش علیهم‌السلام ابن‌الرضا می‌گفتند. نقش خاتم آن حضرت «سبحان من له مقالید السموات و الأرض» بود. به قول دیگر: «انا به شهید» بوده است. تسبیح آن حضرت در روز شانزدهم و هفدهم ماه است. و این گونه است: «سبحان من هو فی علوه دان و فی دنوه عال و فی اشراقه منیر و فی سلطانه قوی سبحان الله و بحمده». نام والدی ماجده‌ی آن حضرت «حدیث» و به قولی «سلیل» بوده و او را «جده» می‌گفتند. وی در نهایت صلاح و ورع و تقوا بوده است. در «جنات الخلود» آمده است: آن بانوی بزرگوار در سرزمین خود پادشاه‌زاده بوده و کافی است در فضیلت او که مفرغ شیعه و پناه و دادرس آنان بعد از وفات امام حسن عسکری علیه‌السلام بود به تفصیلی که در کتب مضبوط است. شمایل آن حضرت را این گونه توصیف کرده‌اند: حضرتش گندم‌گون، متوسط [صفحه ۸۸] القامه، نه بسیار فربه و نه بسیار ضعیف، جمیل الوجه، همه‌ی اعضا متناسب، ابروهای سیاه مقوس، چشم‌های فراخ، پیشانی گشاده، گونه‌ی سرخ، خال هاشمی در گونه‌ی راست، گردن بلند و سینه پهن و بسیار با هیبت و جلالت بود. مسعودی در «اثبات الوصیه» می‌نویسد: از عالم علیه‌السلام روایت شده: وقتی سلیل مادر حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام خدمت امام هادی علیه‌السلام وارد شد، فرمود: سلیل، از هر آفت و عاهت و هر پلیدی و نجاست بیرون کشیده شده است. سپس فرمود: به زودی حق تعالی به تو حجت خود را بر خلقش عطا خواهد فرمود که زمین را از عدل پر کند همچنان که از جور پر شده باشد. آن گاه مسعودی می‌نویسد: آن مخدره به امام حسن عسکری علیه‌السلام حامله شد و در مدینه در سال ۲۳۱ متولد شد. سن شریف امام هادی علیه‌السلام در آن زمان، شانزده سال و چند ماه بود و آن حضرت در سال ۲۳۶ که سن مبارکش چهار سال و چند ماه بود به عراق حرکت فرمود. محدث قمی رحمه الله در احوال امام هادی علیه‌السلام در ذکر سید محمد، نصوصی از امام هادی علیه‌السلام بر امامت حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام بیان می‌کند. محدث قمی رحمه الله گوید: از روایت ظاهر می‌شود که آن حضرت بیشتر اوقات محبوس و ممنوع از معاشرت بود و پیوسته مشغول به عبادت بود، چنانچه از روایت بعد ظاهر می‌شود. مسعودی روایت کرده که حضرت امام هادی علیه‌السلام خود را از بسیاری از شیعیان خود - مگر از عده‌ی قلیلی از خواص خود - پنهان می‌کرد و چون امر به حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام منتهی شد. آن حضرت از پشت پرده با خواص و غیر خواص تکلم می‌فرمود، مگر در آن اوقاتی که سوار مرکب می‌شد و به خانه می‌رفت و این عمل از آن جناب و از پدر بزرگوارش پیش از او مقدمه‌ای برای غیبت حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام بود که شیعیان به این نوع ارتباط انس گیرند و از غیبت وحشت نکنند و عادت در احتجاج و اختفاء جاری شد. [صفحه ۸۹]

**شخصیت والا و ویژگی‌های اخلاقی**

**فضایل اخلاقی و کمالات معنوی**

فضایل اخلاقی و کمالات معنوی امام حسن عسکری علیه‌السلام موجب آن بود که نه تنها دوستان، بلکه دشمنان نیز به عظمت و بزرگواری او اعتراف نمایند. حسن بن محمد اشعری، محمد بن یحیی و برخی دیگر این گونه روایت کرده‌اند: احمد بن عبیدالله بن خاقان متصدی اراضی و خراج قم بود. روزی در مجلس او سخن از علویان و عقایدشان به میان آمد؛ احمد که خود از ناصبیان سرسخت و منحرف از اهل بیت علیهم‌السلام بود، ضمن سخن گفت: من در سامرا کسی از علویان را همانند حسن بن علی بن علی الرضا (امام عسکری علیه‌السلام) در روش و وقار، عفت و نجابت و فضیلت و عظمت در میان خانواده‌ی خویش و میان بنی‌هاشم، ندیدم و نشناختم. خاندانش او را بر بزرگسالان و محترمان خود مقدم می‌داشتند و در نزد سران سپاه و وزیران و عموم مردم نیز همین وضع را داشت. به یاد دارم روزی نزد پدرم بودم، دربانان خبر آوردند ابو محمد ابن‌الرضا آمده است. پدرم به صدای بلند گفت: بگذارید وارد شود. من از این که دربانان نزد پدرم از امام به کنیه و احترام یاد کردند، شگفت‌زده شدم؛ زیرا نزد پدرم جز خلیفه با ولیعهد یا کسی را که خلیفه دستور داده باشد از او به کنیه یاد کنند، به کنیه یاد نمی‌کردند؛ آن گاه مردی گندمگون، خوش قامت، خوشرو، نیکو اندام، جوان، و با هیبت و جلالت وارد شد. چون چشم پدرم به او افتاد برخاست و چند قدم به استقبال رفت. به یاد نداشتم پدرم نسبت به کسی از بنی‌هاشم یا فرماندهان سپاه چنین کرده باشد. دست بر گردن او انداخت و صورت و سینه‌ی او را بوسید، سپس دست او را گرفت و او را بر جای نماز خود نشانید و خود در کنار و رو به روی او نشست و با او به سخن پرداخت. [صفحه ۹۰] در ضمن سخن به او فدایت شوم می‌گفت. من از آنچه می‌دیدم در شگفت بودم. ناگاه دربانی آمد و گفت: موفق عباسی آمده است. معمول این بود که وقتی موفق می‌آمد قبل از او دربانان و نیز فرماندهان ویژه‌ی سپاه او می‌آمدند و در فاصله‌ی در خانه تا مجلس پدرم در دو صف می‌ایستادند و به همین حال می‌ماندند تا موفق بیاید و برود. پدرم پیوسته متوجه ابو محمد علیه‌السلام بود و با او گفت‌وگو می‌کرد تا آن گاه که چشمش به غلامان مخصوص موفق افتاد در این موقع به آن حضرت گفت: فدایت شوم! اگر مایلید تشریف ببرید. سپس به دربانان خود گفت: او را از پشت دو صف ببرند تا موفق او را نبیند. امام برخاست و پدرم نیز برخاست و دوباره دست بر گردن او انداخت و امام رفت. من به دربانان و غلامان پدرم گفتم: این چه کسی بود که او را در حضور پدرم به کنیه یاد کردید و پدرم به او چنین رفتاری داشت؟ گفتند: او یکی از علویان است که به او حسن بن علی می‌گویند و به ابن‌الرضا معروف است. شگفتی من بیشتر شد و پیوسته آن روز، نگران و اندیشمند بودم تا شب شد. عادت پدرم این بود که پس از نماز عشا می‌نشست و گزارش‌ها و اموری را که لازم بود به سمع خلیفه برساند، رسیدگی می‌کرد. وقتی نماز خواند و نشست، من رفتم و نشستم. کسی پیش او نبود، پرسید: احمد! کاری داری! گفتم: آری پدر، اگر اجازه می‌دهی بگویم؟ گفت: اجازه داری. گفتم: پدر! این مرد که صبح او را دیدم چه کسی بود که نسبت به او چنین بزرگداشت و احترام نمودی و در سخنت به او فدایت شوم می‌گفتی و خودت و پدر و مادرت را فدای او می‌ساختی؟ گفت: پسر! او امام رافضیان حسن بن علی معروف به ابن‌الرضا است. آن گاه اندکی سکوت کرد، من نیز ساکت ماندم. سپس گفت: پسر! اگر خلافت از [صفحه ۹۱] دست خلفای بنی‌عباس بیرون رود، کسی از بنی‌هاشم جز او سزاوار آن نیست و این به جهت فضیلت و عفت، زهد و عبادت و اخلاق نیکو و شایستگی اوست، اگر پدر او را می‌دیدم مردی بزرگوار و با فضیلت را دیده بودی. با این سخنان، اندیشه و نگرانیم بیشتر وحشتم نسبت به پدرم افزوده شد، و دیگر کار مهمی جز آن نداشتم که درباره‌ی امام پرس و جو کنم و پیرامون او کاوش و بررسی نمایم. از هیچ یک از بنی‌هاشم و سران سپاه و نویسندگان و قاضیان و فقیهان و دیگر افراد درباره‌ی امام سؤالی نکردم مگر آن که او را نزد آنان در نهایت بزرگی و ارجمندی و والایی یافتیم و همه از او به نیکی یاد می‌کردند و او را بر تمامی خاندان و بزرگان خویش مقدم می‌شمردند و بدین گونه مقام امام نزد من عظمت یافت. زیرا هیچ دوست و دشمنی را ندیدم، مگر آن که در مورد او به نیکی سخن می‌گفت و او را می‌ستود. [۵۶].

کامل مدنی جهت سؤال از مسائلی خدمت امام شرفیاب شد. او می‌گوید: وقتی به خدمت آن گرامی وارد شدم دیدم لباس سفید و نرمی بر تن دارند. نزد خود گفتم: ولی خدا و حجت او لباس نرم و لطیف می‌پوشد و ما را به مواسات با برادران فرمان می‌دهد و از پوشیدن چنین لباسی باز می‌دارد! امام تبسم نمود و آستین‌های خود را بالا زد. دیدم پلاسی سیاه و خشن در زیر لباس دارند و فرمود: ای کامل! هذا لله و هذا لكم؛ این (پلاس خشن) برای خدا است و این (لباس نرم که روی آن پوشیده‌ام) برای شماست. [صفحه ۹۲]

### عبادت امام

امام حسن عسکری علیه‌السلام همانند پدران گرامی خود، در توجه به عبادت خدا نمونه بود. هنگام نماز از هر کاری دست می‌کشید و چیزی را بر نماز مقدم نمی‌داشت. ابوهاشم جعفری می‌گوید: خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام شرفیاب شدم، امام مشغول نوشتن چیزی بود، وقت نماز فرا رسید، امام نوشته را کنار گذاشت و به نماز ایستاد... [۵۷]. کیفیت و چگونگی عبادت امام دیگران را به یاد خدا می‌انداخت و گاه افراد گمراهی را اساساً عوض می‌کرد و به راه می‌آورد. وقتی که امام در زندان صالح بن وصیف، بود برخی از عباسیان از زندانبان خواستند که بر امام سخت بگیرد. او دو نفر از بدترین مأموران خود را بر امام گماشت، اما آن دو در اثر معاشرت با امام دگرگون شدند و در عبادت و نماز به مرحله‌ای عظیم رسیدند. زندانبان آن دو را فراخواند و گفت: وای بر شما! در مورد این مرد چه وضعی دارید؟ گفتند: ما چه بگوییم در مورد کسی که روزها روزه است و همه‌ی شب به عبادت می‌ایستد.

### گوشه‌ای از کرامت‌ها و شگفتی‌های امام حسن عسکری

#### اشاره

معجزه‌ها و کارهای شگفت‌انگیز حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام که از آن ذات با برکات ظاهر می‌شد بیش از شمارش است ولی به عنوان تیمن چند معجزه از دریای معجزات حضرتش - با این که با توجه به اغلب روایات ظاهر می‌شود که امام حسن عسکری علیه‌السلام بیشتر اوقات محبوس و از ملاقات ممنوع بود و همیشه شب‌ها مشغول نماز و عبادت و روزها روزه‌دار بود - ذکر می‌شود. [صفحه ۹۳]

### فروتنی درندگان

در «ارشاد» شیخ مفید رحمه الله آمده است: حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام را به نحیر سپردند، او بر حضرتش بسیار تنگ گرفت به آن بزرگوار اذیت می‌کرد، همسرش او را از خدا و شئامت این امر می‌ترسانید و جلالت و زهد آن حضرت را وصف می‌کرد، ولی به او تأثیر نکرد و به دستور خلیفه در صدد قتل آن حضرت برآمد. امام حسن عسکری علیه‌السلام را به «برکه السباع» میان درندگان افکند که طعمه‌ی آنها گردد. پس از زمانی به آن محل نظر کردند، دیدند نور الهی در تجلی است. آن امام عالی مقام مشغول نماز و شیرها در اطراف آن حضرت حلقه زده‌اند و با کمال تذلل سر به زیر انداخته‌اند. ناظرین متحیر ماندند. او امر کرد که آن حضرت را خارج نمودند و به منزلش بردند. و به این آیت ظاهره و دلالت باهره در زیارت آن حضرت اشاره است که: و بالامام الحسن بن علی (علیهما السلام) الذی طرح للسباع فخلصته من مرابضها، و امتحن بالدواب الصعاب فذللت له مراکبها. به امام حسن عسکری علیه‌السلام متوسل شدم، آن مولایی که او را در میان درندگان افکندند. پس به سلامت او را از محل درندگان

بیرون آوردی و ممتحن شد حیوان چموش پس رام کردی برای او سوار شدن را. همچنین در «ارشاد» شیخ مفید رحمه الله و کتاب‌های دیگری آمده است: مستعین بالله خلیفه‌ی عباسی استری داشت پربها که در حسن و بزرگی جثه بی‌نظیر بود، ولی چموش و سرکش بود به حدی که هیچ یک از امرا قدرت نداشت به آن لگام زند یا سوار آن شود. اتفاقاً روزی آن حضرت به دیدن خلیفه رفت، از حضرت خواهش نمود که دهنه بر دهان آن استر زند و گفت: من نمی‌توانم. [صفحه ۹۴] غرضش از این کار آن بود که یا استر رام شود، یا آن که چموشی کند و آن حضرت را بکشد. حضرت برخاست و دست مبارک را بر کفل استر گذاشت، آن حیوان به شدت عرق کرد و در نهایت آرامی و تذلل شد. پس حضرت او را زین کردند و لجام بر دهنش زدند و سوار شدند بدون این که امتناع کند و قدری در منزل او را راه برد. خلیفه و حاضرین همه از اطاعت و انقیاد حیوانات به آن حضرت حیران و متعجب شدند و خلیفه استر را به آن حضرت بخشید.

### سه روز تا گشایش

از معجزات دیگر حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام این است: چون مستعین عباسی تصمیم به قتل آن حضرت گرفت، حضرتش را به سعید حاجب سپرد که آن بزرگوار را به کوفه ببرد و در راه شهیدش نماید. این خبر در میان شیعیان منتشر شد، آنان بسیار مضطرب گشتند و این قضیه در حالی بود که هنوز از وفات امام هادی علیه‌السلام کمتر از پنج سال گذشته بود. جمعی از شیعیان به حضرت عریضه نوشتند و استفسار حال نمودند. حضرتش در جواب مرقوم فرمود: بعد از سه روز فرج می‌رسد. در روز سوم مستعین را خلع نمودند و معتز را به خلافت نشانیدند و بعد از او، مستعین را در واسط کشتند. [۵۸].

### مردم قم و پناه بردن به پیشوای نور

در زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام شخصی به نام «ابن بغا» بود. او از طاغوت‌های زمان بود و یکی از فرماندهان بنی‌عباس به شمار می‌رفت، بسیاری از بی‌گناهان را [صفحه ۹۵] کشت و هرگز از جنایت و ستمگری دریغ نورزید. متون تاریخی حکایات غریبی از او نقل کرده‌اند از آن جمله آمده است: حکام بنی‌عباس او را به قم فرستادند تا مردم قم را گوش مالی دهد. او پیش از ورود به قم به یکی از شهرها رفته بود و با مردم آن شهر جنگید و بر آنها مسلط گردید و سه روز شهر را برای ارتش خود مباح اعلام کرد (!!!) نوشته‌اند: تا زمان مأمون از اهل قم مالیات می‌گرفتند؛ مالیاتی که گرفتن آن حرام بوده و می‌باشد، مقدار مالیاتی که از اهل قم می‌گرفتند دو میلیون دینار (معادل دو میلیون رأس گوسفند) بود و سالیانه از آنان گرفته می‌شد. آنان خواسته بودند تا حاکم مرکز در آمدشان را برآورد کند و بر اساس آن مالیات بگیرد، آنان پرداخت این مبلغ را خارج از توان خود اعلام کردند. روشن است که تعیین چنین مالیاتی از دیگر موارد ستمگری عباسیان بود که به نام اسلام بر مردم روا می‌داشتند. مأمون از این که مردم قم این گونه برخورد کردند، سخت برآشفته، لذا طاغوتی را فرستاد و آن ظالم عده‌ای از مردم را کشت و دستور داد از آن سال به بعد هفت میلیون دینار پرداخت کنند. این ماجرا گذشت تا این که متوکل عباسی در زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام ابن‌بغا را به قم فرستاد. تمام این داستان در کتاب‌های تاریخی از جمله در «منتهی الآمال» آمده و از حکایات عبرت‌آموز است که قرآن کریم با اشاره به ماجراهایی همانند آن می‌فرماید: (لقد كان في قصصهم عبرة لأولي الألباب) [۵۹]. «همانا در حکایات آنان برای خردمندان عبرتی خواهد بود» بنا به نقل تاریخ، مردم قم به امام حسن عسکری علیه‌السلام عرض حال نموده و گفتند: ای فرزند رسول خدا! اگر ابن بغا به قم برسد هیچ چیزی را سالم نخواهد گذاشت، [صفحه ۹۶] زیرا با آمدن به شهر قم، مردم را از دم تیغ گذرانده، به نوامیس مردم دست‌اندازی کرده، دارایی‌های مردم را غارت کرده و مزارع را به آتش می‌کشد و جز جنایت کار دیگری صورت نمی‌دهد. مردم در عرض حال خود از خدمت امام علیه‌السلام خواستند که به دادشان برسد. در روایت دیگری آمده



است: حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام دعایی دارند [۶۰] که آن را به اهل قم تعلیم فرمودند تا بخوانند. اهل قم نیز آن دعا را خواندند. ابن بغا به قم آمد، ولی پس از توقف مختصری به سرعت از آن عبور کرد، در حالی که قم بهترین شهری بود که در مسیرش واقع شده بود، از جاهای دیگری هم عبور کرد و بسیاری از اهالی آن شهرها را کشت و دست به غارتگری زد و آن مردمان هم افراد بیچاره و مظلومی بودند، اما به سراغ اهل بیت علیهم‌السلام نرفته بودند. بنابراین، تنها راه نجات بشر توسل به خدا و پیامبر و حب اهل بیت علیهم‌السلام است که چنانچه انسان وقتی در این راه گام نهد، از جمله نجات یافتگان می‌شود، چرا که خدا برترین و قادرترین یاور و سرپرست است و اهل بیت علیهم‌السلام بهترین راهنما و منجی هستند. طالبه مغنیه می‌نویسد: منصور دوانقی خودش یک هزار نفر یا بیشتر، از فرزندان علی و فاطمه علیهما‌السلام را کشت و دیگر عدد و آمار مقتولین شیعه به دست او به اندازه‌ای بود که به شمار در نیامد. [۶۱]. [صفحه ۹۷]

### بخش با اعجاز

در «خرایج راوندی» آمده است: ابوهاشم گوید: روزی امام حسن عسکری علیه‌السلام به مرکب سوار شد و به صحرا رفت من هم در خدمت حضرتش رفتم. در راه بدهکاریم از قلبم خطور نمود و منقلب شدم. آن حضرت توجهی به من کرد و فرمود: خدا بدهکاری تو را ادا خواهد کرد. آن گاه حضرتش از روی زین خم شد و با تازیانه‌ی خود خطی بر روی زمین کشید و فرمود: یا اباهاشم! بردار و کتمان کن. پیاده شدم، دیدم شمش طلا است. من آن را برداشتم و در کنار کفش خود نهادم و مسرور سوار شدم که بدهکاریم ادا می‌شود. از قلبم خطور نمود که زمستان در پیش است هزینه‌ی زمستان و لباس خانواده فراهم نیست، چه کنم؟ دوباره آن امام رؤوف به من نظری نمود و خم شد با تازیانه‌ی خود بر روی زمین خطی کشید و فرمود: بردار. فرود آمدم، شمش نقره‌ای بود برداشتم و در کنار کفش دیگر پنهان کردم. پس از بازگشت محاسبه کردم طلا مطابق بدهکاری و نقره مطابق هزینه‌ی زمستان شد.

### شرم نکن! حاجت خود را بطلب

ابن شهر آشوب روایت کرده که ابوهاشم گوید: وقتی در ضیق و تنگی معاش بودم خواستم از امام حسن عسکری علیه‌السلام معونه طلب کنم. خجالت کشیدم چون به منزل خود رفتم، آن حضرت صد اشرفی به من فرستاد و مرقوم فرموده بود: اذا كانت لك حاجة فلا تستحيي ولا تحتشم و اطلبها، فانك تری ما تحب ان شاء الله. هر گاه حاجتی داشته باشی خجالت مکش و شرم مکن و آن را از ما طلب کن که آنچه دوست داری خواهی دید ان شاء الله. [صفحه ۹۸] در «خرایج راوندی» آمده است: عیسی بن صبیح گوید: من در زندان بودم که امام حسن عسکری علیه‌السلام را نیز آوردند و در بند من زندانی نمودند. من به مقام حضرت عارف بودم. حضرتش به من متوجه شد و فرمود: لك خمس و ستون سنة و شهر و یومان. تو شصت و پنج سال و یک ماه و دو روز عمر کرده‌ای. من کتاب دعایی همراه داشتم که تاریخ ولادت من در آن ثبت بود. به آن رجوع کردم، دیدم چنان است که حضرتش خیر داد. پس به من فرمود: هل رزقت من ولد؟ آیا فرزندی روزی تو شده است؟ عرض کردم: نه. فرمود: اللهم ارزقه ولدا یكون له عضدا. خدایا! به او فرزندی روزی نما که قوت بازوی او باشد، همانا فرزند خوب قوت و بازویی است. آن گاه به این شعر متمثل شد: من كان ذا ولد یدرك ظلامته ان الذليل الذی لیست له عضد هر که صاحب فرزند باشد، داد خود را می‌گیرد، به راستی که دلیل کسی است که قوت بازویی ندارد. عرض کردم: شما هم فرزند دارید؟ فرمود: ای و الله! سیکون لی ولد یملا الأرض قسطا و عدلا فأما الآن فلا. آری، به خدا قسم! به زودی خداوند تعالی پسری بر من کرامت فرماید که زمین را از عدل و داد لبریز خواهد کرد. اما اکنون فرزندی ندارم. [صفحه ۹۹] آن وقت حضرت متمثل به این شعر شد: لعلک یوما أن ترانی كأنما بنی حوالی الاسود

اللوابد فان تمیما قبل أن تلد الحصى أقام زمانا و هو فی الناس واحد

## رهایی از زندان

ابوهاشم جعفری گوید: من در زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام در زندان مهدی بن الواثق عباسی در تنگنا بودم. به حضرتش شکوه کردم فرمود: فی هذه اللیلة یتبز الله عمره؛ همین امشب خداوند عمر مهدی را قطع خواهد کرد. صبح آن روز ترکان ریختند و مهدی را کشتند. در نقل دیگری آمده است: ابوهاشم جعفری گوید: به امام حسن عسکری علیه‌السلام از تنگی زندان و سختی زنجیر شکایت کردم. حضرتش در جواب مرقوم فرمود: أنت مصلی الظهر الیوم فی منزلک. تو امروز نماز ظهر را در منزل خود خواهی خواند. من همان روز وقت ظهر از زندان آزاد و نماز ظهر را در منزل خود خواندم.

## عنایت به برادر

معمد امام حسن عسکری علیه‌السلام را با برادرش جعفر در دست علی بن حزین زندانی کرد و پیوسته از او، حال حضرت را می‌پرسید. او می‌گفت: روزها روزه‌دار و شب‌ها در عبادت است. تا آن که روزی پرسید و علی همان جواب را داد. معتمد گفت: همین ساعت نزد او برو و به او از جانب من سلام برسان و بگو: برو [صفحه ۱۰۰] به منزلت به سلامت. علی گفت: به سوی زندان رفتم، دیدم بر درب زندان الاغی زین کرده مهیا است، وارد زندان شدم، دیدم آن حضرت نشسته و کفش و عبای خود را پوشیده و آماده‌ی بیرون شدن از زندان و به منزل رفتن است. چون مرا دید برخاست، من رسالت خود را ادا کردم. حضرتش به الاغ سوار شد، ایستاد. عرض کردم: برای چه ایستادی ای آقای من! فرمود: تا جعفر بیاید. عرض کردم: من به رهایی شما مأمورم. فرمود: برو به خلیفه بگو: ما با هم از یک خانه آمده‌ایم، این چگونه می‌شود؟ آن مرد رفت و برگشت و گفت: خلیفه گفت: من جعفر را به خاطر تو آزاد کردم.

## چرا از دیدار ما غافل

محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر گوید: پریشانی ما به نهایت رسید. به پدرم گفتم: کرم و سخاوت ابی‌محمد امام حسن عسکری علیه‌السلام مشهور است. خوب است ما هم به سراغ او برویم امید است به ما نیز اکرام و انعام نماید. رهسپار منزل حضرت شدیم، در راه پدرم گفت: سخت محتاجم و اگر حضرت پانصد درهم به من بدهد و دویت درهم آن را هزینه‌ی پوشاک و دویت درهم آن را صرف خوراک و صد درهم را هم جهت ما یحتاج اهل و عیالم قرار دهم خوب است. من هم از خاطرم گذشت که اگر حضرت سیصد درهم به من بدهد تا الاغی بخرم و اسباب معیشت فراهم آورم و بقیه را صرف دامادی کنم خوب است. به در خانه‌ی حضرت رسیدیم، غلامی بیرون آمد و گفت: علی بن ابراهیم و پسرش وارد شدند. سلام و احوالپرسی کردیم. حضرت به پدرم فرمود: چرا از دیدن ما غافل؟ [صفحه ۱۰۱] عرض کرد: هم تنبلی و هم مشغولیت مانع شده است. ساعتی نشستیم و چون خواستیم بیرون بیاییم، به دهلیز خانه که رسیدیم غلامی آمد و کیسه‌ای به دست پدرم داد و گفت: پانصد درهم است، دویت درهم برای هزینه‌ی پوشاک و دویت درهم برای خوراک و صد درهم برای ما یحتاج زندگی. و کیسه‌ای هم به من داد و گفت: سیصد درهم است، و همان گونه که نیت کرده بودیم، یکی یکی را بیان فرمود. اما من قصد کرده بودم به جبل روم و از آنجا همسر انتخاب کنم، فرمود: به جبل مرو، بلکه به سورا برو که تو را در آنجا گشایش کار است. من به فرموده‌ی حضرتش عمل کردم و به سورا رفتم و مرا در آنجا نفع‌های بسیاری به دست آمد و امروز از برکت آن، صاحب دو هزار دینارم و همواره در ترقی هستم. [۶۲].

## شکوه از فقر و تنگدستی

محمد بن حمزه طی نامه‌ای به امام حسن عسکری علیه‌السلام نوشت و به وسیله‌ی ابوهاشم جعفری خدمت آن امام فرستاد و از آن حضرت درخواست کرد که به توجه آن بزرگوار از فقر و تنگدستی نجات یابد. حضرت در جواب او مرقوم داشت: خداوند تعالی فقر تو را رفع کرد و از این به بعد از نظر اقتصادی در رفاه و راحتی هستی، زیرا پسر عمویت به نام یحیی، مرده و وارثی جز تو ندارد، صد هزار درهم از او مانده که همین روزها به تو می‌رسد، در هزینه‌ی زندگی میانه رو و از تبذیر و اسراف برکنار باش که تبذیر از افعال شیطان است که (ان المبذرين كانوا إخوان الشياطين). راوی گوید: پس از چند روز نوشته‌ی حضرت به دستم رسید و از تاریخ آن معلوم شد که در همان روزی که حضرت جواب نامه‌ی مرا نوشته، پسر عمویم در حران [صفحه ۱۰۲] وفات یافته و همان مبلغ از مال او را آوردند و به من دادند و چنان که حضرت فرموده بود، بی‌نیاز شدم و من به طریق شایسته خرج نمودم. [۶۳].

## توسلات مردم جرجان

قطب راوندی و دیگران از جعفر بن شریف جرجانی این گونه روایت کرده‌اند، وی گوید: سالی که حج رفته بودم، در سامرا خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام رسیدم. مقداری از اموال شیعیان همراهم بود که باید به حضرت تقدیم می‌کردم، پس قصد کردم که از حضرت بپرسم مال‌ها را به چه کسی تحویل دهم؟ قبل از آن که من بپرسم، حضرت نیت مرا خوانده و فرمود: آنچه نزد تو است به مبارک، خادم من بده. به دستور حضرت عمل کرده و عرض کردم: شیعیان شما در جرجان به شما سلام رساندند. فرمود: مگر بعد از اعمال حج به جرجان بر نمی‌گردی؟ گفتم: چرا؟ فرمود: از امروز تا صد و هفتاد روز دیگر به جرجان برمی‌گردی و در روز جمعه، سوم ماه ربیع الثانی، اول روز به شهر جرجان می‌رسی. به مردم اعلام کن که من در آخر همان روز به جرجان خواهم آمد «امض راشدا» همانا خداوند تو را و آنچه همراه توست به سلامت خواهد رسانید. و بر اهل و اولاد خود به سلامت وارد می‌شوی و برای پسر شریف، پسری متولد شده، نام او را صلت بن شریف بن جعفر بن شریف بگذار که به زودی خداوند او را به سر حد کمال می‌رساند و او از دوستان و اولیای ما می‌باشد. عرض کردم: یابن رسول الله! ابراهیم بن اسماعیل جرجانی از شیعیان شما است [صفحه ۱۰۳] و به اولیا و دوستانش بسیار احسان می‌کند و از مال و منال خود در هر سال بیشتر از صد هزار درهم به ایشان می‌دهد، و او یکی از متنعمین جرجان است. حضرت دعایش کرده و فرمود: خدا به ابواسحاق ابراهیم بن اسماعیل در عوض احسانی که به شیعیان ما می‌کند جزای خیر دهد و گناهان او را بیامزد، و پسری روزی او فرماید که صحیح الأعضاء و قائل به حق باشد. به او بگو که حسن بن علی فرمود: نام پسر را احمد بگذار. راوی گوید: از خدمت آن حضرت بیرون آمدم و همان گونه که حضرت فرموده بود، اول روز جمعه، سوم ربیع الثانی وارد جرجان شدم، چون دوستان برای دیدن من آمدند به آنها خبر دادم که حضرت عسکری علیه‌السلام وعده داده‌اند که آخر روز به اینجا تشریف می‌آورند. همه خوشحال شده و سؤالات خود را جمع کردند و حوائج را مدنظر گرفتند تا به واسطه‌ی حضرت و توسل به آن بزرگوار مسائل آنها جواب داده و حوائجشان برطرف شود. هنگامی که نماز ظهر و عصر را خواندیم همه در خانه‌ی من جمع شدند. به خدا قسم! بدون این که ما توجه کنیم، ناگاه آن حضرت را دیدیم که بر ما وارد شد و سلام کرد و همه احترام کرده، دست حضرت را بوسیدیم. حضرت فرمود: من به جعفر بن شریف وعده کرده بودم که در آخر این روز به نزد شما بیایم، نماز ظهر و عصر را در سامرا به جا آوردم و به جانب شما آمدم تا با شما تجدید عهد کنم. همه‌ی سؤالات و حاجات خود را جمع کنید. اولین کسی که شروع به سؤال کردن نمود، نصر بن جابر بود که عرض کرد: یابن رسول الله! همانا چند ماهی است که چشم فرزندم فاسد شده، از خدا بخواه و دعا کن تا چشم او را به او برگرداند. حضرت فرمود: او را بیاور. وقتی آوردند، دست مبارک خود را به چشمان او کشید و چشمانش سالم

شد. بعد یک به یک حضار آمدند و حاجت خود را خواستند و حضرت حاجات آنان [ صفحه ۱۰۴ ] را برآورد، تا این که حاجات همه روا شد و در حق همگی دعا فرمود و در همان روز به سامرا برگشت [۶۴]. شاعر چه زیبا سروده: آن که از سامرا یک لحظه رود در جرجان نسزد بهر نثار قدم او جز، جان

### امت جدت را دریاب

در «خرائج راوندی» آمده است: علی بن حسن بن شاپور گوید: در سامرا قحطی شدیدی رخ داد و متوکل امر نمود که همهی مردم آن سامان برای استسقاء و طلب باران بیرون روند. مسلمانان سه روز به صحرا رفتند و دعا کردند و اثری نیافتند. روز چهارم جاثلیق با جماعتی از نصاری و رهبانان رفتند و در میان آن‌ها راهبی بود، همین که آن راهب دست به سوی آسمان برداشت باران شروع به باریدن کرد. از این رو مسلمانانی که ایمانشان ضعیف بود به دین خود مشکوک شدند و به کیش نصرانیت متمایل شدند. سپس متوکل امر نمود حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام را از زندان بیرون آوردند (!!) و به او عرض کرد: یابن رسول الله! امت جدت را دریاب که هلاک شدند و از دین خارج شدند. حضرت فرمود: فردا به صحرا می‌رویم و شک و شبهه را برطرف می‌کنم. آن گاه که جاثلیق با رهبانان در روز سوم نیز برای استسقاء به صحرا رفتند و حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام هم با چند نفر از یاران خود تشریف بردند و همین که راهب دستش را برای دعا بلند کرد، حضرت عسکری علیه‌السلام به یکی [ صفحه ۱۰۵ ] از غلامان خود فرمود: برو و دست راهب را بگیر و هر چه بین انگشتانش یافتی بیاور تا مطلب بر همه آشکار شود و اشکال برطرف گردد. آن غلام رفت و بین انگشتان راهب استخوانی یافت. آن را خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام آورد. حضرت فرمود: ای راهب! اکنون دعا کن. آسمان ابری بود، ابر بشکافت و خورشید نمایان شد و دیگر دعای نصاری به جایی نرسید و سودی نبخشید و متوکل گفت: یابن رسول الله! این استخوان که بین انگشتان راهب بود، چه بود؟ فرمود: این راهب به قبر پیامبری از پیامبران خدا گذشت و این استخوان را به دست آورد و اثر استخوان پیامبر این است که چون مکشوف شود آسمان می‌بارد. بنا بر نقل دیگری: خود آن حضرت با آداب و شرایط دعا فرمود و باران بارید و رفع قحطی و گرانی گردید و شبهه و شک مردم همه بر طرف شد. [۶۵].

### مسافرت‌های امام حسن عسکری و اجمالی دیگر از ویژگی‌های والایش

امام عسکری علیه‌السلام سفری از مدینه به شام، ری و قم کرده و قرآنی به دست حضرت علی بن ابی‌طالب علیهما‌السلام در این سفر حمایل کرده بود. وقتی حضرتش به لواسان نزول اجلال فرمود، در آنجا اعلامیه‌ای صادر کرد که باید تمام مسلمانان جهان مساجد بسیاری بسازند. به قدری این فرمان اثر بخشید که در یک روز ۷۰ مسجد بنا کردند، از آنجا به بغداد تشریف برد و چون به شهر سامرا رسید، معتصم عباسی از نیروی ارتش نیرومند آن حضرت بیمناک شد و قرار شد سان قشون بدهند و ارتش را رژه ببیند [ صفحه ۱۰۶ ] - معتصم فرمان داد هر یک از سربازانش از محل حرکت خود کیسه خاکی بردارند و در ایستگاه و محل توقف روی هم بریزند این خاک تپه عظیم شد - حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام هم فرمود: تو هم از قشون ما سانی ببین و نیروی آسمانی خود را بین آسمان و زمین نشان او داد. بسیاری با خلیفه این دو عسکر را دیدند و وجه تسمیه عسکرین از او بود. حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام در نظر درباریان و رجال دولت خلفای عباسی، اشراف و اعیان حجاز و عراق و ایران و ذراری و فرماندهان بنی‌عباس همه جا محترم و گرامی بود. او دارای علم و زهد، پارسایی و بزرگ‌منشی، سخاوت و سطوت، سیادت و هیبت و عظمت خاصی بوده است. مسافرت حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام به ایران و عراق مردم را متوجه خاندان آل علی و سیادت بنی‌فاطمی کرد. عبیدالله بن خاقان مکارم اخلاقی او را می‌ستاید و می‌گوید: اگر خلافت از خاندان عباسی خارج می‌شد،

هیچ کس جز امام حسن عسکری علیه‌السلام لایق و سزاوار آن مقام و منصب نبوده، او برازنده زعامت و امامت بوده، او در علم متفرد و در تفسیر قرآن متخصص و اهمیتی به سزا در این فن داشت. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام اگر چه ناقص مانده، ولی از مهمترین تفاسیر قرآن است. او ملجاء و پناه شیعیان و فرقه امامیه، سازمانی در عراق، ایران، حجاز، مصر و اسپانیا داشته که هسته مرکزی آنها در سامرا و چرخ آن بر محور وجود امام یازدهم می‌چرخد. مردم مسلمان که از هشتصد میلیون می‌گذشت از اطراف عالم برای اخذ مسائل دینی خود کتبا و شفاهاً یا به وسیله‌ی نمایندگان به حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام مراجعه می‌کردند، در حلم و بردباری، گذشت بی‌مانندی داشت. با آن همه اذیت و آزار که معتمد خلیفه عباسی به آن حضرت کرد، وقتی خواست که دعایی در حق او بفرماید، امام حسن عسکری علیه‌السلام مضایقه از این درخواست نکرد. امام یازدهم از گناه غلامان - که لغزش می‌کردند و مرتکب خلافی می‌شدند - به [ صفحه ۱۰۷ ] زودی می‌گذشت و به آنها احسان فراوان می‌کرد، همیشه سعی داشت از آلام و اسقام آنها بکاهد. آن گونه که پیش‌تر بیان شد، آن حضرت زاهدترین و عابدترین مردم عصر بود، مانند اجداد کبارش به عبادت و بندگی می‌پرداخت، روزها در حال روزه و شب‌ها در حال نماز می‌گذرانید. آن حضرت کم می‌گفت و بسیار می‌شنید. گوش به حوائج مردم می‌داد و بسیار به آنها می‌بخشید که در رحلتش شهر سامرا یکپارچه گریه و ضجه گردید. تمام مردم از خوان نعمتش برخوردار شده بودند، هر کسی شرفیاب می‌شد و حیا می‌کرد عرض حاجت کند، قبل از عرض تقاضا می‌فرمود: او را اکرام و انعام نمایند. تقاضای ارباب حوائج را قبل از اظهار بر می‌آورد و این کار عادی روزانه او بود. محمد بن علی عباسی سر راه به او برخورد، اظهار تنگدستی کرد. امام حسن عسکری علیه‌السلام به غلام خود فرمود: هر چه داری به او بده، صد دینار طلا به همراه داشت به او بخشید. ابویوسف قصیر عباسی گفت: خداوند به من اولادی داده که برای مخارج او در عسرت بودم و آنچه به دربار خلفای عباسی می‌رفتم و به رجال و اشراف آن نامه می‌نوشتم، همه مرا فراموش می‌کردند، حق داشتند زیرا همه مست شهوات بودند و اگر منطق شهوتی پیش می‌آمد، توجه به خصوصی می‌کردند، چون به طرف خانه‌ی امام حسن عسکری علیه‌السلام رفتم بدون تعلل بسته‌ای به من داد که چهارصد دینار داشت و کلیه حوائج من برآورده شد. امام حسن عسکری علیه‌السلام برای علی بن جعفر همیانی دویست هزار دینار در دو دفعه فرستاد تا به اصحاب و یارانش تقسیم کند. امام حسن عسکری علیه‌السلام به زبان‌های زنده ملل اسلامی آن روز سخن می‌گفت و همه تعجب می‌کردند، حضرتش در حل مشکلات مسائل با چینی، ژاپنی، افغانی، ترک و هندی به زبان خودشان سخن می‌گفت. حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام از شش سال امامتش سه سال در زندان بود و [ صفحه ۱۰۸ ] در تمام این مدت با خوش صورتی و حسن اخلاق و دانش و زهد با مردم ملاقات می‌کرد و از این جهت که همیشه به عبادت و حسن معاشرت می‌پرداخت، مورد احترام وزرای عباسی - که اکثر ایرانی بودند - قرار گرفت، چنان که هنگامی که پس از شهادت پدر از خانه بیرون آمد، الموفق ولیعهد عباسی حضرتش را در آغوش گرفت و او را بوسید. هنگامی که زندانی بود، زندانبان او صالح بن وصیف دو غلام شریر بر او موکل ساخت تا شاید زجرش دهند و بکشند. ولی آن دو غلام در نتیجه معاشرت با آن حضرت مؤمن و روزه‌دار شده بودند و ترس عجیبی از وی در دلشان راه یافته بود و می‌گفتند: این زندانی روزها روزه می‌گیرد و شب‌ها تا بامداد عبادت خدا می‌کند و با کسی سخن نمی‌گوید. می‌نویسند علم آن حضرت به اندازه‌ای بود که یعقوب اسحاق کندی عالم شهیر و فیلسوف کبیر عرب - که حکیم ابونصر فارابی شاگرد مکتب وی بوده است - در مباحثه با آن حضرت درمانده گشت و کتابی را که در تناقض قرآن نوشته بود سوزانید. متوکل عباسی به مردی طبیعی مسلک گفت: برو به نزد امام حسن عسکری علیه‌السلام و بدان که وی داناترین افراد جهان است و در زیر آسمان یگانه است. علمای بزرگ مسیحی که معاصرش بودند چنان متوجه دانش و کرامات او شده بودند که او را مسیح می‌پنداشتند. آن حضرت گندم گون، گشاده چشم، خوش صورت، بلند قامت و نیکو اندام بود. عبدالله خاقان وزیر متوکل عباسی با تکبر بسیاری که داشت هر وقت امام را می‌دید برمی‌خاست و بر مسند وزارت خود می‌نشاند و همواره در موقع گفت و گوی با آن حضرت تکیه کلامش جمله (پدر و مادرم فدای تو باد) بود و

می‌گفت: در سامرا کسی را چون آن حضرت ندیده‌ام. آن حضرت عابدترین و داناترین مردم روزگار خود و پیوسته عابد و روزه‌دار بود. به پدرش شباهت تامی داشت و همه کس برای احترامش بر پا می‌خواست، یا اگر سوار بود فرود می‌آمد. آن حضرت حتی دشمنان خود را دعا می‌کرد و شب‌ها را به [صفحه ۱۰۹] دعا و مناجات سپری می‌ساخت. بسیار بخشنده بود و هرگاه سائلی بر او سر راه می‌گرفت، هر چه داشت به او می‌داد. دو مرتبه برای مردی نیازمند به نام علی بن جعفر دویست هزار دینار فرستاد، ولی او برای آن که امام را دشمنانش ضرر نرسانند، آن وجه را پس فرستاد. پسر عبدالله خاقان می‌گفت: من پیوسته احوال آن حضرت را از مردم می‌پرسیدم و پیوسته همه مردم را نسبت به او فروتن و معترف به بزرگواریش می‌یافتم. آن حضرت علاوه بر آن که با مردم کمتر معاشرت می‌کرد. اغلب اوقات نیز از معاشرت با شیعیان خود ممنوع و زندانی بود. خلیفه او را به مردی به نام نحریر سپرد تا بر او سخت گیرد و سرانجام با صواب دید خلیفه آن را در مکانی به نام «برکه السباع» نزد شیران و ددان، انداخت ولی شیران به دور آن حضرت گرد آمدند و حضرت را ضرری نرساندند. خلیفه چون این بدید بترسید و آن حضرت را آزاد کرد. در نزدیک سامرا صومعه‌ای بود به نام «دیر العاقول» که رئیس آن، عاقول نام داشت و بزرگ مسیحیان بود. روزی عاقول به نزد امام حسن عسکری علیه‌السلام آمد و اسلام آورد و جامه سفید پوشید. چون علت مسلمان شدن را از او پرسیدند، پاسخ داد: از امام حسن عسکری علیه‌السلام کراماتی دیدم و علاماتی مشاهده کردم که در مسیح دیده شده بود. از این رو بدو ایمان آوردم. آن حضرت بسیار بخشنده بود و نیازمندان را پیش از آن که سؤال کنند به قدری که دلخواهشان بود، می‌بخشید و بی‌نیازشان می‌نمود. از آن حضرت تفسیر قرآن هم باقی است، نکته قابل توجه این است که آن حضرت و پدرش امام هادی علیه‌السلام کمتر خود را آشکار می‌کردند و این امر را مقدمه‌ای برای امام دوازدهم قرار داده بودند تا امر غیبت بعدا در نزد شیعیان امری عجیب به نظر نرسد. [صفحه ۱۱۰]

همان گونه که پیشتر اشاره شد از جمله سفرهای امام حسن عسکری علیه‌السلام در عصر روز جمعه بود که به طی الارض خود را از سامرا به گرگان نزد شیعیانش رسانید و به آنان محبت کرد و سؤالات ایشان را پاسخ گفت و چشم کور پسر نصر بن جابر را که یکی از بزرگان گرگان بود، بینا ساخت و غروب همان روز نیز به سامرا برگشت، ولی باید دانست که حضرت قبلا این طی الارض را با تعیین زمان به شیعیان گرگان خود خبر داده بود. حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام در عمر کوتاه خود خدمت بسیاری به عالم اسلام و مسلمین فرمود و در یک مسافرت طولانی خود جنبشی از علم و دین در مردم به وجود آورد که کمتر نظیر داشت، هنوز در قم، ساوه، شام و ری صحبت از مآثر حضرت عسکری علیه‌السلام است.

## کوشه‌ای از شخصیت علمی امام حسن عسکری

### اشاره

در کتاب‌های سیره و تواریخ می‌نویسند: حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام دارای علمی فراوان بود. علم، سیادت و فرمان‌فرمایی، دستی قوی و مقامی والا و ارجمند داشت. درباره‌ی آن حضرت گفته‌اند: شخصیتی با عظمت پیدا کرد و خلفای عباسی از اوضاع حاضر بیمناک شدند که اگر حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام خروج کند، خلافت بین علویین منتقل خواهد شد و حکومت را از آن‌ها خواهند گرفت. حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام مهر سپهر ولایت بود که آفتاب وجودش بیشتر در عراق و ایران پرتوافکن گردید، سوم رجب سال ۲۶۰ شش سال دوره اقامت آن حضرت علیه‌السلام بود. امام هادی علیه‌السلام در سال ۲۴۳ به دعوت متوکل از مدینه به سامرا مهاجرت کرد. بنابراین، امام حسن عسکری علیه‌السلام مدت ۱۶ سال در عراق اقامت داشت که شش سال مصدر امور امامت بود و از شام تا به مدینه به تصرف و فرمان او بودند، لشکری [صفحه ۱۱۱] بی‌اندازه جمع کرد. و به نقل شیخ حسن خوارزمی ۱۸ هزار نفر از اکابر مسلمین در دیوان مدرس آن حضرت می‌نشستند، اول کسی که با او بیعت کرد

محمد بن عبدالله بن عبدالعالی بن مسعود شیرازی نابغه ایرانی بود که به وسیله او دربار المعتر را ایرانیان تشکیل می‌دادند. امام یازدهم در امامت خود تعلیمات عالی از قرآن و دین اسلام داد که تجدید عظمت و نیروی آن گردید. در اواسط قرن سوم هجرت بود که این جنبش علمی پیدا شد، فلاسفه بزرگ مانند اسحاق کنندی و ابونصر فارابی می‌زیستند و از برکت وجود امام بهره‌مند می‌شدند. در فقه و اصول دین یک نهضت نوینی به وجود آورد که ملت اسلام را از آن خواب ناگهانی بیدار کرد و دوره علمی عصر مأمون و هارون تا دوره‌ی تعلیمات امیرالمؤمنین و پیغمبر صلی الله علیه و اله را به یاد مردم آورد و علت نزول قرآن و ارسال رسل و انزال کتب را به مردم فهمانید و در احتجاجات علمی با علما و فلاسفه و علمای یهود و نصاری حقایق را روشن و آشکار ساخت. شخصیت امام حسن عسکری علیه‌السلام بر محور این مطلب که پدر مهدی موعود است دور می‌زد و با این توجه نهضت علمی دنیای اسلام را مواجه با بسط معارف دین گردانید و به آنها حقایق پنهان شده و متروک مانده را بیان فرمود و از یک راز بزرگی که در روان‌شناسی بسیار اهمیت داشت، سخن گفت. نهایت آن که این سخن را با خردمندان و اولوالباب در میان گذاشت تا از نابخردی حسودان و دشمنان مصون مانند.

### علم و دانش بیکران

همان مقام ولایت و امامت که برای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بوده، برای همه ائمه بوده، آنها به تصرف در عالم وجود اولا بودند. امام حسن عسکری علیه‌السلام مانند سایر ائمه علیهم‌السلام از منبع فیوضات احمدی صلی الله علیه و اله سرچشمه گرفته و سیراب گشته، دارای فضایل اخلاقی و نفسانی بود. او مهبط [صفحه ۱۱۲] الأنوار الهی و منبع علوم ربانی بود، هیبت و صلابت او فضیلت و کرامت او اعجاز آور بود. آن بزرگوار در کشف اسرار حقایق کلام الهی و تفسیر قرآن گوئی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است، زیرا یک رشته‌ی متصل مستقیم به دریای بی‌پایان علم علوی داشت. هر چه در آن بحر ذخار بود، رشته‌اش به دست امام حسن عسکری علیه‌السلام بود. لذا حضرتش در تفسیر قرآن، بیان کلمات گهربار محمدی صلی الله علیه و اله و کشف معضلات آیات متشابهات قدرت ولایت داشته است. شاعر چه زیبا سروده: امام حسن خلق عالی مکان حسینی نژاد و کرامت نشان گل گلشن خاتم الانبیاء چراغ شبستان آل عبا دری بود از بحر احسان و جود منور مهی بر سپهر وجود رخس آفتاب سپهر جلال قدش سرو گلزار فضل و کمال حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام به جود و سخاوت و بذل و سماحت موصوف و معروف بود. هر کس تهی دست و بینوا و گرفتار می‌شد به دربار بی‌بند و بست حضرتش علیه‌السلام بار می‌یافت و حوائج او مرتفع می‌گردید و چون جدش حسین بن علی علیهما‌السلام در سخاوت شهره اسلام بود. هر کس از اطراف به خانه او می‌رفت ممکن نبود مأیوس و محروم بر گردد. [۶۶]. امام حسن عسکری علیه‌السلام در سخنی زیبا می‌فرماید: نحن حجة الله على الخلق و فاطمة علیها‌السلام حجة علينا. [۶۷]. ما حجت خداوند بر آفریدگان و فاطمه علیها‌السلام حجت خدا بر ماست. و شاعر چه زیبا سروده: آل یاسین بر خلائق حجتند اما تویی حجت ذات خدا بر آل یاسین فاطمه [صفحه ۱۱۳] علم و دانش بیکران امام حسن عسکری علیه‌السلام را از چند محور می‌توان بررسی کرد:

### حوزه‌ی علمیه و دانشگاه

یکی از مهم‌ترین کارهای امام حسن عسکری علیه‌السلام مانند پدر و اجداد پاکش، تربیت شاگرد و حفظ فقه تشیع، و اندیشه‌ی ناب اسلام در برابر دشمنان و مخالفان بود. آن حضرت در این راستا با این که در شرایط سخت سیاسی به سر می‌برد و مدت امامتش شش سال و مدت عمرش ۲۸ سال بیشتر نبود، اما تا آخرین حد امکان با گردآوری شاگردان پدر و اجدادش و تربیت شاگردهای جدید و مطرح کردن بحث‌ها و مناظرات شفاهی و کتبی به تشکیل مجمع علمی عمیق و وسیع پرداخت و خط فکری تشیع را از

گردد حوادث و برخوردها حفظ نمود و با پاسخ به شبهه‌ها و سؤالات گوناگون از حریم دانشگاه جدش امام جعفر صادق علیه‌السلام محافظت کرد. برای روشن شدن مطلب، نظر شما را به نمونه‌هایی از آثار حوزه‌ی علمی امام حسن عسکری علیه‌السلام جلب می‌کنم:

### شاگردان امام حسن عسکری

شیخ طوسی رحمه الله شاگردان امام حسن عسکری علیه‌السلام را بالغ بر صد نفر ذکر نموده است. [۶۸]. علامه‌ی قزوینی رحمه الله ۲۶۳ نفر از اصحاب و شاگردان امام حسن عسکری علیه‌السلام را با شرح کوتاهی از هر کدام ذکر نموده است [۶۹] که در اینجا به ذکر نام چند نفر از شاگردان برجسته‌ی آن بزرگوار می‌پردازیم: احمد بن اسحاق قمی، ابوهاشم، داوود بن قاسم جعفری (از نواده‌های [ صفحه ۱۱۴ ] جعفر طیار)، ابو عمر و عثمان بن سعید عمری سمان، علی بن جعفر، محمد ابن حسن صفار، حسین بن روح نوبختی، اسحاق بن ربیع کوفی، عبدالله بن جعفر حمیری، داوود بن ابی‌یزید نیشابوری، اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، فضل بن شاذان و...

### تألیفات امام حسن عسکری

امام حسن عسکری علیه‌السلام در کنار کارهای علمی، مجموعه‌هایی از تفسیر، روایات، معارف اسلامی و عقاید را تألیف نمود. بعضی از این مجموعه‌ها به صورت نامه‌های طولانی بود که برای اشخاص می‌فرستاد. به علاوه روایات بسیار در ابواب فقه و سایر علوم اسلامی توسط افراد مختلف، از آن حضرت نقل شده است. علامه سید محسن امین پنج مجموعه را تحت عنوان تألیفات امام حسن عسکری علیه‌السلام ذکر نموده که عبارتند از: ۱ - تفسیر معروف، منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام ۲ - نامه‌ی آن حضرت به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، مذکور در کتاب «تحف العقول». ۳ - مواعظ قصار، مذکور در «تحف العقول». ۴ - رساله‌ی المنقبة، مشتمل بر اکثر احکام حلال و حرام. [۷۰]. ۵ - مکاتبات الرجال. [۷۱]. [ صفحه ۱۱۵ ]

### شرح کوتاهی پیرامون تفسیر منسوب

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام، آنچه به جا مانده، تفسیر سوره‌ی فاتحه و تفسیر بخشی از سوره‌ی بقره است. در این که آیا این تفسیر از آن حضرت است یا نه، بین علما و رجال‌شناسان، اختلاف نظر وجود دارد، به خاطر این که شخصی به نام محمد بن قاسم استرآبادی آن را از دو نفر و آنها از پدرانشان از امام حسن عسکری علیه‌السلام نقل نموده است. بعضی او را تضعیف نموده‌اند و به خاطر وجود بعضی از احادیث مشکوک در این تفسیر... ولی بعضی از علما مانند عالم بزرگ حاج میرزا حسین نوری رحمه الله صاحب کتاب «مستدرک»، این تفسیر را معتبر می‌داند و جوهری را که بعضی از علما در تضعیف نسبت این تفسیر به امام حسن عسکری علیه‌السلام ذکر کرده‌اند رد می‌کند و در اثبات اعتبار آن پافشاری می‌نماید. یکی از دلایل او این است که: «بسیاری از علمای بزرگ مانند شیخ صدوق رحمه الله در «من لا یحضره الفقیه» علامه‌ی مجلسی رحمه الله در «بحارالانوار» شیخ حر عاملی رحمه الله در «وسائل الشیعه» طبرسی رحمه الله در «احتجاج»، قطب راوندی رحمه الله در «الخراج»، و ابن شهر آشوب رحمه الله در «مناقب»، شهید ثانی رحمه الله در «منیة المرید» و... آن را جزو مصادر خود قرار داده‌اند». [۷۲]. علامه حاج آقا بزرگ تهرانی رحمه الله، نظریه‌ی استادش حاج میرزا حسین نوری رحمه الله را تأیید کرده و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام را معتبر می‌داند، با این تفاوت که می‌گوید: «دو تفسیر بوده، یکی تفسیر امام هادی علیه‌السلام که دارای ۱۲۰ جلد است و حسن بن خالد برقی آن را نقل کرده و دیگری تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام است. [ صفحه ۱۱۶ ] این دو تفسیر، یک تفسیر



نیست (همان گونه که محدث بزرگ حاج میرزا حسین نوری رحمه الله گمان کرده) بلکه دو تفسیر است و هر دو معتبر می‌باشند». [۷۳].

### تأیید از کتاب‌های شاگردان

بعضی از شاگردان امامان علیهم‌السلام کتاب‌هایی در فقه و معارف اسلامی و حدیث در عصر امام حسن عسکری علیه‌السلام و قبل از آن عصر، نوشته بودند. امام حسن عسکری علیه‌السلام آنها را تأیید می‌کرد، مانند تأیید از کتاب‌های فضل بن شاذان، یونس بن عبدالرحمان و احمد بن عبدالله خانبه و به این ترتیب شاگردان را به تألیف و نگهداری دانش مکتب اهل بیت علیهم‌السلام دعوت می‌نمود. «فضل بن شاذان» از شاگردان امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیه‌السلام، فقیه و متکلم بزرگ بود. او صد و هشتاد کتاب نوشت که امام حسن عسکری علیه‌السلام دو یا سه بار فرمود: «خدا او را رحمت کند». او در عصر امام حسن عسکری علیه‌السلام از دنیا رفت، قبرش در یک فرسخی نیشابور قرار دارد. یکی از شیعیان به نام «بورق بوشنجانی» می‌گوید: یکی از کتاب‌های فضل بن شاذان به نام «یوم و لیل» را به امام حسن عسکری علیه‌السلام نشان دادم. آن حضرت صفحات آن را یکی پس از دیگری نگاه کرد و آن گاه فرمود: «خدا او را رحمت کند، این کتاب، کتاب درستی است و سزاوار است به مطالب آن عمل گردد. بورق می‌گوید: به امام حسن علیه‌السلام عرض کردم: فضل بن شاذان گرفتار بیماری سختی شده، بعضی از مردم می‌گویند: شما او را نفرین کرده‌اید به خاطر آن که او گفته است: وصی ابراهیم علیه‌السلام بهتر از وصی محمد صلی الله علیه و اله است. البته او چنین حرفی نزده، ولی مردم نسبت دروغ به او می‌دهند. [صفحه ۱۱۷] امام حسن علیه‌السلام فرمود: آری، مردم به دروغ به او چنین نسبتی می‌دهند. خدا فضل را رحمت کند، خدا او را رحمت کند. بورق می‌گوید: هنگامی که از سفر حج به خراسان بازگشتم، باخبر شدم که فضل بن شاذان در همان هنگام که امام حسن عسکری علیه‌السلام فرموده بود: «خدا فضل را رحمت کند» از دنیا رفته است. [۷۴]. همچنین روایتی از ابوهاشم جعفری است که می‌گوید: «یوم و لیل» تألیف «یونس بن عبدالرحمان» را به امام حسن عسکری علیه‌السلام نشان دادم. فرمود: این کتاب را چه کسی تألیف کرده است؟ عرض کردم: یونس بن عبدالرحمان. فرمود: اعطاء الله بكل حرف نورا یوم القیامة؛ خداوند برای هر حرفی از این کتاب، در روز قیامت نوری به یونس عطا فرماید. [۷۵]. همچنین روایت شده است: یکی از اصحاب و شاگردان امام حسن عسکری علیه‌السلام به نام «احمد بن عبدالله بن خانبه» کتابی را تألیف کرده بود و به امام حسن علیه‌السلام نشان داد، امام حسن علیه‌السلام آن را خواند، سپس فرمود: صحیح فاعملوا به؛ کتاب درستی است، به مطالب آن عمل کنید. [۷۶]. به این ترتیب امام حسن عسکری علیه‌السلام با تأیید و تشویق و دعا برای شاگردان خوب و درستکارشان، آنها را به نوشتن کتاب در راستای معارف اسلامی، حدیث و فقه فرامی‌خواند و مردم را به عمل به مطالب آن کتاب‌ها دعوت می‌نمود. [صفحه ۱۱۸]

### فقها در سخن امام حسن عسکری

نسبت این تفسیر به امام حسن عسکری علیه‌السلام، نسبت صحیح باشد یا ناصحیح، ولی روایات معتبر و استواری در این تفسیر وجود دارد که با محتوای قرآن، مطابق بوده و مورد قبول علمای بزرگ و محقق از قدیم و ندیم می‌باشد. یکی از این روایت، روایت معروف مورد اعتماد، در مورد فقها و شرایط فقیه مورد اعتماد به نام حدیث «من كان من الفقهاء صائنا لنفسه...» است که امام حسن عسکری علیه‌السلام این سخن را ضمن بیان مشروح و عمیق و سازنده در تفسیر آیه‌ی ۷۸ و ۷۹ سوره‌ی بقره بیان فرموده است [۷۷] که در اینجا نظر شما را به آن حدیث جلب می‌نمایم: علامه‌ی طبرسی؛ می‌گوید: بر اساس اسنادی که ذکر شد (که منتهی به تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام است) امام حسن عسکری علیه‌السلام این دو آیه را قرائت فرمود: (و منهم امیون لا یعلمون

الکتاب الا امانی و ان هم الا یظنون - فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمنا قليلا فویل لهم مما کتبت أیدیهم و ویل لهم مما یکسبون) [۷۸]. «و پاره‌ای از آنان، عوامانی هستند که کتاب خدا را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی‌دانند و تنها به پندارهایشان دل بسته‌اند، پس وای بر آنها که نوشته‌ای با دست خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: این از طرف خداست تا آن را به بهای کم بفروشند، پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند، و وای بر آنان از آنچه در این راه به دست می‌آورند.» آن گاه آن حضرت در تفسیر دو آیه‌ی فوق چنین فرمود: «امی آن کسی است که به ام مادرش نسبت دارد، یعنی همان گونه که انسان هنگام خروج از رحم مادر هیچ چیز نمی‌داند، بعضی از اهل کتاب یهود و نصاری نیز هیچ چیز نمی‌دانند، نه می‌توانند چیزی را بنویسند و نه می‌توانند چیزی را بخوانند. [صفحه ۱۱۹] یهود و نصاری از کتاب خودشان انجیل و تورات هیچ نمی‌دانند و تشخیص نمی‌دهند که فرق کتابی که از آسمان نازل می‌شود با آن کتاب دروغین که به خدا نسبت می‌دهند، چیست؟ آنها جز نام یک جلد کتاب و تعداد صفحات آن، هیچ درک نمی‌کنند و بین کتاب باطل و حق، تشخیص نمی‌دهند. تشخیصشان فقط بر اساس خیالات و آرزوها است، یعنی تنها به این است که آن کتاب بر آنان خوانده شود و به آنها بگویند: این کتاب خدا و کلام خدا است و آنها هم دلشاد شوند و بر اساس تصورات و خیالات و آرزوهایشان خیال کنند که مقصود و مرادشان در میان همان کتاب است، بین کتاب راستین و دروغین، جز همان پندار ساختگی، راه تشخیصی نیست... اگر چیزی بر خلاف محتوای آن کتاب بر این عوام خوانده شود، نمی‌فهمند و غیر از پندار چیزی ندارند. آنها فقط آنچه را که رؤسایشان از تکذیب رسول خدا صلی الله علیه و اله و امیرمؤمنان علی علیه‌السلام برای آنها می‌خوانند که پنداری بیش نیست، به جای حق می‌گیرند و آن را کتاب آسمانی می‌پندارند. و هم یقلدون مع أنه محرم علیهم تقلیدهم... و این عوام از رؤسایشان تقلید می‌کنند، در حالی که تقلید از آنها برایشان حرام است، زیرا تقلید از عالم خائنی که کتاب خدا را و آنچه در آن است تحریف کرده است و خلاف آن را بیان می‌کند، حرام است. امام حسن عسکری علیه‌السلام پس از تلاوت آیه‌ی ۷۹ بقره، فرمود: «این علمای یهود، اوصافی را می‌نویسند و می‌گویند: این اوصاف از صفات محمد صلی الله علیه و اله است و شما تطبیق کنید ببینید هیچ کدام از آن صفات در این شخص (پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله) نیست. و به عوام بی‌سواد خود می‌گویند: صفات پیامبری که در آخرالزمان می‌آید این است که او بلند قامت و بدنش بسیار بزرگ و شکمش برآمده و مویش به رنگ بین قرمز و زرد است. [صفحه ۱۲۰] در حالی که همه‌ی آن صفاتی را که ذکر می‌کنند بر خلاف صفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله است. هدف رؤسای یهود از این خلاف‌گویی‌ها این است که ریاستشان بر عوام باقی بماند و منافعشان در نزد عوام و امر و نهی نسبت به عوام و خدمتکاری عوام از آن ادامه یابد و مردم را از خدمت و گرایش به پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و علی علیه‌السلام و خاندان و یاران مخصوصش باز دارند، زیرا اگر آن عوام مسلمان شوند تحت فرمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله می‌آیند، نماز می‌خوانند، جهاد می‌کنند، خمس و زکات می‌دهند و در نتیجه از زیر فرمان رؤسای یهود و نصاری خارج می‌گردند. ولی رؤسایشان می‌خواهند آنها را زیر فرمان خود نگهدارند. از این رو با مطالب تحریف شده و وارونه جلوه دادن حقایق و ذکر صفات ساختگی برای پیامبر آخرالزمان، می‌خواهند عوام را از پیروی اسلام باز دارند. وای بر آنها... آن گاه امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمود: مردی از امام صادق علیه‌السلام پرسید: اگر این قوم (عوام یهود) تورات خود را جز آنچه علمایشان به آنها دیکته کرده‌اند، نمی‌شناسند، راهی برای آنها جز پیروی از علمایشان نیست. بنابراین، چرا خداوند آنها را به خاطر تقلید از علمایشان سرزنش می‌کند؟ آیا مگر عوام یهود، غیر از عوام ما هستند؟ زیرا عوام ما هم از علمایشان تقلید می‌کنند. بنابراین همان گونه که عوام ما در تقلید از علمایشان گناهکار نیستند، آنها نیز نباید گناهکار باشند، زیرا برای تحصیل احکام راهی جز تقلید از علما نیست؟ امام صادق علیه‌السلام در پاسخ فرمود: بین عوام و علمای ما با عوام و علمای یهود از یک جهت فرق و از یک جهت با هم مساویند. اما در موردی که مساوی هستند از این رو است که خداوند عوام ما را نیز سرزنش کرده که چرا از علمایتان (که ناصالح هستند) تقلید می‌کنید؟ چنان که عوام یهود را سرزنش نموده است و اما در

موردی که بین عوام و علمای ما با عوام و علمای یهود فرق است. در آنجا است که عوام ما به دنبال علمای صالح می‌روند، ولی عوام یهود به دنبال علمای صالح نمی‌روند... [صفحه ۱۲۱] در این هنگام امام حسن عسکری علیه‌السلام پس از ذکر پاسخ امام صادق علیه‌السلام به سؤال مرد سؤال کننده، فرمود: فمن قلد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء، فهم مثل اليهود الذين ذمهم الله بالتقليد لفسقه فقهاءهم؛ پس کسی که از عوام ما از چنان فقهای ناصالح تقلید کنند همانند یهودیانی هستند که خداوند آنها را به خاطر تقلید از فقیهان ناصالحشان، سرزنش نموده است. فأما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدينه، مخالفا على هواه، مطيعا لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه، و ذلك لا يكون الا بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم...؛ پس هر کدام از فقها که نفس روح خود را مصون از گناه نگه داشته، نگهبان دین خود و مخالف هوس‌های نفسش می‌باشد و مطیع مولای خود است. بر همه‌ی عوام لازم است که از او تقلید کنند و چنین صفاتی را بعضی از فقهای شیعه دارند، نه همه‌ی آنها. سپس امام حسن عسکری علیه‌السلام پس از بیانی در شرح فقهای صالح و ناصالح و هشدار دادن به عوام که مراقب باشند و از فقهای صالح تقلید کنند، و از فقهای گمراه دوری نمایند، سخنان پر نکته و ژرف خود را با این حدیث به پایان رسانید: شخصی از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام پرسید: بعد از امامان هدایتگر و چراغ‌های تابان تاریکی‌ها - امامان معصوم علیهم‌السلام - بهترین خلق خدا کیانند؟ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در پاسخ فرمود: العلماء اذا صلحوا؛ علمایی که صالح باشند و راه درست را بیمایند. دیگری پرسید: بدترین خلق خدا بعد از ابلیس، فرعون و نمرود و بعد از آنان که نام و لقب شما را بر خود نهاده‌اند و جایگاه شما را غصب نموده و بر مقام شما نشسته‌اند، چه کسی است؟ [صفحه ۱۲۲] امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در پاسخ فرمود: العلماء اذا فسدوا، هم المظهرون للأباطيل، الكاتمون للحقائق؛ علمایی که فاسد گردند، آنها که آشکارکننده‌ی باطل‌ها و کتمان‌کننده‌ی حقایق هستند. که خداوند در مورد همین دسته از علما می‌فرماید: (اولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون - الا الذين تابوا...); «خدا آنها را لعنت می‌کند و همه‌ی لعنت‌کنندگان نیز آنها را لعن می‌کنند، مگر آنها که توبه کردند.» [۷۹].

### کندی فیلسوف و اخترشناس معروف

امام حسن عسکری علیه‌السلام در جمله‌ای درخشانده، ژرف و جالب می‌فرماید: و لو لا محمد صلی الله علیه و اله والأوصیاء من بعده کنتم حیاری کالبهائم لا تعرفون فرضا من الفرائض و هل یدخل قریة الا من بابها؟ اگر محمد صلی الله علیه و اله و اوصیای بعد از او نبودند، شما ای جهان بشریت! مانند چارپایان، حیران و سرگردان بودید، هیچ وظیفه‌ای از وظایف را نمی‌دانستید و آیا می‌توان وارد شهری جز از دروازه‌ی آن گردید؟ یعنی اگر پیامبر و جانشینان راستین آن حضرت علیهم‌السلام نباشند، هیچ ارزش و معرفتی نتیجه‌ی مطلوب نخواهد داد و هیچ کرداری ثمره‌ی شایسته نخواهد بخشید. سخن امام درباره‌ی همه آحاد بشر، صادق است و فرقی میان دانشمند، دانش پژوه و عامی وجود ندارد. امام حسن عسکری علیه‌السلام در این زمینه با ایجاد شبهه در معلومات کندی توانست یک اختلال بزرگ در اندوخته‌های ذهنی و شبکه‌ی فکری او به وجود آورد و او را از هلاک و سقوط نجات بخشید. ما پیش از آن که به معرفی کندی بپردازیم نخست [صفحه ۱۲۳] اشتباه این اخترشناس و فیلسوف بزرگ را می‌نگاریم: ابن‌شهر آشوب، محدث و تاریخ‌نگار نامی می‌نویسد: «اسحاق کندی» فیلسوف اسلام و عراق کتابی به نام «تناقض‌های قرآن»! به نگارش آورد، وی مدتی در منزل نشست، گوشه‌نشینی اختیار کرد و خود را به نوشتن آن مشغول داشت. روزی برخی از شاگردان او خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام شرفیاب شدند، هنگامی که چشم حضرت به وی افتاد فرمود: آیا در میان شما مردی رشید وجود ندارد که گفته‌های استادان «کندی» را پاسخ گوید و او را از این کار باز دارد. شاگرد گفت: ما همگی از شاگردان او هستیم، چگونه می‌توانیم به اشتباه استاد در این زمینه یا زمینه‌ی دیگر اعتراض کنیم؟ امام علیه‌السلام فرمود: اگر مطلبی را به تو تلقین و تفهیم کنم، می‌توانی به او برسانی و برای او نقل کنی؟ شاگرد گفت: آری. امام فرمود: از این جا که برگشتی به حضور استادت

برو و با او به گرمی و محبت رفتار کن، او را کمک کن و هنگامی که کاملاً-انس و آشنایی به عمل آمد به او بگو: برای من مسأله‌ای پیش آمده که غیر از شما کسی شایستگی پاسخ آن را ندارد و آن مسأله این است که آیا ممکن است گوینده‌ی قرآن از گفتار خود معانی و مقاصدی غیر از آن معانی که شما اراده و حس کرده‌اید اراده کرده باشد؟ کندی در پاسخ خواهد گفت: بلی، ممکن است چنین منظوری داشته باشد، زیرا کندی مردی است که هر سخنی را بشنود خوب می‌فهمد، او مردی هوشمند است. در این هنگام به او القای شبهه کن و بگو: چه می‌دانی شاید گوینده‌ی قرآن معانی و مقاصدی غیر از آنچه تو می‌پنداری اراده کرده باشد و سخنان شما از جایگاه و موضوع اصلی خویش بیرون باشد؟ شاگرد به حضور استاد خود کندی رفت و طبق دستور امام رفتار کرد، با او به ملاحظت و مهربانی عمل نمود تا این که زمینه برای طرح مطلب مساعد گشت، پس [صفحه ۱۲۴] سؤال امام را به همان شیوه مطرح کرد و گفت: آیا ممکن است گوینده‌ای سخنی بگوید و از آن مطلبی اراده کند که به ذهن خواننده نیاید؟ یعنی مقصود گوینده چیزی باشد مغایر با آنچه در ذهن مخاطب است؟ کندی به دقت به سؤال شاگرد گوش داد و گفت: سؤال خود را تکرار کن! شاگرد سؤال خویش را باز گفت. استاد چون اهل تعقل، تفکر و تدبر بود مدتی در خود فرو رفت، تأمل کرد و گفت: هیچ بعید نیست امکان دارد چیزی در ذهن گوینده‌ی سخن باشد که به ذهن مخاطب نیاید و شنونده از ظاهر کلام گوینده چیزی بفهمد که خلاف آن را اراده کرده باشد. استاد که می‌دانست شاگرد او چنین سؤالی را نمی‌تواند پیش خود مطرح کند و در حد اندیشه‌ی او نیست، رو به شاگرد کرد و گفت: تو را سوگند می‌دهم که حقیقت را به من بگویی، چنین سؤالی از کجا به فکر تو خطور کرد؟ شاگرد گفت: چه ایرادی دارد که چنین سؤالی به ذهن خود من آمده باشد؟ استاد گفت: نه، تو هنوز زود است که به چنین سؤالی رسیده باشی، به من بگو این سؤال را از کجا یاد گرفته‌ای؟ شاگرد گفت: حقیقت این است که حضرت ابومحمد امام حسن عسکری علیه‌السلام مرا بدین امر رهبری فرمود. کندی گفت: اکنون واقع امر را بگویی، سپس افزود: چنین سخنانی تنها زبینه‌ی این خاندان است. آن گاه با درک واقعیت و پی بردن به اشتباه خود دستور داد آتشی روشن کردند و آنچه را درباره‌ی تناقض‌های قرآن به عقیده‌ی خود به رشته‌ی تحریر آورده بود، سوزاند. شایان ذکر است که اشتباه فوق چیزی از شخصیت بزرگ کندی نمی‌کاهد، گرچه همه‌ی دانشمندان و فرهیختگان اولین و آخرین در برابر دانش و علم لدنی پیامبران و پیشوایان دینی علیهم‌السلام قابل سنجش نیستند، چنان که فرمودند: لا یقاس بنا أحد. هیچ کس با ما سنجیده نمی‌شود. [صفحه ۱۲۵] و امام حسن عسکری علیه‌السلام در این زمینه فرمود: جهان بشریت بدون وجود پیامبر و امام، حیران و سرگردان است. ولی با این وجود دانشمندان در مقایسه با سایر مردم بسیار ارجمند، محترم و والا مرتبه‌اند. از این رو کندی از چند جهت شایسته‌ی احترام است. ۱- امام علیه‌السلام در عین حالی که اشتباه او را گوشزد فرمود، وی را ستود، یعنی کندی را اهل تفکر، فهم و رایت، هوشمندی، تعقل و ژرف‌نگری دانست. کندی با سوزاندن تألیف خود را در این زمینه، شاید نشانه‌ی انصاف و تسلیم حق شدن او به حساب آید. ۲- تشیع کندی: یعقوب بن اسحاق کندی که زاده شده‌ی حدود ۱۸۵ هجری است و درگذشت او به اختلاف بین سال‌های ۲۵۲، ۲۶۵ به نگارش آمده. و از نظر تاریخ‌نگاران به چند دلیل شیعه است: الف - کندی در زمان خلافت متوکل عباسی از دربار رانده شد و برخی مورخان سبب این کار را روح تشیع او دانستند، چرا که متوکل با شیعه دشمن سرسخت بوده است. ب - سید بن طاووس نام او را اسحاق بن یعقوب ضبط کرده و نوشته است: او از دانشمندان اخترشناس شیعه است و در این علم شهرت دارد، باز می‌گوید: آنچه از تألیفات او به ما رسیده و در دانش نجوم است، رساله‌ی او در این علم در پنج جزء می‌باشد. ابن ندیم در «فهرست» گفته است: او که از فرزندان محمد بن اشعث بن قیس به شمار می‌رود، فاضل عصر در دانش‌ها و یگانه‌ی عصر خویش در نجوم است. آقا بزرگ تهرانی نیز او را در شمار مؤلفان شیعه قلمداد کرده است. ج - چون کندی در پایتخت و مرکز تشیع کوفه ولادت یافته و کوفه وطن پدران و اجداد او بوده، طبعاً تحت تأثیر روح و محیط قرار گرفته است. [صفحه ۱۲۶] د - کندی رساله‌های خود را با عباراتی که شیعه به کار می‌برند و از ویژگی‌های آنان به حساب می‌رود، ختم کرده است. وی در پایان برخی از رساله‌ها چنین

می‌نگارد: «و الحمد لله رب العالمین و الصلاة علی محمد المصطفی و آله الطاهرین». و ذیل برخی دیگر نگاشته است: «و الحمد لله رب العالمین و صلواته علی محمد النبی و آله اجمعین». این قبیل تعبیرات را می‌توانیم قرینه‌ی محکمی بر شیعه بودن او قرار دهیم و نیازی به قرائن دیگر نداشته باشیم. [۸۰].

### قداست فرشتگان از نسبت‌های ناروا

یوسف بن محمد و علی بن محمد بن سیار به عنوان دو شاگرد، به محضر امام حسن عسکری علیه‌السلام آمدند و آماده شدند تا از علم و کمال آن حضرت بهره‌مند گردند و مذاکره‌ی آنها با امام حسن عسکری علیه‌السلام به ترتیب زیر انجام شد: شاگردان گفتند: گروهی در نزد ما زندگی می‌کنند و معتقدند هاروت و ماروت [۸۱] دو فرشته‌ای هستند که فرشتگان آن دو را هنگام افزایش گناه در میان انسان‌ها؛ برگزیدند و خداوند آنها را با فرشته‌ی دیگری به دنیا فرستاد. این دو فرشته ستاره‌ی زهره را فریفتند و خواستند با آن ستاره زنا کنند و همچنین این دو فرشته شراب می‌خورند و آدم می‌کشند و خداوند آنها را در سرزمین بابل عذاب می‌کند. ساحران از آن دو فرشته، فن سحر و جادو را فراگرفتند و خداوند ستاره‌ی زهره را مسخ کرد. امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمود: پناه می‌برم به خدا از چنین نسبت‌های ناروا، فرشتگان خدا در پرتو الطاف خدا، معصوم و محفوظ از کفر و زشتی‌ها هستند. [صفحه ۱۲۷] خداوند در قرآن می‌فرماید: (لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون) [۸۲]. «آنها هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی‌کنند و آنچه را فرمان داده شده‌اند (به طور کامل) اجرا می‌نمایند.» سپس چند آیه‌ی دیگر مانند آیه‌ی ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۲۸، سوره‌ی انبیاء را خواند که همه بیانگر عصمت فرشتگان است. آن گاه فرمود: خداوند متعال این فرشتگان را جانشینان خود در زمین قرار داد، آنها در دنیا همانند پیامبران و امامان علیهم‌السلام هستند، آیا هیچ کس از پیامبران و امامان آدم می‌کشد، یا زنا می‌کند و یا شراب می‌نوشد؟! آیا نمی‌دانید که خداوند دنیا را خالی از پیامبر یا امام از جنس بشر نکرده است، مگر خداوند نمی‌فرماید: (و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهم من اهل القری) [۸۳]. «و ما قبل از تو نفرستادیم، جز مردانی از آبادی‌ها را که به آنها وحی می‌کردیم.» خداوند در این آیه خبر می‌دهد که فرشتگان را به سوی زمین به عنوان این که پیشوایان و حاکمان زمین شوند نفرستاده، بلکه آنها را به سوی پیامبران (برای رساندن وحی) فرستاده است. شاگردان گفتند: بنابراین ابلیس، فرشته نیست. امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمود: نه، بلکه او از جنیان است؛ آیا نشنیده‌اید که خداوند می‌فرماید: (و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن) [۸۴]. [صفحه ۱۲۸] «به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید، آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که از جن بود.» بنابراین ابلیس از جن بود. جدم امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرد که فرمود: «خداوند آل محمد صلی الله علیه و اله، پیامبران و فرشتگان مقرب را برگزید و گزینش خداوند نبود مگر بعد از آن که به حال آنها آگاهی داشت که از ولایت و سیطره‌ی فرمان خداوند خارج نمی‌گردند و از حریم عصمت بیرون نمی‌روند و به آنان که سزاوار عذاب الهی هستند، نمی‌پیوندند.» شاگردان گفتند: برای ما روایت کرده‌اند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله به امامت علی علیه‌السلام تصریح کرد، امامت او را بر جماعت‌های گوناگون از فرشتگان عرضه نمود، (بعضی از) آنها امامت او را نپذیرفتند و بر اثر این گناه به صورت قورباغه‌ها مسخ شدند. امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمود: پناه می‌برم به خدا که چنین دروغ‌هایی را به ما نسبت می‌دهند؛ فرشتگان مانند پیامبران خدا و رسولان خدا هستند. آیا در این صورت از پیامبران، به خدا کفر سر می‌زند؟ شاگردان گفتند: نه. امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمود: همچنین از فرشتگان کفر سر نمی‌زند، شأن فرشتگان عظیم و مقامشان ارجمند است و از این نسبت‌های ناروا به دور می‌باشند. [۸۵].

ابوهاشم روایت می‌کند: شخصی به نام فهفکی که اشکال تراشی‌های «ابن ابی‌العوجاء مادی» را دنبال می‌کرد از امام حسن عسکری علیه‌السلام پرسید: چرا زن بیچاره (در ارث) یک سهم می‌برد و مرد دو سهم می‌گیرد؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: بر زن، جهاد و مخارج همسر و دیه (دیه‌ی عاقله) نیست، ولی این امور بر عهده‌ی مردها است. [صفحه ۱۲۹] ابوهاشم می‌گوید: با خود گفتم: این مسأله را «ابن ابی‌العوجاء» از امام صادق علیه‌السلام پرسیده بود و آن حضرت همین پاسخ را به او گفت، بی‌آن که این مطلب را اظهار کنم. ناگاه امام حسن عسکری علیه‌السلام به من فرمود: آری، این همان سؤال ابن ابی‌العوجاء است و پاسخ ما امامان علیهم‌السلام یکی است، بر زبان آخرین ما سخن و حکمی جاری می‌گردد که به زبان اولی جاری شده است و نخستین فرد ما با آخرین نفر ما از نظر علم و امامت مساوی می‌باشند، البته فضل و برتری پیامبر صلی الله علیه و اله و امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در جای خود محفوظ است. [۸۶].

### درس اخلاق و حقوق

امام حسن عسکری علیه‌السلام در حوزه‌ی علمیه خود علاوه بر تدریس فقه و معارف اسلامی درس اخلاق و حقوق را نیز به شاگردانش می‌آموخت و آنها را به آداب حقوق از دیدگاه تشیع راستین آشنا می‌ساخت. در این راستا به درس زیر، از مکتب آن بزرگ مرد علم و کمال توجه کنید. شاگردان سراپا به بیانات امام حسن علیه‌السلام گوش فرا داده بودند، آن حضرت چنین تدریس می‌کرد: آن کس که بهتر از همه حقوق برادران دینی خود را می‌شناسد و نیازهای آنها را تأمین می‌کند در پیشگاه خداوند ارجمندتر از دیگران است و کسی که در دنیا در برابر برادران دینیش تواضع کند او در پیشگاه خدا از انسان‌های راستین و از شیعیان حقیقی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است. روزی پدر و فرزند می‌مانند امیرمؤمنان علی علیه‌السلام شدند، آن حضرت برخاست و از آنها استقبال و احترام کرد و آنها را در صدر مجلس نشاند و خود در روبه‌روی آنها نشست، سپس غذا طلبید، غذا حاضر [صفحه ۱۳۰] کردند و آن دو نفر از آن غذا خوردند، سپس از قنبر غلام خود آفتابه را گرفت تا به دست آن مرد مهمان پدر بریزد. او مانع شد و خود را به خاک انداخت و خاکساری کرد که من خاک پای شمایم. جسارت می‌شود، شما آب نریزید، ای امیرمؤمنان! آیا رواست که خدا بنگرد تو با آن مقام به دست من آب بریزی؟ امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: بنشین و دستهایت را با آبی که می‌ریزم بشوی، خداوند می‌بیند که برادر دینیت؛ من بدون تفوق طلبی و اظهار برتری به تو خدمت می‌کند و منظورش از این خدمت آن است که در بهشت ده برابر اهل دنیا و اهل ممالک الهی او را خدمت کنند. آن مرد نشست، علی علیه‌السلام به او فرمود: تو را به حق عظیم خودم بر تو که آن را شناخته‌ای و مرا به افتخار خدمتگزاری تو رسانده‌ای به گونه‌ای با کمال آرامش بنشین و دستت را بشوی که اگر قنبر دست تو را می‌شست، همان گونه می‌نشستی. آن مرد همان گونه نشست و علی علیه‌السلام آب ریخت و دست او را شست. پس از فراغ، آفتابه را به پسرش محمد حنفیه داد و فرمود: پسر! اگر پسر این مرد، تنها در نزد من بود، دستش را می‌شستم، ولی چون نزد پدرش با هم می‌باشند، خداوند دوست ندارد بین پدر و پسر به طور مساوی رفتار شود، پدر دست پدر را شست، اینک تو پسر! دست پسر این مرد را بشوی. محمد حنفیه دستور پدر بزرگوارش را اجرا نمود. امام حسن عسکری علیه‌السلام پس از بیان این ماجرای زیبا فرمود: فمن اتبع علیا علی ذلك فهو الشیعی حقا؛ کسی که در امور حقوقی این گونه از علی علیه‌السلام پیروی کند، شیعی حقیقی است. [۸۷]. [صفحه ۱۳۱]

### شیعه شدن ناصبی

از محمد بن عباس نقل شده که گفت: ما چند نفر کنار هم در مورد مقامات علمی و گزارش‌های غیبی امام حسن عسکری علیه‌السلام صحبت می‌کردیم، یکی از ناصبی‌ها که از دشمنان سرسخت خاندان رسالت بود، گفتار ما را به مسخره گرفت و گفت:

من بدون مرکب و رنگ مداد نوشته‌ای را برای آن حضرت می‌نویسم، اگر او پاسخ مسائل من در آن نوشته را داد، حقانیت او را می‌پذیرم و گرنه بر عقیده‌ی خود باقی می‌مانم. او مسائل خود را روی برگه‌ای نوشت، ما نیز مسائل خود را در نامه‌هایی نوشتیم و به محضر آن حضرت روانه کردیم. امام حسن عسکری علیه‌السلام پاسخ مسائل همه‌ی ما را در جواب نامه‌اش داد و در برگه‌ی مربوط به ناصبی، علاوه بر پاسخ به مسائل او، نام او و نام پدر او را نوشته بود. وقتی که آن فرد ناصبی، جواب نامه‌اش را دید، از تعجب حیرت‌زده شد، به طوری که از هوش رفت و پس از به هوش آمدن، حقانیت مقام امامت و علم و کمال عالی آن حضرت را تصدیق نمود و جزو شیعیان او گردید. [۸۸].

### پاسخ به یک سؤال قرآنی

سفیان بن محمد می‌گوید: از امام حسن علیه‌السلام در ضمن نامه‌ای سؤال کردم: منظور از واژه‌ی «ولیجه» در این آیه چیست؟ آنجا که خداوند می‌فرماید: (و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجۃً) [۸۹]. «آن مجاهدان مخلصی که غیر از خدا و رسولش و غیر از مؤمنان را محرم اسرار خود قرار ندادند.» و با خود فکر می‌کردم که منظور از «مؤمنان»، در این آیه کیانند؟ [صفحه ۱۳۲] امام حسن علیه‌السلام در جواب نامه‌ی من چنین نوشت: «ولیجه»، غیر امام حق است که به جای او به ناحق نصب می‌شود و اما این که در خاطر گذشت که منظور از «مؤمنان» در آیه‌ی فوق کیانند؟ بدان که آن مؤمنان امامان برحقند، که از خدا برای مردم، امان می‌گیرند و امان آنها مورد اجازه و قبول خدا قرار می‌گیرد. [۹۰]. بنابراین، طبق پاسخ امام حسن عسکری علیه‌السلام، معنی آیه چنین می‌شود: «مجاهدان مخلصی که در برابر خدا و رسول و امامان برحق، امامان ناحق را به رهبری نمی‌گیرند».

### قاطعیت در برابر دزدان عقیده

امام هادی علیه‌السلام با بدعتگزاران و غلات، مبارزات فرهنگی داشت، یکی از بدعتگزاران به نام «فارس بن حاتم قزوینی» که امام هادی علیه‌السلام یکی از دوستانش به نام «ابوجنید» را مأمور اعدام او نمود. ابوجنید او را با ساطور کشت. ابوجنید دستگیر شد، ولی چون دلیل و نشانه‌ای بر قاتل بودن او اقامه نشد، آزاد گردید. در زمان امام هادی علیه‌السلام برای ابوجنید حقوق ماهیانه‌ای تعیین شد و به او پرداخت می‌گردید، پس از شهادت امام هادی علیه‌السلام، امام حسن عسکری علیه‌السلام دستور داد تا حقوق او را ادا کنند و حتی در این باره برای نماینده‌اش نامه نوشت که حقوق ماهیانه‌ی او را پردازید و این حقوق تا آخر عمر آن حضرت پرداخته می‌شد. [۹۱]. این فراز تاریخی نشان می‌دهد که امام حسن عسکری علیه‌السلام به کسانی که برای نابودی بدعت و بدعتگزار تلاش کرده‌اند، عنایت و مرحمت خاص داشته و از آنان حمایت جدی می‌کرده است تا بدعتگزاری در بین مسلمانان وجود نداشته باشد. [صفحه ۱۳۳]

### امام حسن عسکری در برابر صوفیان

نظر به اینکه اوضاع اقتصادی مسلمانان در صدر اسلام خوب نبود، امامان علیه‌السلام مانند امیرمؤمنان علی علیه‌السلام از نظر لباس، غذا و مسکن در سطح بسیار پایین و ساده‌ای می‌زیستند تا بر مستمندان سخت نگذرد. ولی اوضاع اقتصادی مسلمانان در عصر امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام به بعد، خوب بود. از این رو امامان علیهم‌السلام در حد متوسط، از لباس و غذا و مسکن استفاده می‌کردند. گروهی صوفی و صوفی منش به خیال این که از نظر اسلام همیشه باید لباس کهنه و مندرس پوشید و در ساده‌ترین وضع زیست برای خود مکتب خاصی درست کرده بودند و حتی به امامان علیهم‌السلام اشکال می‌کردند. این اشکال

تراشی از عصر امام صادق علیه‌السلام آشکار و تا عصر امام حسن عسکری علیه‌السلام ادامه یافت. سفیان ثوری از بنیانگذاران این ایده‌ی انحرافی بود. بر همین اساس، یکی از صوفی‌منش‌ها به نام «کامل بن ابراهیم» به محضر امام حسن عسکری علیه‌السلام آمد، وقتی که لباس سفید امام علیه‌السلام را در تنش دید، پیش خود گفت: ولی خدا لباس نرم و زیبا می‌پوشد و آن گاه ما را به برادری و ایثار دعوت می‌کند و از پوشیدن لباس‌های نرم و لطیف نهی می‌نماید؟ امام حسن عسکری علیه‌السلام در حالی که خنده بر لب داشت، حرف دل کامل بن ابراهیم را خواند و آستینش را بالا زد، ناگاه لباس سیاه خشن در زیر لباس رو، پیدا شد، آن گاه به کامل بن ابراهیم فرمود: هذا لله و هذا لكم؛ این لباس سیاه خشن که در زیر لباسهای پوشیده‌ام، برای خدا است. و این لباس نرم و لطیف برای شماست. کامل بن ابراهیم می‌گوید: از پاسخ امام علیه‌السلام شرمند شدم. [۹۲]. [صفحه ۱۳۴] به امام حسن عسکری علیه‌السلام خبر رسید شخصی به نام «احمد بن هلال» با صوفی‌بازی و خودنمایی، جمعی را فریفته‌ی خود نموده و به نام امامان علیهم‌السلام به عقیده صاف شیعیان می‌تازد و آنها را منحرف می‌نماید. امام حسن علیه‌السلام پس از تحقیق دریافت که او نیز یکی از بدعت‌گزاران و دزدان عقیده است، با این که بعضی می‌خواستند او را درستکار معرفی نمایند و می‌گفتند: او ۵۴ بار با پای پیاده برای انجام حج به مکه رفته است و... امام حسن علیه‌السلام با قاطعیت برای نمایندگانش در عراق نوشت: احذروا الصوفی المتصنع؛ از آن صوفی ساختگی و دروغین دوری کنید. جمعی «قاسم بن علا» را نزد امام حسن علیه‌السلام فرستادند تا بلکه امام علیه‌السلام در مورد احمد بن هلال تجدید نظر کند. امام علیه‌السلام به او فرمود: امر ما در مورد این شخص دروغین، ابن هلال که خدایش او را نیامرزد به شما رسید، خداوند گناهان او را نمی‌آمرزد و لغزش او را پس نمی‌گیرد. او بدون اجازه و رضایت ما با استبداد رأی در امور ما دخالت کرده است و طبق هوس‌های نفسانی خود رفتار می‌کند. خداوند اراده کرده که او را به دوزخ بفرستد. ما صبر می‌کنیم تا خداوند بر اثر نفرین ما عمر او را کوتاه کند...» [۹۳]. و در مورد دیگر، امام حسن عسکری علیه‌السلام به ابوهاشم، ضمن گفتاری در سرزنش صوفی مسلکان فرمود: ألا انهم قطاع طریق المؤمنین، و الدعاة الی نخلة الملحدين، فمن أدر کهم فلیحذرهم، و لیصن دینه و ایمانه؛ آگاه باشید آنان دزدان سرگردنه بر سر راه مؤمنان هستند و مردم را [صفحه ۱۳۵] به راه ملحدان فرا می‌خوانند. هر کس که با آنها روبه‌رو شد باید حتماً از آنها دوری کند و دین و ایمان خود را از گزند آنها حفظ نماید. [۹۴].

### موضعگیری در برابر دوگانه پرستان

محمد بن ربیع می‌گوید: در اهواز با مردی دوگانه پرست مناظره و گفت‌وگو کرده بودم، سپس به شهر سامرا رفتم، بعضی از سخنان آن دوگانه پرست به دلم چسبیده بود (و دلم آن را پذیرفته بود). روزی که ملاقات عمومی مردم با خلیفه‌ی وقت بود، من در خانه‌ی «احمد بن خضیب» نشسته بودم، امام حسن عسکری علیه‌السلام از دارالخلافه وارد گردید و به من نگاه کرد و با انگشت سبابه‌اش به من اشاره کرد و فرمود: «خدا یکتا است، یکتا و فرد است». (من آن چنان در برابر قاطعیت و صلابت و گفتار از دل برخاسته‌ی او تحت تأثیر قرار گرفتم که بی‌هوش شده و بر زمین افتادم. [۹۵]. پریشان و نگران بود، دو نفر از شیعیان به عیادتش رفتند، بیمار در حالی که ناله می‌کرد به آنها گفت: از خدا بخواهید بیماری مرا (که در برابر گناه به من داده) پس بگیرد (و من نیز گناه نمی‌کنم)، نامه‌ای برای امام حسن علیه‌السلام نوشته‌ام، لطفاً آن را به آن حضرت برسانید. عیادت‌کنندگان گفتند: آن نامه کجاست؟ بیمار جواب داد: زیر فرش است که نماز روی آن می‌خوانم. عیادت‌کنندگان آن نامه را برداشتند و آن را گشودند تا بخوانند، ناگاه دیدند پاسخ آن نامه از جانب امام حسن عسکری علیه‌السلام چنین داده شده است: «نامه‌ی تو را خواندیم و از درگاه خدا سلامتی و پس گرفتن لغزش تو را خواستیم، خداوند چهل و نه سال دیگر به تو عمر خواهد داد، خدا [صفحه ۱۳۶] را حمد و شکر کن... و لا تأمن إن أسأت أن یتیر عمرک، فان الله یفعل ما یرید؛ اگر گناه کردی، ایمن از آن نباش که عمرت کوتاه گردد، زیرا خداوند آنچه را بخواهد انجام می‌دهد. عیادت‌کنندگان به بیمار بشارت دادند که امام حسن عسکری علیه‌السلام پاسخ تو را با خط خود داده



است. بیمار خوشحال شد و همان دم برخاست و اموالش را صدقه داد و پس از سه روز از طرف عثمان بن سعید عمری، نماینده‌ی امام حسن عسکری علیه‌السلام حواله‌ای از بازرگانانی به دستش رسید و مطابق آن حواله، اموالی سه برابر آنچه را صدقه داده بود، نصیبتش گردید و به زندگی خود با کمال سلامتی و شادی ادامه داد. [۹۶]. نکته‌ی مورد توجهی که در جواب نامه‌ی امام حسن علیه‌السلام ذکر شده این است که گناه موجب کوتاهی عمر می‌گردد، نباید حتی به عمری که انسان از راه غیب به آن اطمینان یافته، مغرور گردد، زیرا غرور و گناه موجب خشم خدا شده و اراده‌ی خدا را عوض می‌کند.

### نصیحت به شیعیان جهان

امام حسن عسکری علیه‌السلام شیعیان را به رعایت اموری نصیحت کرد، این نصیحت همچون اعلامیه‌ی جهانی و ماندگار از آن حضرت به همه‌ی شیعیان است که ما ترجمه آن را با ذکر سفارش‌های آن حضرت تحت دوازده ماده در اینجا می‌آوریم: اوصیکم بتقوی الله، و الورع فی دینکم و الاجتهاد لله و... شما را وصیت و سفارش می‌کنم: ۱- به پرهیزکاری و پاک زیستی در دین ۲- کوشش و تلاش برای خدا [صفحه ۱۳۷] ۳- بازگرداندن امانت به صاحبش، خواه صاحبش نیک باشد یا بد. ۴- سجده‌های طولانی ۵- نیک رفتاری با همسایگان اگر شما این کارهای نیک را انجام دادید، مردم می‌گویند: این شخص از شیعیان است و من خرسند می‌شوم. ۶- کونوا لنا زینا و لا تکونوا علینا شینا... زینت ما باشید، مایه‌ی ننگ ما نباشید ۷- دوستی‌ها را به سوی ما جلب کنید، زشتی‌ها را از ما دفع نمایید، چرا که هرگونه خوبی به ما نسبت دهند ما اهل آن هستیم، و هرگونه بدی به ما نسبت دهند ما از آن به دور هستیم. ما را در کتاب خدا قرآن حقی است، و با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نسبتی و از جانب خدا طهارت و پاکی. ۸- جز ما هر کس ادعای مقام امامت کند، دروغگو است. اکثر او ذکر الله و ذکر الموت، و تلاوة القرآن، و الصلاة علی النبی صلی الله علیه و اله، فان للصلاة علی رسول الله صلی الله علیه و اله عشر حسنات: ۹- خدا را بسیار یاد کنید. ۱۰- بسیار در یاد مرگ باشید. ۱۱- بسیار قرآن را تلاوت کنید. ۱۲- و بسیار بر پیامبر صلی الله علیه و اله صلوات بفرستید که صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و اله دارای ده پاداش است. احفظو ما وصیتکم به، و استودعکم الله و اقرأ علیکم السلام؛ سفارش‌های مرا به خاطر بسپارید، و در عمل رعایت کنید، شما را به خدا می‌سپارم و سلام بر شما. [۹۷]. خدایا! به برکت وجود امام حسن عسکری علیه‌السلام ما را از پیروان خالص آن حضرت [صفحه ۱۳۸] قرار بده و از شیوه‌ی رفتاری و از بیانات سازنده‌اش بهره‌مند ساز، آمین. [۹۸]. امام حسن عسکری علیه‌السلام در سال ۲۶۰ هجری آخرین سال عمرش طبق حدیث اربعین، به شیعیان دستور داد که غیبت ما فرا رسیده، انگشترها را در دست چپ کنید تا هنگام ظهور امر ما. [۹۹]. نتیجه این که: این دستور، مقطعی بود، نه همیشگی. اکنون که تقیه‌ای در این مورد نیست، باید همان سنت پیامبر صلی الله علیه و اله (انگشتر به دست راست کردن) ادامه یابد. تأیید این مطلب این که خود امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمود: «نشانه‌های مؤمن پنج چیز است: ۱- انجام پنجاه و یک رکعت نماز نافله‌ی شبانه روز. ۲- زیارت مرقد امام حسین علیه‌السلام در اربعین. ۳- انگشتر به دست راست کردن. ۴- سجده بر خاک. ۵- بلند خواندن بسم الله در نمازهای جهر و اخفات» [۱۰۰]. آری، این تابلو نیز نشانگر شدت دیکتاتوری و فشار رژیم منحوس عباسی برای قطع خط فکری تشیع و امامت است، ولی آنها خواستند نور خدا را با فوت کردن دهان خاموش کنند، آیا نور خورشید را می‌توان با فوت کردن خاموش کرد؟! [صفحه ۱۳۹]

### سخنان حکیمانه

امام حسن عسکری علیه‌السلام سخنان زیبا و دربرابر بسیاری بیان فرموده است که ما به بخشی از آنها اشاره می‌نماییم. در «تحف العقول» آمده است: حضرتش فرمود: اورع الناس من وقف عند الشبهه. أعبد الناس من أقام علی الفرائض. أزهّد الناس من ترک

الحرام، أشد الناس اجتهادا من ترك الذنوب. پارساترین مردم کسی است که در شبهه توقف کند، عابدترین مردم کسی است که فرائض را به پا دارد، زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک کند و از همه‌ی مردم کوشش و مشقتش بیشتر است کسی که معاصی را ترک کند. هم چنین حضرتش فرمود: ما من بلیة الا والله فيها نعمة تحیط بها. هیچ بلیه نیست مگر این که، خدا را در آن نعمتی است که آن را احاطه کند. و باز در جای دیگر فرمود: ما ترك الحق الا ذل ولا أخذ به ذلیل الا عز. هیچ عزیزی حق را ترک نکرد مگر این که ذلیل شد و هر ذلیلی که حق را گرفت عزیز شد. هم چنین فرمود: خصلتان لیس فوقهما شیء: الایمان بالله و نفع الاخوان. دو خصلت بالاترین خصلت‌ها است: ایمان به خدای تعالی و نفع رسانیدن به برادران دینی. [صفحه ۱۴۰] هم چنین فرمود: لا تمار فیذهب بهائک، و لا تمازح فیجتری علیک. جدال مکن پس خوبی و حسن تو می‌رود و مزاح مکن که بر تو جرئت می‌کنند و دلیر می‌شوند. هم چنین آن امام همام فرمود: قلب الأحق فی فمه و فم الحکیم فی قلبه. قلب احمق در دهان اوست و دهان حکیم در قلب او است. یعنی شخص احمق پس از تکلم تأمل می‌کند که این کلام صلاح بود یا نه، به عکس شخص حکیم اول در صلاحیت کلام تأمل می‌کند بعد سخن می‌گوید. حضرتش فرمود: لیس من الأدب اظهار الفرح عند المحزون. اظهار خوشحالی نزد شخص غمگین از ادب نیست. چو بینی یتیمی سر افکنده پیش مزین بوسه بر روی فرزند خویش حضرتش در سخن دیگری فرمود: لا تکرّم الرجل بما یشق علیه. شخص را به خاطر آن چیزی که بر او شاق و دشوار است اکرام مکن. حضرتش فرمود: من وعظ أخاه سرا فقد زانه، و من وعظه علانیة فقد شانه. هر کس برادر دینی خود را در پنهانی موعظه و پند دهد، در حقیقت او را زینت داده و هر کس در مقابل مردم و آشکارا او را پند دهد، در حقیقت بر او خرده گرفته و خوار کرده است. [صفحه ۱۴۱] حضرتش فرمود: من التواضع السلام علی کل من تمر به و الجلوس دون شرف المجلس. از تواضع است که بر هر کسی که بگذری، سلام کنی و در جایی که پست‌تر از مکان شریف مجلس است، بنشین. همچنین فرمود: خنده بی‌جا نشانه‌ی ابله‌ی است. حضرتش در سخن دیگری فرمود: خیر إخوانک من نسب ذنبک إلیک. بهترین برادران تو کسی است که گناه تو را به تو نسبت دهد (یعنی بدی تو را به تو گوید). و در جای دیگری فرمود: من انس بالله استوحش من الناس هر کسی که به خدا گیرد انس می‌کند از مردم وحشت. [صفحه ۱۴۲]

## شهادت امام حسن عسکری

### عیادت ابی سهل نوبختی

در کتاب «غیبت» شیخ طوسی رحمه الله آمده است: ابی سهل اسماعیل بن علی نوبختی گوید: خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام مشرف شدم. حضرتش در اثر سم جفا بستری شده بود. آن بزرگوار به «عقید» خادم خود - که امام هادی علیه‌السلام را خدمت نموده و حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام را پروریده بود - امر نمود تا آب مصطکی بجوشاند. صقیل، مادر حضرت حجت علیه‌السلام آن آب را برای امام آورد و کاسه را به دست آن حضرت داد. خواست بیاشامد، دست مبارکش لرزید و کاسه به دندان‌های ثنایای نازنینش خورد و کاسه را بر زمین نهاد و به عقید فرمود: وارد این اتاق شو، کودکی در حال سجده است او را نزد من بیاور. عقید گفت: داخل شدم، دیدم کودکی سر به سجده نهاده و انگشت سبابه را به سوی آسمان بلند کرده است، بر آن حضرت سلام کردم به من جواب داد، چون نماز را تمام کرد، عرض کردم: مولای من، شما را می‌خواند. گوید: مادرش صقیل آمد و دستش را گرفت و نزد پدرش امام حسن عسکری علیه‌السلام آورد. ابوسهل گوید: چون آن کودک به خدمت پدر بزرگوار رسید سلام کرد. نگاه کردم بر او و دیدم رنگ مبارک روشنی دارد که از نور می‌درخشد و موی سرش به هم پیچیده و مجعد و ما بین دندان‌هایش گشاده است. همین که نظر حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام بر آن بزرگوار افتاد گریست و فرمود: ای سید

اهل بیت خود! به من آب بده همانا من به سوی پروردگار خود می‌روم یعنی وفاتم نزدیک شده است. [صفحه ۱۴۳] نور دیدگان حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام آن کاسه‌ی آب مصطکی را به دست گرفت و کنار لب‌های آن حضرت قرار داد و پدر بزرگوارش را سیراب کرد، چون آب را آشامید فرمود: مرا برای نماز مهیا کنید. پس در کنار آن حضرت دستمالی افکندند و آن طفل پدر خود را وضو داد. آن گاه امام حسن عسکری علیه‌السلام به او فرمود: ابشر یا بنی! فأنت صاحب الزمان و أنت المهدی و أنت حجة الله علی أرضه و أنت ولدی و وصیی. مژده باد تو را ای فرزندم! تویی صاحب الزمان، تویی مهدی و حجت خدا بر روی زمین و تویی پسر من و وصی من تویی محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام. پدر توست رسول خدا صلی الله علیه و اله و تویی خاتم ائمه‌ی طاهرین. بشارت داد به تو رسول خدا صلی الله علیه و اله و به نام و کنیه داد. و این عهدی است بر من از پدرم از پدران طاهرین علیهم‌السلام. آن گاه روح مقدسش به عالم قدس پرواز نمود. وفات آن حضرت به اتفاق اکثر محدثین در هشتم ماه ربیع‌الاول واقع شده است، چنانچه در «ارشاد» شیخ مفید و در «روضه» نیشابوری است. حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام در اول ربیع‌الاول مریض شد و در هشتم آن ماه سال دویست و شصتم هجری دنیا را مفارقت کرد. و از عمر شریف آن حضرت ۲۸ یا ۲۹ سال گذشته بود و مدت امامت آن حضرت قریب شش سال بود. امام حسن عسکری علیه‌السلام را جانشینی جز امام غائب حضرت بقیه‌الله الأعظم امام مهدی عجل الله تعالی فرجه نبود و آن را مخفی می‌داشت، چون خلیفه‌ی وقت می‌کوشید آن حضرت را به دست آورد.

### شهر سامرا و خبر شهادت پیشوای نور

در «روضه‌الواعظین» نیشابوری آمده است: چون خبر وفات امام حسن عسکری علیه‌السلام منتشر شد، سامرا یک پارچه ضجه و [صفحه ۱۴۴] ناله گشت. بازارها تعطیل شد و همه بر جنازه‌ی شریفه‌ی حضرتش حاضر شدند. سامرا مانند قیامت بود، بنی‌هاشم، بنی‌عباس، وزراء، امرا، قضات و تمام مردم جنازه آن حضرت را تشییع کردند و جنازه‌ی شریفش از بامداد تا شامگاه در سر دست مردم بود. ابی‌عیسی پسر متوکل به امر خلیفه بر حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام نماز خواند. البته پیش از آن حضرت ولی عصر علیه‌السلام به پدر بزرگوارش در خانه خود نماز خوانده بود. ابی‌عیسی، به بنی‌هاشم، بنی‌عباس و قضات نشان می‌داد که ببینند حضرتش به اجل خود از دنیا رفته است. جنازه‌ی مطهره را با ناله و شیون آوردند و در خانه خود حضرت، کنار پدر بزرگوارش دفن نمودند. آن روزه مبارکه ملجأ ملهوفین و ملاذ مضطربین و مظهر فیوضات و کرامات و محل استجابت دعوات شد. حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمود: قبری بسر من رأی أمان لأهل الجانین. قبر من در سر من رأی امان است از برای اهل دو جانب از بلاها و عذاب خدا. علامه مجلسی رحمه الله اهل دو جانب را شیعه و سنی معنا کرده است که برکت و فیض آن حضرت دوست و دشمن را احاطه نموده است. یا أرض موری حزنا و یا سماء انفطری و انکسفی یا شمس فی رزء الامام العسکری شهید اول در کتاب «دروس» روایت فوق را این گونه نقل می‌نویسد: ابوهاشم جعفری می‌گوید: روزی امام حسن عسکری علیه‌السلام به من فرمود: قبری بسر من رأی امان لأهل الجانین. قبر من در سامرا برای هر دو گروه - یعنی دوست و دشمن - امان است. [۱۰۱]. [صفحه ۱۴۵]

### شهادت پیشوای نور به روایت شیخ صدوق

ابن بابویه و دیگران این گونه روایت کرده‌اند: مردی از اهل قم گفت: روزی در مجلس عییدالله بن خاقان - که از جانب خلفا والی اوقاف و صدقات بود - در قم حاضر شدم وی نهایت عداوت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام داشت. در مجلس او از احوال سادات علوی که در سامرا بودند و از مذهب آنها، صلاح و فساد و قرب و منزلت آنها نزد خلیفه سخن به میان آمد. احمد بن عییدالله گفت:

من در سامرا از سادات علوی کسی را ندیدم مانند حسن بن علی عسکری علیه‌السلام در علم و زهد، ورع و زهدات، وقار و مهابت، عفت و حیا و شرف و قدر و منزلت نزد خلفا، امرا، سادات و سایر بنی‌هاشم برتر باشد او را بر پیران مقدم می‌داشتند و صغیر و کبیر ایشان بر او تعظیم می‌نمودند. همچنین وزرا و امرا و سایر اهل لشکریان و اصناف خلق در اعزاز و اکرام او دقیقه‌ای فرو نمی‌گذاشتند. روزی در بالای سر پدر خود در دفترش ایستاده بودم، ناگاه دربانان و خدمتکاران دویدند و گفتند: ابن‌الرضا در خانه ایستاده است. پدرم به صدای بلند گفت: به او رخصت دهید و او را به مجلس در آورید. ناگاه دیدم مردی گندم‌گون، گشاده چشم، خوش قامت، نیکو روی و خوش بدن وارد شد. او در اول سن جوانی بود، در او مهابت و جلالتی عظیم مشاهده کردم. هنگامی که نظر پدرم بر او افتاد از جای بلند شد و به استقبال او شتافت. من هرگز ندیده بودم که پدرم چنین کاری را نسبت به احدی از بنی‌هاشم یا امرای خلیفه یا فرزندان او بکند. چون به نزدیک او رسید، دست در گردن او افکند و دست‌های او را بوسید و دست او را گرفت و در جای خود نشانید و به ادب در خدمت او نشست و با او سخن می‌گفت و از روی تعظیم او را به کنیت خطاب می‌نمود و جان خود و پدر و مادر خود را فدای او می‌کرد، من از مشاهده‌ی این احوال تعجب می‌کردم. [صفحه ۱۴۶] ناگاه دربانان گفتند: موفق [۱۰۲] - که خلیفه آن زمان بود - می‌آید و قاعده چنان بود که چون خلیفه به نزد پدرم می‌آمد، پیشتر حاجبان و یساولان و خدمتکاران مخصوص او می‌آمدند و از نزدیک پدرم تا در درگاه دو صف می‌ایستادند تا آن که خلیفه می‌آمد و بیرون می‌رفت و با وجود استماع آمدن خلیفه باز پدرم رو به او داشت و با او سخن می‌گفت تا آن که غلامان مخصوص او پیدا شدند. پدرم گفت: فدای تو شوم! اکنون اگر خواهی برخیز و به غلامان خود دستور داد که او را از پشت صف مردم ببرید که نظر یساولان بر آن حضرت نیفتد، باز پدرم برخاست او را تعظیم کرد و میان پیشانیش را بوسید و او را روانه کرد و به استقبال خلیفه رفت. از حاجبان و غلامان پدر خود پرسیدم: این مرد که بود که پدرم این قدر مبالغه در اعزاز و اکرام او نمود؟ گفتند: او مردی است از اکابر عرب و حسن بن علی نام دارد و معروف است به ابن‌الرضا. پس تعجب من زیاد شد و در تمام آن روز در فکر و تحیر بودم. چون شب پدرم به عادت می‌رفت که داشت بعد از نماز شام و خفتن نشست و مشغول دیدن کاغذها و عرایض مردم شد که در روز به خلیفه عرض نماید، من نزد او نشستم. پرسید: حاجتی داری؟ گفتم: بلی، اگر رخصت فرمایی سؤال کنم. چون رخصت داد، گفتم: ای پدر! آن مردی که امروز بامداد در تعظیم و اکرام او مبالغه را از حد گذرانیدی و جان خود و پدر و مادر خود را فدای او می‌کردی که بود؟ گفتم: ای فرزند! این، امام رافضیان است. پس ساعتی ساکت شد و گفت: ای فرزند! اگر خلافت از بنی‌عباس به بیرون رود [صفحه ۱۴۷] کسی از بنی‌هاشم به غیر آن مرد مستحق آن نیست. زیرا که او سزاوار خلافت است به سبب اتصاف به زهد و عبادت، فضل و علم، کمال و عفت نفس، شرافت نسب و علو حسب و سایر صفات کمالیه. اگر می‌دیدید پدر او را، مردی بود در نهایت شرف و جلال و فضیلت و علم و فضل و کمال. آن گاه که این سخنان را از پدرم شنیدم، خشم من زیاد گردید و تفکر و تحیر من افزون شد. بعد از آن پیوسته از مردم تفحص احوال او می‌نمودم. پس وزرا و کتاب و امرا و سادات و علویان و سایر مردم جز تعریف و توصیف و فضل و جلال و علم و بزرگواری او نشنیدم، همه او را بر بنی‌هاشم تفضیل و تقدیم می‌دادند و می‌گفتند که او امام شیعیان است. پس قدر و منزلت او در نظر من عظیم شد و رفعت و شأن او را دانستم، زیرا که از دوست و دشمن به غیر نیکی او چیزی نشنیدم. پس مردی از اهل مجلس از او سؤال کرد که حال برادرش جعفر چگونه بود؟ گفتم: جعفر کیست؟ کسی از حال او سؤال کند یا نام او را با نام امام حسن مقرون گرداند؟ جعفر مردی فاسق و فاجر و شراب‌خوار و بدکردار بود مانند او کسی در رسوایی و بی‌عقلی و بدکاری ندیده بودم. آن گاه جعفر را مذمت بسیار کرد، باز به ذکر احوال آن حضرت برگشت و گفتم: به خدا سوگند! در هنگام وفات حسن بن علی حالتی بر خلیفه و دیگران عارض شد من گمان نداشتم که در وفات هیچ کس چنین شود. این واقعه چنان بود که روزی برای پدرم خبر آوردند که ابن‌الرضا رنجور شده، پدرم به سرعت به نزد خلیفه رفت و خبر را به او داد. خلیفه پنج نفر از معتمدان و مخصوصان خود را با او همراه کرد. یکی از ایشان نحیر خادم بود که از

محرمان خاص خلیفه بود. امر کرد ایشان را که پیوسته ملازم خانه آن حضرت باشند و بر احوال آن حضرت مطلع گردند و طیبی را مقرر کرد که هر بامداد و واپسین نزد آن حضرت برود و از احوال او مطلع باشد. بعد از دو روز برای پدرم خبر آوردند که مرض آن حضرت سخت شده و ضعف [صفحه ۱۴۸] بر او مستولی گردیده است. بامداد پدرم سوار بر مرکب شد و نزد آن حضرت رفت و به اطبا دستور داد که از خدمت آن حضرت دور نشوید و قاضی القضاء را طلبید و گفت: ده نفر از علمای مشهور را حاضر گردان که پیوسته نزد آن حضرت باشند. این ملاعین اینها را برای آن می‌کردند که آن زهری که به حضرتش داده بودند بر مردم معلوم نشود و نزد مردم ظاهر سازند که آن حضرت به مرگ خود از دنیا رفته است. پیوسته آنان ملازم خانه آن حضرت بودند تا آن که بعد از گذشت چند روز از ماه ربیع الاول آن امام مظلوم از دار فانی به سرای باقی رحلت نمود و از جور ستمکاران و مخالفان رهایی یافت. هنگامی که خبر وفات آن حضرت در شهر سامرا منتشر شد، قیامتی بر پا شد، از همه‌ی مردم صدای ناله و فغان و شیون بلند گردید. خلیفه لعین در تفحص فرزند سعادت‌مند آن حضرت درآمد. جمعی را فرستاد که بر دور خانه آن حضرت حراست نمایند و همه‌ی حجره‌ها را تفحص نمایند، شاید که آن حضرت را بیابند و زنان قابله را فرستاد که کنیزان آن حضرت را بازجویی کنند که مبادا حملی در ایشان باشد. یکی از زنان گفت: یکی از کنیزان حضرتش را احتمال حملی است. خلیفه نحیر خادم را بر او موکل گردانید که بر احوال او مطلع باشد تا صدق و کذب آن سخن ظاهر شود. بعد از آن متوجه تجهیز حضرتش شد، همه‌ی بازارها تعطیل شدند، صغیر و کبیر و وضع و شریف خلایق در تشییع جنازه‌ی آن برگزیده‌ی خالق جمع آمدند. پدرم - که وزیر خلیفه بود - با سایر وزرا و نویسندگان و اتباع خلیفه و بنی‌هاشم و علویان به تجهیز آن امام زمان حاضر شدند. در آن روز سامرا از کثرت ناله و شیون و گریه مردم مانند صحرای قیامت بود. چون از غسل و کفن آن جناب فارغ شدند، خلیفه، ابوعیسی را فرستاد که بر آن جناب نماز گزارد. چون جنازه‌ی آن جناب را برای نماز بر زمین گذاشتند، ابوعیسی به نزدیک جنازه‌ی شریف حضرت آمد و کفن را از روی مبارک آن حضرت دور کرد و [صفحه ۱۴۹] برای رفع تهمت خلیفه، علویان، هاشمیان، امرا، وزرا، نویسندگان، قضات، علما و سایر اشراف و اعیان را نزدیک طلبید و گفت: بیاید و بینید این حسن بن علی فرزندزاده امام رضا علیه‌السلام است که بر فراش خود به مرگ خود مرده است و کسی آسیبی به او نرسانیده است و در مدت مرض او اطبا، قضات، معتمدان و عدول حاضر بوده‌اند و بر احوال او مطلع گردیده‌اند و بر این معنی شهادت می‌دهند. آن گاه پیش ایستاد و بر آن حضرت نماز خواند و بعد از نماز، حضرت را در کنار پدر بزرگوار خود دفن کردند و بعد از آن، خلیفه متوجه تفحص و تجسس فرزند حضرت شد. زیرا که شنیده بود که فرزند حضرت بر عالم مستولی خواهد شد و اهل باطل را منقرض خواهد کرد، هر چند تفحص کردند چیزی از آن حضرت نیافتند و آن کنیز را که گمان حمل بر او برده بودند تا دو سال تفحص احوال او می‌کردند و اثری ظاهر نشد. پس موافق مذهب اهل سنت میراث آن حضرت را میان مادر و جعفر - که برادر آن جناب بود - قسمت کردند و مادرش دعوی کرد که من وصی اویم و نزد قاضی به ثبوت رسانید. باز خلیفه در تفحص فرزند آن جناب بود و دست از تجسس بر نمی‌داشت. پس جعفر به نزد پدر من آمد و گفت: می‌خواهم منصب برادرم را به من تفویض نمایی، من تقبل می‌نمایم که هر سال دو بیست هزار دینار طلا بدهم. پدرم از استماع این سخن در خشم شد و گفت: ای احمق! منصب برادر تو منصبی نیست که به مال و تقبل تو آن را گرفت و سال‌ها است که خلفا شمشیر کشیده‌اند و مردم را می‌کشند و زجر می‌نمایند که از اعتقاد امامت پدر و برادر تو برگردند و نتوانستند. اگر تو نزد شیعیان مرتبه‌ی امامت داری همه به سوی تو خواهند آمد و تو را احتیاج به خلیفه و دیگری نیست، و اگر نزد ایشان مرتبه نداری خلیفه و دیگری نمی‌توانند این مرتبه را برای تو تحصیل کنند. پدرم با این سخن، خفت عقل و سفاهت و عدم دیانت او را دانست. دستور داد که او را دیگر به مجلس راه ندهند و بعد از آن به مجلس پدرم راه نیافت تا پدرم از [صفحه ۱۵۰] دنیا رفت و هنوز خلیفه در جست‌وجوی آن جناب است که بر آثار او مطلع نمی‌شود و دست بر او نمی‌یابد. ابن بابویه به سند معتبر از ابوالادیان روایت کرده است: ابوالادیان گوید: من خدمتکار حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام بودم، نامه‌های آن جناب را به شهرها

می‌بردم، روزی آن حضرت در دوران همان بیماری که در اثر آن به عالم بقا رحلت فرمود، مرا طلبید و نامه‌ای به مداین نوشت و فرمود: بعد از پانزده روز باز داخل سامرا خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل می‌دهند. ابوالادیان گوید: ای سید! هرگاه این واقعه هایلر رو دهد، امر امامت با کیست؟ فرمود: هر که جواب نامه‌های مرا از تو طلب کند، او بعد از من امام است. گفتم: علامتی دیگر بفرما. فرمود: هر که بر من نماز خواند، او جانشین من خواهد بود. گفتم: علامتی دیگر بفرما. فرمود: هر که بگوید که در همین چه چیز است، او امام شما است. ابوالادیان گوید: مهابت حضرت مانع شد که بیرسم که کدام همیان. سپس من بیرون آمدم و نامه‌ها را به اهل مداین رسانیدم و جواب‌ها را گرفته، برگشتم. چنانچه حضرتش فرموده بود، بعد از پانزده روز داخل سامرا شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود. چون به در خانه آمدم، جعفر را دیدم که بر در خانه نشسته و شیعیان بر گرد او حلقه زده‌اند و او را تعزیت به وفات برادر و تهنیت به امامت خود می‌گویند. من با خودم گفتم: اگر این امام است، امامت نوع دیگر شده است. این فاسق کی اهلیت امامت دارد؟ زیرا که پیشتر او را می‌شناختم که شراب می‌خورد، قمار می‌باخت و طنبور می‌نواخت. پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد، در این حال عقید خادم بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد که برادرت را کفن کرده‌اند بیا و بر او نماز بخوان. [صفحه ۱۵۱] جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند، چون به صحن خانه رسیدیم، دیدیم که حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام را کفن کرده بر روی نعش گذاشته‌اند. جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز بخواند، چون خواست که تکبیر گوید، کودکی گندم‌گون، پپچیده موی و گشاده دندانی مانند پاره‌ی ماه از اندرون خانه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: ای عمو! کنار بایست که من به نماز خواندن بر پدر خود از تو سزاوارترم. جعفر کنار ایستاد و رنگش متغیر شد. آن کودک پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز خواند و آن جناب را در کنار امام هادی علیه‌السلام دفن کرد و متوجه من شد و فرمود: ای بصری! جواب نامه را بده که با توست. من پاسخ نامه را تسلیم کردم و با خودم گفتم: دو نشان از آن نشانه‌ها که حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام فرموده بود، ظاهر شد و یک علامت مانده است. بیرون آمدم حاجز و شا به جعفر گفتم: برای آن که حجت بر او تمام کند که او امام نیست، گفت: آن کودک کی بود؟ جعفر گفت: و الله! من هرگز او را ندیده بودم و نمی‌شناختم. در این حالت جماعتی از اهل قم آمدند و از احوال حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام پرسیدند. چون دانستند که وفات یافته است، پرسیدند: امامت با کیست؟ مردم اشاره به سوی جعفر کردند. آنان نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند: با ما نامه‌ها و اموالی است بگو که نامه‌ها از چه جماعت است و مال‌ها چه مقدار است تا تسلیم نمایم. جعفر برخاست و گفت: مردم از ما علم غیب می‌خواهند. در آن حال خادم از جانب حضرت صاحب الامر علیه‌السلام بیرون آمد و گفت: با شما نامه‌ی فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی است و در آن میان، ده اشرفی است که طلا را روکش کرده‌اند. آن‌ها نامه‌ها و مال‌ها را تسلیم کردند و گفتند: هر که تو را فرستاده است که این [صفحه ۱۵۲] نامه‌ها و مال‌ها را بگیری، او امام زمان است و مراد امام حسن عسکری علیه‌السلام همین همیان بود. جعفر نزد معتمد - که خلیفه‌ی به ناحق آن زمان بود - رفت و این واقعه را نقل کرد. معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام را گرفتند که آن کودک را به ما نشان ده. او انکار کرد و برای رفع مظنه‌ی آنان گفت: من از آن حضرت حملی دارم به این سبب او را به ابن ابی‌الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند. ناگاه در همان دوران عبدالله بن یحیی وزیر مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان به حال خود در ماندند و کنیز از خانه قاضی به خانه خود آمد. هم چنین به سند معتبر از محمد بن حسین این گونه روایت کرده است: حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام در روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری به هنگام نماز بامداد به سرای باقی رحلت فرمود و در همان شب نامه‌های بسیار به دست مبارک خود به اهل مدینه نوشته بود. در آن هنگام نزد حضرت فقط کنیز آن جناب - به نام صیقل و غلام آن جناب به نام عقید - حاضر بودند. آن کسی که مردم بر او مطلع نبودند، حضرت صاحب الامر علیه‌السلام بود. عقید گوید: در آن

وقت حضرت امام حسن علیه‌السلام آبی طلپید که با مصطکی جوشانیده بودند و خواست که بیاشامد، چون حاضر کردیم فرمود: اول آبی بیاورید که نماز بخوانم. چون آب آوردیم، دستمالی در دامن خود گسترده، وضو ساخت و نماز بامداد را ادا کرد. وقتی کاسه‌ی آب مصطکی را - که جوشانیده بودند - گرفت بیاشامد، از غایت ضعف و شدت مرض دست مبارکش می‌لرزید و کاسه بر دندان‌های شریفش می‌خورد. چون آب را آشامید و «صیقل» قدح را گرفت روح مقدسش به عالم قدس پرواز نمود. شهادت آن حضرت به اتفاق اکثر محدثان و مورخان در هشتم ماه ربیع الاول [صفحه ۱۵۳] سال دویست و شصتم هجرت بود. شیخ طوسی رحمه الله در کتاب «مصباح» ماه مذکور را نیز گفته است و اکثر علما گفته‌اند که شهادت آن حضرت در روز جمعه بود. بعضی روز چهارشنبه و بعضی روز یکشنبه نیز گفته‌اند. از عمر شریف آن حضرت بیست و نه سال گذشته بود، بعضی بیست و هشت نیز گفته‌اند و مدت امامت آن حضرت نزدیک به شش سال بود. ابن بابویه و دیگران گفته‌اند: معتمد آن حضرت را با زهر شهید کرد. در کتاب «عیون المعجزات» آمده است: احمد ابن اسحاق گوید: روزی به خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام رفتم. حضرت فرمود: حال شما و شک و ریب مردم در مورد امام بعد از من چگونه است؟ گفتم: ای فرزند رسول خدا! چون خبر ولادت سید ما و صاحب ما در قم به ما رسید صغیر و کبیر شیعیان قم به امامت آن جناب معتقد شدند. حضرت فرمود: مگر نمی‌دانی که هرگز زمین خالی از حجت خدا نخواهد بود؟ [صفحه ۱۵۷]

### نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام مهدی (عج)

#### نگاهی گذرا به زندگانی حضرت مهدی

#### اشاره

حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف ملقب به امام عصر و صاحب الزمان، فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام است که نام شریفش مطابق نام پیامبر خدا صلی الله علیه و اله است. حضرتش در سال ۲۵۶ - یا ۲۵۵ - هجری در سامرا متولد شد و تا سال ۲۶۰ هجری که پدر بزرگوارش شهید شد، تحت کفالت و تربیت پدر می‌زیست و از مردم پنهان و پوشیده بود و جز عده‌ای از خواص شیعه کسی به شرف ملاقات وی نایل نمی‌شد. پس از شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام که امامت در آن حضرت مستقر شد، به امر خدا غیبت اختیار کرد و جز با نواب خاص خود به کسی ظاهر نمی‌شد، جز در موارد استثنائی. [۱۰۳]. فضایل بی‌کران حضرت مهدی علیه‌السلام هر انسان آگاه و اندیشمند را به خود جلب می‌نماید، آن گاه که در این دوران تاریک، روزنه‌ای نورانی می‌بیند بی‌اختیار به دنبال آن نور در حرکت است تا به وصال برسد، و از آنجایی که خود آن حضرت، از اسرار الهی است فضایلش نیز اسراری است که از آن افراد راز دار و با معرفت خواهد شد. [صفحه ۱۵۸]

#### ميلاد نور

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب ارزشمند خویش «اکمال الدین» [۱۰۴]، از حکیمه دخت گرانقدر امام جواد علیه‌السلام این گونه آورده است. حکیمه خاتون گوید: یازدهمین امام نور حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام پیام رسانی به سوی من گسیل داشت و مرا به خانه خویش فراخواند. هنگامی که وارد شدم فرمود: عمه جان! افطار امشب را نزد ما باش؛ چرا که امشب، شب مبارک پانزدهم شعبان است و در چنین شبی خداوند، جهان را به نور وجود حجت خویش، نور باران خواهد ساخت. در روایت دیگری آمده است که فرمود: در چنین شبی، حضرت مهدی علیه‌السلام دیده به جهان خواهد گشود. همو که خداوند، زمین را پس از مردنش، به دست او و با ظهور او زنده و پرتراوت خواهد ساخت. پرسیدم: سرورم! مادر او کیست؟ فرمود: نرجس، بانوی بانوان.

گفتم: فدایت کردم! من در او هیچ نشان و اثری از آنچه نوید می‌دهید، نمی‌بینم. فرمود: حقیقت همان است که گفتم، آماده باش! پس از این گفت و گو به خانه‌ی نرجس علیهاالسلام آمدم. آن وجود گرانمایه به عنوان تجلیل و احترام از من، پیش آمد تا کفش‌های مرا در آورد و مرا تکریم کند. در پاسخ احترام او گفتم: از این پس، شما سرور من و سرور خاندانم خواهید بود. او از سخن من شگفت‌زده شد و گفت: عمه جان! چگونه ممکن است در حالی که شما دختر امام، خواهر امام و عمه‌ی امام هستید و خود بانویی اندیشمند و پروا پیشه و بادرایت و من خدمتگزار شما هستم. [صفحه ۱۵۹] حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام گفت و گوی ما را شنید و فرمود: عمه جان! خداوند به شما پاداش نیک عنایت فرماید.

### آن سپیده دم پر خاطره

من، با بانوی بانوان، به گفت و گو نشستم و به او گفتم: دخترم! همین امشب خداوند پسری گرانمایه به تو ارزانی خواهد داشت، پسری که سرور دنیا و آخرت خواهد بود. نرجس علیهاالسلام با شنیدن این نوید، غرق در حیاء و آزرم گردید و در گوشه‌ای نشست. من به نماز ایستادم و پس از نماز افطار کردم و برای استراحت به رختخواب رفتم. درست نیمه شب گذشته بود که برای نماز نافله‌ی شب به پا خاستم. نماز را خواندم، دیدم نرجس علیهاالسلام خواب است و حادثه‌ای رخ نداده است، به تعقیبات نماز نشستم و بار دیگر خوابیدم و بیدار شدم، اما دیدم او هنوز در خواب است. پس از آن بود که او برای نماز نافله‌ی شب به پا خاست و نماز را در اوج ایمان و اخلاص به جا آورد و با شور و عشق وصف‌ناپذیری به نیایش نشست. دیگر از تحقق وعده و نوید حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام دچار تردید می‌شدم که آن حضرت از اتاق خویش مرا مخاطب ساخت و فرمود: عمه جان! شتاب موز که تحقق وعده‌ی الهی نزدیک است. در روایت دیگری این مطلب بدین صورت آمده است: به ناگاه دیدم «سوسن» هراسان از جای برخاست، وضو ساخت و به نماز نافله‌ی شب ایستاد. آخرین رکعت از نماز را می‌خواند که احساس کردم سپیده‌ی صبح در راه است، اما از ولادت نور خبری نیست. بار دیگر این اندیشه در ذهنم پدید آمد که شب رو به پایان است و سپیده‌ی سحر در راه، پس چرا وعده‌ی الهی تحقق نیافت که ندای حضرت امام عسکری علیه‌السلام طنین افکند و فرمود: عمه جان! تردید به دل راه مده! من از آن حضرت و تردیدی که در دلم پدید آمد، شرمند شدم و در اوج [صفحه ۱۶۰] شرمندگی پس از نظاره به افق به اتاق باز می‌گشتم که دیدم نرجس علیهاالسلام نماز را به پایان برده و به خود می‌پیچد. جلو درب اتاق به او رسیدم که می‌خواست از اتاق خارج گردد، پرسیدم: آیا از آنچه در انتظارش بودم، چیزی حس نمی‌کنی؟ پاسخ داد: چرا عمه جان!... گفتم: خدا یار و نگاهدارت باد! خود را مهیا ساز و بر او اعتماد نما و نگران مباش که لحظات تحقق آن وعده‌ی مبارک فرا رسیده است. و آن گاه متکابی بر گرفتم و در وسط اتاق، آن بانو را به روی آن نشاندم و به سان یک مددکار آگاه و دلسوزی که زنان در شرایط ولادت فرزندان‌شان بدان نیازمندند به یاری او کمر همت بستم. او دست مرا گرفت و فشار داد و از شدت درد، ناله زد و بر خود پیچید. حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام از اتاق خویش دستور داد که برایش سوره‌ی مبارکه «قدر» را تلاوت کنم. به دستور امام علیه‌السلام شروع کردم: بسم الله الرحمن الرحيم (انا انزلناه فی لیلة القدر - و ما ادريک ما لیلة القدر...) ما آن قرآن را در شب قدر نازل کردیم. و تو چه می‌دانی شب قدر چیست؟! و شگفتا که دیدم کودک دیده به جهان نگشوده به همراه من به تلاوت قرآن پرداخت و سوره مبارکه‌ی «قدر» را با من تا آخرین واژه، تلاوت کرد. از شنیدن نوای دل‌انگیز قرآن او، هراسان شدم که حضرت امام عسکری علیه‌السلام مرا ندا داد و فرمود: عمه جان! آیا از قدرت الهی شگفت‌زده شده‌ای؟ اوست که ما را در خردسالی به بیان دانش و حکمت توانا ساخته و به سخن می‌آورد و در بزرگسالی ما را در روی زمین حجت خویش قرار می‌دهد چه جای شگفتی است؟! [صفحه ۱۶۱] هنوز سخن حضرت امام عسکری علیه‌السلام به پایان نرسیده بود که نرجس از نظرم ناپدید گردید و گویی حجابی میان من و او، فرو افکنده شد و ما را از هم جدا ساخت. در روایت دیگری آمده است که: سپس لحظاتی چند، حالت



وصف ناپذیری برایم پیش آمد به گونه‌ای که گویی دستگاه دریافت وجودم از کار افتاده است و نمی‌دانم چه می‌گذرد. به خود آمدم و فریاد زنان و به سرعت، به طرف اتاق حضرت امام عسکری علیه‌السلام شتافتم، اما پیش از آن که چیزی بگویم فرمود: عمه جان! بازگرد که او را در همان جا خواهی یافت که از برابر دیدگانت ناپدید شد. به اتاق نرجس بازگشتم، دیدم پرده‌ای که ما را از هم جدا ساخته بود، بر طرف شده است. چشمم به آن بانو افتاد و دیدم چهره‌اش غرق در نور است به گونه‌ای که دیدگانم را خیره ساخت و در همین لحظات کودک گرانمایه‌ای را دیدم در حال سجده است و خدای را ستایش می‌کند. بر بازوی راست او این آیه شریفه نوشته شده است: (جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا) [۱۰۵]. و در سجده‌ی خویش می‌فرمود: «شهد ان لا اله الا الله، وحده لا شریک له و ان جدی محمدا رسول الله و ان ابي أمير المؤمنين ولي الله...» گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا، که شریک و همتایی ندارد، نیست و نیای گرانقدرم حضرت محمد صلی الله علیه و اله پیام آور اوست. و پدر والايم امیرمؤمنان علیه‌السلام دوست و جانشین پیامبر خدا است. آن گاه امامان نور را پس از امیرمؤمنان علیه‌السلام یکی بعد از دیگری تا نام مبارک پدر گرانقدرش حضرت امام عسکری علیه‌السلام بر شمرده سپس فرمود: بار خدایا! آنچه را به من وعده فرمودی، تحقق بخش و کار بزرگم را در یرتو قدرتت تدبیر فرما و گام‌هایم را در قیام پرشکوه و آسمانیم [صفحه ۱۶۲] برای برانداختن بیداد و ستم، و استقرار کامل عدالت و مهر در سراسر گیتی استوار ساز و به دست من، زمین را از عدل و داد لبریز گردان! پس از آن سر از سجده برداشت و به تلاوت این آیه‌ی مبارکه پرداخت: (شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکه و اولوا العلم، قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم ان الدين عند الله الاسلام...) [۱۰۶]. خدا گواهی داد و فرشتگان و دانشمندان نیز، که: هیچ خدایی بر پای دارنده‌ی عدل، جز او نیست، خدایی جز او نیست که پیروزمند و فرزانه است. بی‌تردید دین در نزد خدا تنها اسلام است. پس از تلاوت آیه‌ی شریفه عطسه کرد و فرمود: «الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی محمد و آله، زعمت الظلمة أن حجة الله داخضة لو أذن لنا فی الكلام لزال الشك» سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و درود خدای بر محمد و خاندانش باد! بیدادگران چنین پنداشته‌اند که: حجت خدا از میان رفته است اما اگر خدا به من فرمان ظهور دهد، آن گاه تردیدها و تردید افکنی‌ها از میان خواهد رفت.

### پسر م سخن بگو

آن کودک گرانمایه را برگرفتم و با شور و اشتیاق، در دامان خود نشاندم. دیدم پاک و پاکیزه است. در این هنگام، حضرت عسکری علیه‌السلام مرا ندا داد که: عمه جان! پسر م را بیاور! آن وجود گرمی را به پیشگاه پدرش بردم و آن حضرت او را به سبک مخصوص روی دست گرفت و زبان مبارک خویش را بر دهان او گذاشت. آن گاه با دست [صفحه ۱۶۳] خویش، سر و چشم او را به سبکی خاص، اندکی فشرد و فرمود: پسر م! سخن بگو. در روایت دیگری آمده است که فرمود: هان ای حجت خدا! و ای ذخیره‌ی انبیاء! و ای آخرین اوصیاء! سخن بگو! هان ای جانشین همه‌ی پروا پیشگان! سخن بگو! آن نوزاد مبارک، نخست به یکتایی خدا و رسالت پیام‌آورش گواهی داد و ضمن درود فرستادن بر پیامبر، نام امامان نور را، یکی پس از دیگری بر شمرده تا به نام پدر بزرگوارش رسید و آن گاه پس از پناه بردن به خدا از شر شیطان این آیه شریفه را تلاوت کرد: (و نريد أن نمن علی الذين استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين - و نمکن لهم فی الأرض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا یحذرون) [۱۰۷]. و ما برآنیم که پایمال‌شدگان روی زمین را نعمتی گران‌ارزانی داریم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم و آنان را در آن سرزمین اقتدار بخشیم و به فرعون و هامان و سپاهیانشان، چیزی را که از آن سخت می‌ترسیدند، نشان دهیم. پس از تلاوت قرآن، حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام او را به من داد و فرمود: یا عمه! رديه الی أمه کی تفر عینها و لا تحزن و لتعلم أن وعد الله حق ولكن أكثر الناس لا یعلمون. ای عمه جان! او را به مادرش بازگردان تا دیدگانش به دیدار او روشن گردد و اندوهگین نباشد و بداند که وعده‌ی خدا حق است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. [صفحه ۱۶۴] کودک گرانمایه را به مادرش

بازگرداندم که دیگر فجر صادق دمیده بود و نور در کران تا کران افق، پدیدار شده و سینه‌ی آسمان را می‌شکافت و من از حضرت امام عسکری علیه‌السلام و مادر آن کودک گرانمایه، خداحافظی نمودم و به خانه‌ی خویش بازگشتم. [۱۰۸].

### نگرشی بر روایت

آنچه در این روایت آمده است، حقایقی به نظر می‌رسد که از آفت هستی سوز غلو و خرافه به دور است؛ چرا که حضرت مهدی علیه‌السلام نخستین کودکی نیست که لحظاتی پیش از ولادت و پس از آن، لب به سخن می‌گشاید. بلکه در قرآن شریف این واقعیت به صراحت آمده است که عیسی علیه‌السلام در همان نخستین روز ولادت، - یا به روایت دیگری - اولین ساعت تولد، لب به سخن گشود و به یکتایی خدا گواهی داد و رسالت خویش را اعلان نمود و با صدای رسا تعالیم و دستوراتی را که خدای جهان آفرین بدو آموخته بود، همه را به گوش‌ها رسانید. برخی از مفسران در تفسیر دو آیه ۲۴ تا ۲۶ سوره‌ی مریم بر این باورند که این آیات سخنان عیسی علیه‌السلام است که پس از چشم گشودن به این جهان، خطاب به مادرش حضرت مریم، بیان کرده است نه ندای فرشته: (فناداها من تحتها أن لا تحزنی قد جعل ربك تحتك سریا و هزی الیک بجدع النخله تساقط علیک رطبا جنیا فکلی و اشربی و قری عینا فاما ترین من البشر احدا فقولی انی للرحمن صوما فلن أکلم الیوم انسیا) [۱۰۹]. پس کودک نو رسیده از پایین پایش، او را ندا داد که اندوهگین مباش! پروردگارت زیر پای تو جوی آبی، روان ساخت (و) نخل را بجنبان تا خرما‌ی تازه چیده شده، برایت فرود ریزد. پس شما (ای مریم!) بخور و بیاشام و شادمان باش و اگر از مردم [صفحه ۱۶۵] کسی را دیدی بگو: من برای خدای مهربان، روزه نذر کرده‌ام و امروز با هیچ انسانی سخن نمی‌گویم. اتفاقا انبوه روایات که در «مجمع البیان» و «تبیان» آمده است، هماهنگ با دیدگاه فوق است. البته در روایتی هم آمده است که «نداکننده، فرشته‌ی امین بوده است». به هر صورت، با وجود اختلاف دیدگاه در این مورد که نداکننده فرشته امین بوده است، یا آن کودک نو رسیده، در این مطلب، هیچ اختلافی نیست که یهودیان به مریم پاک گفتند: (کیف نکلم من کان فی المهد صبیبا؟) چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟ که کودک به قدرت خدا لب به سخن گشود و گفت: (انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و جعلنی مبارکا اینما کنت و أوصانی بالصلاة و الزکاة مادمت حیا...) [۱۱۰]. (هان ای مردم!) من بنده‌ی خدایم. به من کتاب آسمانی داده و مرا پیامبر خویش گردانیده است و هر جا که باشم مرا برکت داده و تا زنده هستم مرا به نماز و زکات، وصیت کرده است...

### یک نکته‌ی جالب

ممکن است گفته شود: سخن گفتن عیسی علیه‌السلام در گاهواره، معجزه‌ی بزرگی بود که خدا آن را برای نشان دادن نبوت و رسالت او، پدید آورد. پاسخ این است که: در مورد امام مهدی علیه‌السلام نیز خداوند برای نشان دادن امامت آن حضرت و نوید ساختن دشمنان حق و عدالت، این معجزه‌ی بزرگ را پدید آورد، چرا که حضرت مهدی علیه‌السلام امام و پیشوای عیسی علیه‌السلام نیز هست و آن پیامبر بزرگ به [صفحه ۱۶۶] هنگامه‌ی ظهور مهدی علیه‌السلام از آسمان فرود می‌آید و به امامت او نماز می‌گردد. علاوه بر این، چنین معجزات و شگفتی‌هایی در مورد خاندان وحی و رسالت بی سابقه نیست، ما در کتاب «فاطمه زهرا علیهاالسلام از گهواره تا شهادت» روایتی را از طریق اهل سنت آورده‌ایم که می‌گوید: هنگامی که خدیجه علیهاالسلام، آن بانوی بزرگ، به دخت گرانمایه‌اش فاطمه علیهاالسلام باردار بود آن کودک با مادرش سخن می‌گفت. [۱۱۱]. و نیز روایت دیگری از شعیب بن سعد مصری نقل کردیم. که خدیجه علیهاالسلام می‌گوید: روزی گفتم هر کس محمد را تکذیب کند، زیانکار است؛ چرا که او پیام‌آور پروردگار من است. در این هنگام، فاطمه علیهاالسلام از شکم من ندا داد: هان ای مادر! مادر جان! اندوهگین مباش و نهراس که خداوند همراه پدر من و یار و پشتیبان اوست».

## در سبدهی سحر

حضرت مهدی علیه‌السلام در سپیده دم پانزدهم شعبان به سال ۲۵۵ هجری، در شرایط خاص و جو ویژه‌ای که خاندان وحی و رسالت ناگزیر از نهان داشتن ولادت مبارک او بودند، دیده به جهان گشود، دقایقی پیش از طلوع فجر و درخشش انوار طلایی خورشید. به هنگامی که خود کامگان رژیم بیدادگر اموی و پیروان آنان، طبق عادت همیشگی خود به جای راز و نیاز با خدای هستی، در خواب عمیق بودند. همان لحظاتی که بیت رفیع علوی و عسکری علیه‌السلام با نوای دل‌انگیز و جانبخش نیایش با خدا و نماز و تلاوت قرآن آباد و آزاد بود و به سوی جاودانگی پیش می‌رفت. راستی که آن لحظات سپیده دم جمعه‌ی نیمه شعبان، چقدر افتخارآمیز و دوست داشتنی و مبارک بود. [ صفحه ۱۶۷ ] آن شب جاودانه و پربرکتی که هیچ کودکی در آن لحظات به دنیا نمی‌آید جز این که راه ایمان و پروا، خواهد پیمود و اگر در سرزمین‌های شرک‌زده باشد خداوند او را به برکت حضرت مهدی علیه‌السلام به سوی ایمان و تقوا، رهنمون و انتقال خواهد داد. [۱۱۲]. آری! در آن لحظات پر برکت سپیده دم، لحظات مناجات و راز و نیاز شیفتگان حق، او دیده به جهان گشود و چقدر آن لحظات برای ولادت محبوب دل‌ها مناسب بود، چرا که همه‌ی ابعاد بینش و حکمت، در آن هنگام رعایت شده بود. بدین سان آن گرامی، دیده به جهان گشود و حکیمه بانوی بزرگ اسلام، در آن شب تاریخی در خانه‌ی حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام حضور داشت و در همه‌ی مراحل در جریان ولادت امام مهدی علیه‌السلام بود و شاهد درخشش نور وجود او. روشن است که همه جا ولادت کودک با گواهی زنان خانواده، یا قابله‌ی نوزاد، ثابت می‌گردد و در جریان ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام باید به خاطر داشت که آن بانوی بزرگی که بر این ولادت گواهی داده است، دخت گرانمایه‌ی امام جواد علیه‌السلام و خواهر گرامی حضرت امام هادی علیه‌السلام و عمه‌ی اندیشمند و پروا پیشه‌ی حضرت امام عسکری علیه‌السلام است، آیا در سخن، مورد اعتمادتر و در زبان و بیان، پاک‌تر و درستکارتر و در ایمان، عمل و تقوا، مورد اطمینان‌تر از او می‌توان یافت؟ او به راستی زنی پر شرافت، عبادت پیشه، شایسته کردار و نیایشگر با خدا بود و بانویی با این ویژگی‌ها، چگونه می‌توان در درستی گفتار و صداقت کلامش، تردید روا داشت؟

## تردبدا فکنی منحرفان

برخی از منحرفان و حق ستیزان در ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام تردید نموده و یا بذر تردید می‌افشاند و می‌گویند: منبع این خبر، تنها بانویی به نام «حکیمه» است و با گواهی یک زن، چگونه یک واقعیت به این بزرگی و شکوه، ثابت می‌شود؟ [ صفحه ۱۶۸ ] این گونه عناصر حق ستیز که در حماقت و کودنی، رکورد را شکسته‌اند، گویی انتظار دارند که آن وجود گرانمایه در یکی از میدان‌های پر جمعیت، یا در مسجدی لبریز از نماز گزار و یا در نقطه‌ی دیگری که انبوه مردم در گشت و گذار باشند، دیده به جهان بگشاید و جریان ولادتش در برابر دیدگان توده‌های مردم و در چشم‌انداز امواج خروشان انسان‌ها باشد تا برای این کج‌اندیشان و منحرفان، وجود گرانمایه و ولادت او ثابت گردد. راستی که چنین روان‌های پلیدی زشت باد! و چنین اندیشه‌های پست و بی‌محتوایی نابود باد! و نفرین تاریخ بر این دیدگاه منحط و بر آن کسی که درونش از عقده‌ی حقارت و کینه‌توزی، انباشته است! به هر حال، واقعیت این است که ولادت کودک با گواهی زنان خانواده ثابت می‌شود آن هم بانویی به عظمت و شکوه «حکیمه». اما در مورد حضرت مهدی علیه‌السلام گواهی «حکیمه» آن بانوی بزرگ و اندیشمند و پروا پیشه تنها دلیل ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام نیست، خود حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام نخستین شاهد ولادت فرزندش بود و همو بود که در آن جو وحشت و ترور، با وجود همه‌ی موانع و فقدان امکانات برای پیام‌رسانی و اعلان ولادت دوازدهمین امام نور، باز هم از هیچ تلاش، کوشش و فداکاری فروگذار نکرد و تا سر حد امکان، ولادت نور را به دوستان خاندان وحی و رسالت اعلان کرد....

## قربانی و میهمانی

واژه «عقیقه» در فرهنگ اسلامی، به معنای کشتن گوسفند، گاو یا شتر و... پس از ولادت کودک است و این کار از دیدگاه اسلام کاری پسندیده می‌باشد. پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله پس از گذشت هفت روز از ولادت دو فرزند گرانمایه‌اش حضرت حسن و حسین علیهما السلام این کار پسندیده را انجام داد و برای هر کدام یک قوچ، عقیقه کرد. عقیقه، با این بیان، کاری است که به خاطر تقرب به خدا و به منظور سلامت و طراوت کودک و تأمین حیات و آسایش او انجام می‌گردد. [صفحه ۱۶۹] در روایتی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله آورده‌اند که فرمود: کل امری مرتهن بعقیقه. [۱۱۳]. هر کس در گرو عقیقه خویش است. و امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کودکی در گرو عقیقه‌ای است که پس از ولادت او برای سلامتی او داده‌اند». [۱۱۴]. این بیان و این تعبیر، چقدر زیبا و بدیع است، چرا که خداوند هنگامی که فرزندی را به پدر و مادری ارزانی می‌دارد، ممکن است این کودک به حیات خویش ادامه دهد و عمر طبیعی کند و ممکن است این نعمت و هدیه الهی باز پس گرفته شود و از دنیا برود. این روایات نشانگر آن است که وقتی پدر و مادر برای سلامتی و طراوت و آسایش زندگی کودک، قربانی کنند و عقیقه دهند، سلامتی او تضمین می‌گردد؛ چرا که در روایات این تعبیر آمده است که: «عقیقه به منزله‌ی رهان است».

## یک راز بزرگ

از همین دیدگاه است که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پس از ولادت فرزند گرانمایه‌اش مهدی علیه السلام سیصد گوسفند به عقیقه و به منظور سلامت و طراوت و امنیت کودک، در راه خدا می‌دهد و این کودک در این مورد از همه‌ی گذشتگان و آیندگان ممتاز می‌گردد؛ چرا که تاریخ، جز آن گرامی، هیچ کودکی را نشان نمی‌دهد که پس از ولادتش سیصد مورد، عقیقه داده شده باشد. در اینجا به راز بزرگی می‌رسیم و آن این که، هنگامی که طبق روایات یک عقیقه و قربانی خالصانه و سپاسگزارانه، این گونه در تأمین حیات کودک و عمر طبیعی [صفحه ۱۷۰] شصت یا هفتاد ساله‌ی او، مؤثر و دارای نقش است؛ پس کودکی که خدا مقرر فرموده است که صدها یا هزارها سال با وجود دشمنان بداندیشی زندگی کند و سرانجام به دست توانای او هدف‌های بلند پیامبران تحقق یابد، چنین وجود گرانمایه و زندگی پر مخاطره و عمر طولانی، صدها عقیقه و قربانی می‌طلبد. روشن است که این عمل به دستور پیامبر صلی الله علیه و اله و اطعام و انفاق در راه خدا، هیچ گونه ناسازگاری با این واقعیت عقیدتی و حیاتی ندارد که حافظ و نگاهدارنده و پشتیبان امام مهدی علیه السلام آفریدگار توانای هستی است و در همان حال برای سلامت آن گرامی بدین شمار گسترده عقیقه و قربانی نیز داده می‌شود چرا که این کار، آثار وضعی خود را دارد و این را نیز آفریدگار هستی مقرر فرموده است. البته این بحث، نیاز به تأمل و توضیح بیشتری دارد.... به هر حال، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام این کار پسندیده را در راستای تقرب به خدا، هم به منظور تضمین و تأمین طول عمر و زندگی پر مخاطره‌ی حضرت مهدی علیه السلام انجام داد و هم به منظور آگاه ساختن دوستان و شیفتگان اهل بیت علیهم السلام به ولادت آخرین امام نور و آخرین حجت خدا. او تنها به این شمار گسترده از عقیقه و قربانی بسنده نکرد، بلکه به عثمان بن سعید که از یاران خاصش بود، دستور داد که ده هزار رطل نان و همین مقدار گوشت تهیه کند و آنها را میان بنی‌هاشم برای سلامتی آن کودک پرشکوه و اعلان ولادت او توزیع نماید. [۱۱۵]. و نیز گوسفندانی به دستور آن حضرت ذبح شد و به برخی از یاران خاص ارسال گردید و از جانب آن گرامی تصریح شد که: «این عقیقه‌ی فرزند گرانمایه‌ام مهدی است». [۱۱۶]. برای نمونه: برای ابراهیم که یکی از یارانش بود، چهار قوچ فرستاد و همراه آنها نامه‌ای مرقوم داشت که: ... اینها عقیقه‌ی فرزند گرانمایه‌ام «محمد مهدی» است. بخور که گوارایت باد! و به هر کس از شیعیان ما توانستی از اینها بخوران و اطعام نما! [صفحه ۱۷۱] و نیز ولادت حضرت مهدی علیه السلام را به برخی از شیعیان مورد اعتماد به صراحت اعلان فرمود یا به وسیله‌ی نامه و سند به آنان مژده داد و آنها را به رازداری امر کرد. برای

نمونه به احمد بن اسحاق قمی که از بزرگ‌ترین یاران و دوستداران خاندان وحی و رسالت بود مرقوم داشت و او را به ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام بشارت و مژده داد. فراتر از دیدگاه، فرزند گرانمایه‌اش را به برخی از یاران مورد اعتماد نشان می‌داد تا این واقعیت عقیدتی و دین روشن گردد و بدانند که دوازدهمین امام راستین، ولادت یافته است. این روایات نکته‌ی مورد نظر را به خوبی روشن می‌سازد: ۱ - یکی از یاران حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام حسن بن منذر است او می‌گوید: روزی حمزه بن فتح نزد من آمد و گفت: «البشارة! ولد - البارحة - فی الدار مولود لأبی محمد علیه‌السلام أمر بکتمانها». قلت: «و ما أسمه؟» قال: «سمی بمحمد و کنی بجعفر». [۱۱۷]. مژده! مژده! که شب گذشته در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام کودکی دیده به جهان گشود و آن حضرت دستور داد که این موضوع به سان رازی مهم سر بسته و مخفی بماند. پرسیدم: نام او چیست؟ پاسخ داد: محمد... ۲ - و نیز یکی از نوادگان احمد بن اسحاق قمی که از برجستگان و شایستگان شیعه است، آورده است که: نامه‌ای از سالارمان حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام به نیای گرانقدرم احمد بن [صفحه ۱۷۲] اسحاق که نماینده‌ی آن حضرت بود رسید که به خط مبارک خود در نامه‌ی خاصی که از آنها به «توقیعات» [۱۱۸] تعبیر می‌گردد چنین مرقوم داشته بود: «ولد لنا مولود، فلیکن عندک مستورا و عن جمیع الناس مکتوما، فإننا لم نظهر علیه الا الأقرب لقرابته و الولی لولایته. أحببنا إعلامک لیسرک الله به مثل ما سرنا به، و السلام». [۱۱۹]. احمد! خدا به ما پسری عنایت فرموده است، این رازی است که باید نزد تو بماند و از بیدادگران پوشیده داشته شود. ما این راز بزرگ و شادی آفرین را، جز به نزدیک‌ترین بستگان و شایسته‌ترین دوستان آشکار نکردیم، دوست داشتیم آن را به شما اعلان کنیم تا در شادی و شادمانی ما تو نیز به خواست خدا شریک باشی. ۳ - و نیز از یک هیئت چهل نفری از دوستداران خاندان وحی و رسالت آورده‌اند که: ما برای دیدار حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام به بیت رفیع امامت شتافتیم. پس از ورود و تبادل سخنان عادی، حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام فرزند گرانمایه‌اش حضرت مهدی علیه‌السلام را در خانه خویش، به ما نشان داد و فرمود: «هذا امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم، أطيعوه و لا تتفرقوا من بعدی فی أديانکم فتهلکوا، أما انکم لا ترونه بعد یومکم هذا». این پیشوای راستین شما پس از من و جانشین من در میان شما است، از او فرمانبرداری کنید و پس از من در دین پراکنده مشوید که نابود خواهید شد و آگاه باشید که شما پس از این او را به طور [صفحه ۱۷۳] آشکار در جامعه خود نمی‌بینید. (و بدین صورت به غیبت طولانی و غمبار آن گرامی نیز اشاره کرد). گروه چهل نفر می‌گویند: ما از محضر حضرت عسکری علیه‌السلام خارج شدیم و پس از چند روز خبر شهادت یازدهمین امام نور، دل‌ها را داغدار ساخت». [۱۲۰].

### نواب خاص

همان گونه که پیشتر اشاره شد طبق نقل مسعودی حضرت امام هادی علیه‌السلام خود را از بسیاری از شیعیان خود - مگر از عده‌ی قلیلی از خواص خود - پنهان می‌کرد و چون امر به حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام منتهی شد. آن حضرت از پشت پرده با خواص و غیر خواص تکلم می‌فرمود، مگر در آن اوقات که سوار مرکب می‌شد و به خانه می‌رفت. این رفتار مقدمه‌ای برای غیبت حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام بود که شیعیان به این نوع ارتباط انس گیرند و از غیبت وحشت نکنند و عادت در احتجاج و اختفاء جاری شود. حضرت مهدی علیه‌السلام در دوران غیبت صغری توسط نایبان خاص خود با مردم ارتباط داشت. آن حضرت علیه‌السلام چندی عثمان بن سعید عمری را - که از اصحاب جد و پدرش بود و ثقه و امین ایشان قرار داشت - نایب خود قرار داد و به توسط وی به عرایض و سؤالات شیعه جواب می‌دهد. پس از عثمان بن سعید، فرزندش محمد بن عثمان به نیابت امام منصوب شد و پس از وفات حسین بن روح نوبختی علی بن محمد سمیری نیابت ناحیه‌ی مقدسه امام را داشت. چند روز به مرگ علی بن محمد سمیری (که در سال ۳۲۹ هجری اتفاق افتاد) مانده بود که از ناحیه‌ی مقدسه توقیعی صادر شد که در آن به علی بن محمد سمیری [صفحه ۱۷۴] ابلاغ شده بود که تا شش روز بدرود زندگی خواهد گفت و پس از آن در نیابت خاصه بسته و غیبت کبری واقع

خواهد شد و تا روزی که خدا در ظهور آن حضرت اذن دهد، غیبت دوام خواهد یافت [۱۲۱] و به مقتضای این توفیق غیبت امام زمان علیه‌السلام به دو بخش منقسم می‌شود. اول غیبت صغری که از سال دویست و شصت هجری شروع نموده و در سال سیصد و بیست و نه خاتمه می‌یابد و تقریباً هفتاد سال مدت امتداد آن می‌باشد. دوم غیبت کبری که از سال سیصد و بیست و نه شروع کرده و تا وقتی که خدا بخواهد ادامه خواهد یافت. پیامبر خدا صلی الله علیه و اله در یک حدیث متفق علیه [۱۲۲] می‌فرماید: لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذاک الیوم حتی یبعث فیہ رجلا من امتی و من أهل بیتی یواطی اسمہ اسمی یملاء الأرض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما. «اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد خدا آن روز را دراز می‌کند تا مهدی از فرزندان من ظهور نموده دنیا را پر از عدل و داد کند چنان که از ظلم و جور پر شده باشد». [۱۲۳]. [صفحه ۱۷۷]

## نگاهی به فضایل بانوی بزرگوار حضرت نرجس

### نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت نرجس

#### اشاره

در برخی از سخنان پیشوایان نور علیهم‌السلام در مورد بانو «نرجس»، مادر گرامی امام مهدی علیه‌السلام به عنوان «شایسته‌ترین کنیزان»، «بهترین بانوان» و یا «سرور زنان» یاد کردند. اکنون مناسب به نظر می‌رسد که زندگانی او را برای آگاهی شما خواننده‌ی گرامی، به گونه‌ای فشرده بیاوریم.

#### نام‌های آن حضرت

محدثان و مورخان، نام‌های متعددی برای آن بانو آورده‌اند، از آن جمله: نرجس، سوسن، صقیل، صیقل، حدیثه، حکیمه، ملیکه، ریحانه و خمط. اما مشهورترین نام او «نرجس» و معروفترین کنیه‌اش «ام‌محمد» است. در گذشته خاطر نشان ساختیم که نام‌های متعدد برای یک انسان، هرگز دلالت بر شخصیت‌های متعدد نمی‌کند، همان گونه که بانوی نمونه‌ی اسلام، فاطمه علیها‌السلام به تناسب ابعاد و ویژگی‌های پرشکوهش، دارای نام‌های متعدد و گوناگون بود. این بانوی بزرگ دارای نام‌های متعددی است که هر کدام از آنها معنای خویش را دارد و بعدی از شخصیت‌های والای او را نشانگر است، که از جمله‌ی آنها: ۱- «نرجس» که نام برخی گل‌های عطرآگین است. ۲- «خمط» نوعی درخت میوه است که قرآن نیز آن را به کار برده است. [۱۲۴]. [صفحه ۱۷۸] ۳- «سوسن» نام نوعی گل خوشبو و معطر و پرفایده است که در کتاب‌های طب نیز آمده است. ۴- «صقیل» به مفهوم پدیدهای نورانی و پر جلوه و نرم است. به هر حال هیچ مانعی ندارد که یک زن با شخصیت، دارای نام‌های متعددی باشد و هر کدام از آنها در مورد او به تناسب به کار رود. و در مورد مادر گرامی حضرت امام مهدی علیه‌السلام چه بسا که این نام‌های پرمعنا و متعدد، بر اساس مصالح سیاسی و اجتماعی بوده که برای ما ناشناخته مانده است. همچنین روشن است که بحث در حسب و نسب این بانوی با فضیلت نیز به اصل بحث ضرری نمی‌رساند، چرا که شخصیت مورد نظر یکی است و در مورد حسب و نسب او دیدگاه‌ها متفاوت است. ما در اینجا دو دیدگاه معروف و مشهور دانشمندان و محدثان خویش را در مورد حسب و نسب آن بانوی اندیشمند و بزرگ می‌آوریم.

#### آزاده‌ای از تبار وارستگان

۱- بشر بن سلیمان نخاسی که از فرزندان ابویوب انصاری و یکی از دوستان دو امام گرانقدر حضرت امام هادی و امام حسن

عسکری علیهما السلام و همسایه‌ی آن دو بزرگوار در سامرا است، گوید: من احکام و آگاهی‌های لازم در مورد بردگان و اسیران را از سالارم حضرت امام هادی علیه السلام آموختم. و آن گرانمایه، این حقوق و احکام را به گونه‌ای به من تعلیم فرمود که من بدون اجازه‌ی او نه برده‌ای می‌خریدم و نه می‌فروختم و همواره از موارد نامعلوم و نامشخص، تا روشن شدن حکم آن، دوری می‌جستم و حلال و حرام را در این مورد به شایستگی درک می‌کردم. یکی از شب‌ها که در منزل بودم و پاسی از شب گذشته بود در خانه به صدا درآمد و یکی از خدمتگزاران حضرت امام هادی علیه السلام که «کافور» نام داشت، مرا مخاطب ساخت و گفت که حضرت امام هادی علیه السلام مرا فراخوانده است. [صفحه ۱۷۹] لباس خویش را به سرعت پوشیدم و به هنگامی که وارد خانه‌ی آن جناب شدم، دیدم امام هادی علیه السلام با فرزندش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و خواهرش حکیمه آن بانوی آگاه و پروا پیشه، در حال گفت‌وگو هستند. پس از سلام، نشستم که آن حضرت فرمود: «بشر! تو از فرزندان انصار هستی و دوستی و مهر انصار همچنان نسل به نسل نسبت به پیامبر صلی الله علیه و اله و خاندانش به ارث می‌رسد و شما بر آن صفا و محبت باقی هستید و مورد اعتماد خاندان پیامبر. اینک! می‌خواهم تو را به فضیلت و امتیازی مفتخر سازم که هیچ کس از پیروان ما در این فضیلت به تو پیشی نگرفته است و تو را به رازی آگاه سازم که کسی را آگاه نساختم و آن این است که تو را مأموریت می‌دهم تا بانویی بزرگ و آگاه را که به ظاهر در صف کنیزان است، خریداری نمایی و او را به سر منزل مقصود و محبوبش راه نمایی.» آن گاه نامه‌ای به خط و لغت رومی مرقوم داشت و با مهر مخصوص خویش آن را مهر زد و بسته‌ی ویژه‌ای که زرد رنگ بود و در آن ۲۲۰ دینار بود به من داد و فرمود: بشر! این نامه و کیسه‌ی زر را بگیر و به سوی بغداد حرکت کن و پس از ورود بدان شهر، فلان روز، در کنار پل بغداد، منتظر کشتی‌های اسیران روم باش. هنگامی که قایق حامل اسیران رسید و خریداران که بیشتر آنها فرستادگان مقامات رژیم بنی عباس هستند اطراف آنها حلقه زدند، تو از دور مراقب باش تا مردی به نام عمر بن یزید نخاس را که در میان صاحبان برده است بیابی. او کنیزی را با ویژگی‌های خاص خود در حالی که لباس حریر ضخیم بر تن دارد برای فروش آورده است. اما آن کنیز خود را پوشانده و از دست زدن و نگاه کردن خریداران سخت جلوگیری می‌کند، چرا که به ظاهر در میان بردگان است و خود در حقیقت از بانوان با شخصیت و پاک و آزاده می‌باشد. فروشنده او را تحت فشار قرار می‌دهد تا او را بفروشد اما او فریاد آزادی و نجابت سر می‌دهد و به خریداری که حاضر می‌شود سیصد دینار به صاحب او [صفحه ۱۸۰] بپردازد. می‌گوید: بنده‌ی، خدا! پول خودت را از دست مده! اگر تو در لباس سلیمان و بر قدرت و شوکت او هم در آیی، من ذره‌ای به تو علاقه نشان نخواهم داد. و بدین گونه خریداری را که شیفته‌ی شکوه و عظمت و عفت و پاکی اوست، نمی‌پذیرد و او را می‌راند. سرانجام عمر بن یزید به او می‌گوید: من ناگزیرم تو را بفروشم. پس خودت بگو راه حل چیست؟ او خواهد گفت: در این کار شتاب مکن! من تنها فرد امین و درستکاری و شایسته کرداری که برایم دلپسند باشد می‌پذیرم. در این هنگام برخیز و به عمر بگو: من نامه‌ای به زبان رومی دارم که یکی از شایستگان نوشته و ویژگی‌های مورد نظر این بانو، در شخصیت نگارنده‌ی آن جلوه گر است. شما نامه را به او بده تا بخواند اگر تمایل داشت من و کیل نگارنده‌ی نامه هستم و این کنیز را برای او خریدارم. بشر، فرستاده‌ی امام هادی علیه السلام اضافه می‌کند: من، برنامه را همان گونه که امام دستور داده بود به دقت پیاده کردم تا نامه را به او رساندم، هنگامی که نامه را دریافت داشت و بدان نگریست، سیلاب اشک امانش نداد و به شدت گریست و به عمر بن یزید گفت: اینک! می‌توانی مرا به صاحب این نامه بفروشی. و سوگندهای سختی یاد کرد که اگر به صاحب نامه بفروشد خود را خواهد کشت و هرگز کسی را نخواهد پذیرفت. من با فروشنده برای خرید وارد گفت‌وگو شدم و پس از تلاش بسیار کار به آنجا رسید که عمر بن یزید به همان پولی که سالارم امام هادی علیه السلام داده بود، راضی شد و پس از دریافت همه‌ی آن ۲۲۰ دینار، کنیز مورد نظر را تحویل من داد و در حالی که او از شادمانی در پوست نمی‌گنجید به منزل بازگشتیم تا او را به خانه حضرت امام هادی علیه السلام ببرم، همراه او به خانه رسیدیم، اما او قرار و آرام نداشت، نامه سالارم را گشود و پس از بوسه باران ساختن آن، نامه را به سر و صورت خویش مالید و به روی

دیدگانش نهاد. [ صفحه ۱۸۱ ] من که از رفتار او شگفت‌زده شده بودم، گفتم: آیا شما نامه‌ای را که هنوز نگارنده‌ی آن را نمی‌شناسی بوسه باران می‌سازی؟ او گفت: بنده‌ی خدا! تو با این که فردی درست اندیش و امانتدار و فرستاده‌ی بنده‌ی برگزیده و محبوب خدا هستی، در شناخت فرزندان پیامبران ناتوانی. پس گوش به سخنان من بسپار و با دل توجه کن تا خود را معرفی کنم و جریان شگفت خویش را برایت باز گویم.

### سرگذشت شگفت‌انگیز

آن گاه گفت: من ملیکه هستم، دختر «یشوعا» و نوه‌ی قیصر روم. مادرم از فرزندان حواریون است و دختر «شمعون»، جانشین حضرت مسیح علیه‌السلام. داستان من شگفت‌انگیزترین داستان‌ها است. من سیزده ساله بودم که جدم قیصر روم، تصمیم گرفت مرا به عقد برادرزاده‌ی خویش درآورد، به همین جهت بیش از سیصد نفر کشیش و راهب از نسل حواریون و هفتصد نفر از اشراف و شخصیت‌های سرشناس کشور و چهارهزار نفر از فرماندهان ارتش و افسران و درجه‌داران لشکر روم و رؤسای عشائر را، در کاخ خود گرد آورد و تخت بسیار بلند و پرشکوهی را که از انواع زر و سیم ساخته شده بود، در سالن بزرگ کاخ قرار داد و برادرزاده‌اش را بر فراز آن دعوت کرد تا طی مراسم ویژه‌ای، مرا به ازدواج او، درآورد. اما هنگامی که فرزند برادرش بر فراز تخت قرار گرفت و صلیب‌ها گرداگرد او، آویخته شد و اسقف‌ها در برابر او تعظیم کردند و انجیل مقدس گشوده شد، به ناگاه صلیب‌ها از جایگاه‌های بلند خود، فرو غلطیدند و ستون‌های تخت در هم شکست و آن جوان نگون بخت از فراز تخت به زمین افتاد و بی‌هوش گردید. بر اثر حادثه‌ی ناگوار، رنگ اسقف‌ها پرید و بندهای وجودشان به لرزه درآمد، بزرگ آنان به نیای من، قیصر روم، گفت: شاه! ما را از کاری که شومی آن از زوال آیین مسیح خبر می‌دهد، معذور دار! جدم آن حادثه‌ی تکان‌دهنده را به فال بد گرفت و به اسقف‌ها دستور داد تا [ صفحه ۱۸۲ ] ستون‌ها را برافراشته دارند و صلیب‌ها را بالا برند و به جای آن جوان نگون بخت، برادرش را بیاورند تا مرا به ازدواج او درآورد و بدین وسیله شومی پدید آمده را، با نیکبختی و سعادت فرد دوم، برطرف سازد. اما هنگامی که اسقف‌ها به دستور قیصر روم عمل کردند، همان تلخی که برای برادرزاده‌ی اول او پیش آمده بود برای دومی نیز رخ داد. وحش‌زده پراکنده شدند. نیای بزرگم، قیصر روم، اندوهگین و ماتم‌زده برخاست و وارد قصر خویش شد و پرده‌های کاخ افکنده شد و ماجرا تمام شد و در هاله‌ای از ابهام و نگرانی قرار گرفت.

### پرافتخارترین پیوند

شب فرا رسید و آن روز دهشتناک سپری شد. من همان شب در خواب دیدم که حضرت مسیح علیه‌السلام به همراه وصی خود «شمعون» و گروهی از حواریون وارد کاخ جدم قیصر روم شدند و منبری پرفراز و شکوهمند در همان نقطه‌ای که جدم تخت خود را قرار داده بود برپا ساختند. درست در همین لحظات بود که حضرت محمد صلی الله علیه و اله با گروهی از جوانان و فرزندان خویش وارد شدند. حضرت مسیح علیه‌السلام به استقبال آن حضرت شتافت و او را در آغوش کشید. پیامبر اسلام به او فرمود: من آمده‌ام تا ملیکه، دختر شمعون را برای پسر مستگاری کنم. در همان حال دیدم که آن حضرت با دست خویش به امام حسن عسکری علیه‌السلام، اشاره فرمود. مسیح نگاهی به شمعون کرد و گفت: افتخار بزرگی به سویت آمده است، با خاندان پیامبر پیوند کن و دخترت را به فرزند او بده. و شمعون هم گفت: پذیرفتم. پیامبر اسلام بر فراز منبر رفت و مرا به ازدواج پسر خود درآورد و بر این ازدواج مسیح علیه‌السلام و حواریون و فرزندان محمد صلی الله علیه و اله گواه بودند. [ صفحه ۱۸۳ ]



از خواب خوش آن شب جاودانه بیدار شدم، اما ترسیدم خواب خود را بر پدر و جدم باز گویم. از آن پس قلبم از محبت حضرت عسکری علیه‌السلام مالا مال شد، به گونه‌ای که از آب و غذا دست شستم و به همین جهت بسیار ضعیف و ناتوان شدم و به بیماری سختی دچار گشتم. جدم، بهترین پزشکان کشور را یکی پس از دیگری برای نجات من فراخواند، اما بیهوده بود و آنان کاری از پیش نبردند و هنگامی که جدم از نجات من نومید شد به من گفت: نور دیده‌ام! دخترم! برای نجات جان و شفای بیماریت چه کنم؟ آیا چیزی به نظرت نمی‌رسد؟ من گفتم: نه! من درهای نجات را به روی خود مسدود می‌نگرم، شما اگر ممکن است دستور دهید اسیران مسلمان را از زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها آزاد کنند و زنجیر از دست و پای آنان بردارند و بر آنها مهر ورزند و آزادشان سازند، امید که در برابر این مهر به اسیران و غریبان، حضرت «مسیح» و مادرش «مریم» مرا شفا بخشند. جدم به خواسته‌ی من جامه عمل پوشاند و برای شفای من، همه اسیران مسلمان را آزاد ساخت و من نیز خویشتن را اندکی سالم و با نشاط نشان دادم و کمی غذا خوردم و جدم شادمان گردید و بر محبت بر اسیران و احترام به آنان تأکید کرد.

### آن رؤیای پرشکوه

چهار شب از آن رؤیای شکوهمبار گذشته بود که خواب دیگری دیدم. گویی دخت گرانمایه پیامبر، سالار بانوان گیتی به همراه مریم و هزار نفر از دوشیزگان بهشتی، به دیدار من آمدند. مریم پاک، رو به من کرد و گفت: این، سالار بانوان جهان، فاطمه علیهاالسلام دخت گرانمایه‌ی پیامبر و مادر همسر آینده تو است. [صفحه ۱۸۴] من دامان آن بانوی بزرگ را سخت گرفتم و گریه کنان از این که حضرت عسکری علیه‌السلام از دیدار من سرباز می‌زند و به خوابم نمی‌آید به مادرش شکایت بردم. فاطمه علیهاالسلام فرمود: ملیکه! پسر من به دیدار تو نخواهد آمد، چرا که مشرک هستی. این خواهرم «مریم» است که از دین شما بی‌زاری می‌جوید، اگر به راستی دوست داری خشنودی خدا و مسیح علیه‌السلام و مریم را به دست آوری و به دیدار حسن من، مفتخر گردی بگو: «اشهد ان لا اله الا الله و ان ابي محمد رسول الله صلی الله علیه و اله».

### اینک در انتظار دیدار پسر من باش!

من به دعوت، دخت گرانقدر پیامبر صلی الله علیه و اله اسلام آوردم و به یکتایی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و اله گواهی دادم. بانوی بانوان مرا در آغوش کشید و خوش آمد گفت و فرمود: اینک در انتظار دیدار پسر من باش!... از خواب برخاستم، اما شور و شوق دیدار ابومحمد، حضرت عسکری علیه‌السلام، کران تا کران وجودم را فرا گرفته بود. در انتظار دیدارش قرار و آرام نداشتم که شب فرا رسید و او به خواب من آمد. هنگامی که او را دیدم به او گفتم: سرورم! محبوب قلبم! پس از این که، قلب مرا لبریز از مهر و عشق پاک خود کردی، به من بی‌مهری نمودی؟ فرمود: تنها دلیل تأخیر دیدارت، شرک تو بود و اینک که به راه توحید و توحید‌گرایی گام سپرده‌ای، همواره به دیدارت خواهم آمد تا خداوند ما را یک جا گرد آورد. و آن گرانمایه از آن روز تاکنون مرا ترک نکرده و هر شب به خواب من آمده است.

### تدبیر برای وصال

بشر، فرستاده‌ی امام هادی علیه‌السلام می‌گوید: من که از سرگذشت عجیب او غرق در حیرت شده بودم، از او پرسیدم: با این شرایط، شما چگونه به اسارت رفتی و در صف اسیران قرار گرفتی؟ [صفحه ۱۸۵] گفت: حضرت عسکری علیه‌السلام، شبی در عالم رؤیا به من خبر داد که به زودی جدت، سپاهی گران برای نبرد با مسلمانان گسیل خواهد داشت، شما نیز با گروهی از دوشیزگان در لباس خدمتگزار و به طور ناشناس همراه آنان بیا... من طبق رهنمود «ابومحمد علیه‌السلام» چنین کردم و طلایه‌داران

سپاه مسلمین، ما را به اسارت گرفتند و تا الان که خود سرگذشت خویش را به تو بازگفتم، هیچ کس نمی‌داند که من دختر پادشاه روم هستم. پرسیدم: شگفتا! شما که دختر پادشاه روم هستی، چگونه به زبان عربی سخن می‌گویی؟ پاسخ داد: این به خاطر شدت محبت جدم نسبت به من بود که مرا با همه‌ی وجود و امکانات به آموزش، دانش و بینش تشویق کرد و بانوی مترجم و زبان‌شناسی را همواره در خدمت من قرار داد تا با کوشش و تلاش بسیار، زبان عربی را به طور شایسته و بایسته به من آموخت. بشر فرستاده امام هادی علیه‌السلام می‌افزاید: هنگامی که او را به سامرا و به محضر امام هادی علیه‌السلام آوردم امام علیه‌السلام ضمن خوش آمد و احترام به او پرسید: پیروزی اسلام و مسلمانان و شکست رومیان را چگونه دیده است؟ و در مورد شکوه و عظمت خاندان وحی و رسالت چه فکر می‌کند؟ نرجس گفت: شما که از من، بر این واقعیت‌ها داناترید، من چه گویم؟ حضرت به او فرمود: من در اندیشه‌ام که مقدم شما را گرامی دارم. اینک، کدامین یک از این دو راه را برای گرامی داشت خود می‌پسندی: دریافت سرمایه‌ی کلانی از طلا و نقره و همچون ده هزار درهم، یا بشارت و نوید به افتخار ابدی و همیشگی، کدامیک؟ پاسخ داد: سرورم! دومی را، مژده به شرافت و نیکبختی جاودانه را. امام هادی علیه‌السلام فرمود: پس تو را نوید باد به فرزند گرانمایه‌ای که حکومت عدل و داد را در جهان، پی خواهد افکند و بر شرق و غرب گیتی حکومت خواهد نمود و زمین را لبریز از عدالت و دادگری خواهد ساخت همان گونه که از ظلم و بیداد لبریز باشد. [صفحه ۱۸۶] پاسخ داد: سرورم! چه کسی و چگونه؟ فرمود: از همان شخصیت والایی که پیامبر در آن شب جاودانه تو را از مسیح و شمعون برای او خواستگاری کرد و در حضور مسیح و جانشین او، تو را به عقد او درآورد. اینک آیا او را می‌شناسی؟ پاسخ داد: آری! از همان شب جاودانه‌ای که به دست مادر گرانقدرش فاطمه علیهاالسلام اسلام آوردم، تاکنون شبی بدون عشق و ارادت معنوی به وجود مقدس او سحر نکردم و هر شب نیز خواب او را دیده‌ام. امام هادی علیه‌السلام به یکی از خدمتگزاران فرمود: کافور! خواهر گرانقدرم حکیمه را فراخوان. هنگامی که آن بانوی بزرگ وارد شد، امام هادی علیه‌السلام خطاب به او فرمود: حکیمه! این همان دوشیزه است... و حکیمه او را در آغوش کشید و مورد تکریم و مهر قرار داد و شادمانی خویش را از دیدار او اعلان کرد. حضرت امام هادی علیه‌السلام به خواهر گرانقدرش فرمود: دختر پیامبر! اینک او را نزد خویش ببر و مقررات و قوانین دین را آن گونه که می‌باید به او بیاموز که او همسر گرانقدر پسر حسن و مادر پرافتخار «قائم» خواهد بود. [۱۲۵]. این بود آنچه صدوق در «اکمال الدین» و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب «الغیبه» با اندک تفاوت در برخی واژه‌ها آورده‌اند که ما در حد توان، بهترین‌ها را برگزیدیم.

## رؤیای راست و درست

به نظر می‌رسد که این روایت، اندکی نیاز به تحلیل و تفسیر دارد، بدین صورت: خواب‌های راست و مطابق با واقع از دیدگاه قرآن، واقعیتی پذیرفته شده است و بررسی و تحقیق کامل این بحث، نیاز به کتاب مستقلی دارد همان گونه که محدث [صفحه ۱۸۷] نوری رحمه الله در «دارالسلام» این بحث را آورده است، ما در اینجا به طور فشرده نکاتی را ترسیم می‌کنیم و می‌گذاریم: الف: خدا در قرآن شریف، خواب‌های متعددی را برای پیامبران بزرگ و دیگر بندگان خویش برشمرده است که از آنها، این واقعت دریافت می‌گردد که برخی از خواب‌ها، صادق و درست و مورد توجه است و دارای پیام صادقانه و دقیق و بی‌کم و کاست. برای نمونه، قرآن در سوره‌ی «صافات» [۱۲۶] خواب ابراهیم خلیل علیه‌السلام را آورده است و در سوره‌ی «یوسف» [۱۲۷] چهار خواب راست و درست را آورده است که عبارتند از: خواب یوسف، خواب دو جوان زندانی و خواب پادشاه مصر که همه‌ی اینها، از آینده، پیام داشت و همه صادقانه و درست از کار درآمد. ب: در روایات رسیده از پیامبر و امامان نور علیهم‌السلام با انبوهی از خواب‌های درست و مطابق با واقع روبه‌رو می‌گردیم که سرانجام همان گونه که دیده شده بود، به وقوع پیوست برای نمونه: ۱ - پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله در عالم رؤیا دید که گروهی همچون بوزینه‌ها، بر منبر او جست و خیز می‌کنند و با تلاش‌های

ارتجاعی خود امت حق طلب و توحیدگرای او را به شرک و ارتجاع و ستم و جاهلیت باز می‌گردانند. پیامبر صلی الله علیه و اله در همان حال از خواب بیدار شد و موج اندوه در چهره‌اش هویدا گردید که جبرئیل فرود آمد و این آیه‌ی شریفه را آورد: (و ما جعلنا الرؤیا التي اریناک الا فتنه للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن...) [۱۲۸]، [۱۲۹]. [صفحه ۱۸۸] ۲- و نیز آن حضرت خواب‌های دیگری دید و آنها را تفسیر کرد و آن گاه با گذشت زمان، همان گونه که تفسیر و پیش‌بینی فرموده بود، تحقق یافت. [۱۳۰]. ۳- و نیز دخت گرانمایه پیامبر صلی الله علیه و اله پدرش پیامبر را روز رحلت خویش در خواب دید و پیامبر صلی الله علیه و اله به او فرمود: دخترم! تو امشب نزد من و میهمان من خواهی بود. [۱۳۱]. و همان گونه که خواب دیده و تفسیر کرده بود، تحقق یافت و او به ملکوت پر کشید. ۴- همین گونه امیرمؤمنان علیه‌السلام [۱۳۲] و امام حسین علیه‌السلام [۱۳۳] هر کدام به طور جداگانه پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله در خواب دیدند و آن حضرت به شهادت آنان خبر داد و روز آن را نیز مشخص فرمود که همان گونه نیز به وقوع پیوست. از این رو باید پذیرفت که برخی از خواب‌ها، مطابق با واقع و دارای پیام درست از آینده است و برای انسانی که خواب دیده است، از عالم ملکوت و جهان ماورای طبیعت خبر می‌دهد. در روایات رسیده از پیامبر خدا صلی الله علیه و اله ثابت شده است که حضرتش فرمود: «من رأنی فقد رأنی، فان الشیطان لا یتمثل بی». [۱۳۴]. هر کس مرا در خواب ببیند، خوابش درست و مطابق با واقع است، چرا که شیطان نمی‌تواند خود را شبیه من سازد. همان گونه که نمی‌تواند در چهره‌ی اولیای خدا و پیامبران و امامان نور علیهم‌السلام درآید. و نیز بدین صورت از آن حضرت آورده‌اند که فرمود: «من رأنا، فقد رأنا...» هر کس ما را در خواب ببیند، مطابق با حقیقت است و درست دیده است. [صفحه ۱۸۹] با این بیان، باید پذیرفت که خواب بانو «نرجس» یک خواب صحیح و مطابق با واقع و دارای پیام و خبر بوده است. باید پذیرفت که او در عالم رؤیا درست دیده است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله پس از این که او به دست فاطمه علیها‌السلام اسلام آورده او را برای فرزندش خواستگاری کرد. و نیز خوابش صحیح بود که هر شب حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام را - پس از خواستگاری او به وسیله‌ی پیامبر صلی الله علیه و اله برای امام حسن عسکری علیه‌السلام - او را در خواب می‌دید و آن حضرت به او خبر داد که: جدش قیصر روم در اندیشه پیکار با مسلمانان و هجوم به کشور آنها است». و به او رهنمود داد که چگونه برای رسیدن به هدف و آرزوی خویش، در لباس خدمتگزاران و پرستاران و دوشیزگان کم سن و سال درآمده و در میان آنان قرار گیرد و به همراه ارتش روم به مرزها بیاید... تا سرانجام به افتخار دیدار یار و همسری حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام نائل آید و فراق و سوز هجر، به وصال تبدیل گردد. چه اشکالی به نظر می‌رسید که همه‌ی اینها مطابق با واقع و درست باشد؟ مگر نه این که نمونه‌های بسیاری از این امور در تاریخ رخ داده است؟ و چه مشکلی در بحث است که بگوییم: خداوند پس از این که در حضرت نرجس علیها‌السلام، این دختر اندیشمند و نواده‌ی حواریون و خوبان، استعداد و شایستگی روحی، فضایل و ارزش انسانی و امتیازات بسیاری چون: حیا، عفت، اقتدار، ایمان عمیق، اصالت و نجابت و شرافت خانوادگی را قرار داد او را به این افتخار جاودانه مفتخر سازد؟ و او را به این ویژگی‌ها و ارزش‌های والا، آراسته نماید تا بدین سان به افتخار مادری جان‌جانان و محبوب دل‌ها، حضرت مهدی علیه‌السلام مفتخر گردد؟ آیا این اشکالی دارد؟ چرا که اصل وراثت در شخصیت و عظمت کودک نقش مهمی دارد، در غیر این صورت چه انگیزه‌هایی موجب می‌گردد که پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله از کشور روم و از حضرت مسیح علیه‌السلام در عالم رؤیا از آن دوشیزه‌ی با شخصیت و پرشکوه برای فرزندش حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام خواستگاری کند؟ [صفحه ۱۹۰] آیا در کشور پهناور اسلامی، برای فرزندش امام حسن عسکری علیه‌السلام همسری یافت نمی‌شد؟ این مقدمات شگفت و تشریفات شگرف و طولانی برای چیست؟ روشن است که ابعاد شخصیت «نرجس علیها‌السلام» و راز و رمزهای زندگی او به صورت کاملی برای ما شناخته شده نیست، اما آنچه از این روایت طولانی، دریافت می‌گردد، نشانگر شکوه و عظمت شخصیت آن بانوی برجسته است.

۲- روایت دیگری نیز در منابع روایی ما موجود است که ترسیمگر زندگی آن بانوی با شخصیت و با اندیشه است، که این گونه روایت شده است: شیخ صدوق رحمه الله، از محمد بن عبدالله مطهری آورده است که می‌گوید: پس از شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام به محضر بانوی اندیشمند و دخت گرانمایه‌ی امام جواد علیه‌السلام حکیمه، شرفیاب شدم تا از امام راستین پس از حضرت عسکری علیه‌السلام که بر اثر بازی‌های سیاسی دستگاه خلافت، مردم در مورد وجود گرانمایه او دچار اختلاف عقیده و حیرت و سرگردانی می‌شدند، سؤال کنم. به او گفتم: بانوی گرامی! آیا حضرت عسکری علیه‌السلام دارای فرزند است؟ او تبسم کرد و گفت: اگر او پسر نداشته باشد، پس امام راستین پس از آن حضرت کیست؟ در حالی که همواره خاطر نشان ساختم که پس از دو سبط گرانمایه پیامبر، حسن و حسین علیهما‌السلام هرگز امامت در دو برادر به سان آنان نخواهد بود. [۱۳۵]. گفتم: سرورم! از ولادت سالارم دوازدهمین امام نور و از غیبت او برایم بگو؟ پاسخ داد: من کنیز با فضیلت و برجسته‌ای به نام «نرجس» داشتم که روزی فرزند [صفحه ۱۹۱] برادرم حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام به دیدار من آمد و او را دید. به او گفتم: سالارم! اگر اجازه می‌دهید او را به خانه‌ی شما بفرستم تا به افتخار همسری شما مفتخر گردد؟ فرمود: نه عمه جان! اما شخصیت و ویژگی‌های او مرا به تحسین واداشت. گفتم: سرورم! کدامین ویژگی او، شما را به تحسین واداشت؟ فرمود: او مادر فرزندی خواهد شد که در پیشگاه خدا عزیز و سرفراز است، بزرگمردی را به دنیا خواهد آورد که خداوند به دست او زمین را مملو از عدل و داد خواهد ساخت، همان گونه که از جور و بیداد، لبریز باشد. گفتم: سرورم! پس او را به خانه‌ی شما می‌فرستم، آیا اجازه می‌دهید؟ فرمود: در این مورد از پدر گرانمایه‌ام اجازه بگیرید. جناب حکیمه می‌گوید: لباس خویش را پوشیدم و به خانه حضرت امام هادی علیه‌السلام آمدم. پس از نثار درود بر آن وجود گرانمایه نشستم که آن حضرت سخن را آغاز کرد و فرمود: حکیمه! نرجس را به خانه‌ی پسر من حسن، بفرست. گفتم: سالار من! من به همین دلیل به دیدار شما آمدم تا در این مورد کسب اجازه نمایم. حضرت فرمود: خداوند دوست دارد در این پاداش پرشکوه تو را شریک و در این کار شایسته بهره‌ور سازد. این بانوی گرانقدر می‌افزاید: من به خانه بازگشتم و بی‌درنگ نرجس را آن گونه که شایسته بود، آراسته ساخته و به ازدواج حضرت عسکری علیه‌السلام درآوردم و در خانه‌ی خویش از آنان مهمانداری کردم، چندی آن حضرت نزد ما بود و آن گاه همراه همسرش به خانه‌ی پدرش بازگشت. [۱۳۶]. [صفحه ۱۹۲]

### نگرشی بر این روایت

همان گونه که ملاحظه شد، این روایت از منشاء خانوادگی «نرجس» و سرگذشت شگفت‌انگیز زندگی او چیزی نمی‌گوید و تنها بیانگر این مطلب است که آن بانو در خانه دختر امام جواد علیه‌السلام بود و در همانجا هم حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام او را دید و شکوه و عظمت معنوی را در قامت برافراشته و چهره‌ی پرنجابت و پیشانی بلند او خواند. اما این روایت از چگونگی رسیدن او به شهر تاریخی سامرا و به خانه‌ی جناب حکیمه خاتون ساکت است. برخی از اندیشمندان معاصر، در این اندیشه‌اند که میان دو روایت پیوند دهند، به همین جهت می‌گویند: در روایت نخست، جمله‌ای که حضرت امام هادی علیه‌السلام خطاب به حکیمه می‌فرماید: «یا بنت رسول الله! خذیها الی منزلک... فانها زوجة ابي محمد و أم القائم» دختر پیامبر! او را به خانه‌ی خود ببر و مقررات دین را به او تعلیم کن؛ چرا که همسر فرزندانم حسن علیه‌السلام و مادر آخرین امام نور «قائم» آل محمد علیهم‌السلام خواهد بود. با این بیان، نرجس علیها‌السلام به خانه‌ی دختر امام جواد علیه‌السلام آمد و در آنجا بود که امام حسن عسکری علیه‌السلام او را دید و بدو نگریست، چرا که همسر او بود. اما حقیقت این است که در روایت دوم واژه‌هایی به کار رفته است که با این تأویل و تفسیر نمی‌سازد. برای نمونه: حکیمه می‌گوید: «کانت لی جاریة یقال لها: نرجس» و این جمله دلالت بر این می‌کند که نرجس نه در خانه

او به عنوان میهمان که خدمتگزار بوده و او از موضع سرور و سالار او سخن می‌گوید. [صفحه ۱۹۳] دیگر این که می‌گوید: «و هبتها لأبی محمد» این جمله نیز با جمله‌ی امام هادی علیه‌السلام که در روایت اول آمده است، نمی‌سازد که می‌فرماید: «فانها زوجة أبی محمد».

### یک پرسش

پس از رد توجیه و تفسیر فوق، این سؤال پیش می‌آید که چگونه حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام به یک دختر بیگانه نظر عمیق افکند و او را به خوبی نگریست؟

### پاسخ پرسش

نخست آن که: نگاه به کنیز دیگری با رضایت مالک او جایز است و امام عسکری علیه‌السلام هرگز به نامحرم و بدون مجوز شرعی نمی‌نگرد، چرا که او معصوم است و عصمت، مانع اشتباه و لغزش و خطا است تا چه رسد به گناه. دوم آن که: راوی روایت دوم مجهول است و خود روایت ضعیف، بر این اساس اعتماد به روایت نخست بهتر و مناسب‌تر است. [۱۳۷]. [صفحه ۱۹۷]

## کراماتی از آستانه سامرا

### کرامتی چند از آستانه سامرا

همان گونه که پیشتر هم اشاره شد زندگی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام از کرامات و معجزات لبریز بود، مزار آن بزرگواران نیز پس از شهادتشان شاهد کرامات و کارهای شگفت‌انگیز بوده در این بخش به مواردی از این شگفتی‌ها اشاره می‌نمایم.

### ظهور کرامت ضریح مطهر عسکرین

محدث نوری رحمه الله در کتاب «دارالسلام» از اروع عصر خود، ملا زین‌العابدین سلماسی قدس سره - که از اجله‌ی تلامذه‌ی سید جلیل بحرالعلوم طیب الله رمسه بود - این گونه نقل می‌کند: اوقاتی که سور سامرا را بنا می‌نمودند، در حرم عسکرین علیهما‌السلام بعد از نماز ظهر مشغول تعقیب بودم. حرم خلوت بود و احدی غیر از من نبود. ناگاه مردی زائر ترک وارد روضه‌ی مطهره گردید. بعد از زیارت، ضریح مطهر را گرفته به شدت حرکت می‌داد و به زبان ترکی عرض می‌کرد: یا بن رسول الله! هزینه‌ی سفر من گم شده و می‌دانید فقط همین بود. از شما می‌خواهم. او ضریح مبارک را چنان حرکت می‌داد که نزدیک بود شبکه‌ها از هم جدا گردد و کلمات جسورانه - مانند کسی که با مثل خود مکالمه می‌کند - می‌گفت. تا آن که گفت: پنبه از گوش خود بردارید تا من کیسه‌ی هزینه‌ام را نگیرم دست بر نمی‌دارم. او متوجه نبود که من زبان ترکی را می‌دانم. وقتی این گونه سوء ادب را از او مشاهده کردم، به نزد او رفتم و به زبان ملایمت او را موعظه و نصیحت کردم که این [صفحه ۱۹۸] نوع گفتار و کردار شایسته‌ی مقام ائمه اطهار علیهم‌السلام نیست. رعایت ادب نما! آن مرد متغیرانه گفت: به تو چه که میان من و امام من داخل می‌شوی؟! برو مشغول کار خود باش و من به امام و به حق او بر رعیت از تو داناترم و از آنها جدا نمی‌شوم تا مراد مرا بدهند. پس من در زاویه‌ی بالای سر مبارک ایستادم. آن مرد زائر همان کلمات را تکرار می‌کرد و در اطراف ضریح مقدس طواف می‌نمود و من متفکر در امر او بودم که چگونه خواهد شد. ناگاه صدایی بلند شد و کیسه‌ای از بالای سر ضریح مطهر در کنار او به زمین افتاد. آن مرد در پایین پای مبارک بود. چون آن صدا را شنید به بالای سر مبارک آمد و کیسه‌ی خود را دید، خوشحال شده و آن کیسه را برداشت و رو به

من کرد و گفت: دیدی که چگونه از امام گرفتم با حرف‌هایی که خوشتم نمی‌آمد و به طبع ناگوار بود. گفتم: کیسه‌ات را کجا گم کرده بودی؟ گفت: بین مسیب و کربلا، ولی من در این جا ملتفت شدم! من از یقین و اخلاص او تعجب نمودم و خدا را به آنچه از آیات حجج خود صلوات الله علیهم اجمعین نمایان کرد شکر نمودم.

### حاج جواد صباغ و معجزه عسکرین

حاج جواد صباغ که از تجار معتبر و ثقه و معتمد بود، در سامرا سر کار تعمیر روضه‌ی متبرکه عسکرین علیهما السلام در سرداب مقدس بود. از جانب جعفر قلی خان خوئی در سنه ۱۲۱۰ - که حقیر به عزم زیارت بیت الله الحرام به آن حدود مشرف شده بودم به زیارت سامرا رفتم - او در آنجا بود. وی حکایت کرد که سید علی نامی بود که سابق بر این از جانب وزیر بغداد حاکم سامرا بود. حقیر او را در سنه ۱۲۰۵ که مشرف شده بودم دیدم، وی گفت: از زوار عجم وجهی که برای هر نفری یک ریال بود می‌گرفت و ایشان را رخصت زیارت و دخول در روضه می‌داد و برای امتیاز وجه دادگان و ندادگان مهری داشت که بر ساق پای افراد می‌زد که برای دفعات [ صفحه ۱۹۹ ] دیگر که داخل روضه می‌شوند، نشانه باشد. روزی بر در صحن مقدس نشسته بود؛ سه نفر ملازم او هم همراهش بودند و چوب بلندی در پیش خود نهاده و قافله زوار از عجم که وارد می‌شد، پای هر یک از زوار را مهر می‌کرد و وجه را می‌گرفت و رخصت دخول می‌داد. جوانی از اخیار عجم آمد و عیال او نیز همراه او بود. وی از جمله اهل شرف و ناموس و حیا و جمال بود. آن جوان دو ریال داد. سید علی ساق پای آن جوان را مهر کرد و گفت: آن زن نیز بیاید تا ساق پای او را مهر کنم. جوان گفت: این زن هر دفعه یک ریال می‌دهد و می‌گذرد. دیگر مهر را لازم نیست. سید علی گفت: ای رافضی بی‌دین! عصیبت و غیرت می‌کنی که ساق پای زن تو را ببینم؟ جوان گفت: اگر در میان این جمعیت مردم غیرت کنم، کار غلطی نکرده‌ام. سید علی گفت: ممکن نیست، تا ساق پای او را مهر نکنم اذن دخول ندهم. آن جوان دست زن را گرفت و گفت: اگر زیارت است همین قدر هم کافی است. وقتی خواست مراجعت کند، سید علی شقی گفت: ای رافضی! گفته‌ی من بر تو گران آمد؟ وقتی زن می‌خواست برود، سر چوبی بر شکم او زد. زن به زمین افتاد و لباس او کنار رفت و بدن او نمایان شد. آن جوان دست زن را گرفت و بلند کرد و رو به روضه مقدسه عرض کرد: اگر شما پیسندید بر من نیز گوارا است. آن گاه به منزل خود مراجعت نمود. حاج جواد گوید: من در خانه بودم. سه - یا چهار - ساعت بعد کسی به نزد من آمد و گفت: که مادر سید علی تو را می‌خواهد. من روانه شدم، دو سه نفر دیگر هم آمدند. من زود خود را به خانه او رساندم. دیدم سید علی مثل مار زخم خورده بر زمین می‌غلطد و از درد دل داد می‌زند و خانواده‌اش دور او جمع شده‌اند، وقتی مرا دیدند، مادر، زن و دخترانش گریه کنان بر پای من افتادند، که برو آن جوان را راضی کن. [ صفحه ۲۰۰ ] سید علی داد می‌زد: خدا! غلط کردم و بد کردم. من پیش آن جوان رفتم و خواهش دعا کردم که از جرم سید علی بگذرد. گفت: من از او گذشتم، اما کو آن دل شکسته و آن حالت من؟! من برگشتم، مغرب بود، برای نماز مغرب و عشاء به روضه عسکرین علیهما السلام آمدم. دیدم مادر، زن، دختران و خواهران سید علی سرهای خود را برهنه کرده و گیسوهای خود را بر ضریح مقدس بسته و دخیل آن بزرگوار شده‌اند و فریاد سید علی از خانه‌ی او به روضه می‌رسید. بستگان او به خانه رفتند ولی آن شقی مرده بود. او را غسل دادند و چون کلیدهای روضه و رواق به جهت مصالح تعمیر و آلات آن در دست من بود، از من خواهش کردند که تابوت او را در رواق گذارده، چون صبح شود در آنجا دفن نمایند. من اجازه دادم و جنازه را در آنجا گذاردند و من اطراف رواق را چنان که متعارف است، ملاحظه کردم که مبادا کسی پنهان شده باشد و چیزی از روضه مفقود شود آن گاه درب را قفل کرده و کلیدها را برداشتم و رفتم. سحرگاهان، آمدم و به خدمه گفتم: شمع‌ها را افروخته، در رواق را گشودند، ناگاه سگ سیاهی را دیدم که از رواق بیرون دوید و رفت. من خشمناک شدم. به یکی از خدام گفتم: چرا اول شب رواق را به خوبی نگشته‌اید؟ گفتند: ما دقت کردیم، هیچ چیزی در رواق نبود. وقتی روز شد خانواده‌ی سید علی آمدند تا جنازه‌ی

او را برداشته و دفنش کنند، دیدند کفن خالی در تابوت است و هیچ چیز دیگری در آنجا نیست. [۱۳۸].

### جوان تبریزی در حرم عسکرین

شیخ جلیل، شیخ محمد نجفی قدس سره - که از مشایخ اجازه این حقیر است - در سفری که به جهت زیارت عسکرین علیهما السلام و سرداب مقدس به سامرا مشرف شدیم با [صفحه ۲۰۱] جناب ایشان همسفر بودیم. روزی این گونه حکایت کرد: من در سامرا آشنایی از اهل آنجا داشتم که هر گاه به زیارت می‌آمدم به خانه او می‌رفتم. روزی به سامرا آمدم آن شخص را رنجور، نحیف و مریض دیدم که مشرف به مرگ بود. از سبب بیماری او پرسیدم. گفت: چندی قبل قافله‌ای از تبریز برای زیارت به اینجا مشرف شدند. من چنان که عادت خدام این قباب و اهل سامرا است به طرف قافله رفتم که برای خود مشتری گرفته و آنها را در زیارت یاری کرده و سودی ببرم. در میان قافله جوانی را دیدم در زی ارباب صلاح و نیکان در نهایت خضوع و خشوع روانه روضه متبرکه شد. با خود گفتم: از این جوان می‌توان بسیار پول گرفت. در پی او رفتم. داخل صحن مقدس عسکرین علیهما السلام شد و در رواق ایستاد، کتابی در دست داشت و مشغول خواندن دعای اذن دخول شد و در نهایت خضوع و فروتنی، اشک از دو چشم او جاری بود. به نزد او رفتم گوشه ردای او را گرفتم. گفتم: می‌خواهم به جهت تو زیارتنامه بخوانم. او دست به کیسه کرد و یک دانه اشرفی به کف من گذارد و اشاره کرد که برو و با من کاری نداشته باش. من که چند روزی زیارتنامه می‌خواندم به یک دهم آن شاکر بودم، آن را گرفته قدری راه رفتم. طمع مرا بر آن داشت که باز از او پول بگیرم. برگشتم دیدم در نهایت خضوع و فروتنی و گریه مشغول دعای اذن دخول است. باز مزاحم او شده، گفتم: باید من برایت زیارت بخوانم. این دفعه نیم اشرفی به من داد و اشاره کرد که با من کاری نداشته باش. برو. من رفتم و با خود گفتم: شکار خوبی به دست آمده است. باز مراجعت کردم. در عین خضوع و خشوع بود، به او گفتم: کتاب را بگذار. باید من به جهت تو زیارتنامه بخوانم و ردای او را کشیدم. این دفعه نیز یکصد ریال به من داد و مشغول دعا شد. من رفتم. باز طمع مرا بر آن داشت که مراجعت کنم. این دفعه کتاب را در بغل گذارده و حضور قلب او تمام شد. بیرون آمد و من از کرده‌ی خود پشیمان شدم و به [صفحه ۲۰۲] نزد او رفتم و گفتم: برگرد و هر گونه که می‌خواهی زیارت کن من با تو کاری ندارم. با گریه گفت: مرا حال زیارتی نماند و رفت. من خود را بسیار ملامت کرده و مراجعت نمودم. وقتی از در خانه داخل حیاط شدم، دیدم سه نفر بر لب بام خانه من رو به روی در خانه رو به من ایستاده‌اند آن که در میان بود، جوانتر بود و کمانی در دست داشت. تیر در کمان نهاد و به من گفت: چرا زائر ما را از ما بازداشتی و کمان را کشیدی. ناگاه سینه من سوخت و آن سه نفر غائب شدند و سوزش سینه من به تدریج زیاد شد. بعد از دو روز مجروح شد و به تدریج جراحت آن پهن شد. اکنون سینه‌ی مرا گرفته است. او سینه‌ی خود را گشود، دیدم تمام سینه پوسیده بود و سه روز نگذشت که آن شخص مرد. [۱۳۹].

### اعجازی دیگر

در این جا مناسب است با توجه به غربت حرم کاظمین علیهما السلام معجزه‌ای از امام کاظم و امام جواد علیهما السلام بیان کنیم: در خزائن نراقی رحمه الله این گونه آمده است: در سال ۱۲۱۰ هجری به عزم زیارت بیت الله الحرام وارد بغداد شدم. چند روزی در بقعه متبرکه کاظمین علیهما السلام به جهت اجتماع کاروان توقف کردم. شب جمعه‌ای با جمعی از اعیان و همسفران در روضه متبرکه امامین هم‌امین بودم. بعد از آن که از تعقیب نماز عشاء فارغ شدم و ازدحام مردم کم شد، برخاستم و به بالای سر مبارک آمدم که دعای کمیل را در آن جا با حضور قلب کامل تلاوت نمایم. آواز جمعی از زنان و مردان عرب را بر در روضه مقدسه شنیدم به نحوی که مانع حضور قلب شد و صدا بسیار بلند شد. به یکی از رفقا گفتم: سوء ادب اعراب را ببینید که در چنین

موضعی، در چنین وقتی، چنین صدا را بلند می‌کنند؟! [صفحه ۲۰۳] چون صدای ایشان طول کشید، من با یکی از رفقا برخاستم که به پایین پای مقدس آمدیم تا ببینیم علت غوغا چیست. دیدم شیخ محمد کلیددار بر در روضه مقدسه ایستاده و چند زن عرب داخل روضه مقدسه شدند و یکی از آنها گریبان سه زن دیگر را گرفته و می‌گوید: کیسه پول مرا یکی از شما دزدیده‌اید و ایشان منکر بودند. آن زن گفت: در همین موضع متبرک قفل ضریح را گرفته، قسم به این دو بزرگوار یاد کنید تا من از شما مطمئن شوم و گریبان شما را رها کنم. من و رفقا ایستادیم که ببینیم کار ایشان به کجا می‌رسد. یکی از زنان در نهایت اطمینان قدم پیش نهاده و قفل را گرفته و گفت: یا أباالجوادین! أنت تعلم انی بریئة؛ ای پدر دو جواد! تو می‌دانی که من از این تهمت بری هستم. آن زن صاحب پول گفت: برو که من از تو مطمئن شدم. آن دیگری قدم پیش گذاشته همان گونه تکلم کرد و رفت. زن سومی آمد و قفل را گرفته، همین که گفت: «یا أباالجوادین! أنت تعلم انی بریئة» دیدم از زمین به نحوی بلند شد که گویا از سر ضریح مقدس گذشته و بر زمین خورد و یک دفعه رنگ او مانند خون بسته و چشم‌های او نیز چنین شد و زبان او بالا آمد. شیخ محمد صدا به تکبیر بلند کرد و سایر اهل روضه نیز تکبیر گفتند. شیخ محمد دستور داد که آن زن را کشیده و در یکی از صفا رواق مقدس گذاردند. ما نیز ماندیم که ببینیم امر به کجا منتهی می‌شود. آن زن هم چنان بی‌هوش بود. تا نزدیکی‌های سحر این قدر به هوش آمد که با اشاره فهمانید که کیسه پول آن زن را کجا گذارده‌ام. بیاورید و بدهید. خانواده‌ی او چند گوسفند به جهت کفاره‌ی عمل او ذبح کرده، تصدق کردند که آن زن خلاص شود و تا صبح در همان حال بود که در همان روز وفات یافت. [۱۴۰]. [صفحه ۲۰۴]

### فوز دیدار

آیت الله العظمی سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی رحمه الله از معدود افرادی است که به حضور امام عصر علیه‌السلام مشرف شده و در این مورد حکایات متعددی وجود دارد که در بعضی از کتاب‌های مربوط به این موضوع برخی از آنها را از قول معظم له نقل کرده‌اند. این حکایات به شرح زیر است: حکایت یکم: ایشان نقل کرد: زمان تحصیل علوم دینی و فقه اهل بیت علیهم‌السلام فوق‌العاده مشتاق دیدار جمال دل‌آرای حضرت بقیة الله الأعظم علیه‌السلام شدم و عهد نمودم که چهل شب هر چهارشنبه پیاده به مسجد سهله مشرف شده در آنجا بیتوته نمایم. به این قصد که به فوز دیدار امام عصر علیه‌السلام نایل شوم، بر این عمل مداومت داشتم تا شب چهارشنبه سی و ششم - یا سی و پنجم - که آن شب اتفاقاً قدری دیرتر از شب‌های پیشین حرکت نمودم، هوا ابری و بارندگی بود در نزدیکی مسجد شریف سهله خندقی وجود داشت. هنگامی که قدم به آن خندق گذاردم، تاریکی همه جا را فرا گرفته بود، در آن حال وحشت و خوف از دزدان - که در آن زمان زیاد بودند - مرا فرا گرفت. ناگاه از پشت سر صدای راه رفتن کسی به گوشم رسید، وحشت من افزون شد، برگشتم و نگاه کردم سید عربی را با لباس اهل بادیه دیدم. (تعجب است که در آن تاریکی چگونه سید بودن او را تشخیص دادم، اما در آن زمان به فکر نیفتادم و غافل بودم). او پیش آمد و با زبان فصیح فرمود: ای سید! سلام علیکم. وحشت من زایل شد و آرامش پیدا کردم و با آن سید عرب شروع به صحبت کردم و به راه رفتن ادامه دادیم. آن سید پرسید: کجا می‌روید؟ عرض کردم: به مسجد سهله و به قصد تشریف به زیارت مولا و امام زمان حضرت بقیة الله الأعظم علیه‌السلام. [صفحه ۲۰۵] پس از چند قدم که رفتیم به مسجد زید بن صوحان رسیدیم. آن مرد عرب گفت: خوب است وارد مسجد شویم و نماز تحیت را به جا آوریم. وارد مسجد شدیم و هر کدام دو رکعت نماز را به جا آورده و دعای پس از نماز را خواندیم. آن شخص عرب آن دعا را از حفظ می‌خواند. در آن هنگام گویی تمام اجزا و ارکان مسجد با وی آن دعا را می‌خواندند. انقلابی عجیب در خود مشاهده کردم که از توصیف آن عاجزم. پس از اتمام دعا آن مرد عرب به سوی من نگاه کرد و گفت: یا سید! آیا گرسنه‌ای؟ خوب است شامی خورده و پس از آن به مسجد سهله برویم. سفره‌ی غذایی را از زیر عبای خود بیرون آورد، در میان آن سفره سه قرص نان و دو - سه دانه خیار بسیار سبز بود که گویی تازه از بستان چیده بودند و حال آن که آن زمان



چله‌ی زمستان بود. من با مشاهده‌ی همه‌ی این حالات باز هم انتقال پیدا نکردم که آن شخص عرب کیست؟ پس از صرف شام به مسجد سهله رفتم و آن سید عرب تمامی اعمال مسجد سهله را به جا آورد و من هم از او پیروی کردم. هنگامی که فریضه‌ی مغرب و عشا را به جای آوردم من هم به او اقتدا کردم بدون این که از خود بپرسم که این شخص عرب کیست؟ سپس آن سید عرب به من گفت: آیا شما نیز پس از اعمال مسجد سهله به مسجد کوفه می‌روید، یا در مسجد سهله می‌مانید؟ گفتم: می‌مانم. پس از آن با آن سید عرب در وسط مسجد بر روی سکوی مقام حضرت امام صادق علیه‌السلام نشستیم و من به آن سید عرب عرض کردم: آیا میل چای یا قهوه یا دخانیات دارید تا حاضر کنم؟ آن سید گفت: این امور فضول معاش است و ما از آنها اجتناب می‌کنیم. این کلمه در من تأثیر بسیار گذاشت که تاکنون هم هر وقت یک استکان چای صرف می‌نمایم، فرمایش آن سید عرب در نظرم می‌آید و اعضای من مرتعش [صفحه ۲۰۶] می‌شود. به هر حال مجلس ما دو - سه ساعت به طول انجامید و در خلال آن مطالبی مطرح شد که اختصاراً به این شرح است: آن سید مطالبی در چگونگی استخاره کردن ارائه کرد و به خواندن برخی از سوره‌ها پس از نمازهای واجب یومیه تأکید نمود و خواندن دو رکعت نماز بین نمازهای مغرب و عشا و مطالبی دیگر. پس از آن صحبت‌ها من برای رفع حاجتی از جای برخاستم و به سمت در مسجد حرکت کردم که سر حوض بروم در وسط راه به ذهن من خلیجان نمود که این شب چه شبی است؟ و این سید عرب صاحب فضایل کیست؟ شاید همان مطلوب و گمشده‌ی من است. به مجرد خنجر این مطلب به ذهنم به داخل ساختمان برگشتم و متوجه شدم که از آن سید عرب اثری نیست و اصلاً کسی در مسجد حضور ندارد و حال آن که من هنوز از مسجد بیرون نرفته بودم. به این ترتیب من به مراد خود رسیده بودم در حالی که او را نشناخته بودم. از این رو دیوانه‌وار اطراف مسجد تا صبح قدم زدم، نظیر عاشقی دلسوخته که معشوق خود را گم نموده است. [۱۴۱].

### اقامت در سامرا

حکایت دوم: معظم له نقل کرده‌اند که: وقتی در سامرا اقامت داشتم شبی برای زیارت حضرت سید محمد علیه‌السلام از سامرا بیرون رفتم و راه را گم نمودم. پس از یأس از زندگی خود به واسطه‌ی تشنگی فوق‌العاده و گرسنگی و وزیدن باد سموم در قلب الاسد بی‌هوش شده روی خاک‌های گرم افتادم. ولی دفعتا چشم باز کردم و سر خود را بر روی زانوی شخصی دیدم. آن شخص کوزه‌ی آبی به لب من رسانید که تا کنون نظیر آن آب را در گوارایی و شیرینی نیاشامیده بودم. پس از خوردن آب سفره‌ی نان را باز نمود. دو - سه قرص نان ارزن در آن بود. پس از صرف غذا آن مرد عرب به من فرمود: نه‌ری جاری در این جا وجود دارد [صفحه ۲۰۷] خود را در آن شست و شو بده. من گفتم: در این جا نه‌ری نیست و گرنه من این قدر تشنه نمی‌شدم که مشرف به هلاکت باشم. آن مرد عرب فرمود: این آب است که در این جا جاری است. من به مجرد صادر شدن این کلمه از آن شخص عرب دیدم در آن جا نه‌ری باصفایی است و تعجب کردم که نه‌ر آب در کنار من بوده و من از تشنگی و عطش بسیار نزدیک به هلاک شدن بودم! آن مرد عرب سپس از من پرسید: قصد کجا داری؟ گفتم: حرم مطهر سید محمد علیه‌السلام. آن شخص عرب فرمود: این هم حرم سید محمد است. من مشاهده کردم و دیدم نزدیک بقعه‌ی سید محمد علیه‌السلام هستم و حال آن که محلی را که در آن جا راه گم کرده بودم قادسیه بود و مسافت فراوانی از آنجا تا مرقد سید محمد علیه‌السلام وجود داشت. در فاصله‌ی مصاحبت با آن مرد عرب از وی استفاده‌ی فراوان بردم و مطالب چندی برایم توضیح داد. از سفارش‌ها و توصیه‌های وی: تأکید بر تلاوت قرآن مجید. - انکار تحریف قرآن. - نیکی به والدین. - رفتن به زیارت بقاع متبرکه و امامزادگان. - احترام به ذریه‌ی علوی. - خواندن نماز شب. - ذکر تسبیح حضرت زهرا علیها‌السلام. - تأکید در زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بود. در این هنگام از فکر خطور کرد که نکند این شخص امام زمان علیه‌السلام باشد. با بروز این فکر در ذهنم ناگاه آن شخص عرب از نظرم ناپدید گردید و چقدر متأسف شدم که یار در کنارم بوده است و گمشده را یافته بودم اما او را نشناختم. [صفحه ۲۰۸]

## صدا و لحن نیکو

حکایت سوم: معظم له فرمودند: بار دیگر در همان زمان اقامت در سامرا چندی در سرداب مقدس شب‌ها بیتوته می‌کردم. شب‌های زمستان بود. در اواخر یکی از آن شب‌ها که در سرداب مقدس بودم، ناگاه صدای پایی شنیدم. با آن که در سرداب بسته بود، فوق‌العاده وحشت نمودم که شاید یکی از مخالفان شیعه و از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام باشد. شمعی که با خود داشتم خاموش شده بود، اما صدا و لحن نیکویی به گوشم رسید که فرمود: سلام علیکم و نام مرا به زبان آورد. من جواب دادم و عرض کردم: شما کی هستید؟ فرمود: یکی از بنی‌امام شما. عرض کردم: در سرداب بسته بود شما از کجا وارد شدید؟ سید فرمود: ان‌الله‌علی‌کل‌شیء‌قدریر. من عرض کردم: اهل کجا هستید؟ فرمود: اهل حجازم. سید حجازی فرمود: چرا در این وقت به این جا آمده‌اید؟ عرض کردم: حوائجی دارم و به جهت آنها متوسل شده‌ام. فرمود: جز یک حاجت بقیه‌ی حوائج شما بر آورده خواهد شد. سپس آن سید حجازی سفارش‌هایی را کردند، از جمله تأکید بر اقامه‌ی نماز جماعت، مطالعه‌ی فقه حدیث، تفسیر، صله‌ی رحم، رعایت حقوق استادان و معلمان و تأکید در مطالعه و حفظ «نهج‌البلاغه» و ادعیه «صحیفه‌ی سجادیه». من از آن سید حجازی خواستم که برای من به درگاه الهی دعا کند. آن بزرگوار دست‌ها را به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: الهی بحق‌النبی و آله این سید را موفق به خدمت شرع بفرما، حلاوت مناجات با خود را به او بچشان، حب او را در قلوب مردم جای ده و او را از شر و کید شیاطین، مخصوصاً حسد مصون فرما. [ صفحه ۲۰۹ ] در طی صحبت آن سید حجازی قدری تربت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را که با هیچ چیز مخلوط نبود و به اندازه‌ی چند مثقال بود، به من داد که مختصری از آن تربت هنوز در نزد من است و یک انگشتر عقیق هم به من داد که هنوز هم آن را دارم و آثار فراوانی از آن دیده‌ام. پس از آن زمان ناگاه فهمیدم که آن سید حجازی ناپدید شد و من آن زمان فهمیدم که آن سید حجازی امام زمان علیه‌السلام بوده است و متأسفانه در وقت حضور وی ندانستم.

## ملاحظه‌ی غربت

حکایت چهارم: آیت‌الله ابن‌العالم دزفولی در کتاب «منتخبات» خود، داستان دیگری از تشریف معظم له، به زیارت ولی‌الله اعظم امام زمان - عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف - نقل کرده است، ولی نامی از معظم له نبرده، بلکه نوشته است: یکی از زعمای بزرگان در سال ۱۳۵۸ قمری داستان تشریف خود را برایم چنین املا کرد که: زمان اقامت در سامرا در ثلث آخر شب جمع‌های برای بعضی از حوائج قلبیه بدون اطلاع رفقا از مدرسه بیرون رفتم و به سوی سرداب مقدس شتافتم و مشغول توسل به وجود مبارک صاحب‌الامر علیه‌السلام شدم. شمعی که همراه داشتم روشن کردم و شروع به خواندن زیارت ناحیه‌ی مقدسه نمودم، به مجرد روشن شدن شمع شخصی از اهل سنت که احساس نموده بود، کسی در سرداب مقدس است به طمع مال و از روی عداوت مذهبی وارد سرداب گردید و در حالی که - چاقو یا خنجری - در دست داشت به من حمله کرد. و من گویی ملهم شدم به این که شمع را خاموش نمایم و چنین کردم و هراسان از هول جان به اطراف می‌دویدم و آن شخص سنی نیز مرا تعقیب می‌کرد تا این که در آن تاریکی عبا‌ی مرا گرفت و من در آن حال اضطراب حقیقی، متوجه ولی‌عصر علیه‌السلام شده و بی‌اختیار عرض کردم: یا صاحب‌الزمان! ناگهان شخص دیگری در سرداب پیدا شد و صیحه‌ای بر آن شخص سنی زد که در همان حال افتاد و من نیز از شدت ترس حالت غشوه و ضعف پیدا کردم. پس از اندکی به هوش آمدم و دیدم که سرم در دامن کسی است و با کمال ملاحظت [ صفحه ۲۱۰ ] مشغول به هوش آوردن من است. چشمانم را باز کردم و دیدم که شمع روشن است و آن شخص که سر مرا به دامن گرفته در زی اعراب بادیه‌ی اطراف شهر نجف است. آن شخص چند دانه‌ی خرما به من مرحمت کرد که هسته نداشتند، در آن حال متوجه این مطلب نبودم، ولی پس از خوردن آنها و ناپدید شدن آن شخص متوجه شدم که دانه‌های خرما بدون هسته بودند. آن شخص

فرمودند: خوب نیست در چنین موارد خوف، تنها به این جا بیایی. سپس اضافه کردند که این چند نفر شیعه که در سر من رأی هستند، ملا-حظه‌ی غربت عسکرین علیهماالسلام نمی‌نمایند و اقلا- در شبانه روز، هر کدام از آنها دو مرتبه به حرم عسکرین علیهماالسلام مشرف نمی‌شوند! بعد طی مکالماتی که بین من و آن شخص رد و بدل شد، ایشان اظهار غربت اسلام و این که باید آن را یاری کرد، نمود و مطالب دیگر نیز بیان فرمود که از آن جمله آرزوی ایشان مبنی بر پیدا کردن کتاب شریف «ریاض العلماء» میرزا عبدالله افندی بود و اتفاقاً از این کتاب تمجید فراوانی نمود. به مجرد این که از خیال من گذشت که شخص عرب بدوی را چه مناسبت است با این سخنان و با این کتاب، که در آن حال آن شخص ناپدید شد و من که تازه متوجه شده بودم چه سعادت نصیب شده بود و قدر آن را ندانستم، واله و حیران به تفحص پرداختم، ولی اثری از آن شخص عرب نیافتم. از کثرت تأثر و شدت تألم مفارقت آن وجود مبارک مات و مبهوت از سرداب بیرون آمدم در حالی که آن شخص سنی همان طور مدهوش افتاده بود و من به سوی حرم عسکرین علیهماالسلام شتافتم. ابن‌العلم دزفولی در کتابی دیگر که زندگی نامه آیت الله العظمی مرعشی نجفی را تا سن ۲۴ سالگی ایشان با املائی خود معظم له تقریر کرده، عین این داستان را درباره‌ی خود معظم له آورده است. [۱۴۲]. [صفحه ۲۱۱]

## شب وصال

بعد از ظهر یک روز سه‌شنبه‌ی سرد زمستانی بود و من وسایل مربوط به رو به راه کردن چای و قهوه و قلیان را در بقچه‌ای گذاشته و آماده‌ی رفتن بودم. رفتن به مسجد سهله و شوق دیدار مولا-یم آقا امام زمان علیه‌السلام. عهد کرده بودم که تا چهل شب چهارشنبه‌ی پایبی به مسجد سهله بروم و به عبادت و راز و نیاز پردازم تا بلکه توفیق ملاقات امام را پیدا کنم. آخر ممکن نیست که چهل شب چهارشنبه بگذرد و امام زمان علیه‌السلام به مسجد سهله نیاید. تا به حال، سی و چهار - پنج هفته‌ی پشت سر هم به مسجد سهله رفته و شب را تا به صبح در آنجا مانده بودم. دیگر چیزی نمانده بود که چهل شب، تکمیل شود. اما مگر آسمان می‌گذاشت؟! اخم‌هایش را کرده بود توی هم و می‌نالید و اشک می‌ریخت. ابرهای سیاهی که آن روز میهمان آسمان نجف و کوفه بودند همه جا را تاریک و خیس کرده بودند و قصد رفتن هم نداشتند. من هم بقچه در بغل، کنار پنجره‌ی حجره ایستاده و چشم به آسمان دوخته بودم که کی باران بند می‌آید. دلم مثل سیر و سرکه می‌جوشید. می‌ترسیدم نتوانم اول اذان مغرب، خودم را به مسجد سهله برسانم. از طرفی به صلاح نبود که در تاریکی شب توی بیابان باشم، آن هم تک و تنها! آخر داستان‌های زیادی درباره‌ی دزدها و راهزن‌هایی که در آن مسیر در تاریکی شب به رهگذران تنها حمله کرده‌اند و چه بلاها که به سرشان نیاورده‌اند شنیده بودم. توی همین افکار بودم که با برقی که از آسمان جهید و صدای سهمگین رعدی که چند ثانیه پس از آن غرید به خود آمدم: - دیگر خیلی دارد دیر می‌شود. هر طوری شده باید بروم. این حرف‌ها را به خود گفتم و به راه افتادم. ابرها هم که دیدند نمی‌توانند جلوی رفتن مرا بگیرند، از رو رفتند و بساط گریه و زاری‌شان را جمع کردند. هوای تمیز و لطیفی بود، اما راه رفتن بر روی آن زمین‌های پر از گل و شل، چندان آسان نبود، به خصوص با آن نعلین‌های پر از وصله و پینه و درب و داغان! به نزدیکی مسجد [صفحه ۲۱۲] سهله که رسیدم، دیگر هوا کاملاً تاریک شده بود. هزار جور فکر و خیال به سوی ذهنم هجوم آورد. وقتی به یاد دزدها و راهزن‌ها افتادم حسابی هول برم داشت. به خندقی که در نزدیکی مسجد سهله بود رسیدم. آب زیادی توی آن جمع شده بود. دامن عبا و قبایم را جمع کردم و «بسم الله» گویان پا در درون خندق گذاشتم. اما در یک آن، سر جایم می‌خکوب شدم. گوش‌هایم را تیز کردم. صدای پای کسی را که در درون گل‌ها قدم بر می‌داشت از پشت سر شنیدم. دلم هری ریخت پایین و عرق سردی روی پشتم حس کردم که داشت به سمت پایین می‌شرید. ضربان قلبم شدت گرفت و صدای تاپ و توپ آن را در آن سکوت سنگین وحشت‌زا، به خوبی می‌شنیدم. با هزار ترس و لرز برگشتم و به پشت سرم نگاه کردم. شیخ مرد سید عربی را دیدم که داشت به من نزدیک می‌شد. نمی‌دانم در آن تاریکی، از کجا فهمیدم که سید است؟! پیش از آن که من چیزی بگویم، او با

صدای رسا و زبان عربی فصیح گفت: - ای سید! سلام علیکم. خیالم راحت شد. نفس عمیقی کشیدم و جواب سلامش را دادم. اضطراب و نگرانی، سرزمین وجودم را تخلیه کرد و جای خود را به آرامش و سکون داد. به من که رسید پرسید: - به کجا می‌روی سید؟ - به مسجد سهله. - به مسجد سهله؟! آن هم در این شب سرد و بارانی و تاریک؟! نمی‌شد می‌گذاشتی برای وقتی دیگر؟ - نه، نمی‌شد. یعنی برنامه‌ام به هم می‌خورد. حیف می‌شد. - چه چیزی حیف می‌شد؟ - عهد کرده‌ام چهل شب چهارشنبه پیاپی در مسجد سهله بیتوته کنم تا ان شاء الله آقا امام زمان علیه‌السلام را ملاقات نمایم. تا امروز، سی و چهار - پنج شب چهارشنبه موفق شده‌ام به مسجد سهله بروم. حالا که تا اینجا رسانیده‌ام، حیف می‌شد به خاطر باران یا تاریکی هوا، برنامه‌ام را ناتمام می‌گذاشتم... [ صفحه ۲۱۳ ] دیگر رسیده بودیم به مسجد زید بن صوحان. رفتیم توی مسجد و هر کدام دو رکعت نماز تحیت مسجد خواندیم. بعد از نماز، سید عرب شروع کرد به خواندن دعایی مخصوص، آن هم از حفظ! دیدم در و دیوار مسجد با او هم آوا شده‌اند و دعاهایی را که او می‌خواند زمزمه می‌کنند. با این که فقط ما دو نفر داخل مسجد بودیم، ولی می‌پنداشتی که هزار نفر دارند با هم دعا می‌خوانند. دعایی از سر سوز! عجیب تحت تأثیر آن دعا و فضا قرار گرفته بودم. هرگز چنین ندیده بودم و از هیچ مجلس دعایی چنین لذتی نبرده بودم. دعا که تمام شد، احساس کردم خیلی گرسنه‌ام. هنوز در این مورد کلمه‌ای بر زبان نیاورده بودم که سید عرب سفره‌ای از زیر عبایش بیرون آورد و در حالی که آن را پیش رویمان می‌گستراند گفت: - سید! تو گرسنه‌ای - خوب است شام بخوریم و بعد از آن عازم مسجد سهله بشویم. سه قرص نان و دو - سه تا خیار بسیار سبز و تازه در سفره بود. پوست خیارها انگار که چرب باشد برق می‌زد و بوی آن انسان را به هوس می‌انداخت. عجیب است که اصلاً به ذهنم خطور نکرد که این سید عرب این خیارهای به این سبزی و تازه‌ای را در این چله‌ی زمستان از کجا آورده است؟! شام ساده اما بی‌نظیری بود. سید عرب، سفره را جمع کرد، گفت: - پاشو به مسجد سهله برویم. نماز مغرب و عشا را در آنجا خواهیم خواند. وقتی وارد مسجد سهله شدیم، ابتدا دو رکعت نماز تحیت مسجد را خواندیم. با این که آن روزها دچار حالتی شده بودم که در عدالت هر کسی - حتی کسانی که سال‌ها آنها را می‌شناختم و هیچ خلاف شرع و عرفی از آنها ندیده بودم - شک می‌کردم و نمی‌توانستم در نماز جماعت به آنها اقتدا کنم، اما همین که سید عرب به نماز مغرب و عشا، قامت بست بی‌اختیار و با طیب خاطر به او اقتدا کردم. هر کاری که سید انجام می‌داد، من هم انجام می‌دادم. نافله‌ی مغرب و عشا و دعای مخصوص را سید خواند، همچنین نمازهای دو رکعتی وارده در مقامات مختلف از قبیل مقام امام سجاد زین‌العابدین علیه‌السلام، مقام امام صادق علیه‌السلام و مقام حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام [ صفحه ۲۱۴ ] را. وقتی او نماز می‌خواند، به وضوح حس می‌کردم که همه‌ی اجزا و ارکان مسجد هم دارند هماهنگ با او نماز می‌خوانند و ذکر می‌گویند. این دومین باری بود که من در یک شب، چنین چیزی را تجربه می‌کردم: - سید برنامه‌ات چیست؟ آیا بعد از اعمال مسجد سهله به مسجد کوفه می‌روی یا همین جا می‌مانی؟ این سؤالی بود که سید عرب، بعد از اتمام اعمال مسجد سهله از من پرسید. من هم جواب دادم: - همین جا می‌مانم. می‌ترسم همان وقتی که من به مسجد کوفه می‌روم، آقا تشریف بیاورند به اینجا و من بعد از این همه زحمت، از فوز دیدار روی مبارکش محروم بمانم. وقتی در وسط مسجد، در مقام امام صادق علیه‌السلام نشستیم، پرسیدم: - آیا چای یا قهوه یا قلیان میل دارید تا برایتان آماده کنم؟ پاسخی داد که تا اعماق وجودم نفوذ کرد و تنم را لرزاند. الان هم که ده‌ها سال از آن زمان می‌گذرد، هر وقت می‌خواهم یک استکان چای بنوشم بیاد آن جمله می‌افتم و تمام بدنم شروع می‌کند به لرزیدن! او گفت: - اینها از امور غیر ضروری زندگی است و ما از آن اجتناب می‌کنیم. نسیم ملایم و روح افزایی وزیدن گرفت. انگار نه انگار که زمستان بود! صحبت‌هایمان گل انداخت و حدود دو ساعت به طول انجامید. صحبت از استخاره به میان آمد. پرسید: - سید! چگونه استخاره می‌کنی؟ - خوب معلوم است. ابتدا سه تا صلوات می‌فرستم. بعد سه مرتبه می‌گویم: «استخیر الله برحمته خیره فی عافیة». [ ۱۴۳ ]. پس از آن مقداری از دانه‌های تسبیح را می‌گیرم و دو تا - دو تا می‌شمارم. اگر [ صفحه ۲۱۵ ] دست آخر دو تا ماند، استخاره بد است و اگر یکی ماند، خوب است. سید عرب، نگاهش را از سر محبت در

نگاه من گره زد و گفت: «این نوع استخاره، باقی مانده‌ای دارد که به شما نرسیده است و آن این است که اگر دست آخر، تنها یک مهره از تسبیح باقی ماند فوراً حکم به خوبی استخاره نکنید، بلکه توقف کنید و دوباره بر ترک عمل مورد نظر، استخاره نمایید. اگر در پایان شمارش، دو تا مهره باقی ماند، معلوم می‌شود که آن استخاره خوب بوده و چنانچه یک مهره باقی ماند، معلوم می‌شود که آن استخاره، میانه بوده است. بر اساس قواعد علمی، باید برای این روش از استخاره از او دلیل می‌خواستم، اما به مجرد شنیدن حرف‌هایش، در بست تسلیم شده و همه‌اش را پذیرفتم. نه تنها در مورد استخاره، بلکه در مورد سایر سخنانش نیز چنین بود. از جمله او بر این موارد تأکید کرد: «بعد از نمازهای واجب پنجگانه‌ی شبانه روزی این سوره‌ها را بخوان؛ «بعد از نماز صبح، سوره یس، بعد از نماز ظهر سوره نبأ، بعد از نماز عصر، سوره نوح، بعد از نماز مغرب، سوره ی واقعه و بعد از نماز عشا سوره ی ملک. بین نمازهای مغرب و عشا دو رکعت نماز بخوان. در رکعت اول بعد از سوره ی حمد هر سوره‌ای که دوست داشتی بخوان، اما در رکعت دوم بعد از حمد، سوره ی واقعه را. بعد از نمازهای پنجگانه این دعا را نیز بخوان: «اللهم سرحنی عن الهموم و الغموم و وحشۃ الصدر و وسوسۃ الشیطان، برحمتک یا ارحم الراحمین». [۱۴۴]. بعد از ذکر رکوع در نمازهای پنجگانه، بخصوص در رکعت آخر این دعا را بخوان: «اللهم صل علی محمد و آل محمد و ترحم علی عجزنا و اغثنا بحقهم». [۱۴۵]. [صفحه ۲۱۶] شرایع الاسلام مرحوم محقق حلی کتاب بسیار خوبی است و به جز اندکی از مطالب آن، الباقی تماماً مطابق با واقع می‌باشد. سعی کن زیاد قرآن بخوانی و ثواب آن را به شیعیانی که از دنیا رفته‌اند و وارثی ندارند، یا وارث دارند ولی یادی از آنها نمی‌کنند هدیه کنی. وقتی نماز می‌خوانی، تحت الحنک عمامه‌ات را از زیر چانه‌ات رد کن و سر آن را در عمامه‌ات قرار بده. زیارت حضرت سید الشهداء امام حسین علیه‌السلام را فراموش مکن». بعد هم در حق من دعا کرد: «خدا تو را از خدمتگزاران شرع مقدس اسلام قرار دهد». نمی‌دانم چگونه به من الهام شده بود که این مرد از همه چیز، حتی از عالم ارواح و آینده‌ی اشخاص، مطلع است. این بود که با نگرانی و اضطراب نسبت به آینده‌ی دینی‌ام پرسیدم: - نمی‌دانم، عاقبت کارم خیر است یا نه؟ نمی‌دانم نزد صاحب شرع مقدس رو سفیدم یا خدای ناکرده روسیاه؟ جوابی که به من داد آسودگی خیال را برایم به ارمغان آورد: - عاقبت تو خیر و سعیت مشکور است و بحمدالله نزد خداوند متعال روسفیدی. آخرین نگرانی‌ام را نیز با وی در میان گذاشتم: - نمی‌دانم آیا پدر و مادر و دیگر کسانی که حق بر گردن من دارند از من راضی‌اند یا نه؟ و جواب او این بود: - همه‌ی آنها از تو راضی‌اند و درباره‌ات دعا می‌کنند. - اگر ممکن است شما هم لطف کنید و برایم دعا کنید که در راه تألیف و تصنیف علوم دینی، موفق باشم. [صفحه ۲۱۷] هنگامی که در این مورد برایم دعا کرد اجازه گرفتم تا برای تجدید وضو از مسجد خارج شوم. نزدیک حوض که رسیدم، رفتم توی فکر: «امشب چه شبی است؟! این سید عرب کیست که این همه فضل دارد؟! اصلاً توی آن تاریکی کنار خندق از کجا رنگ عمامه‌ی مرا تشخیص داد و متوجه سیادت من شد؟! در این چله‌ی زمستان آن خیارهای به آن سبزی و تازه‌ای را از کجا آورده بود؟ و... نکند این آقا همان مقصود و معشوق من باشد که حدود سی و پنج - شش شب چهارشنبه به شوق دیدارش به این جا آمده و بیتوته کرده‌ام... نکند او امام زمان من باشد و من ساعت‌ها با او بوده و او را نشناختم...». تا این افکار به ذهنم خطور کرد، دلم هری ریخت پایین و عرق بر پیشانی‌ام نشست. با اضطراب برگشتم و به جایگاهی که روی آن نشسته بودیم، نگاهی انداختم اما... اما از آن مرد خبر و اثری نبود. در داخل مسجد شروع کردم به این طرف و آن طرف دویدن و اشک ریختن. حتی یک نفر هم جز من در مسجد نبود! یادم آمد از این شعر که می‌گوید: آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم از مسجد خارج شدم و شروع کردم به این سو و آن سو دویدن در اطراف مسجد. گاه داخل مسجد می‌شدم و گاه بیرون می‌آمدم. با خود شعر می‌خواندم و دیوانه‌وار می‌گریستم و بر سر می‌زدم. بالاخره سپیده‌ی صبح دمید ولی خورشید جمال معشوقم دوباره طلوع نکرد. من ماندم و اندوهی بزرگ که بر دلم سنگینی می‌کرد... [۱۴۶]. آری، آن گونه که بیان شد، بعضی از علما و صالحین - مانند شیخ انصاری، علامه سید بحر العلوم، جد آیت الله بروجردی رحمه الله و دیگران - در زمان غیبت کبری به حضور امام زمان

علیه‌السلام به صورت ناشناخته می‌رسیدند؛ آیت الله شاهرودی رحمه الله هم دو بار به طور ناشناخته به حضور امام زمان علیه‌السلام رسید که خودش اجازه نقل آن را داده بود. [صفحه ۲۱۸]

## در راه سامرا

قضیه اول: بار اول در زمانی که هنوز وسائل نقلیه موتوری نیامده بود و مردم با اسب و الاغ رفت و آمد می‌کردند، آقای شاهرودی هنوز ازدواج نکرده بود و ساکن مدرسه بزرگ مرحوم آخوند بودند، در ایام زیارتی مثل اول و نیمه رجب و نیمه شعبان و روز عرفه و اربعین گاهی عاشورا صبحانه‌ی ساده‌ای که عبارت از نان و چای بود می‌خوردند و کیسه توتون و کبریت و سیل [۱۴۷] پپ گلی را بر می‌داشتند و پیاده عازم زیارت می‌شدند. از نجف تا کربلا سه کاروان سرای شاه عباس وجود داشت و این فاصله را به سه قسمت و هر قسمت را یک خوان می‌نامیدند، خوان اول مصلی خوان دوم شور و نص [۱۴۸] و خوان سوم را نخيله می‌نامیدند. علت این که قسمت سوم را خوان نخيله می‌گویند، این است که در زمان حضرت امام حسین علیه‌السلام چندین درخت خرما در آنجا موجود بوده است و آن قسمت از آن منطقه را نخيلات می‌گفتند به همان مناسبت کاروان سرای سوم را خوان نخيله نامیده‌اند و فاصله خوان نخيله تا کربلا سه فرسخ است. مرحوم آقای شاهرودی این مسیر را پیاده طی می‌نمودند. در مدرسه بزرگ مرحوم آخوند خراسانی شخصی بود به نام شیخ حسن همدانی از حاجی‌زاده‌های همدان بوده، وی دارای هیكلی درشت و قدی بلند و هم چنین وضع مالی او خوب و لباس‌های مرتبی هم می‌پوشید و هر موقع هم که می‌خواست کربلا برود الاغی اجاره می‌کرد و به راحتی مسافرتش را انجام می‌داد. در یکی از مواقع زیارتی که آقای شاهرودی قصد زیارت داشت، شیخ حسن همدانی خدمت آقا آمد و گفت: جناب استاد من می‌خواهم این بار در خدمت شما [صفحه ۲۱۹] و مانند شما با پای پیاده کربلا بروم. آقای شاهرودی فرمودند که چون شما به اصطلاح سایه رس هستید و پیاده‌روی نکرده‌اید قدرت ندارید که با من همگام شوید و چون این فاصله از نجف تا کربلا تمامش رمل [۱۴۹] است، بعید می‌بینم که بتوانید پیاده در این رمل‌ها قدم بردارید. شیخ حسن گفت: من از نظر جثه از شما قوی‌تر هستم. آن گاه اصرار کرد، خلاصه آقای شاهرودی قبول نمودند، اتفاقاً زیارت اول ماه رجب بود، صبح پس از صرف همان صبحانه ساده از مدرسه بزرگ مرحوم آخوند به طرف خوان مصلی به راه افتادند تا حدود یک فرسخ، شیخ حسن جلو جلو می‌رفت و هر چه مرحوم آقای شاهرودی می‌گفتند: که صبر کنید با هم برویم، مرحوم شیخ حسن می‌گفت: یا الله! راه بیاید شما مثل من قدرت ندارید، خیال کردید که من نمی‌توانم پیاده‌روی کنم؟ حدود دو فرسخ که از نجف دور شدند آقا شیخ حسن یواش یواش خسته شده و قدم‌هایش کندتر شده بود و آقای شاهرودی به همان روال سابق که حرکت می‌نمود به او رسید و فرمود: چرا یواش حرکت می‌کنید؟ شیخ حسن گفت: با هم راه برویم بهتر است. مقداری دیگر که راه رفتند: شیخ حسن عقب افتاد و خسته شد، هر چه مرحوم آقای شاهرودی، شیخ را تشویق به حرکت نمود، فایده نکرد و گفت: آقا واقعا خسته شدم، بهتر است مقداری استراحت کنیم. همانجا نشستند تا آنکه ظهر گذشت، حالا هم گرسنه شده بودند و هم تشنه در آن حوالی هم نه آب بود و نه آبادانی. مرحوم شیخ حسن گفت: دلم درد گرفته است و اشاره به آقای شاهرودی که قدری دلم را مالش بده. آقای شاهرودی هم مشغول مالیدن دل او شده که ناگهان شیخ حسن شهادتین بر [صفحه ۲۲۰] زبان جاری نمود و داعی حق را لیسک گفت، آقای شاهرودی می‌ماند با یک جنازه در بیابان، اگر جنازه را بگذارند و بروند که کسی را خبر کند، ممکن است شب حیوانات وحشی او را بخورند و اگر بمانند در آن بیابان بی‌آب و غذا برای خودشان خطر مرگ را داشت، چندین بار آمد جلوی آنهايي که با اسب و قاطر و الاغ در حرکت بودند تا شاید بتواند یک مرکبی گرفته و جنازه را به نجف برگرداند. اما آنها هیچ اعتنایی نکردند، حدود غروب آفتاب شده بود و خیلی خیلی مضطرب و متحیر شده بودند، برگشتند بر سر جنازه شاید که رمقی در او باشد، دیدند که نه، هیچ خبری نیست و جنازه هم سرد شده است. در همین حال اضطراب و تحیر صدای سم اسبی را شنید، چون نظر کرد دید که یک

اسب سوار با لباس‌های سفید و اسب سفید یک نیزه هم در دست و شال سبزی هم به کمر بسته بود به زبان فارسی فرمود: آقا سید محمود شاهرودی چه شده است؟ عرض کرد: آقا سید! من هر چه به این شیخ گفتم که بابا تو قادر به پیاده‌روی با من نیستی به حرف من گوش نکرد و آمد و آآن متحیرم که چه کنم و آفتاب هم غروب کرده است و این چهارپادارهای بی‌مروت هم هیچ اعتنایی ندارند. آن شخص اسب سوار فرمودند: حالا چه می‌خواهی؟ آقای شاهرودی عرض کرد: یک حیوان برای حمل جنازه به نجف اشرف کافی است چون زیارت این سفر ما مبدل به مرده‌کشی شده است. آن آقا اشاره نمود، یک مرد عرب با الاغ‌های خود آمد و آن آقا فرمود: یک حیوان بده به این سید. آن عرب یک الاغ آورد و رفت. آقای شاهرودی عرض کرد: آقا سید پول آن چقدر می‌شود؟ فرمودند: پول آن داده شده است. عرض کرد: این حیوان را در نجف به چه کسی تحویل بدهم؟ فرمودند: الاغ را رها کنید، خودش راه را بلد است و می‌رود. عرض کرد: آقا! اسم شما چیست؟ [صفحه ۲۲۱] فرمودند: عبدالله بن حسن. عرض کرد: در کجا شما را می‌توانم ملاقات کنم؟ فرمودند: در پشت شهر نجف، طرف راه مدینه نزدیک کوره‌های آجرپزی جایی است معروف. آن گاه آن آقای اسب سوار خداحافظی کرد و رفت، حالا هوا تاریک شده و آقای شاهرودی مانده با یک حیوان و یک جنازه، مسافران و چهارپادارها هم دیگر رفت و آمد نمی‌کنند، یک مرتبه آقای شاهرودی به خود آمد و فهمید که آن سید حضرت حجت علیه‌السلام بوده است و با خود گفت: ای کاش که قبل از آن که ایشان بروند می‌شناختم و تقاضای کمک بیشتری هم می‌کردم. اما دیگر حالا چاره‌ای نیست، بالأخره با توکل به خداوند حیوان را آورد کنار جنازه، حیوان هم آرام ایستاد و هنگامی که جنازه را خواست بردارد، دید آنقدر سبک است که مثل یک تخته خشک، در حالی که باید خیلی سنگین باشد، جنازه را بالای حیوان گذاشت و با عمامه آن را بسته و عبا را روی آن انداخت و چون از این کارها فارغ شد همین که آقای شاهرودی اراده حرکت نمود، حیوان هم به سوی نجف اشرف حرکت کرد و پس از مختصر وقتی به دروازه‌ی نجف رسیدند. شهر نجف در آن موقع دارای دروازه بود و هنگام غروب آفتاب از ترس هجوم بدوی‌های مهاجم و غارتگر دروازه‌ها را می‌بستند. این حیوان مثل این که می‌داند باید چکار کند از طرف کوفه به سمت نهر آبی به نام جدول که کنار غسل‌خانه بود و فعلا هم آثار مختصری از آن باقی مانده است آمده و مقابل غسل‌خانه ایستاد. ناگاه صدایی از داخل برآمد که آقا سید محمود شاهرودی! جنازه‌ی شیخ حسن را آوردی؟ مرحوم آقای شاهرودی جواب داد: بلی آوردم. گفت: بیاور، باز هم به تنهایی جنازه را باز نموده و از حیوان پیاده کرد و به داخل غسل‌خانه وارد نمود بدون این که احدی را ببیند در حالی که صدا را از داخل شنیده بود، آن حیوان هم رفت، آقای شاهرودی آمد رو به بلندی طرف نجف دید [صفحه ۲۲۲] که دروازه‌ها بسته است با زحمت از سوراخ‌های خراب شده، وارد شهر شد و به مدرسه‌ی بزرگ آخوند آمد، درب مدرسه را کوبید، خادم درب را باز نموده با حالت تعجب گفت: آقا کربلا چه شد؟ شیخ حسن همدانی کجا است؟ رفقا جمع شدند و ایشان قضیه را مفصلاً شرح داد، صبح آن شب همه با هم به سوی غسل‌خانه آمدند دیدند جنازه شیخ غسل داده، حنوط و کفن شده حاضر و آماده است، جنازه را تشییع و در وادی السلام دفن نمودند رحمت الله علیه. بعد از آن هر چه رفتند در محله کوره‌های آجرپزی و از نام و نشانی آن شخص منظور «عبدالله بن حسن» پرسیدند ساکنین آن محله از چنین نام و آن شخص اظهار بی‌اطلاعی نمودند.

### شما میهمان ما هستید

قضیه‌ی دوم: مرحوم آیت الله شاهرودی در یکی از سفرها که قصد زیارت را نموده بودند با جمعی از رفقا از نجف به کربلا و کاظمین و سامرا طبق روال معمول با پای پیاده حرکت نمودند، در محلی به نام حضرت سید محمد - که در آن حدود به «سبع الدجیل» [۱۵۰] معروف است - آقای سید محمود شاهرودی سخت مریض شدند و شدت تب به حدی بود که روی زمین افتادند و قدرت حرکت از ایشان سلب شده بود و تمامی اعضای بدنشان به شدت درد می‌کرد. آقای شاهرودی به رفقا گفتند: شما مرا

بگذارید و بروید تا از فیض زیارت محروم نشوید، وقتی که برگشتید جنازه‌ی مرا به نجف اشرف برده و در وادی السلام به خاک بسپارید. رفقا هم قبول کردند و رفتند. ایشان هم پای خود را سمت قبله کشید و آن آفتاب گرم منتظر قدوم حضرت عزرائیل بودند که ناگاه صدای سم حیوانی به گوش رسید. از گوشه‌ی چشم نگاهی نمود، دید یک نفر چفیه سفید سوار بر یک الاغ سفیدی آمد و [ صفحه ۲۲۳ ] پیاده شد. آقای شاهرودی یقین کردند که این شخص شاید از ناصبی‌های اطراف است که قصد قتل او را دارد که آن شخص با زبان عربی فصیح گفت: «یا سید محمود شاهرودی کیف أنت؟» آقای شاهرودی تو را چه شده است؟! آقای شاهرودی گفت: کما تری. همین طور که می‌بینی. فرمودند: کجای شما درد می‌کند؟ گفت: همه جای بدن من درد می‌کند. آن آقا دست به پاهای ایشان گذاشت، آقای شاهرودی گفتند که بالاتر تا آنکه به تمام بدن دست کشید و در هر جا که دست آن آقا می‌رسید درد هم برطرف می‌شد و بلافاصله برخاست و نشست در حالی که احساس آرامش و راحتی می‌نمود و تصمیم گرفت که به سمت سامرا حرکت کند که به رفقا برسد. آن آقا فرمود: سوار شوید. مرحوم شاهرودی عرض کرد: حالم کاملاً خوب است و می‌توانم راه بروم خودتان سوار شوید. اما آن آقا اصرار کرد که چون شما مهمان ما هستید باید سوار شوید، بالآخره آقای شاهرودی سوار و آن آقا پیاده به راه افتادند، بعد از چند دقیقه به روستایی که نزدیک شط دجله به سمت سامرا به نام «قلعه» رسیدند. آن آقا خداحافظی نمود و برگشت. آقای شاهرودی آمد جلوی قهوه‌خانه کنار آن روستا و مشغول خوردن چای و کشیدن سیل شدند و راهی که حدود یک روز لازم بود تا طی شود در ظرف چند دقیقه طی شده بود، بعد از مدتی که چای و سیل را صرف نموده بود دیدند که رفقا از راه رسیدند در حالی که مراقب عقب سر خود بودند که ببینند از آقای شاهرودی [ صفحه ۲۲۴ ] خبری هست یا نه، چون وارد قهوه‌خانه شدند دیدند که عجب آقا سید محمود اینجا نشسته چای هم نوشیده و خستگی را هم گرفته، کأنه هیچ راه نرفته و مریض هم نبوده است، آمدند جلو و گفتند: آقا شما کی و چه ساعتی اینجا رسیدید؟ و چگونه آمدید؟ آقای شاهرودی گفتند: حدود سه ساعت است که آمده‌ام. رفقا بدون اختیار صدا زدند: اعجاز اعجاز، یعنی معجزه شده است و نزدیک بود که مردم متوجه بشوند که آقای شاهرودی گفتند: بابا جان! ساکت باشید، من لباس زیادی ندارم. چون قاعده بر این است که اگر برای شخصی اعجازی صورت بگیرد، مردم لباس‌های آن شخص را به عنوان تبرک پاره می‌نمایند و می‌برند. لذا رفقا ساکت شده و با هم وارد شهر سامرا شدند. آقای آیت الله شاهرودی این قضیه را که به صورت ناشناخته با حضرت حجت علیه‌السلام رو به رو شده بودند اجازه دادند که نقل شود. اما بعضی از قضایا که به صورت شناخته شده خدمت حضرت صاحب الامر علیه‌السلام مشرف شده بودند، اجازه نداده‌اند آنها نقل شود.

### الان موقع فریادرسی است

در اینجا مناسب است قضیه‌ای که از برای فرزند دوم آیت الله شاهرودی جناب حاج آقا سید علی شاهرودی اتفاق افتاده شرح داده شود. حاج آقا سید علی شاهرودی قضیه‌ای را این گونه نقل می‌کند: در حدود چهل - یا چهل و پنج - سال [ ۱۵۱ ] پیش من و حاج عبدالرحمان از اهالی بوشهر و حاج شیخ موسی از اهالی سعادت آباد سیرجان کرمان سه نفری از کربلا به نجف پیاده مشغول آمدن بودیم، حاج عبدالرحمان و حاج شیخ موسی افراد متدین [ صفحه ۲۲۵ ] و با اخلاص و فقیر حال و زاهد با نیت‌های پاک بودند که از اوتاد به شمار می‌رفتند. طریق حرکت هم بدین صورت بود که ما از راه ماشین رو نمی‌رفتیم، بلکه همیشه در طول اسفار متعدده - که شاید حدود دویست سفر می‌شد - راه را میان بر می‌زدیم و از آخر نهر عمران آل حاجی سعدون - که معروف است - بعد از خوان سید نور در مقابل «چفل» که شهری است به نام «نبی الله ذوالکفل علیه‌السلام» که مقبره ذوالکفل و چند عدد از انبیا و اوصیا در آنجا مدفون هستند بنا شده است تا آخر که نهر باریک می‌شود و همه آب مصرف باغستان‌ها و مزارع می‌گردد، طی طریق می‌کردیم. در آن سفر هوا به غایت گرم بود، ظهر هم گذشته بود، چون به آخر نهر رسیدیم و به این نهر جدول هندیه می‌گفتند،



من گفتم: بیایید لباس‌های خود را خیس کنیم که تا وقتی به طرف خوان مصلی شاه عباسی که نزدیک نجف است برسیم بتوانیم در مقابل باد سموم و هوای داغ مقاومت کنیم. دو همسفر من هم قبول کردند، لباس‌ها را خیس کرده و یک کتری مسی کوچکی هم داشتیم که آن را پر آب نموده به طرف بیابان به راه افتادیم. من به دو همسفر خود تذکر دادم که این راه خوب نیست بیایید از طرف کوفه برویم، چون هوا خیلی گرم و احتمالا خطر مرگ به علت بی‌آبی راه وجود دارد. آن دو نفر قبول نکردند و من چون کوچکتر از آنها بودم حرف ایشان را گوش داده و حرکت نمودیم، حدود یک فرسخ که رفتیم علاوه بر این که لباس‌ها خشک شد آب موجود در کتری مسی را که کم‌کم می‌خوردند به علت گرمی هوا مقدار یک بند انگشت بیشتر باقی نمانده بود که هر کدام که تشنگی غلبه می‌کرد فقط لب‌ها را تر می‌کردیم. در همین حال حاج عبدالرحمان اشاره کرد که سید علی من از تشنگی مردم، یک مقدار آب بده بخورم. من خواستم به او آب بدهم، دیدم همان مختصر آب ته کتری در اثر باد داغ خشکیده و آب نداریم، گفتم: حاج عبدالرحمان متأسفانه آب نیست. تا این حرف را شنید به زمین نشست، ما هم نشستیم، کم‌کم تشنگی بر حاج عبدالرحمان غلبه کرد و از حرکت و تکلم افتاد، ما دو نفر برای این که یک قدری از تشنگی ایشان کم کنیم عبا را بر سر او نگاه داشتیم که شاید با سایه‌ی عبا از حرارت [صفحه ۲۲۶] آفتاب جلوگیری کنیم. چند لحظه‌ای به همین حال بودیم، دیدیم که خبر نمی‌شود و حاج عبدالرحمان مشرف به موت است. پاهای او را رو به قبله کشیدیم. حاج شیخ موسی گفت: آقا سید علی! حالا چه باید بکنیم؟ گفتم: تو عبا را به هر طوری که می‌دانی روی ایشان نگهدار تا من بروم شاید بتوانم وسیله‌ای یا ماشینی تهیه کنم، چون در آن زمان جاده‌ها آسفالته نبود، ماشین‌ها برای این که در رمل‌ها گیر نکنند، هر کدام از جایی حرکت می‌کردند با این که ایام زیارتی نجف بود بعد از اربعین حسینی علیه‌السلام در ماه صفر و به مناسبت وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله ایاب و ذهاب زیاد بود؛ ولی من هر چه به طرف ماشین‌ها می‌دویدم هیچ کس اعتنایی نمی‌کرد با این که ماشین‌ها مسافرکش بودند بالأخره مایوس شده برگشتم که خبری از حاج عبدالرحمان بگیرم، اما آنقدر گرما به من اثر کرده بود که چشمم آن دید اولیه را نداشت و گمان می‌کردم که آسمان را دود فرا گرفته است، در همان حال یادم از عبارت مقتل حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام آمد که: حال العطش بین و بین السماء کالدخان. «حالت عطش طوری به آن حضرت اثر کرده بود که جلوی چشمش تیره‌تار شده بود مثل آن که بین او و آسمان را دود پر کرده است». به هر حال رسیدم و دیدم که حاج عبدالرحمان فوت نموده و حاج موسی هم قریب الموت است، پاهایش را به سمت قبله دراز کشیده و قادر به حرکت و صحبت نیست، تقریبا دو ساعت به غروب آفتاب بود و یک فرسخ و نیم تا نجف اشرف فاصله بود، در آن هوای گرم حاج عبدالرحمان مرده و حاج موسی هم نفس‌های آخر را می‌کشید، من هم قدرت به حرکت نداشتم از ته دل صدا زدم: یا صاحب الزمان! الآن موقع آن است که به فریاد برسی. الله اکبر عجب حالی؟! که هیچ وقت فراموش نمی‌شود، ناگاه یک ماشین کوچک سیاه رنگ که به آن «فورد آلمانی» می‌گفتند از طرف کربلا به نظر رسید، با زحمت زیاد عبا را روی سر حرکت دادم، خدا را شاهد و گواه می‌گیرم که گویا این [صفحه ۲۲۷] گرداندن عبا سکان و فرمان ماشین بود که دور زد طرف ما آمد در داخل ماشین راننده و یک نفر در صدر ماشین نشسته بود که یک شال سبز چفیه و لباس سفیدی پوشیده بود، ابروها پیوسته دندان‌ها گشاده و در سمت راست صورت خالی سیاه، صورت نورانی و حدود سی‌الی چهل ساله به نظر می‌رسید، با دیدن این شخص از همه بدبختی‌هایی که داشتم فراموشم شد و محو تماشای آن قیافه رحمانی، آن جلوه‌ی نورانی و صمدانی و نور الهی شده بودم. آن شخص بزرگوار با زبان فارسی فرمود: سید علی فرزند سید محمود شاهرودی چه کار داری. عرض کردم: حاج عبدالرحمان مرده و حاج موسی یا مرده یا در شرف مرگ است. آن آقا دستور فرمودند جنازه حاج عبدالرحمان را بیاورند. بنده و آقای راننده رفتیم و او را آوردیم و در قسمت عقب ماشین خواباندیم و دو نفری حاج موسی را در ماشین نشانیده به امر آن آقا که فرمودند: شما هم سوار شوید. من هم سوار شدم و ماشین حرکت نمود. آن آقا با روی باز و لبخند زنان با کمال رأفت و مهربانی فرمودند: این پنج عدد آب نبات را بگیر نفری یکی شماها، یکی به پدرت آقا سید محمود و یک دانه هم به مادرت زهرا بده و

سلام مرا به پدرت آقا سید محمود شاهرودی برسان. بنده عرض کردم: آقا! حاج عبدالرحمان دیر وقت است که مرده است. فرمود: در دهان او بگذار. والله، والله، والله به زحمت لب و دهان او را باز کردم چون خشک شده بود و آب نبات را به زور به داخل دهان او گذاشتم. آب نبات‌های آن وقت دراز و زرد رنگ بود، همین که آب نبات وارد دهانش شد، مثل بچه که پستانک را در دهانش می‌گذارند، شروع به مک زدن کرد و برخاست و نشست که من خندیدم و گفتم: ای خدا مرگت بدهد، ای جانور حرام شده! زنده شدی؟! تو که مرده بودی. از حرف من آن آقا تبسم فرمود و فرمودند که این عجیب نیست. اما من و حاج موسی وقتی آن آب نبات را در دهان گذاشتیم، مثل این بود که ابدأ [صفحه ۲۲۸] تشنه و گرسنه نبودیم و احساس کردیم که در کمال نشاط هستیم، چون وارد نجف شدیم آنها ما را تا جلوی بازار بزرگ آوردند و فرمودند که سلام مرا به پدرت برسان، و راننده گفت: امر خدمه (یعنی امری و فرمایشی). عرض کردم: از هر دوی شما متشکرم و هر کسی دنبال کار خودش رفت و من وارد خانه شدم، دیدم که آقای حاج سید محمود تازه از سرداب بیرون آمده و مشغول خوردن چای بودند، با همان کوله پشتی و کتری وارد شدم، سلام و دست بوسی کردم و خدمت والده نیز عرض ادب نمودم و آب نبات‌ها را تقدیم و موضوع را مفصلاً خدمت ایشان شرح دادم. مرحوم آقای والد فرمود: یقیناً آن آقا حضرت حجت علیه‌السلام بود بلا شک؛ چرا پای ایشان را نبوسیدی، اما همان که آن حضرت را خندانیدی موجب دخول در بهشت خواهد بود، چون خندانیدن پیامبر و امام علیهم‌السلام سبب غفران ذنوب و دخول در جنت است. آقا سید علی می‌گوید: خدا کند که اعمال بد من سبب خرابی کار نشود.

## در راه زیارت

مرحوم آیت الله شاهرودی حدود دویست و شصت بار از نجف به کربلا پیاده رفتند، حتی در سن نود سالگی هم این طور زیارت کردن را ترک نکردند و در چند سال آخر عمر شریفشان با ماشین می‌رفتند. در یکی از سفرها جناب آقای حاج شیخ محمد ابراهیم جناتی تاشی شاهرودی که تقریرات حج مرحوم سید را نوشته است و حاج آقا سید علی شاهرودی با آیت الله شاهرودی به زیارت می‌رفتند، در بین راه مرحوم آقا از ماشین پیاده می‌شدند و زوارهای پیاده را تشویق می‌کردند و آن عشایر عرب را که از زوارها با چای، ناهار، شام، شیرینی و میوه پذیرائی می‌کردند مورد لطف قرار می‌دادند. در بین راه آقای جناتی اظهار داشت که ما هم یک چایی پیش این‌ها بخوریم. آقای شاهرودی گفتند: چایی پیش از پیر زن است می‌خوریم. [صفحه ۲۲۹] ما حرکت نمودیم تا آن که به دو فرسخی کربلا رسیدیم، در سمت راست جاده دیدیم یک پیرزنی با عشق و علاقه یک عدد کتری سیاه و یک قوری بست خورده و دو عدد استکان خاک آلوده داشت که خدا شاهد است هیچ گدایی حاضر نمی‌شد در آنها چای بخورد و این کتری را روی آتشی که از پهن خشک شده گاو درست کرده بود، گذاشته و منتظر مهمان است که همان زوارهای امام حسین علیه‌السلام باشند. آقای شاهرودی به آقای جناتی فرمودند که محل خوردن چایی این جا است، نزد این پیرزن باید چایی خورد. آقا سید علی می‌گوید: هر سه از ماشین پیاده شدیم و روی خاک‌ها نزد پیرزن که چشم‌هایش ضعیف شده بود نشستیم، پیرزن به زحمت نگاه کرد، دید سه نفر عمامه به سر هستند که از چایی جوشیده او دارند می‌خورند، از راننده در حالی که گریه می‌کرد پرسید: این آقای بزرگوار کیست؟ راننده که ابویاس نام داشت گفت: این سید عالم به نام سید محمود شاهرودی است. پیرزن گفت: یا مولای! معذورم بدارید که در راه جدت امام حسین علیه‌السلام بیش از این قدرت نداشتم و همین است که از دستم برآمده. ای سید من! به حضرت زهرا سلام الله علیها عرض کن که مرا به کنیزی قبول کند. آن گاه به روی خاک افتاده، زار زار گریه می‌کرد به طوری که همه ما به گریه درآمدیم و مرحوم آقای شاهرودی محاسنش از اشک تر شده بود. پس از خوردن چای به طرف کربلا حرکت کردیم، آیت الله شاهرودی غالباً اول به حرم مطهر حضرت عباس علیه‌السلام و بعداً به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مشرف می‌شدند و می‌فرمودند: که اول باید خدمت وزیر و سفیر رسید بعداً باید خدمت مولا رفت. و هر وقت که در صحن مطهر

حضرت عباس علیه‌السلام مشرف می‌شدند آن شعر معروف را این گونه می‌خواندند: به ذره گر نظر شبل بوتراب کند به آسمان رود و کار آفتاب کند در یکی از ایام زیارتی حسب معمول که معظم له قصد زیارت کربلا را داشتند [صفحه ۲۳۰] رفقای زیاد و جمعی از زوارهای ایرانی در خدمت ایشان بودند و طبق روال پیاده حرکت کردند، حدود سه فرسخ به کربلا مانده، شب فرا رسید و وارد مهمان سرای مرحوم حاج عبدالواحد - که یکی از شیوخ عرب و رئیس قبیله بود - شدند. پس از صرف شام یکی از زوارها به نام آقای حاج محمود فرازنده شیشه‌بر - که در چهار راه حسن آباد تهران مغازه داشت - کنار مرحوم آقای حاج شیخ محمد تقی فاضل اخ الزوجهی ایشان آمد و پیشنهاد کرد که چون امشب شب جمعه و وقت زیارت مخصوصه است، اگر بشود قافله به کربلا حرکت کند که درک زیارت شب جمعه بشود، خیلی خوب است. مرحوم فاضل و حاج محمود فرازنده کنار آقا سید علی شاهرودی - که سرپرست قافله بود - آمدند مطلب را به ایشان گفتند. آقا سید علی گفت: شب است و تاریک و راه خراب است و زمین‌ها زراعتی می‌باشد، راه را گم می‌کنیم، آن وقت نه استراحت کردیم و نه به زیارت نایل می‌شویم. این دو نفر چون مأیوس شدند و به خدمت مرحوم آیت الله شاهرودی رفتند که ایشان امر به حرکت قافله کنند. آن مرحوم آقا سید را احضار و فرمود: امید حاج محمود فرازنده را ناامید نکنید. آقا سید علی گفت: آقا! شب است و حرکت مشکل. مرحوم آقا فرمودند: باشد ان شاء الله تعالی به راحتی خواهیم رفت. آقا سید علی گفت: اطاعت می‌شود. پس از آن آقا سید علی به جناب شیخ عبدالواحد - که رئیس عشیره آل علیا بنی حسن که یکی از چهار عشیره بزرگ در عراق است - گفت: دو نفر مرد مسلح و یک چراغ تا فلان مکان که راه خوب می‌شود می‌خواهم، خود شیخ با یک نفر دیگر مسلح شده، پاها را برهنه قطار فشنگ و تفنگ را حمایل کرده و عبای زرد رنگ - که معمولا سارقین جهت مخفی بودن از دیده شدن می‌پوشند - به دوش انداخت و قافله حرکت نمود، حاج سید علی چراغ را بالای سر خود گرفته و روی یک دیوار کوتاه گلی جلو جلو می‌رفت و دیگران پشت سرش می‌آمدند تا تقریباً یک فرسخ به [صفحه ۲۳۱] این کیفیت طی طریق نمودند. روی این دیوار تماما از ته چوب‌های درخت خرما که خار دارد و نام آن جرید خرما است پوشیده شده بود، بالأخره این راه صعب العبور را به راحتی آمدند، تا به محلی رسیدند که راه خوب شده بود. مرحوم شیخ عبدالواحد گفت: والله! ما که بیابانی و اهل محل هستیم نمی‌توانستیم در روز روشن از روی این دیوار کذائی عبور کنیم، چه رسد به شب این فقط کرامت آیت الله شاهرودی بود که این طور گذشتیم.

### از این جا نمی‌روم تا پذیرایی شوم

آیت الله حرم پناهی قضیه‌ای را از آیه الله سید صادق شریعتمداری تبریزی و ایشان از آیت الله حاج شیخ محمد علی صفایی حائری این گونه نقل کردند: در دوران طلبگی به سامرا رفتم. تابستان بود علمای اعلام هم به سامرا می‌آمدند از جمله میرزای نائینی رحمه الله هم به سامرا آمده بود. من وضع مالی خوبی نداشتم، یکی از شب‌ها گرسنه خوابیدم، صبح پیش خود گفتم: به بیرونی آقای... بروم تا پذیرایی شوم و از گرسنگی بیرون آیم. اما به خود گفتم: نه آنجا نمی‌روم، به بیرونی امام حسن عسکری علیه‌السلام که همان صحن مطهر است می‌روم تا از من پذیرایی کنند. به صحن رفت تا ظهر نشستم خبری نشد، با خود گفتم: از اینجا نمی‌روم تا پذیرایی شوم. ناگاه دیدم مرحوم میرزای نائینی از حرم بیرون آمد و تنها بود، به طرف من آمد و دو لیره در کف دست من گذاشت و فرمود: ما در این بیرونی نشستیم. [۱۵۲]. [صفحه ۲۳۵]

### نگاهی کوتاه به کارنامه سیاه ستمگران در هتک حرمت بارگاه امامان نور

### کارنامه سیاه هارون عباسی در تخریب بارگاه حسینی

## اشاره

هارون در اوائل حکومت خود روش نرم اتخاذ کرده بود و به ارحام خود بسیار خوش رفتاری می‌کرد و با آل ابی‌طالب عاطفه نشان می‌داد، ولی طولی نکشید که این رویه را تغییر داد و سیاست خشن غیر انسانی را از هر جهت ضد علوی اتخاذ نمود و موسی بن جعفر علیهما‌السلام را به زندان کشید و به سال ۱۸۳ در زندان درگذشت. به سال ۱۸۶ از یحیی بن عبدالله بن حسن مثنی‌امان نامه را الغا نمود و او را به زندان انداخت و جعفر بن یحیی را کشت و برامکه را برانداخت، ولی تا سال ۱۸۷ که هفده سال از خلافت او می‌گذشت نسبت به قبر مطهر سیدالشهداء علیه‌السلام اسائه ادب نگردید. وی یک مرتبه متوجه شد که حرم حسین علیه‌السلام قلوب عامه را به خود جلب نموده و یک تشکیلات منظم به وجود آمده و خدمتگزاران و مستحفظین با کمال عنایت و متانت و نظم صحیح کمر همت بسته از او نگاهداری می‌کنند و طبقات مختلف رفت و آمد نموده و با چشم تعظیم و تقدیس می‌نگرند، بسیار ناراحت شد. فوری ابن ابی‌داوود را - که ریاست خدمه را به عهده داشت - احضار نمود که او را تنبیه کند. هنگامی که حاضر شد رشید در حالی که عقده باطن و غیظ، گلوی او را می‌فشرد گفت: کیست که تو را در کربلا گذاشته است؟ گفت: مرا حسن بن راشد [۱۵۳] برای خدمت قبر سیدالشهداء علیه‌السلام گماشته است. [صفحه ۲۳۶] هارون از شدت غضب گفت: این بازی‌ها از حسن گمان نداشتم بشود او را حاضر کنید. وقتی او را آوردند هارون با حالت خشم گفت: تو را چه وادار کرده این مرد را در «حیره» - یعنی کربلا - گذاشتی؟ حسن با کمال متانت چنین گفت: امیر! خدا رحمت کند کسی را، که او را در کربلا گذاشته است. یعنی ام‌موسی [۱۵۴] مرا امر کرده او را برای خدمت حرم حسین علیه‌السلام بگذارم و هر ماهی سی درهم به او بدهم. هارون ساکت شد و جوابی نگفت و گفت: او را به جای خود برگردانید و مقرری او را باز دهید. [۱۵۵]. هارون وقتی که دید ریشه این کار به دست مادر بزرگ خود اوست و سر نخ به دست اوست، آتش احساسات خود را برای مدت موقت خاموش کرد تا آن که در سال ۱۹۳ هجری به موسی بن عیسی عباسی حاکم کوفه دستور داد که قبر حسین علیه‌السلام را ویران کند و قبه و بناهای موجود را از اساس بردارد و خانه‌های مجاور را خراب کند و درخت تنومند سدر را از ریشه برکند و در زمین آن زراعت نماید و منظورش این بود که هر گونه اثر و یادگاری را از بین ببرد. یحیی بن المغیره الرازی می‌گوید: در منزل جریر بن عبدالحمید نشسته بودم، مردی از اهل عراق وارد شد، جریر از وی اوضاع و اخبار عراق را پرسید. گفت: عراق را ترک کردم در حالی که هارون قبر حسین علیه‌السلام را ویران کرد و درخت سدر را قطع نمود. جریر دست‌های خود را به آسمان برداشت و گفت: الله اکبر! در این قضیه حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به ما رسیده که حضرتش سه مرتبه فرموده است: «لعن الله قاطع السدره» خدا قطع کننده سدر را لعنت کند. [صفحه ۲۳۷] ما هنوز معنای آن را نفهمیده بودیم، حالا فهمیدیم که با قطع سدر هر گونه نشانه از بین می‌رود و مردم قبر را نمی‌شناسند. [۱۵۶].

## نیش قبر امام حسین و اعجاز آن

ابی‌علی عماری [۱۵۷] می‌گوید: یوحنا بن سرافیون از موسی بن سریع سؤال کرد: این قبری که در کنار فرات است و مسلمان‌ها به زیارت او می‌روند از آن کیست؟ وی گفت: این قبر حسین علیه‌السلام شهید طف است. در آن هنگام یوحنا با صفوف زائرین به سوی کربلا رفت و گریه و زاری و تبرک جستن به خاک قبر حسین علیه‌السلام را از نزدیک مشاهده کرد، وقتی که به کوفه برگشت موسی بن عیسی هاشمی امیر کوفه را مسخره کرد و به نیش قبر امر کرد. وقتی که قبر را نیش کردند، دیدند نعش ریحانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و اله در یک قطعه حصیر پیچیده است و بوی عطر مشک از قبر احاطه کرده، فوری قبر را به حالت اولی برگردانیدند و خیمه بر او گذاشتند و مسجد بنا کردند و یوحنا اسلام را پذیرفت. [۱۵۸]. در یک روایت در «بحار الأنوار» که گرفتاری موسی بن عیسی را از نظر هتک حرمت به خاک قبر حسین علیه‌السلام نقل کرده که او را به این کار مأمور کرد و نامه‌ای

به جعفر بن محمد بن عمار قاضی نوشت و او را به من ناظر و پلیس مخفی قرار داد و من نامه را به وی دادم و مضمون نامه را به من خواند و به من دستور داد که مأموریت خود را انجام دهم. دیزج گوید: آنچه جعفر گفته بود انجام داده و برگشتم، به او گفتم: آنچه دستور داده بودی به جا آوردم ولی چیزی نیافتم. به من گفت: حتما عمیق‌تر نکنده‌ای؟! [صفحه ۲۳۸] گفتم: عمیق‌تر کردم و چیزی نیافتم. قاضی به متوکل نوشت: ابراهیم قبر امام حسین علیه‌السلام را نبش کرد و چیزی نیافت و دستور دادم آب بر آنجا بست و با گاو زیر و رو کرد. ابوعلی عمار گوید: این موضوع را ابراهیم دیزج به من نقل کرد و من از حقیقت واقعه پرسیدم. به من گفت: با غلام‌های خصوصی خودم آمدم و قبر را نبش کردم یک حصیر تازه‌ای دیدم که نعش مقدس حسین بن علی علیهما‌السلام روی آن و همان لحظه بوی مشک مرا زد و من حصیر و جسم مقدس حسین علیه‌السلام را به همان حالت گذاشتم و دستور دادم خاک را به روی قبر ریختند و آب بر آن بستم و دستور دادم سفتکاری شود، گاوها ابداء قدم بر آنجا نگذاشتند. و به غلامان خود سوگندهای غلیظ دادم که صورت قضیه را نگویند و گرنه به قتل خواهند رسید. [۱۵۹]. روشن است که این روایت با روایت پیشین تفاوت‌هایی دارد.

### ابوالسرایا و قبر امام حسین در یک شب بارانی

به سال ۱۹۹ هجری ابوالسرایا [۱۶۰] با سواران جنگنده خود وارد نینوا گردید، بلادرننگ به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام شتافت. [صفحه ۲۳۹] نصر بن مزاحم مدائنی می‌گوید: من از مدائن به زیارت کربلا رفته بودم و مصادف با یک شب رعد و برق و بارانی بود ناگاه سوارانی آمدند و پیاده شدند و به سوی قبر رفتند و سلام کردند. یکی از سواره‌ها زیارت را طول داد پرسیدم این کیست؟ گفتند: او ابوالسرایا است. سپس شروع نموده اشعار منصور نمیری را خواند: نفسی فداء للحسین یوم غدا الی المنايا عدوا و لا غافل ذلك یوم الحی یسفر به علی سنام الاسلام و الکاهل کأنما أنت تعجین الا ینزل بالقوم نقمه العاجل مظلومه و النبی والدها یدبر ارجاء مقتله الحافل سپس از من پرسید تو کیستی؟ گفتم: یکی از کشاورزان مدائن. گفت: سبحان الله! دوست به دوست خود میل می‌کند همچنان که شتر ماده به نوزاد خود میل دارد ای مرد! آمدن تو به زیارت اجر بزرگی دارد. سپس از جای خود برخاست و گفت: از زیدیه هر کس در اینجا حاضر است برخیزد. یک وقتی دیدم جمعی از حاضران برخاستند و پیش او شتافتند، خطبه‌ی مفصل خواند و اهل بیت علیهم‌السلام را به یاد آورد و فضائل آنان را شمرد و ستم‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس را به یاد آورد. و از امام سجاد علیه‌السلام یادآوری نمود. سپس گفت: ای مردم! گیرم که شما زمان حسین بن علی علیهما‌السلام را درک نکردید تا او را یاری کنید فعلا چه عذری دارید در خانه بنشینید و کسی را که فردا برای طلب خون حسین علیه‌السلام خروج می‌کند و می‌خواهد دین خدا را به پا دارد یاری نکنید. من فردا برای یاری دین خدا و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله به کوفه می‌روم. هر کس در این عقیده با من شریک است به من ملحق گردد. عده‌ای از حضار گفتار او را تأیید کردند، سپس به سمت کوفه حرکت نمود. [۱۶۱].

[صفحه ۲۴۰] و به سال ۲۰۰ هجری حماد معروف به کندغوش او را دستگیر نمود و پیش حسن بن سهل آورد، حسن او را کشت و در کنار جسر بغداد به دار آویخت. [۱۶۲]. در مدتی که انقلاب ابوالسرایا ده ماه طول کشید، از آل هاشم چند نفر خروج کردند: ۱ - محمد بن سلیمان بن داوود بن الحسن بن حسن بن علی به سال ۱۹۹ در مدینه انقلاب نمود. ۲ - ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه‌السلام به سال ۱۹۹ در یمن خروج کرد. ۳ - محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن علیه‌السلام به سال ۲۰۰ در نواحی حجاز خروج کرد. وی در مرحله‌ی اول به نام ابراهیم طباطبا صاحب ابوالسرایا بیعت می‌گرفت، بعد از فوت او به نام خود بیعت گرفت. ۴ - زید بن موسی بن جعفر علیه‌السلام معروف به زیدالنار در سال ۱۹۹ بصره را تصرف نمود. [۱۶۳]. او خانه‌های زیادی را در بصره آتش زد، بعد از چند ماه حسن بن سهل او را گرفته، پیش مأمون فرستاد و مأمون او را به مدینه پیش امام رضا علیه‌السلام فرستاد و امام او را به جهت خروج و آتش زدن توبیخ فرمود. زید تا زمان متوکل زنده بود. [۱۶۴].

## حرم امام حسین در آستانه قرن سوم

این قرن که تقریباً با محبت و عنایت خاصی از طرف مأمون به اهل بیت علیهم‌السلام و ولایت عهدی حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام شروع شد و بعدها که مأمون دارالخلافه را به بغداد انتقال داد و با امام جواد علیه‌السلام وصلت نمود، دخترش ام‌الفضل را به عقد امام جواد علیه‌السلام در آورد و در نتیجه بارگاه امام حسین علیه‌السلام از گزند مأمون و عمال او و برادرش امین، که خلافت رسمی از پدر داشت در امان و محفوظ بود به علت این که در اوائل خلافت مشغول تحکیم قدرت خود بود از توجه به کربلا غفلت داشت. [ صفحه ۲۴۱ ] بعدها در فکر خلع مأمون از ولایت عهدی خود شد، در نتیجه جنگ بین دو برادر در گرفت و به نفع مأمون تمام شد و امین به قتل رسید و مأمون بعد از آن به بغداد آمد و قبر مبارک با همان حالت ویرانی که از تخریب هارون الرشید داشت باقی بود.

## بازسازی قبر امام حسین در عهد مأمون

آنچه از نظر تاریخ مشهود است اعاده‌ی وضع حرم امام حسین علیه‌السلام به حالت اولیه احداث بنای با عظمت در عهد خلافت مأمون است. اما عامل و بانی آن کیست چیزی از تاریخ به دست نیامده است. احتمال داده شده که شاید خود مأمون باشد، نظر بر این که مأمون اظهار محبت به اهل بیت علیهم‌السلام می‌کرد و شعار آل عباس را که پوشیدن سیاه بود به شعار علویین که سبز پوشیدن بود، تغییر داد و امام رضا علیه‌السلام را به ولایت عهد انتخاب نمود به این قرائن احتمال مذکور را داده‌اند. و آنچه که از کتب تاریخ استفاده شده است: این بنا به دوران حیات مأمون ۲۱۸ و دوران خلافت معتصم ۲۲۷ هجری و دوران خلافت واثق ۲۳۲ از کلیه گزند مصون بود. گو این که با اهل بیت علیهم‌السلام میانه خوبی نداشتند، بلکه گاهی اوقات آثار اعجازی ائمه را می‌شنیدند، ناراحت می‌شدند خاصه بعضی از وزرای آنها خوش رقصی می‌کردند.

## متوکل و فرمان تخریب مزار امام حسین

متوکل عباسی همواره به حضرت اذیت و آزار می‌رساند. و در نظر داشت که موقعیت آن امام را در انظار مردم تنزل دهد و در عین حال هر چه سعی می‌کرد، نتیجه‌ی عکس می‌گرفت. اذیت و ستم‌های متوکل به امام هادی علیه‌السلام و شیعیان و محبین و علویان و بنی فاطمه علیها‌السلام به شرح نمی‌آید. متوکل اکفر، اخبث و ارذل بنی‌عباس بود و با آل ابوطالب سخت دشمنی [ صفحه ۲۴۲ ] می‌کرد؛ آنها را به اتهام جلب می‌نمود، شکنجه می‌داد و در از بین بردن آثار قبر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و اذیت و آزار به زوار حضرتش اهتمام می‌ورزید. در کتاب «اخبار الدول» به نقل از «مثیر الاحزان» چنین آمده است: متوکل دستور داد قبر امام حسین علیه‌السلام را ویران نموده و خانه‌های اطراف قبر شریف را خراب کنند. آن گاه در آن محل زراعت نمایند و زائرین را از زیارت باز داشت و به زندان انداخت و مورد شکنجه قرار داد. تا جایی که دستور داد: هر کس به زیارت رود، باید دستش قطع شود. برخی از محبین حاضر به قطع دست خود شدند و به زیارت رفتند و از این جهت مسلمانان بغداد بسیار متأثر شدند و بر دیوارها بر آن خبیث فحش و ناسزا نوشتند. در کتاب ارزشمند «بحار الانوار» آمده است: یکی از محبین امام حسین علیه‌السلام می‌گوید: در سال ۲۴۰ هجری با ترس و لرز به زیارت امام حسین علیه‌السلام مشرف شدم. دیدم که گاوها را به آن زمین بسته‌اند که آنجا را شیار نمایند. به چشم خود دیدم همین گاوها که نزد قبر مطهر رسیدند، هر چه آنها را می‌رانند و می‌زدند، آنها از رفتن به نزدیک قبر مطهر خودداری می‌نمودند و به طرف راست و چپ می‌رفتند. در «شرح الشافیه» به نقل از «مثیر الاحزان» آمده است: متوکل دستور داد که آب به قبر مقدس حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام ببندند؛ هنوز بیست و دو ذراع به قبر حضرتش مانده بود که آب‌ها

روی هم جمع شدند. و بعدها، همان جا «حائر» نامیده شد. ابی‌سالم گوید: متوکل، به وزیر خود فتح بن خاقان دستور داد که امام هادی علیه‌السلام را آزار دهد و ناسزا گوید، فتح دستور او را اجرا کرد. حضرت علیه‌السلام فرمود: به او بگو: «تمتعوا فی دارکم ثلاثه ایام». فتح این سخن را به متوکل رسانید. متوکل گفت: بعد از سه روز او را خواهم کشت. روز سوم خود متوکل را کشتند. [صفحه ۲۴۳] از غریب و شگفتی‌های روزگار آن که نقل شده: روزی شمشیری بی‌نظیر به متوکل هدیه شد. بعضی از اعیان و امرای لشکر آن را خواستند ولی متوکل امتناع کرد و گفت: این شمشیر به بازوی «باغر» غلام ترکی شایسته است و آن را به «باغر» بخشید. باغر با همان شمشیر بعد از چند روز متوکل را کشت.

### بارگاه امام حسین در قرن سوم

کربلا موقعیت معنوی خود را به حد کمال حفظ کرده بود و جمعی از مسلمین و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام مجاور قبر مطهر شده و احداث مسکن و بناء کرده بودند تا آن که متوکل در دومین سال سلطنت خود در ماه شعبان به سال ۲۳۳ دستور داد که قبر امام حسین علیه‌السلام و کلیه منازل و خانه‌ها را خراب کنند و در جای آن زراعت نمایند. بنا به گفته‌ی ابوالفرج اصفهانی، وی شبی از مغنیه‌های شهر، کنیزی درخواست کرد که او را شراب دهد و ساز نواز کند، از سوء تصادف مغنیه صاحب کنیز، غائب بود و به زیارت نیمه شعبان به کربلا رفته بود. پس از مراجعت یکی از کنیزان آوازخوان خود را پیش متوکل فرستاد. متوکل پرسید: آن روز که شما را خواستم کجا بودید؟ گفت: با خانم خود به زیارت حج رفته بودیم. گفت: حالا که ماه شعبان است موسم حج نیست. گفت: به زیارت قبر حسین علیه‌السلام. متوکل چنان آتش گرفت که رگ‌های گردنش نزدیک بود منفجر گردد، فوری صاحب او را احضار کرد و تمامی اموالش را ضبط نمود و خودش را به زندان انداخت و دستور داد قبر امام حسین علیه‌السلام و کلیه خانه‌های موجود را خراب کنند و زمین آنها را زراعت نمایند. ابوالفرج می‌افزاید این عمل غیر انسانی در سال ۲۳۳ هجری در شعبان به وقوع پیوست و مسلمان‌ها اقدام نکردند، ناچار ابراهیم دیزج یهودی را مأمور کرد. وی جمعی از یهود را برای اجرای این منظور به کربلا آورد و آنان مباشر این عمل گشتند. [صفحه ۲۴۴] و دیزج حسب دستور متوکل به ویرانی قبر و خانه‌ها کفایت نکرد، زمین آنها را زراعت نمود و پاسبانان مسلح دور تادور نینوا برای منع زوار گماشت و هر که را می‌گرفتند یا می‌کشتند یا به زندان می‌فرستادند. ابوالفرج برای ادعای خود که تخریب اول در شعبان ۲۳۳ هجری واقع شده دو تا شاهد می‌آورد: ۱ - این کنیز قبل از خلافت متوکل برای دلخوشی وی پیش او رفت و آمد می‌کرد و متوکل به سال ۲۳۲ ششم ذی‌الحجه به کرسی خلافت نشست و بر حسب عادت باید شعبان اول از دوران خلافتش باشد. ۲ - گفتار سید محمد بن ابی‌طالب حسینی را در کتاب «تسلیه‌المجالس» مؤید قرار داده است. [۱۶۵].

### متوکل و ویران کردن قبر به سال ۲۳۶

متوکل بنا به گفته تاریخ‌نویسان معتبر در سال ۲۳۶ مجدداً دستور تخریب و هدم قبور را داده، معلوم می‌شود که در فترت مختصری که بین تخریب اول و دوم وجود داشت باز اعاده‌ی بناء شده است هم نسبت به بارگاه و هم به خانه‌های مجاور اما بانی که بوده؟ از تاریخ چیزی به دست نیامده است. و معلوم می‌شود ویرانی و تخریب سال ۲۳۶ مهم‌تر و شنیع‌تر بوده، زیرا تاریخ‌نویسان نامی از قبیل طبری، ابن‌اثیر و مسعودی در حوادث سال ۲۳۶ از این سانحه موهش‌یادی کرده‌اند. [۱۶۶]. این حادثه مولمه را مسعودی در «مروج الذهب» چنین بیان می‌کند. در سال ۲۳۶ متوکل به ابراهیم دیزج دستور داد که به کربلا رود و هر بنایی که هست ویران کند و هر کسی را که در آنجا ببیند، به قتل رساند، یا سخت گوشمالی دهد. [صفحه ۲۴۵] وی به کربلا آمد، کلنگ به دست گرفت رفت بالای سقیفه و قبه، شروع کرد به کلنگ زدن، در این هنگام کارگرها به تخریب اقدام کردند. ابن‌خلکان و صاحب «وفیات الاعیان»

و ابوالفدا مانند «مروج الذهب» در حوادث سال ۲۳۶ متفقا قضیه را نقل کرده‌اند و از شواهد دیگر هم برای شخص متبّع یقین حاصل می‌شود که در سال مذکور تخریب به وقوع پیوسته است.

### متوکل و قصد ویران کردن مزار به سال ۲۳۷

باز مسلمان‌ها و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام ساکت نشستند، از جان و مال گذشتند و به زیارت قبر پسر پیامبر صلی الله علیه و اله شتافتند. این جریان به متوکل مخابره گردید، بسیار ناراحت شد، ضمیر شیطانی او آتش گرفت، مجدداً به سال ۲۳۷ دستور ویران کردن آن را داد. تاریخ‌نویسان معتبر مانند تاج‌الدین [۱۶۷] در کتاب «اخبار الخلفاء» و قرمانی [۱۶۸] در «اخبار الدول» بر آنند که: متوکل دستور داد به سال ۲۳۷ قبر امام حسین علیه‌السلام و خانه‌های مجاور را خراب کنند و از رفت و آمد مردم جلوگیری نمایند و تکرار این عمل فجیع در فاصله‌های کم چنان دل‌ها را جریحه‌دار و موجب تنفر و انزجار مسلمین گردید که طبقات مختلف بغداد در مسجدها، دیوارها، کوچه‌ها، بازارها و معابر و مجامع عمومی فحش و ناسزا بر متوکل نوشتند و شعرا در هجوم و تویخ متوکل شعر سرودند. علی بن عباس مشهور به «ابن الرومی» که از شعرای نامی محسوب است و [صفحه ۲۴۶] معتضد شانزدهمین خلیفه عباسی از ترس هجو، او را مسموم نمود و در سال ۲۸۳ در گذشت، در کتاب «ستاره‌های فضیلت» در بخش طیره و تفأل از نظر اسلام، شرح حال او نگارش یافته رجوع شود. وی در هجو متوکل اشعار ذیل را سروده است: امامک فانظر ای نهجیک تنهج طریقان شتی مستقیم و أعوج و قد ألجمتکم خیفه القتل منکم و فی القوم حاج فی الحیازیم حوج و لم تقنعوا حتی استثارت قبورهم کلابکم منها بهیم و دیزج ابوالحسن علی بن محمد بن نصر بن منصور بن بسام بغدادی معروف «ابن بسام» از اعیان شعرای قرن سوم متوفای ۳۰۲ به هجوگویی معروف بود و کسی از امیر و وزیر و برنا و پیر از آسیب زبان وی ایمن نبود. اشعار ذیل را در هجو متوکل سروده: تالله ان کانت امیه قد أتت قتل ابن بنت نیبها مظلوما فلقد أتاه بنو أبیه بمثله هذا لعمرک قبره مهدوما أسفوا علی أن لا یکونوا شارکوا فی قتله فتعره ریمما [۱۶۹]. تظاهرات ضد عباسی به جایی رسید که این مرتبه نتوانست به منظور شوم خود مانند گذشته‌ها دست‌های گناهکارش مرتکب شده بود انجام دهد. از جهتی هم ساکنین کربلا در مقابل مأمورین عکس‌العمل نشان داده و مانع شدند، به طوری که شیخ طوسی رحمه الله از قاسم بن احمد بن معمر الاسدی که از علمای سیره و مقیم کوفه است نقل می‌کند که وی می‌گوید: هنگامی که متوکل در سال ۲۳۷ هجری یک تپ از سپاه خود را با فرماندهی یک سرتیپ برای تخریب قبر امام حسین علیه‌السلام و قدغن کردن زوار به نینوا اعزام کرد و سپاه به نینوا رسید. آنان شروع به عملیات خود کردند. یک مرتبه اهل عراق ریختند و جلوگیری نمودند و گفتند: اگر همه ما را بکشید ما از زیارت امام حسین علیه‌السلام دست بردار نخواهیم شد. [صفحه ۲۴۷] وقتی دیدند که اگر برخلاف گفته آنان رفتار شود، همه‌شان جان به کف حاضر به مرگ هستند و جریان را به متوکل گزارش نمودند. متوکل به فرمانده آنها نوشت: کاری نداشته باش و به سوی کوفه عزیمت کن و چنان تصور کن که برای اصلاح امور آنان آمده‌ای. به امر متوکل سرتیپ به بغداد برگشت. [۱۷۰]. معلوم می‌شود در ظرف مختصر و فرصت ناچیز اعاده بناء با سرعت هر چه تمام‌تر انجام گردیده اما بانیان که بوده؟ باید بگوییم خود اهل سواد و ساکنین نینوا بوده‌اند. و هر چه متوکل درباره قبر ریحانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و اله تحقیر و توهین و تخریب می‌نمود، مسلمین به اعمال ضد عباسی دست می‌زدند و دماغ آنها را به خاک می‌مالیدند. بدیهی است مسلمانانی که به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام می‌آمدند یک زمین خالی ویران را که زیارت نمی‌کردند، طبعاً قبر را فوری تعمیر کرده به زیارت می‌پرداختند. از روایت «امالی» معلوم می‌شود که حکومت متوکل در نتیجه تکرار اعمال شوم خود رو به ضعف گذاشته و عظمت و قدرت خود را از دست داده و به حدی موهون و منفور شده بود که مردم متمرّد شده و در مقابل سپاه او دست به تظاهر زده و تهدیدشان می‌کردند و متوکل از انقلاب آنها به وحشت افتاد و فرمانده سپاه را برگردانید.



## سفر پیاده زید مجنون از مصر به کربلا

فضاحت اعمال متوکل نسبت به قبور کربلا به همه بلاد پخش گردید تا به افریقا رسید، زید مجنون که یک فرد عالم فاضل و ادیب بود و در مصر اقامت داشت، شنید که متوکل با کمال وقاحت دستور داده که قبر امام حسین علیه‌السلام را خراب کرده و جای آن را زراعت نمایند و آثار آن را از بین ببرند و آب را از نهر علقمه بر آن جاری سازند و مردم را از زیارت باز دارند. [صفحه ۲۴۸] از این خبر ناگوار بسیار ناراحت شد و حزن شدید به وی رخ داد، به طوری که حادثه کربلا را به وی تازه کرد. مصر را با پای پیاده به قصد زیارت امام حسین علیه‌السلام ترک گفت. صحراها، بیابان‌ها، کوه و دره‌ها را پیمود تا به کوفه رسید و با بهلول عالم ملاقات نمود. به اتفاق هم به سال ۲۳۷ هجری به قصد زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام از کوفه بیرون شدند و دست هم گرفتند تا نینوا رسیدند. ناگاه دیدند آب را که به قبر می‌بندند، آب دور تا دور قبر - در یک حد معینی - می‌ایستد و قطره‌ای به طرف قبر نمی‌رسد و گاوهای شیاری به نزدیک نمی‌روند. زید به بهلول نگاه کرد و این آیه را تلاوت نمود: (یریدون لیطفنوا نورا لله بافواهم و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکون) سپس اشعار بسامی را خواند: تالله اذ کانت بنوامیه قد أتت قتل ابن بنت نبیها مظلوما مردی که سال‌ها بود در آنجا مأمور کشت و زراعت بود، پیش زید آمد و گفت: تو از کجا آمده‌ای؟ زید جواب داد: از مصر. کشاورز گفت: برای چه آمدی؟ من بسیار وحشت دارم که تو را بکشند. زید سخت گریه کرد و گفت: شنیدم که قبر فرزند پیامبر صلی الله علیه و اله را خراب کرده کشت کاری می‌کنند. در این هنگام مرد کشاورز خود را به قدم‌های زید انداخت و داشت می‌بوسید و می‌گفت: پدر و مادرم به قربانت! از لحظه‌ای که تو را دیده‌ام قلب من نورانی شده و من خدا را شاهد می‌گیرم سال‌ها است که من در این سرزمین کشت کاری می‌کنم هر وقت آب بر قبر امام حسین علیه‌السلام بستم آب می‌ایستاد و بالای هم می‌زد و حیران می‌ماند و دور می‌زد، قطره‌ای به قبر مطهر نزدیک نمی‌گردید و من گویا تا حال مست بودم به برکت قدم‌های تو بیدار شدم. [صفحه ۲۴۹]

زید سخنان مرد کشاورز را شنید، هر دو اشک ریختند وی گفت: من الآن به شهر سامرا پیش متوکل می‌روم و حقایق را به وی کشف می‌کنم، خواه مرا بکشد یا آزاد کند. زید گفت: من هم با تو می‌آیم. هر دو با هم پیش متوکل آمدند، مرد کشاورز قضیه را کشف کرد، متوکل چنان خشمش گرفت و دستور داد مرد زارع را کشتند و طناب به پایش بستند در کوچه و بازار به رویش می‌کشیدند، سپس به دار آویختند. زید مجنون روزها به انتظار نشست تا مرد کشاورز را از دار پایین آوردند و به مزبله انداختند و زید آمد، جنازه‌ی او را بغل گرفت، به دجله برد، غسل داد و کفن کرد و نماز خواند و به خاک سپرد و سه روز کنار قبرش نشست و تلاوت قرآن نمود. در این هنگام دید جنازه‌ای را می‌آورند، مردم او را نوحه‌سرای می‌کنند و اضطراب شدید حکم فرماست، زید پرسید: این مرده کیست که این قدر پرچم سیاه به دست مردم است و دسته‌جات زیاد او را تشییع می‌کنند. گفتند: کنیز حبشیه متوکل است، نام وی ریحانه است و بسیار مورد علاقه‌ی متوکل بود. او را در مقبره متوکل دفن کردند، فرش انداختند و عطر پاشیدند و قبه عالی بر او بر پا کردند. زید مجنون وقتی این‌ها را دید، خاک بر سر خود ریخت و داشت می‌نالید و می‌گفت: قبر پسر پیامبر صلی الله علیه و اله را ویران می‌کنند، برای یک کنیز زنازاده قبه و بارگاه بنا می‌کنند. آنقدر می‌گریست که مردم به حال او رقت می‌کردند، روزی اشعار زیر را سرود، سپس نوشت و به یکی از درباریان داد. أیحرث بالطف قبر الحسین و یعمر قبر بنی‌الزانیة... همین که اشعار پیش متوکل خوانده شد، غیظ و غضبش جوش کرد و زید را احضار نمود، وی سخنانی در تویخ و وعظ متوکل گفت، او را بیش از هر چیز ناراحت کرد، به طوری که دستور قتل زید را داد. در همین لحظه از حضرت علی علیه‌السلام پرسید و منظوری غیر از تحقیر نداشت. [صفحه ۲۵۰] زید گفت: به خدایم سوگند! فضل او را انکار نمی‌کند مگر کافر شکاک و دشمن نمی‌شود با علی مگر منافق و دروغگو. آن گاه از فضائل علی علیه‌السلام آنقدر سخن گفت که متوکل دستور داد او را به زندان بردند. وقتی که شب تاریکی خود را گسترانید، مردی که دیده نمی‌شد پیش متوکل آمد، با پای خود او را زد و

گفت: زید را آزاد کن و الا هلاکت می‌کنم. متوکل وحشت‌زده برخاست خود به زندان آمد و زید را آزاد ساخت و خلعت مورد پسندی به وی داد و گفت: هر چه از من بخواهی دریغ نخواهد شد. زید گفت: من از تو فقط تعمیر قبر امام حسین علیه‌السلام و عدم تعرض به زوار او را می‌خواهم. متوکل قبول نمود و زید شاد از نزد او بیرون شد و شهرها را می‌گشت و اعلان می‌کرد: هر کس اراده‌ی زیارت امام حسین علیه‌السلام را دارد بدون وحشت برود. بعد از این، ده سال قبر حسین علیه‌السلام از اعمال شنیع متوکل بدکار محفوظ ماند و مردم بدون هراس به سوی کربلا برای زیارت می‌آمدند. [۱۷۱].

### قتل ابن‌سکیت به جرم محبت به امام حسین

متوکل نه تنها به قبر امام حسین علیه‌السلام اسائیه‌ی ادب می‌کرد و هتک حرمت می‌نمود، بلکه در هر کس محبت اهل بیت علیهم‌السلام را احتمال می‌داد، زیر شکنجه‌های گوناگون قرار می‌داد و به قتل می‌رسانید و یا بدون محاکمه اعدام می‌کرد. زندان‌ها از شیعیان حسین علیه‌السلام پر بود از جمله آنان یعقوب بن اسحاق خوزی اهوازی معروف به ابن‌سکیت - با کسر اول و تشدید ثانی - از استادان شعر، ادب، نحو و لغت بود و کتب تراجم ۱۴ تألیف برای او ضبط کرده‌اند. وی در عین حال که از اصحاب امام محمد تقی و علی النقی علیهما‌السلام بود و محبت [صفحه ۲۵۱] فوق‌العاده به حضرت علی علیه‌السلام داشت. معلم [۱۷۲] معتز و مؤید پسران متوکل بود و خلیفه‌ی عباسی به عللی [۱۷۳] از وی ظنین و بدگمان بود. روزی در حال درس از وی پرسید: کدام یک از حسنین علیهما‌السلام و این دو پسر من زیادتر دوست می‌داری؟ ابن‌سکیت بدون تأمل گفت: قبر، غلام علی علیه‌السلام را با تو و این دو پسر ت مبادله نمی‌کنم چه رسد به امام حسن و حسین علیهما‌السلام. متوکل در حالی که خشم گلوی او را می‌فشرد، دستور داد زبان او را ببردند، یا از پس گردن بیرون آوردند، ولی در پنجم رجب ۲۴۴ به شهادت رسید. [۱۷۴]. و بنا به نقل «تمتة المنتهی» محدث قمی رحمه الله، متوکل، ابن‌سکیت را به محکمه قاضی القضاة فرستاد، وی پاره‌ی برهان‌های سست آورد، از قبیل شمول اهل بیت علیهم‌السلام در آیه تطهیر به زنان پیامبر نه بر حسنین علیهما‌السلام و ابن‌سکیت قاضی را [صفحه ۲۵۲] محکوم کرد با آن که ضمیر در آیه تطهیر «عنکن» نیست که مخصوص زنان باشد «عنکم» است که اختصاص به مردان دارد. و این مرد ضعیف النفس دین فروش از دوران مأمون قضاوت می‌کرد، در پایان عمرش دین را به دنیا فروخت. ابونعیم در «حلیة الاولیاء» او را به فسق و لواط ذم و توبیخ کرده و تاریخ، بعد از هزار سال از او به زشتی نام می‌برد. متوکل او را در آخر عمل به حجاز تبعید نمود و اموال او را ضبط کرد. وی به سال ۲۴۲ در ریزه درگذشت.

### ابراهیم دیزج و اعجاز قبر امام حسین

محمد بن عبدالحمید گوید: همسایه‌ی ابراهیم دیزج بودم، در مرض مرگ وی او را عیادت کردم و رفاقت و شوخی با هم داشتیم. طبیب را در بالین وی یافتیم از حال بیمار پرسیدم، از من کتمان نمود. ابراهیم به پزشک اشاره می‌کرد که معالجه کند و او نمی‌دانست چه علاجی کند. پس از مدتی بیرون رفت، مجلس خلوت شد ابراهیم گفت: به خدا! استغفار و توبه می‌کنم از این که به امر متوکل به تخریب قبر حسین علیه‌السلام اقدام کردم و شبانه با عمله و کارگر که با ایشان بیل کلنگ بود، خارج شدیم و به غلامان و یاران خود رسیدیم به آنان گفتم: کارگر برای ویرانی قبر حسین آماده کنید. در نتیجه‌ی خستگی راه خوابی مرا گرفت. ناگاه دیدم غلامان مرا بیدار کردند و غوغایی شنیدم، گفتم: چه خبر است؟ گفتند: در اطراف قبر حسین علیه‌السلام جماعتی هستند ما را تیراندازی می‌کنند. فوری به تحقیق پرداختم، دیدم حقیقت است در این پیش آمد اول شب ۱۳ رجب بود دستور تیراندازی دادم، ولی هر چه از ما تیر خالی می‌شد، به خود تیرانداز برمی‌گردید. این ماجرا مرا به وحشت انداخت و تب و لرز مرا در گرفت و از قبر دور شدم و تصمیم گرفتم دیگر به قبر حسین علیه‌السلام اهانت نکنم تا متوکل مرا بکشد. [صفحه ۲۵۳] ابوبرزه گوید: به وی

گفتم: خداوند شر او را از تو دفع کرده، دیشب پسرش منتصر او را به قتل رسانیده است. ابوبرزه گوید: ابراهیم گفت: از آن شب به جسم من دردی رسیده، امید زندگی را از من سلب کرده و شب مرد. [۱۷۵].

### سفر زیارتی محمد بن الحسین به سال ۲۴۰

ابوالفرج در «مقاتل الطالبین» نقل می‌کند: محمد بن الحسین الاثتانی [۱۷۶] که یکی از علمای برجسته قرن سوم است اعمال فجیع متوکل را شنید بسیار ناراحت شد و مدت طولانی بود که به زیارت کربلا نرفته بود تصمیم گرفت به زیارت کربلا رود، و لو به هر گونه پیش آمد ناگوار مواجه باشد، از خانه به قصد کربلا با همراهی یکی از عطارها بیرون شد. روزها متواری و مخفی از مردم بودند و شب‌ها راه می‌رفتند تا آن که به غاضریه رسیدند، روز را در آنجا مکث نمودند همین که شب تاریکی خود را گسترانید بیرون شدند و از میان پاسبان که بعضی‌ها خواب بودند و بعضی‌ها مشغول به خود بودند گذشتند تا آن که به قبر حسین علیه‌السلام رسیدند. نظر بر این که علائم و نشانه‌های قبر را از بین برده بودند بسیار رنج و زحمت کشیدند تا آن که قبر مطهر را پیدا کردند، صندوق را که در بالای قبر بود به دور انداخته و آتش زده‌اند. و در تاریکی شب مراسم زیارت را به جا آوردند و به اطراف قبر علامت و نشانه گذاشتند و برگشتند. [۱۷۷]. [صفحه ۲۵۴]

### متوکل و تخریب دیگر

قبر و بارگاه ملایک پاسبان و مطهر امام حسین علیه‌السلام تا سال ۲۴۷ هجری از دست جنایتکار متوکل مصون بود، در همان سال وقتی که آن ملعون شنید که مردم عراق و کوفه و از شهرهای دور در کربلا- اجتماع می‌کنند، در نتیجه بازار با عظمتی در آنجا تشکیل یافته است، سپاهی برای تخریب قبر مطهر اعزام کرد که از زیارت قبر مبارک شدیداً مانع باشند. [۱۷۸].

### سفر عبدالله بن رابیه از حج به کربلا

عبدالله بن رابیه می‌گوید: به سال ۲۴۷ هجری به حج رفتم و از مکه به عراق آمدم، اول به زیارت قبر علی علیه‌السلام شتافتم و از ترس متوکل این عمل را شبانه به جا آوردم، سپس به کربلا رفتم دیدم قبر امام حسین علیه‌السلام را خراب کرده‌اند و با چشم خود دیدم که شیارکننده‌ها شیار می‌کنند، وقتی که گاوها به قبر می‌رسند حیران می‌مانند و هر چه آنها را با چوب می‌زنند فائده نمی‌بخشد و قدمی به طرف قبر بر نمی‌دارند و زیارت برای ما ممکن نشد مایوس به بغداد برگشتم و اشعار بسامی را می‌خواندم: تالله ان کانت بنوامیه قد أتت قتل ابن بنت نبیها مظلوما فلقد أتاک بنوآبیه بمثله هذا لعمرک قبره مهدوما أسفوا علی أن لا یکونوا شارکوا فی قتله فتبعوه رمیما وقتی که به بغداد رسیدم ناگهان صدایی به گوشم رسید که می‌گوید: متوکل به درک رفت. خوشحال شدم گفتم: خدا امشب مقابل آن شب است. [۱۷۹]. معلوم شد شب چهارشنبه سوم شوال ۲۴۷ هجری به دستور منتصر عباسی پسر متوکل با شمشیرهای غلامان ترک به قتل رسیده و در مدت پانزده سال سلطنت [صفحه ۲۵۵] خود چهار مرتبه قبر امام حسین علیه‌السلام را ویران کرد: ۱- در شعبان ۲۳۳ در نتیجه رفتن خواننده‌اش به زیارت کربلا. ۲- به سال ۲۳۶ هجری. ۳- به سال ۲۳۷ هجری. ۴- به سال ۲۴۷ هجری. و پسرش منتصر به جهت دوستی و تعصب خود به اهل بیت علیهم‌السلام اقدام به قتل پدر خود «نیرون عرب» نمود و به این عمل مقدس، فضاحت و قباحت اعمال پدران خود، که تاریخ بشر را آلوده و ملوث کرده بودند به جهان و جهانیان اعلان نمود.

### تعمیر اساسی بارگاه امام حسین و احداث مناره

منتصر پس از قتل پدر بی‌درنگ قبر امام حسین علیه‌السلام را تعمیر نمود، بلکه از نو بنای با عظمتی احداث کرد و برای بارگاه حسینی مناره‌ای برای راهنمایی زوار از راه دور بنا کرد و مردم را در زیارت آن حضرت آزاد گذاشت و برای سادات علوی بسیار تعظیم و تکریم نمود و فدک را به اولاد امام حسن و حسین علیهما‌السلام برگردانید و کلیه اوقاف آل علی را به دستشان سپرد. وی قبر علی بن ابی‌طالب علیهما‌السلام را هم عمارت نمود [۱۸۰] بنا به گفته‌ی عمادزاده: بنای منتصر شامل قبه، بارگاه، مسجد و صحن بوده است. [۱۸۱].

### کشتار سادات و علمای شیعه

یکی از موضوع‌های مهمی که در دوران خلافت ستمگران خلفای بنی‌عباس قابل بررسی است، کشتار سادات است. ابوالفرج اصفهانی (در گذشته‌ی ۳۵۶) که [صفحه ۲۵۶] خود یکی از زادگان مروان بن حکم بن عاص، و زیدی مذهب و محقق ادیب و تاریخ‌نویس بوده، کتابی نوشته به نام «مقاتل الطالبین» شامل معرفی ۲۲۰ نفر امامزاده و سید علوی و غیر علوی، که (غیر از سه نفر اول آن عده، بقیه) همه را بنی‌امیه و بنی‌عباس و عمال آنها و دیگر زمامداران و حکام سنی و مخالف اهل بیت، با ضرب شمشیر، یا به دار آویختن، یا زنده به گور نمودن، یا مسموم کردن، یا خفه کردن در پی دیوار، یا زدن با شلاق و تازیانه تا سر حد مرگ، یا گرسنگی و تشنگی دادن داخل زندان‌های تاریک، نمناک و خفقان‌آور، و بالاخره با انواع شکنجه و اذیت آنها را معدوم و از صحنه‌ی زندگی خارج نمودند. همچنان که گروهی از آنها به دنبال قیام‌های دسته‌جمعی علیه حکومت‌های غاصب به شهادت رسیدند. علامه مغنیه می‌نویسد: منصور دوانیقی به اعتراف خودش یکهزار نفر یا بیشتر، از فرزندان علی و فاطمه علیهما‌السلام را کشت؛ و دیگر عدد و آمار مقتولین از شیعه به دست او به اندازه‌ای بود که به شمار در نیاید. [۱۸۲]. در موضوع کشتار علمای شیعه علامه امینی رحمه الله کتابی به نام «شهداء الفضیله» تألیف نموده که شامل شناسائی ۱۳۰ نفر از مفاخر علمی شیعه و شخصیت‌های روحانی در حد مرجع تقلید (امثال شهید اول و شهید ثانی) و درجات نازل‌تر که به شرح بالا به دست دشمنان اسلام و تشیع، اعم از دست‌اندرکاران خلافت و زمامداران همانند بنی‌امیه و بنی‌عباس، و یا حکام و سلاطین جور شکنجه، کشته و شهید شدند.

### فرار و مهاجرت سادات از شهری به شهر دیگر

در مورد فرار و انتقال سادات و علویین به مناطق مختلف - از جمله اصفهان - کتاب‌های نسب‌شناسی و تاریخ ویژه سرگذشت امامزاده‌ها و سادات سخن به میان [صفحه ۲۵۷] آورده‌اند، در آن منابع چگونگی نقل و انتقال آنها از بلاد مختلف به دیگر بلاد و کشورهای دور و نزدیک، برخورد به نام تعداد فراوانی از سادات علوی و غیر علوی می‌کنیم که آنها از بلاد عرب‌نشین مثل حجاز و عراق، یا بعض شهرهای ایران به سرزمین اصفهان منتقل و وارد شده؛ و در این شهر رحل اقامت افکنده؛ و به زندگی ادامه داده؛ و کم‌کم دارای عائله‌ی سنگینی شده؛ و بالاخره فرزندان و اسباط و اعقابشان رو به ازدیاد و گسترش نهاده؛ و با مرور زمان سهمی از جمعیت اصفهان و شهرها و قصبات و دهات و اطراف آن را (امثال زواره و اردستان) به خود اختصاص دادند. هم اکنون با گذشت قرن‌ها از تاریخ مهاجرت آنها از محل اصلی خود و انتقال بدین شهر، می‌بینیم ده‌ها هزار خانوار سید و علوی در طبقات مختلف اصفهان و حومه‌ی آن وجود دارد که این خود بیانگر تعداد فراوان سادات و علویان فراری و مهاجر به اصفهان و توابع مربوطه می‌باشد. غیر از آنهایی که پس از سال‌ها اقامت در اصفهان از این منطقه به دیگر مناطق و کشورهای دور و نزدیک انتقال یافته، یا در مثل قرون قبل از دوران صفویه از ترس دشمن و به خاطر تقیه، به طور ناشناس در این شهر می‌زیسته و به عنوان سید علوی یا غیر علوی شناخته نشدند؛ یا شناخته و به دست دشمنان و شیطان صفتان کشته و شهید گردیدند. اکنون به منظور ارائه‌ی نمونه و نشانه‌ای از آنچه نگاشتیم، نخست توجه خوانندگان را به کتاب نسبتاً مفصل و پر محتوایی پیرامون مهاجرت و انتقال سادات از شهری به

شهری و از محلی به محل دیگر جلب، آن گاه می‌پردازیم به ذکر بخش مربوط به اصفهان. این کتابه به نام «منتقله الطالین» است که به قلم یکی از علمای نسب‌شناس و معروف از طبقه سادات طباطبائی به نام ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر بن طباطبا اصفهانی (متوفای بعد ۴۷۹) تنظیم و تألیف شده؛ و از آغاز تا انجام به ترتیب نام بلاد و مناطق مختلف، حدود یک‌هزار و دوست نفر سادات علوی و غیر علوی را با ذکر سلسله نسب و وسائط پدری تا برسد به یکی از ائمه معصومین علیهم‌السلام معرفی می‌کند که مثلاً هر یک از چه شهری به چه شهری و از چه منطقه‌ای به چه منطقه‌ای [صفحه ۲۵۸] دیگر انتقال یافت و اقامت اختیار کرد تا از دنیا رفت؛ یا مهاجرت به شهر دیگری نمود؛ و چند پسر یا دختر از خود بر جای گذارد. و اما بخش اختصاصی این کتاب به واردین به اصفهان؛ پس شامل اسامی منظم به سلسله نسب تعداد سی و پنج نفر از معاریف سادات است که از حدود نیمه قرن دوم هجری تا دهه هفتم قرن پنجم از شهرهای عراق و ایران به اصفهان مهاجرت نموده؛ و حداکثر هفت فرزند پسر و دختر همراه داشته، یا پس از انتقال به اصفهان و ازدواج در آن، دارای فرزند و اعقاب پی‌درپی شده‌اند. اکنون گذشته از این که مؤلف نامبرده افراد زیادی (از جمله امزاده‌های متعددی که در اصفهان و حومه‌ی آن از دنیا رفته و یا شهید شده و بالاخره در همین شهر مدفون گردیده‌اند) را از قلم انداخته و از روی بی‌خبری از مهاجرت آنها (به خاطر اختفاء و ناشناخته آمدن ایشان به اصفهان) یا تردید در انتقالشان متعرض ذکر آنها نشده - رقم مذکور به نسبت ازدیاد تصاعدی سادات در هر سال، خود رقم قابل توجهی را به آمار شیعه‌ی اصفهان می‌افزوده و به نسبت بالا- رفتن تعداد توده‌ی شیعه افراد بیشتری از علما، دانشمندان، ادبا و دیگر کسانی که به خاطر مزایای علمی، سیاسی و اجتماعی در حد خود نشان دادن بوده از بین شیعه‌ی اصفهان سربلند نموده؛ و خواه ناخواه سهمی از آمار رجال علمی و مؤلفین و مصنفین و منابع رجال‌شناسی را به خود اختصاص داده‌اند که این موضوع دیگر احتیاج به شرح و بسط نداشته و تنها می‌پردازیم به ذکر گفتار استاد شیخ ابوزهره رئیس دانشکده‌ی شریعت قاهره. او در کتاب «الامام جعفر بن الصادق علیه‌السلام» ص ۹۴۵ می‌نویسد: اما فارس و خراسان و جز این دو منطقه از بلاد اسلامی، پس بسیاری از علمای شیعه‌گرای اسلام به خاطر عقیده‌ی مذهبی، نخست از ترس امویین و بعداً از عباسیین بدانجاها فرار می‌کردند؛ و قبل از سقوط دولت اموی، با فرار پیروان زید و دیگر شیعیان قبل از آنها بلاد، تشیع به طور با عظمت در این شهرها انتشار و گسترش یافت. موضوع سوم یعنی «تقیه» که دارای ریشه‌ی هر چه محکم‌تر اسلامی است؛ پس [صفحه ۲۵۹] کوتاه سخن آن که چون شیعه به شرحی که اشاره شد همیشه و در همه‌ی دوران‌ها و در همه‌ی مناطق سنی نشین به درجات مختلف با انواع خطرهای جانی و غیر جانی که پیوسته از ناحیه‌ی دشمنان اهل بیت و مخالفان مذهبی دست به گریبان آن و مورد تهدید و تهمت بوده و هنوز هم این رشته سر دراز دارد؛ مسأله‌ی «تقیه» و موضوع پرهیز از دشمنان - از طریق تظاهر قولی و عملی هر مسلمانی در موقع احساس خطر به غیر آنچه از دیدگاه دین و مذهب برای وی ثابت و بدان معتقد و مکلف است - مطرح گردید. آری، موضوع تقیه بر اساس آیه‌ی شریفه‌ی: (لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقه) [۱۸۳]. که خداوند صریحاً نهی از دوست قرار دادن کفار نموده، جز در حال خوف و به انگیزه پرهیز از ضرر و اذیت؛ و آیه‌ی شریفه‌ی: (و من کفر بعد ایمانه الا من أکره و قلبه مطمئن بالإیمان) [۱۸۴]. که خداوند تظاهرکننده به کفر از روی اکراه و در حالی که دلش برخوردار از آرامش ایمان باشد را استثناء از کفار و احکام مترتبه بر کفر فرموده؛ و آیه‌ی شریفه‌ی: (و قال رجل من ءال فرعون یکتُم ایمانه) [۱۸۵]. که بیانگر تمجید از حال مرد مؤمنی از دار و دسته‌ی فرعون باشد که ایمان خود را پنهان می‌داشت و از روی مصلحت تظاهر به کفر می‌نمود؛ و آیه‌ی شریفه‌ی: (و لا- تلقوا بأیدیهم الی التهلکة) [۱۸۶]. [صفحه ۲۶۰] که بیانگر نهی از انداختن انسان است - با تظاهر به عقاید حقه - خود را در معرض هلاکت و پرتگاه؛ و آیه‌ی شریفه‌ی: (فخرج منها خائفا یتربص) [۱۸۷]. که خبر می‌دهد مردی به موسی علیه‌السلام خبر داد که مردم (اتباع فرعون) در صدد توطئه و قتل او بر آمده‌اند، پس موسی علیه‌السلام از مصر خارج شد در حالی که ترسناک و مترصد از شر دشمنان بود و گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمگر رهائی بخش؛ و حدیث: «بئس القوم (قوم) یمشی المؤمن فیهم بالتقیة و الکتمان».

[۱۸۸]. که بیانگر زشتی و پلیدی قومی باشد که مؤمن در بین افرادش از روی تقیه و کتمان عقاید و اعمال حقه خود رفت و آمد می‌کند، آن گونه حال خود را در راستای بحث و بررسی مسائل فقهی باز نمود که اضافه بر اختصاص یافتن بخشی از مندرجات منابع حدیثی و فقهی شیعه به مسأله‌ی تقیه، تعداد فراوانی هم کتاب و رساله‌های اختصاصی پیرامون بحث از اصل تقیه و پیگیری از مسائل متفرعه بر آن تألیف گردیده که برخی از آنها هم چاپ و انتشار یافته و اهل تحقیق خود می‌توانند بدانها مراجعه کنند. بدین ترتیب چه بسیار شیعیانی که در طول سالیان دراز زیر سرپوش تقیه از مخالفان حاکم بر محیط جامعه، عنوان تشیع خود را حتی از نزدیکان خود پنهان می‌داشته؛ و با تحمل انواع مشکلات و محدودیت‌ها تظاهر به هم عقیده بودن با آنها می‌کرده‌اند تا از شر آنها در امان بمانند. همچنان که سادات و علویین بر اثر خفقان جو حاکم، گاهی مقام والای سیادت خود را - که بالاترین مایه‌ی افتخار و سند شخصیت و سرافرازی آنها بوده و با هیچ [صفحه ۲۶۱] چیزی امکان برابری نداشته - حتی از اهل و عیال خود و پاره‌ی تنشان پنهان می‌داشتند تا مبادا شناخته شوند و جان خود و عائله آنان در معرض خطر قرار گیرد. و در این زمینه بسیاری از سادات پیر و جوان از دنیا رفتند در حالی که خود هم نمی‌دانستند افتخار و شرف‌زادگی پیامبر و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام را دارا بوده‌اند. و علاوه بر شرح حال سادات مندرج در کتاب‌های نامبرده و امثال آنها که بیانگر قضایا است، یک نمونه شاهد بر این موضوع ماجرای مرگ دختر عیسی بن زید بن امام علی بن الحسین علیهم‌السلام است در حالی که نمی‌دانست افتخار زادگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سه امام از ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - را دارا است. و قضیه بدین قرار بود که وقتی عیسی بن زید (متوفی ۱۶۹) از شر منصور دوانیقی به کوفه فرار کرد و حتی با پیشامد مرگ منصور و برقراری حکومت فرزندش مهدی و نوه‌اش هادی عباسی، باز در نهایت اختفا و ناشناسی به سر می‌برد؛ و گاهی از اوقات از روی ضرورت به شغل سقائی می‌پرداخت؛ پس با زنی از اهل کوفه ازدواج کرد و دختری از وی به وجود آمد که به سن رشد رسید؛ اما هیچ یک از مادر و دختر خبر از مقام سیادت عیسی نداشتند. آن گاه یکی از سقاها که فاقد شخصیت خانوادگی بود و عیسی از کرایه کردن شتر او برای سقائی استفاده می‌نمود واسطه‌ای به نزد عیال عیسی فرستاد و پیشنهاد ازدواج پسرش را با دختر عیسی مطرح نمود. پس آن زن فوق‌العاده خوشحال شد آن چنان که عقل از سرش به پرواز درآمد؛ اما عیسی در برابر این خواسته همچنان متحیر و درمانده شد که چه کند و چگونه با عالی‌ترین درجه‌ی شخصیتی که - در رابطه با مقام سیادت و زادگی پیامبر صلی الله علیه و اله و امامان معصوم علیهم‌السلام - در خود و دخترش سراغ دارد تن به همسری پسر سقائی برای دخترش دهد. بالاخره دعا کرد که خداوند به شکلی این مشکل را حل نماید؛ و طولی نکشید که دختر مریض شد و از دنیا رفت. در این موقع عیسی بن زید آن چنان پریشان حال گردید و به جزع و فرع افتاد که [صفحه ۲۶۲] یکی از اصحابش که او را می‌شناخت و از مقام سیادتش باخبر بود گفت: والله! اگر از من سراغ شجاع‌ترین مردم را می‌گرفتند از تو نمی‌گذشتم و تو را معرفی می‌کردم؛ اکنون این چنین در فوت این دختر اظهار ناراحتی و جزع می‌کنی؟! عیسی گفت: والله! ناراحتی و پریشانی من به خاطر مرگ او نیست؛ بلکه به خاطر آن می‌باشد که این دختر در حالی از دنیا رفت که نمی‌دانست پاره‌ی جگر رسول خدا صلی الله علیه و اله است. [۱۸۹]. و به قول شاعر نمی‌دانست: نسب از چه کس دارد این نیک پی. از این قبیل قضایا زیاد و فراوان است. اکنون که گزارش کوتاهی از وضع زندگی سادات و شیعیان در دوران‌های دست‌اندرکاری بنی‌امیه و بنی‌عباس تا حدود قرن هشتم به نظر رسید؛ می‌گوییم: همان طوری که سادات و شیعیان به طور کلی و در عموم بلاد تحت فشار همه جانبه بودند و زمامداران مراکز مسلمان‌نشین برای خوشامد یکدیگر، و رعایت بند و بست‌ها و روابط سیاسی که با هم داشتند، یا از روی بغض و کینه با اهل بیت علیهم‌السلام، تا می‌توانستند به سرکوبی و تضعیف شیعه و اهل بیت علیهم‌السلام ادامه می‌دادند. شیعه‌ی اهل اصفهان یا شیعیان و سادات منتقل و پناهنده به اصفهان نیز دست کمی از دیگر سادات و شیعیان نداشته و آنها هم ناگزیر بودند به حسب اقتضای زمان و محیط، دست با عصا قدم بردارند؛ و تحت پوشش تقیه و اختفا مقام سیادت و تشیع زندگی کنند تا از شر فساد عوامل حکومت‌های غاصب اموی و عباسی و دیگر حکومت‌های وابسته بدانها و دین به

دنیای خود یا به دنیای غیر فروش در امان بمانند. به همین دلیل بعضی از علمای شیعه‌ی اصفهان و غیره، با استفاده از عنوان اعتزال - به خاطر برخی از مشترکات عقیدتی که با تشیع داشته - دم از معتزلی بودن زده و [ صفحه ۲۶۳ ] تظاهر به اعتزال می‌کردند؛ تا آنجا که برخی از ارباب رجال و شرح حال نویسان سنی یا شیعه، آنها را به عنوان معتزله معرفی نموده‌اند؛ غافل از این که هر یک، شیعه‌ی تمام عیار و پیرو عملی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بوده‌اند. بر این اساس نمی‌توان شیعه‌ی اصفهان را چه از طبقه‌ی امامزادگان عالی مقام مدفون در این شهر، و چه از طبقه‌ی علما و محدثین و شعرا، منحصر به نامبردگان در این کتاب یا در دیگر منابع و مصادر مربوطه دانست؛ و چه بسا شخصیت‌های علمی و حدیثی که از روی تقیه و ملاحظات امنیتی در حال اختفا شئون مذهبی به سر می‌برده و تا دم‌و‌اپسین به عنوان شیعه و پیرو علی علیه‌السلام شناخته نشدند. و همچنین امامزاده‌های لازم التعظیم و سادات با شخصیت. [ ۱۹۰ ]. [ صفحه ۲۶۷ ]

## نگاهی کوتاه به تاریخچه‌ی سامرا از گذشته تاکنون

### نگاهی گذرا به تاریخچه‌ی شهر سامرا

#### اشاره

شهر سامرا، یکی از چهار شهر مقدس عراق است. ساخت این شهر که در ۱۲۴ کیلومتری شمال بغداد و در سمت شرق رودخانه دجله قرار گرفته در سال ۲۲۱ هـ باز می‌گردد. در این سال محمد المعتصم بالله فرزند هارون الرشید پایتخت را از شهر بغداد به سامرا منتقل ساخت و تا سال ۲۵۶ هـ هشت خلیفه در این شهر حکمرانی و خلافت نمودند. در این سال المعتمد علی الله عباسی بار دیگر به بغداد بازگشت و آن جا را پایتخت خلافت قرار داد. سامرا در مدت ۳ سال پایتختی، توسعه‌ی فراوانی یافت و تعداد زیادی کاخ‌ها، تفریح‌گاه‌ها و مساجد در این شهر می‌افزاید و قرار داشتن بقعه‌ی پاک دو امام معصوم علیهما‌السلام و برخی از افراد خاندان ایشان می‌باشد.

### بارگاه و حرم مطهر امام هادی و امام حسن عسکری

حرم مطهر امام دهم حضرت علی بن محمد الهادی علیهما‌السلام و امام یازدهم حسن بن علی عسکری علیهما‌السلام قلب شهر امروزی را تشکیل می‌دهد. این بقعه در دوران زندگی این دو امام علیهما‌السلام خانه‌ی مسکونی آنان بود و پس از شهادت در آن جا دفن شده‌اند. نخستین ساختمان بر آرامگاه آنان از قرن چهارم هجری است که تاکنون همواره تجدید و ترسیم شده و توسعه یافته است. این حرم مطهر دارای گنبدی است که [ صفحه ۲۶۸ ] یکی از بزرگ‌ترین گنبدها در جهان اسلام است. محیط این گنبد طلایی عظیم، ۶۸ متر است که در آن ۷۲ هزار خشت طلا به کار رفته است. در دو سمت این گنبد دو گلدسته طلایی زیبا قرار دارد که هر یک دارای ۳۶ متر طول است. گنبد کنونی در سال ۱۲۰۰ هـ به جای گنبد کهنی که ناصرالدوله حمرانی ۳۳۳ هـ آن را ساخته بود، بنا گردید. در زیر گنبد حرم مطهر ضریح آرامگاه دو امام معصوم، دو بانوی بزرگوار نیز مدفون است. یکی حکیمه خاتون دختر حضرت امام جواد و عمه‌ی امام حسن عسکری علیهما‌السلام است که شاهد ولادت امام زمان علیه‌السلام بوده است. وی زنی پرهیزکار و مورد احترام چهارده معصوم علیهما‌السلام بوده است. دیگری نرگس خاتون همسر امام حسن عسکری و مادر امام زمان علیهما‌السلام است. درون حرم و قسمت‌هایی از رواق‌ها به طرز زیبایی آئینه‌کاری شده و از یادگارهای ملک فیصل، پادشاه هاشمی عراق است و به وسیله‌ی ایوانی فراخ و سقف‌دار به صحنی که گرداگرد حرم را فراگرفته راه می‌یابد. از ویژگی‌های غربی صحن مطهر مجموعه‌ای متشکل از صحن، ایوان و مسجدی بزرگ با گنبدی کاشی‌کاری شده قرار دارد که به مجموعه «غیبت» مشهور

است. در زیر این مجموعه زیرزمینی است که به «سرداب غیبت» شهرت دارد. هم چنین این مجموعه بخشی از خانه‌ی مسکونی حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام بوده است که در این زیرزمین به عبادت پرداخته بوده است. این محل از دیرباز مورد توجه شیعه بوده است و از آن جهت که عبادتگاه سه امام بوده است و از احترام ویژه‌ای برخوردار است. گفتنی است که به وسیله‌ی پله‌هایی می‌توان به زیرزمین رسید فضای اصلی و کهن زیرزمین عبارت از تالار فضایی است که پنجره‌ای از چوب دارد و محل عبادت امام علیه‌السلام بوده است. پنجره‌ی این نمازخانه یکی از با ارزش‌ترین قطعات باقی مانده از دوران عباسیان [صفحه ۲۶۹] است و دارای کتیبه‌ای کهن می‌باشد. این پنجره به دستور ناصرالدین الله عباسی - که از خلفای مهرورز به اهل بیت علیهم‌السلام بود - در سال ۶۰۶ ساخته شده است. در کاشی‌کاری درون این بقعه، نام ناصرالدین شاه قاجار ثبت شده است که در سفر به عتبات خود به زیارت این جایگاه تشریف یافته است. خدام سرداب در داخل این بقعه‌ی کوچک حفره‌ای تعبیه کرده‌اند و از آن به زائران برای تبرک خاک می‌دهند. کاشی‌کاری‌های صحن و سردرهای ورودی از دوره‌ی قاجاریه است.

### مسجد بزرگ سامرا

مسجد جامع سامرا که به «جامع المتوکل» مشهور شده، از ساختمان‌های یکی از پلیدترین خلفای عباسی - یعنی متوکل عباسی - است که یکی از عظیم‌ترین مساجد جهان اسلام در آن دوره به شمار می‌رفته. امروز فقط مأذنه و دیوارهای آن باقی است که همین دو نیز دلیل بر عظمت این ساختمان می‌باشد که ابعاد دیوارهای مسجد ۱۶۰ در ۲۴۰ است. آنچه بر اهمیت معماری این مسجد می‌افزاید، گلدسته‌ی آن است که به «ملویه» شهرت دارد و در شمال برج و باروی مسجد و در فاصله‌ی ۲۵ متری آن ساخته شده است. ساختمان این گلدسته‌ی مخروطی شکل است که بر قاعده‌ای مربع به طول ۳۲ متر قرار دارد. این مأذنه بر خلاف سنت تمام گلدسته‌ها که راه رسیدن به بام آن از پله‌هایی است که درون مأذنه تعبیه شده، از بیرون آن می‌باشد. از این رو پله‌های گرداگرد سطح بیرونی گلدسته را دور زده و به بام آن که در ارتفاع ۵۲ متری از زمین است، می‌رسد. بنا بر روایت مورخان، متوکل مبلغ پنج میلیون درهم برای ساختمان این مسجد هزینه کرده است. [صفحه ۲۷۰] مأذنه و گلدسته‌ی بزرگی که از جامع کبیر سامرا به جای مانده است و امروزه چشم هر بیننده‌ای را خیره می‌سازد، مناره‌ی ملویه نام دارد. در توصیف این برج آمده است: «متوکل مسجد جامع کبیر را بنا نمود و مناره‌ی عجیبی در شمال آن برافراشت که طول آن یکصد و هفتاد ذراع بود و بر بالای آن از خارج مسجد صعود می‌کردند و آن از عجایب آثار باستانی جهان است که مانند آن پیش از آن ساخته نشده بود، به طوری نقل کرده‌اند شخص خلیفه سوار بر اسب تا بالای مناره می‌تاخته است مأذنه‌ای است مخروطی شکل که روی پایه و اساسی مربع بنا شده و از سطح مایل عریضی بقعه و رأس آن بالا می‌روند و از خارج مثل حلزون دور می‌زند، طول ضلع آن پایه سی و دو متر، و قطر آخرین قسمت فوقانی آن به شش متر می‌رسد و ارتفاع مأذنه از سطح زمین، بالغ بر ۵۲ متر است و در آغاز از پله حلزونی شکل شروع شده به قله‌ی مناره بالا می‌رود و آن پله از وسط ضلع جنوبی مقابل دیوار جامع بوده و در اطراف محور مأذنه، پنج بار چرخیده تا بر قله‌ی مناره که در وسط قسمت جنوبی باز می‌شود مربوط و متصل می‌گردد و رأس استوانه‌ای شکل آن به ارتفاع ۶ متر می‌رسد، مناره مسجد معروف مصر، یعنی جامع کبیر ابن طولون را به تقلید از این مناره سامرا ساخته‌اند». [۱۹۱]. این مسجد بس بزرگ که به «جامع کبیر سامرا» معروف است توسط متوکل عباسی ساخته شده بود، در توصیف این مسجد قلم فرسایی‌ها کرده و سخنانی نوشته‌اند که حیرت‌انگیز است، می‌نویسند: این مسجد، بزرگ‌ترین مسجدی است که تا حال در جهان ساخته شده است و آن عبارت بود از محیط مستطیل شکلی که باروها و قلعه‌هایی که از آجر پخته شده ساخته و افراشته شده بود آن را حصار خویش گرفته بودند، چنان که طول و عرض آن از اندرون مسجد به ۲۴۰ در ۱۵۶ متر می‌رسد و از بیرون مساحت آن بالغ بر ۳۸۰۰۰ متر مربع بود و دارای ۱۶ درب بزرگ و کوچک بود» [۱۹۲]. [صفحه ۲۷۱] یکی از نویسندگان معاصر درباره‌ی این مسجد نوشته است: «طول آن ۲۴۰ متر



و عرض ۱۶۰ متر می‌باشد و ضخامت دیوارهای آن کمتر از دو متر نیست، ارتفاع دیوارها، آنچه اکنون باقی است ده متر می‌باشد، در اطراف دارای برج‌های نیم استوانه‌ای می‌باشد که شمار آن به چهل برج می‌رسد و در هر گوشه مسجد یکی از آنها قرار گرفته و در اضلاع شمالی و جنوبی هر یک ۸ برج و اضلاع شرقی و غربی هر کدام دارای ۱۰ برج می‌باشند» [۱۹۳]. متوکل عباسی که ۱۷ بار دستور تخریب آستان قدس حسینی را در کربلا صادر کرده و صدها زائر حرم حسینی را کشته بود، برای ساخت این مسجد بالغ بر سیصد و هشت هزار و دویست و دوازده دینار (واحد طلائی آن روز) خرج کرد و در حقیقت کاخی را با نام مسجد ساخت و پرداخت تا طریق تزویر و ریا را به تکامل آن رساند، مسجدی که می‌گویند در وسط حوض بزرگش فواره‌ای بود که هیچ وقت آبش فرو نمی‌نشست و متصل در حال فوران بود [۱۹۴].

### شهر متوکلیه

شهر کهن سامرا است که از سوی متوکل عباسی ساخته شده و امروزه خرابه‌های این شهر در فاصله‌ی کوتاهی از شمال سامرا نمایان است. از ویژگی‌های این شهر خیابان‌کشی‌های منظم و مستقیمی است که نمونه‌ی آن در دیگر شهرها کمتر یافت می‌شود و در بخشی از این شهر، مسجدی به نام «جامع ابی دلف» وجود دارد.

### مسجد ابی دلف

مسجد ابی دلف نمونه کوچک‌تر مسجد جامع متوکل است با ابعاد ۱۳۸ در ۲۱۵ متر با بارویی به ضخامت ۶۰ / ۱ متر. این مسجد دارای ۱۸ دروازه است. گلدسته‌ی این [صفحه ۲۷۲] مسجد شبیه ملویه است با این تفاوت که ارتفاع آن ۱۹ متر می‌باشد. این مسجد به نام قاسم بن عیسی عباسی مشهور به ابی دلف متوفای ۲۲۶ هجری نام‌گذاری شده که از فرماندهان عباسی و از شیعیان به شمار می‌رفته است. مرد بزرگی با نام ابودلف قاسم بن عیسی عجلای کرجی (ح ۱۵۰ - ۲۲۶ ق)، از امیران برجسته‌ی عصر اول عباسی که در شعر و ادب و موسیقی و نیز جنگاوری و شجاعت و همچنین در جود و بخشندگی پرآوازه بود، بانی این مسجد است. او چنان شجاع و بخشنده بود که در میان عرب، به این دو صفت ضرب‌المثل گشت، وی شهرت خویش را بیشتر مدیون شهری است که با نام کرج آن را ساخت و کرج ابودلف نام گرفت، (شهری که نزدیک اراک کنونی بوده است). توفیق عظیم او این که دوستدار اهل بیت اطهار علیهم‌السلام و هوادار آل عدالت، اولاد حیدر کرار بود، تا آنجا که برخی او را شیعه‌ی غالی تصور کرده‌اند. وی در شعر هم دست توانایی داشت و با شاعرانی چون ابو تمام طائی دوست بود، ابوتمام، دعبل خزاعی و شاعران دیگر او را در اشعارشان ستوده و از بخشش‌های کلان او بهره‌مند بوده‌اند. [۱۹۵]. دائرةالمعارف تشیع [۱۹۶]، در شناسایی این چهره‌ی درخشان شیعی نیز چنین می‌نویسد: «او امیری از سرهنگان مأمون عباسی، ادیبی بخشنده، پهلوانی شاعر، شیعه‌گرایی نامدار، مرد میدان جنگ‌ها و موسیقی‌دان بود» [۱۹۷].

### سامرا و پایتخت هشت خلیفه

پس از منتصر نیز سامرا مرکز چند خلیفه‌ی عباسی بوده و در کل بیش از نیم قرن پایتخت خلفای عباسی شمرده شده است که ما تنها به ذکر فهرست آنها بسنده می‌کنیم و می‌گذریم. [صفحه ۲۷۳] ۱ - معتمد عباسی (۲۱۸ - ۲۲۷ ق). ۲ - واثق (۲۲۷ - ۲۳۲ ق). ۳ - متوکل (۲۲۷ - ۲۴۷ ق). ۴ - منتصر بالله (۲۴۷ - ۲۴۸ ق). ۵ - مستعین (۲۴۸ - ۲۵۲ ق). ۶ - معتز (۲۵۲ - ۲۵۵)، سیزدهمین خلیفه‌ی عباسی و قاتل امام هادی علیه‌السلام. ۷ - مهتدی (۲۵۵ - ۲۵۶ ق). ۸ - معتمد (۲۵۶ - ۲۷۹ ق)، پانزدهمین خلیفه از بنی‌عباس و آخرین کسی که از آنها در سامرا درگذشت و مدفون شد، پس از معتمد برادرزاده‌اش معتضد به خلافت رسید و بغداد را مرکز

حکومت خویش ساخت و با انتقال پایتخت از سامرا به بغداد، سامرا که روزگاری پر رونق‌ترین شهر محسوب می‌شد رونق خویش را از دست داد و ستاره‌ی بختش افول کرد چنان که در اندک زمانی به شهری کوچک و مخروبه بدل گشت [۱۹۸].

### قصرهای سامرا

وقتی خلفای عباسی به سامرا نقل مکان کردند همگی مشهور به فسق و فجور و برگزاری مجالس جشن و سرور و شادمانی بودند. از این رو اقدام به ساختن کاخ‌های سرسبز و خوش آب و هوای متعددی در جای جای این شهر و کناره‌های رودخانه‌ی دجله کردند که امروزه تنها از آن کاخ‌ها دیوارهای فروریخته و ستون‌های ویرانه‌ی باقی مانده است. نام برخی از کاخ‌ها در سمت شمال غربی مسجد جامع متوکل در شهر المتوکلیه: قصر الجعفری، قصر العروس، قصر المختار، قصر الغریب، قصر الصبح، قصر الملیح، قصر البستان، قصر التل، قصر الجوسق، قصر المتوکلیه، قصر اللؤلؤ و... [صفحه ۲۷۴] بنا بر روایت مورخان حداقل هزینه‌ی ساختمان هر یک از این قصرها متجاوز از پنج میلیون درهم بوده است. در کتاب «سیمای سامرا» آمده است: متوکل سامرا را پایتخت خویش قرار داد و از میان کاخ‌های بزرگ شهر، قصر هارونی را برای خودش و قصر معتصم را که معروف به جوسق بود برای پسرش محمد منتصر، و قصر مطیره را برای پسر دیگرش ابراهیم مؤید، و قصر بزکوار را برای پسر دیگرش معتز انتخاب کرد [۱۹۹]. احتمال می‌رود که پس از معتصم عباسی، متوکل بیشترین سهم را در عمران و آبادانی سامرا داشته باشد، البته نه به خاطر رفاه مردم و ارتقای فرهنگ مسلمانان، بلکه درست بر عکس آن، برای رفاه خود خلیفه و شاهزادگان عباسی و دولتمردان و ستمگران کاخ‌ها یکی پس از دیگری در سامرا ساخته می‌شد. نویسنده‌ی تاریخ سامرا، در حدود سی کاخ نام می‌برد که توسط متوکل در سامرا ساخته و پرداخته شد، ما برای اختصار از تفصیل آنها معذوریم تنها فهرست مجملی از آن را در اینجا ذکر می‌کنیم و باشد که ضمن تاریخ سامرا، مدعیان خلافت اسلامی را نیز در آینه‌ی تاریخ به تماشا بنشینیم: ۱- قصر الاحمدیه، کاخ ویژه‌ی پسر متوکل، ابوالعباس احمد معتمد. ۲- قصر الاشناس، در غرب سامرای قدیم و در شمال سامرای امروز واقع، و کاخ مخصوص اشناس ترک، یکی از سرلشگران عباسی بوده است. ۳- قصر البدیع، کاخی بزرگ و بلند که از فرط زیبایی به آن بدیع می‌گفتند. ۴- قصر البرج، قصری که متوکل برای تأسیس آن، ده میلیون درهم از بیت المال مسلمانان احتکار و اتلاف کرد [۲۰۰]. ۵- قصر بزکوار یا بلکوار، کاخ مخصوص معتز پسر دیگر متوکل. [صفحه ۲۷۵] ۶- قصر البهو، کاخی که برای ساخت آن، ۲۵ میلیون درهم، از طرف متوکل پرداخته شد. ۷- قصر التل، برای ساخت این کاخ نیز پنج میلیون درهم از کیسه‌ی بیت‌المال، خلیفه پرداخت کرد، این قصر را تل العلیق و تل المخالی نیز می‌نامند، حدیثی است بس دلکش و معروف که به حدیث التل و حدیث تل المخالی مشهور است.

### حدیث تل المخالی

زبان لاف رسوا می‌کند ناقص کمالان را که رو بر خاک مالد پر فشانی بسته بالان را «صائب تبریزی» متوکل همیشه دنبال بهانه‌ای بود که قدرتش را به رخ امام هادی علیه‌السلام بکشد. بلکه به خیال خام خویش آن حجت حق را بترساند، مگر نه این است که کافر همه را به کیش خود پندارد؟! او خیال می‌کرد با عده و عده‌ی زیاد و با عسکر و لشکر مجهز می‌تواند در اراده ولی خدا امام هادی علیه‌السلام تصرف کند!! باری - آن سان که پیشتر اشاره شد - با همین خیال خام، متوکل خواست صحنه‌ای را که از پیش تدارک دیده بود در منظر امام به نمایش گذاشته باشد، روزی که امام علیه‌السلام را احضار کرده و در صحرای وسیعی در کنارش با هم قدم می‌زدند، دستور نمایش صحنه را داد و به سربازانش که رقم آنها را نود هزار سواره نوشته‌اند امر کرد که هر یک توبره‌ی اسبش را از گل و خاک پر کرده، در وسط میدان روی هم بریزند، چنان که در اندک زمانی تلی بزرگ و بلند ترتیب یافت و خلیفه با تکبر و غرور در بالای تل قرار گرفته و امام هادی علیه‌السلام را نیز به پیش خویش خواند و به سربازان و سپاهیان که همگی

غرق در سلاح‌های گوناگون و مدرن آن روز بودند دستور داد که از مقابلش رژه روند، پس از آن که خلیفه از سپاهش سان دید، رو به حضرت امام هادی علیه‌السلام کرده و گفت: تو را به اینجا خواندم که لشکریان و سپاهیان مرا تماشا کرده باشی!! متوکل با این کار می‌خواست امام علیه‌السلام را بترساند که مبادا اقدام به قیامی کند، چرا [صفحه ۲۷۶] که خلیفه ستمگر و خونخوار عباسی، بیش از هر کس از امام هادی علیه‌السلام می‌ترسید و نیز نیک می‌دانست که دل‌های پاک مردم مسلمان در گرو محبت آن امام به حق است و بس. اما خلیفه نه تنها با این کار کودکانه به آرزویش نرسید بلکه هراسش بیش از پیش و حیرت و حسرتش زیاده از حد شد. امام هادی علیه‌السلام همانجا در بالای تل، روی به متوکل کرده فرمود: آیا می‌خواهی ما نیز سپاه خویش را به تو نشان داده باشیم؟! خلیفه با شگفتی تمام خواهی نخواهی جواب داد که بلی. امام علیه‌السلام دست به دعا بلند کرد و تا نام خدای را به زبان آورد، زمین و زمان در چشم متوکل تار و تنگ شد و دید که شش جهت، از زمین تا آسمان پر است از فرشتگانی که سلاح در دست منتظر فرمان امام علیه‌السلام می‌باشند، عقلی که در سر نداشت تا بپرد، پاهایش سست شد و به زمین افتاد و بیهوش شد پس از مدتی که چشمانش را باز کرد خود را به کلی باخته بود.... [۲۰۱]. چه داند آن ستمگر قدر دل‌های پریشان را که سازد طفل بازی گوش کاغذ باد قرآن را به غور حسن نتواند رسیدن چشم کوتاه‌بین ز یوسف بهره‌ای غیر از گرانی نیست میزان را [۲۰۲]. ۸ - قصر الجعفری، متوکل این کاخ را در نزدیکی سامرای قدیم ساخت، در جایی که به آن ماحوزه می‌گفتند و در کنار این کاخ شهری را بنا نهاد که به آن متوکلیه گویند، بالأخره در همان کاخ نیز کشته شد و قصرش قبرش گشت. [۲۰۳]. [صفحه ۲۷۷] بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت [۲۰۴]. ۹ - قصر الجص، همان قصری که در جلو آن ابومنصور بختیار، پنجمین حاکم از حکام آل‌بویه را پس از دستگیری کشتند. ۱۰ - قصر الجوسق، متوکل برای ساخت این کوشک نیز پانصد هزار درهم از بیت‌المال اختصاص داده بود [۲۰۵]. ۱۱ - قصر الحیر، این کاخ نیز یکی دیگر از عشرتکده‌های متوکل بود که برای تأسیس آن چهار هزار درهم مصرف شده بود. ۱۲ - قصر حمران، کاخی بوده نزدیک قصر معشوق در سامرا. ۱۳ - قصر الخاقانی، قصری که با نام خاقان عرطوج یکی از سرداران بنام عباسی نامیده شده و به جوسق خاقانی نیز معروف است. ۱۴ - قصر الشاه، یا کاخ شاه. ۱۵ - قصر شبداز، یا شبدیز، یکی دیگر از کاخ‌های متوکل در سامرا. ۱۶ - قصر الصبح، متوکل برای ساخت این کاخ نیز پنج میلیون از کیسه‌ی گشاد خلافت پرداخت تا عشرتکده‌ای دیگر برای خودش ساخت. ۱۷ - قصر العمری، کاخ عمر بن فرج والی مدینه از طرف معتصم و متوکل. ۱۸ - قصر العروس، با سی میلیون درهمی که از بیت‌المال حرام شد ساخته شد. ۱۹ - قصر العاشق یا قصر معشوق که به هر دو نام معروف است و بقایای آن هنوز هم در سامرا دیده می‌شود. ۲۰ - قصر الغریب، عمارتی دیگر در سامرا که متوکل ده میلیون از بیت‌المال را به خاطر آن حرام کرد. ۲۱ - قصر الغرد، کوشکی که متوکل در کنار دجله ساخت. ۲۲ - قصر القلائد، که قبه المنطقه نیز نامیده شده است. [صفحه ۲۷۸] ۲۳ - قصر الکویر، کاخی در ساحل دجله در مقابل قصر عاشق. ۲۴ - قصر اللؤلؤ، یکی دیگر از کاخ‌های متوکل که پنج میلیون درهم نیز برای آن حرام کرده بود. ۲۵ - قصر المختار، متوکل برای ساخت این کاخ نیز پنج میلیون درهم از بیت‌المال را حرام کرد. ۲۶ - قصر المتوکلیه، در شهر متوکلیه سامرا و در کنار کاخ جعفری. ۲۷ - قصر المطیره، یا کاخ افشین. ۲۸ - قصر المحمدیه، این کاخ را متوکل برای پسرش محمد ساخته بود. ۲۹ - قصر المحدث. ۳۰ - قصر الوحید، با دو میلیون درهم هزینه‌ی ساخت، توسط متوکل. ۳۱ - قصر الهارونی. ۳۲ - قصر ایتاخ. ۳۳ - قصر وصیف و ده‌ها قصر دیگر نیز در سامرا ساخته شده بود که هر یک مخصوص یکی از دولتمردان و سرداران عباسی بود [۲۰۶].

### دیرهای سامرا

روزگاری سامرا شهر شاهان بود و کوی کاخ‌ها و قصرهای سر به فلک کشیده، چنان که نزدیک به ده خلیفه از خلفای بنی‌عباس و صدها ولیعهد و امیرالامراء و قاضی القضاة و... و... روز و روزگاری سامرا را بهشت خویش دانسته و قصرها و عشرتکده‌ها برای

خویش ساخته بودند، اما امروز از هشت خلیفه‌ی عباسی و صدها امیر و وزیر و قاضی و حاکم که در زیر خاک‌های سامرا دفن شده بودند اثری نیست، تاریخ خاکشان را نیز به باد فنا داده است و امروزه جز بدنامی و نفرت نصیبی از جهان ندارند. [صفحه ۲۷۹] پیشتر، قبل از ظهور دین مبین اسلام، سرزمین سامرا نزد پیروان حضرت عیسی مسیح، مقدس بود و جای جای آن دیار، با معابد و کنش‌ها و صومعه‌ها، از نور معنویت روشن و پررونق بود که امروزه جزء آثار باستانی سامرا محسوب می‌شود. نویسنده‌ی موسوعه العتبات المقدسه، در فصل اول از کتابش (ج ۱۲، ویژه سامرا) از هر یک به تفصیل و تطویل سخن رانده است که ما تنها به نام آنها اشاره می‌کنیم و می‌گذریم: ۳۴ - دیر سامرا. ۳۵ - دیر مرماری. ۳۶ - دیر سوسی. ۳۷ - دیر باشهرا. ۳۸ - دیر عبدون. ۳۹ - دیر عباغی. ۴۰ - دیر العذاری. ۴۱ - دیر العث. ۴۲ - دیر عمر نصر. ۴۳ - دیر مرماجر جس [۲۰۷].

### سامرا پیش از مهاجرت میرزای بزرگ شیرازی

آن روزها با وجود آستان قدس عسکرین علیهما السلام و با آن همه پیشینه‌ی تاریخی و... سرزمین سامرا به بوته‌ی فراموشی سپرده شده بود و تنها به عنوان یک شهر تاریخی و کهن، اسمی از آن مطرح بود و بس. شهری که روزگاری سه امام معصوم علیهم السلام را در برداشت و اسمش زینت بخش محافل محدثان و فقیهان بزرگ گشته و شهرتش زمین و زمان را در نور دیده بود، آن روزها جز نام از آن خبری نبود، سرزمینی که در گذشته‌ی درخشان خود با نام «ناحیه‌ی مقدسه» [صفحه ۲۸۰] اسمش ورد زبان‌ها بود و کوچه عسکرش کوی دلدادگان و آزادگان، و کعبه‌ی کمال جویان و حقیقت طلبان گردیده بود و همیشه چشم‌ها از هر سوی و دیار به آنجا دوخته و همه منتظر که تازه چه خبر یا حدیث و روایتی از آن شهر بزرگ خواهد رسید و... با وجود این همه پیشینه پاک و تابناک، آن روزها از سامرای قدیم صحبتی در میان نبود و دیگر سامرا را کسی ناحیه‌ی مقدسه نمی‌خواند، بلکه شهری در دست اغیار اسیر بود. حریم مقدس عسکرین علیهما السلام خراب آباد گدایان و سیه‌بختان شده بود، چنان که گدای سامرا در زبان‌ها مثل گشت و مشکل می‌شد کسی یافت که از این همه غربت و غم، قصه‌ای در دل نداشته باشد. غبار این غربت چشم‌های شیعیان را آزار می‌داد تا این که سید جلیلی از فقیهان نامدار، قیام کرد و با هجرت خویش از نجف به سامرا شهر را دوباره احیا کرد و غبار غربت از گنبد ملکوتی عسکرین علیهما السلام زدود و دیده‌ی دیده‌وران را معطوف آن آستان مقدس ساخت و به پاس این بزرگداشت چه توفیق‌های بزرگی که خدا رفیقش ساخت، چنان که نام میرزای بزرگ شیرازی جاودانه شد و یادش تا ابد زنده و پایدار ماند. هر آن که جانب اهل خدا ننگه دارد خداهش در همه حال از بلا ننگه دارد حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست که آشنا سخن ننگه دارد [۲۰۸]. میرزای بزرگ که به حق مجدد مذهب نامیده شده است و همیشه دل به سوی حضرت دوست داشت و خود را جز غلام خانه‌زاد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی‌دانست. دیار دلدار را خانه‌ی خویش ساخت، در حقیقت او نبود که به سوی سامرا می‌شتافت، بلکه دل پاک و ضمیر روشن و آینه زلال درونش بود که او را به کوی دلبر می‌کشید و بر خلاف کوتاه نظرانی که این کار را برای او ضایع کردن خویش می‌دانستند. او فکری دیگر و عشقی برتر و بالاتر از این حرف‌ها داشت. [صفحه ۲۸۱] آنهایی که در دایره‌ی تنگ و تاریک مقام‌جویی و ریاست طلبی بودند نمی‌توانستند این هجرت میرزا را بفهمند و مجبور بودند که بگویند: آقا چرا نجف را ترک می‌کنید اینجا باشید برای شما بهتر است، حوزه‌ی نجف بزرگ است و شما را بزرگ می‌کند، چرا حوزه‌ی به این بزرگی را ترک می‌کنید و به سامرا می‌روید، شهری که بیشتر مردمش سنی مذهب‌اند و از این قبیل مقوله‌ها. اما میرزای بزرگ، که دلش با مهر مهدی (روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) مهد نور و فضیلت، خانه خیر و خلوص بود، در سر سودای عشق داشت و بس. و نمی‌توانست آستان قدس عسکرین علیهما السلام و ناحیه‌ی مقدسه را در غربت ببیند و آرام نشیند، تنها به راه افتاد و دیار دوست را در پیش گرفت و رفت. رفت که معتکف دیار دلبر گردد و در سایه‌ی این اعتکاف، اشتیاق دل را به وصالش برساند تا بتواند در سایه سار الطاف حضرت عسکرین علیهما السلام و مولا امام

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فلک را سقف بشکافد و طرحی نو دراندازد. در خصوص سامرای پیش از میرزا رحمه الله و تأثیر این هجرت در ساختار اجتماعی و فرهنگی آن شهر، چنین می‌نویسند: ورود میرزا به دیار عسکرین علیهما السلام، به آن حیات علمی و فرهنگی بخشید و روح تازه‌ای در کالبد این شهر غریب و مظلوم، دمید، قبل از آن، سامرا در انحصار اهل سنت بود. میدانی بود برای رقابت عشایر و تعصبات قبایل. شیعه و زوار امامان امنیت نداشتند و جوار حضرت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام با فرهنگ شیعی و علوم آن بیگانه بود. آمدن میرزا سبب شد که این شهر از الطاف الهی بهر مند شود و جویباری عظیم، از نهر جاری حوزه و میراث عظیم آن، در این شهر جریان یابد. طلاب گروه گروه از اقطار عالم اسلام برای کسب دانش به سرزمین مقدس عسکرین علیهما السلام سرازیر شدند. محافل علمی و مدارس آیات در آن بر پا شد تا جایی که به گفته‌ی مرحوم حرزالدین: «هجرت به سامرا در ایام میرزا، در عرض هجرت به نجف معمول شد و تدریس دروس مقدمات و علوم عالی، علاوه بر درس میرزا، فراوان شد». [صفحه ۲۸۲] به تعبیر تذکره‌نویس و مورخ بزرگ شیعی، مرحوم سید محسن امین: «انتقل المركز العلمی الیها علی عهد المیرزا سید محمد حسن الشیرازی». در ایام میرزا مرکز علمی به سامرا انتقال یافت، در نتیجه، سامرا به پرورش‌گاه بزرگان علم و ادب و حدیث و فلسفه تبدیل شد. «فقد کانت سامراء یومئذ مرکزاً علمیا ربی العباقرة و زعماء العلم و خرج النوابع و أساطین الدین». سامرا به مرکزی علمی و فرهنگی تبدیل شد که نوابع بزرگ و بزرگان دانش را تربیت کرده و نوابع و استوانه‌های دین از آن فارغ‌التحصیل شدند [۲۰۹].

### علل هجرت میرزا به سامرا

نکند جاذبه‌ی عشق اگر کوتاهی می‌توان بار دو عالم به تن تنها برد در این که چرا مجدد شیرازی از نجف به سامرا هجرت کرد؟ سخن زیاد است و می‌توان گفت، میرزای بزرگ از این هجرت اهداف چندی را در نظر داشت از آن جمله است: ۱ - اسکان شیعه در سامرا، با توجه به این که سامرا، مدفن عسکرین علیهما السلام و منزل آن بزرگواران می‌باشد و خیلی چیزها که مورد علاقه و احترام شیعه است در آن جا قرار دارد، مرحوم میرزا سعی کرد که شیعیان در آن مکان، اسکان بیابند. ۲ - تبلیغ تشیع در نواحی عراق. ۳ - تقریب بین شیعه و سنی [۲۱۰]. [صفحه ۲۸۳] ۴ - اجتناب از ریاست و مرجعیت، در این خصوص می‌نویسند: «او آن قدر از ریاست و زعامت پرهیز داشت که بارها سوگند یاد می‌کرد که هیچ‌گاه به فکرم خطور نمی‌کرد که روزی مرجع دینی مردم باشم، حتی یکی از علل هجرت او از نجف به سامرا را دوری از نجف و از ریاست و مرجعیت ذکر کرده‌اند» [۲۱۱]. ۵ - عشق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، به ویژه به حضرت عسکرین علیهما السلام و مهر مهدی صلوات الله علیه دل میرزا را به سوی سامرا معطوف داشته و وی را به آن دیار کشید.

### فتوای بزرگی که از سامرا صادر شد

ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۳۰۶ ق برای سومین بار رهسپار اروپا گشت تا هر چه بیشتر و بهتر مشغول عیش و نوش‌های شاهانه گردد و در همین سفر تفریحی بود که امتیاز انحصار خرید و فروش توتون و تنباکوی ایران و صدور آن به خارج را برای مدت ۵۰ سال به شرکت انگلیسی رژی داد، پس از آن که در این سفر گفت‌وگوهای مقدماتی این قرارداد که به نام قرارداد «رژی» معروف است در لندن انجام گرفت، در ۲۸ رجب ۱۳۰۸ ق در تهران به امضای ناصرالدین شاه رسید. این قرارداد ننگین ماهیتاً استعماری و به زیان ملت و دولت ایران بود و انگلستان اهداف چندی را از این کار تعقیب می‌کرد از آن جمله: ۱ - اعزام مبلغان فرهنگ منحنط فرنگ در لباس کارکنان کمپانی، چنان که نوشته‌اند: «در مدتی اندک، بیش از دویست هزار فرنگی به عنوان کارگزاران این شرکت به ایران اسلامی هجوم آوردند و گروه گروه در شهرها و ولایات ایران مستقر شدند [۲۱۲]. ۲ - استخدام مسلمانان در این

شرکت برای استثمار و استعمار هر چه بیشتر آنها. ۳- ترویج فحشا و در نهایت استعمار و استثمار یک ملت و در یک کلمه، اشغال غیرمستقیم ایران. [صفحه ۲۸۴] قضیه چنان خفت بار و رسواکننده بود که مردم به ویژه علمای کشور را به قیام واداشت علمای تبریز، ضمن تلگرافی به شاه نوشتند: «با کمال حیرت مشاهده می‌کنیم که پادشاه ما کافیهی مسلمین را مثل اسیران به کفار می‌فروشند... مسلمانان مرگ را بر زیر دست شدن کفار ترجیح می‌دهند» [۲۱۳]. و در تلگرافی دیگر نوشتند: «۴۲ سال است سلطنت می‌کنی، محض طمع، مملکت خودت را قطعه قطعه به فرنگی فروخته‌ای، خود دانی، اما ما اهالی آذربایجان خودمان را به فرنگی نمی‌فروشیم» [۲۱۴]. علمای شهرهای دیگر نیز سعی کردند تا شاه را از این قرارداد ننگ آور منصرف و او را وادار به لغو آن کنند، اما شاه که جز به عیش و نوش خویش فکر نمی‌کرد وقتی به این هشدارها نهاد. چنان بود که روحانیون و علمای آگاه و بیدار، یکی پس از دیگری به هر طریقی که ممکن بود حوزه سامرا را - که آن روز خانه امید و پناهگاه مسلمانان بود - به یاری طلبیدند، تا این که در نهایت امر، آیت الله سید محمد حسن شیرازی معروف به میرزای بزرگ و زعیم حوزهی سامرا و مرجع بزرگ آن روز، فتوای بسیار معروف خودش را در تحریم تنباکو صادر کرد و با این کار خداپسندانه، تمام رشته‌های استعمارگران و خودفروختگان را پنبه کرد... در خصوص خاستگاه آن حماسه بزرگ که به حق حماسه‌ی فتوا نامیده شده و در مورد شأن صدور فتوای تحریم، آیت الله سید رضی شیرازی یکی از نوادگان میرزای بزرگ، از فرزند مرحوم آیت الله نائینی، آقا میرزا علی آقای نائینی نقل می‌کند که ایشان گفت: «از پدرم (مرحوم نائینی) شنیدم: در جریان دخانیه، بین میرزای شیرازی و ناصرالدین شاه، مکاتبات بسیاری شد. رفت و آمدهایی هم بود». [صفحه ۲۸۵] مرحوم میرزا، شب‌ها با عده‌ای از شاگردان، جلوس داشت، در یکی از شب‌ها به آن عده از شاگردانش گفت: در جلسه آینده، هر کدام از شما، صورت تلگرافی مبنی بر تحریم تنباکو بنویسید و بیاورید. در جلسه بعد، هر کدام از افراد شرکت کننده نوشته‌ای آورده بودیم، خواندیم و خدمت میرزا تقدیم کردیم، میرزا پس از آن که تمام نوشته‌ها را گرفت، صورت تلگرافی را خودش بیرون آورد و خواند: «الیوم، استعمال تنباکو و دخانیات، در حکم محاربه با امام زمان علیه‌السلام است». و فرمود: «این تلگراف از ناحیه‌ی مقدسه شرف صدور یافته است. این گونه فرمودند که صادر کنیم» [۲۱۵].

### نظام آموزشی در حوزهی سامرا

حوزهی سامرا که نقطه‌ی عطفی در تاریخ حوزه‌های علمی تشیع شمرده می‌شود، در سایه‌ی مدیریت صحیح میرزای بزرگ شیرازی و به دست یاران مخلص و مصممش چون بزرگ محدث قرن اخیر میرزا حسین نوری در اندک زمانی چنان پیشرفت کرد که توانست تحولات شگرفی را در تاریخ تشیع باعث شود، حتی حوزهی هزار ساله‌ی نجف اشرف را نیز تحت شعاع قرار دهد و نیروهای مستعد را گروه گروه وادار به مهاجرت از نجف به سامرا کند. در خصوص «نظام آموزشی مکتب سامرا» مقاله متقن و مفیدی با قلم سلیس و روان و با همان عنوان مذکور منتشر شده است که ما تنها به فهرست آن اشاره می‌کنیم: ۱- نظم: «بر محیط تحصیلی سامرا نظمی خاص حاکم بود، آرامش تحصیلی برای همه کسانی که طالب تحصیل بودند فراهم بود، هیچ کس مانع آرامش و آسایش دیگری نبود، در حسینیه مرحوم میرزا، سه سرداب آماده بود؛ یکی برای کسانی که خواستار استراحت و تجدید قوا بودند، دیگری برای اهل مطالعه و [صفحه ۲۸۶] سومی برای صحبت و مذاکره و هیچ یک نسبت به دیگری تعدی نمی‌کرد». ۲ - مهربانی و عطف به شاگردان. ۳ - آزاداندیشی و استعداد پروری. ۴ - توجه به نظر شاگردان و ایجاد فضای باز برای تبادل افکار. ۵ - انصاف در بحث. ۶ - طرح مباحث اساسی. ۷ - استاد پروری و رشد شاگردان. ۸ - تشویق به تقریر و پژوهش. ۹ - احیای روحیه استنباط و پرهیز از تطویل‌های بی‌ثمر. ۱۰ - ترویج علوم دیگر و پرهیز از فقه و اصول‌زدگی صرف. در حوزه سامرا تنها فقه و اصول نبود که تدریس می‌شد بلکه به علوم دیگری چون تفسیر، کلام و عقاید، حدیث‌شناسی، تاریخ و توجه به ادعیه و روایت و... به جد مطرح بود [۲۱۶].

## رسالت قلم در حوزه سامرا

روزگار شکوفایی حوزه سامرا مصادف بود با دورانی که در ایران و عراق، خیلی از نویسندگان خائن و قلم به‌دستان ملحد، قداست قلم را شکسته، بی‌هیچ ملاحظه‌ای مشغول تاخت و تاز در حریم مقدس قلم و نویسندگی بودند، فرنگ رفتگانی که خود را به کلی باخته و تبلیغ فرهنگ بیگانگان را کار خود ساخته بودند و ناخودآگاه تیشه بر ریشه خویش می‌زدند و از سر غفلت و یا خدا نکرده از روی غرض، آب به آسیاب دشمن می‌ریختند و... یکی از نویسندگان در ترسیم سیمای آن عصر می‌نویسد: «در آن عصر، کتب گمراه‌کننده و الحادی به عراق و سایر ممالک اسلامی هجوم [صفحه ۲۸۷] آورد، استعمارگران انگلیسی بعد از اشغال عراق، به منظور گمراه کردن جوانان، به ایجاد مدارس مبادرت ورزیدند، کتاب‌های گمراه‌کننده با هدف ترویج مادیت گسترش یافت، تا آن جا که جوانان اسلام بی‌خبر مانده و دینشان را از ناحیه اسلام اسمی پدر و مادر می‌شناختند» [۲۱۷]. در برابر این تهاجم، مکتب سامرا به نویسندگان نیک نظر ارج و بها داد، چنان که مؤسس حوزه سامرا میرزا مجدّد، محدث نوری را که خطی خوب و خوانا و در دو زبان عربی و فارسی قلمی محکم و توانا داشت، منشی و ملازم نزدیک خود ساخت، وی نیز به خوبی از عهده این کار سترگ و سنگین برآمد. میان میرزای بزرگ و میرزا حسین نوری، رابطه‌ی تنگاتنگی برقرار بود، علاوه بر پیوند استاد، شاگردی، صمیمیت خاصی بین این دو بزرگوار حاکم بود تا آن جا که میرزای بزرگ و به تبعیت از او، فرزندان و یارانش، محدث نوری را، «حاجی آقا» خطاب می‌کردند. محدث نوری که بزرگ‌ترین محدث اخیر شیعی شمرده می‌شود، بیشتر کتاب‌هایش را، زیر نظر مستقیم میرزای بزرگ و برخی را با تقریظ ایشان، در حوزه سامرا نوشته است، مثل: ۱- دارالسلام در دو جلد، تا، ۱۲۹۲ ق. ۲- معالم العبر، در تاریخ ۱۲۹۶ ق. ۳- فیض القدسی، در حیات سراسر تلاش علامه مجلسی که بهترین و معتبرترین کتاب در زندگی علامه مجلسی محسوب می‌شود، در تاریخ ۱۳۰۲ ق. ۴- بدر مشعشع که با تقریظ میرزا چاپ شده است، تا ۱۳۰۸ ق. ۵- جنه المأوی. ۶- نجم الثاقب که به پیشنهاد میرزا، به زبان فارسی در سال ۱۳۰۳ ق در سامرا نوشته شده است. [صفحه ۲۸۸] یکی از نویسندگان درباره‌ی نقش بزرگ و کارساز حوزه سامرا در مورد قلم و ارباب قلم می‌نویسد: «اگر بگویم بعد از غیبت کبری، یعنی دوران مرحوم شیخ صدوق و طوسی و مفید، این دوران، مهمترین نقش را در معرفی تشیع و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام داشته است، گزاف نگفته‌ایم. نویسندگان و خطیبانی همچون مرحوم سید حسن صدر، سید محسن امین، شرف‌الدین عاملی، کاشف الغطاء، محمد جواد بلاغی، شیخ محسن شراره، آقا بزرگ تهرانی، علامه امینی، محمد رضا مظفر، کاشانی و... از فارغ‌التحصیلان مکتب سامرا بودند که توانستند جلو تهاجمات فرهنگی دشمن را سد کنند و در جبهه‌ای وسیع، به پهنه همه‌ی عالم اسلام، بر دستاوردهای دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام یورش ببرند و رشته‌های آنان را پنبه کنند» [۲۱۸].

## شعر و شاعران در حوزه سامرا

نویسنده‌ی مقاله‌ی ویژه‌نامه‌ی میرزا در مجله‌ی حوزه، پس از آن که در تجلیل پیامبر صلی الله علیه و اله و امامان معصوم علیهم‌السلام از شاعران متعهد و به تبع آن عالمان بزرگ شیعی در طول تاریخ، سخن می‌گوید، می‌رسد به «ادبیات و شعر در مکتب سامرا» و در ادامه، مکتب سامرا را ادامه خط امامان اهل بیت علیهم‌السلام می‌داند و از سید محسن امین عاملی نقل می‌کند که: میرزا، در جهت هنر شعر نیز صاحب نظر بود، شعر می‌گفت و شاعران را دوست می‌داشت. «کان ادبیا یحب الشعر و انشاده» [۲۱۹] به شاعران متعهد اهمیت می‌داد. از این روی، شاعران از هر سو آهنگ سامرا کردند و بازار ادب و شعر در عصر وی، رواج یافت و قصاید بلند ادبی سروده شد. وی از «نقاء البشر» این گونه نقل می‌کند: «میرزا، شعر را دوست داشت و بر آن جایزه می‌داد، از این روی شعرای عرب و [صفحه ۲۸۹] عجم، از هر سو، آهنگش کردند و بازار ادب در عصر وی رواج یافت. و میرزا به اکرام شاعران

شهرت یافت» [۲۲۰]. سپس می‌نویسد: «مرحوم شیخ حسن کبه، از علمای بزرگ و شاعران توانای بغداد، در نزد میرزا همان جایگاهی را داشت که مرحوم شیخ محمد کاظم ازری نزد بحرالعلوم داشت». علامه امینی رحمه الله می‌نویسد: «شاعر توانای شیعه، سید حیدر حلی، بر میرزای شیرازی وارد می‌شد و شعر می‌سرود، یک بار شعری خواند، میرزا خواست بیست لیره عثمانی به او صله بدهد، این را با پسر عمویش، حاج میرزا اسماعیل شیرازی، در میان گذاشت. وی گفت: این مبلغ کم است، سید حیدر، شاعر اهل بیت علیهم‌السلام است، او از دعبل و حمیری و مانند ایشان، برتر است، ائمه علیهم‌السلام به آن شاعران، کیسه‌های زر و همیانهای پر، صله می‌داده‌اند. میرزا پرسید: چقدر مناسب است؟ وی گفت: سزاوار است که شما به دست خویش صد لیره به شاعر مرحمت کنید. این بود که میرزا به دیدار سید حیدر حلی رفت و با احترام بسیار صد لیره عثمانی به او صله داد». علامه امینی رحمه الله سپس اضافه می‌کند: «و دست شاعر اهل بیت علیهم‌السلام را بوسید، این مطلب را گروهی از کسانی که آن عصر طلایی را درک کرده‌اند، نقل کردند، از جمله: فرزند صالح میرزا، میرزا علی آقا، که در مجالس و محافل شعری و تقدیر از شاعران و طلب انشاء شعر، جانشین و نماینده‌ی پدر بود و پس از پدر نیز این سیرت پسندیده را دنبال می‌کرد». مرحوم آقا بزرگ می‌نویسد: «میرزا، در فوت مرحوم سید حیدر حلی، سه روز دروس حوزه را تعطیل کرد». [صفحه ۲۹۰] نویسنده‌ی مقاله سپس اضافه می‌کند: «در آن عصر، گرچه مجالس شعری و ادبی در نقاط مختلف عراق، چون بغداد و حله و نجف، وجود داشت، ولی تجلیل از شعر و شرکت در مجالس ادبی، از جانب مرجعی بزرگ، چون میرزای شیرازی، بسیار نادر بود، اهتمام میرزا، موجب شد که علما بیش از پیش به شعر روی آورند و طبع شعری خود را تقویت کنند». و در ادامه از علمای بزرگی نام می‌برد که طبع شعر داشته و از شاگردان میرزای بزرگ بودند و شاعران حوزه‌ی سامرا محسوب می‌شدند، بزرگمردانی چون: ۱ - آیه الله سید اسماعیل صدر، پسر عموی میرزا و شاگرد وی، که در عین فقاقت، ادیبی سرآمد و شاعری بزرگ بود و در مدح و مراثی اهل بیت علیهم‌السلام شعر بسیار سروده است. ۲ - مرحوم آیت الله سید محمد تقی شیرازی، که به ادب و شعر اهمیت می‌داد. ۳ - مولا رشید دزفولی، از شاگردان میرزا در نجف و سامرا، وی علاوه بر تبحر در علوم دینی، ادیبی ماهر و شاعری توانا بود، با نظمی روان شعر می‌سرود، دیوانش به طبع رسیده است. ۴ - شیخ عبدالله کرمانی، از شاگردان میرزا، دو دیوان شعر از او به یادگار مانده است. ۵ - سید عدنان غریقی دارای دریایی از اشعار زیبا. ۶ - شیخ عباس کاشف الغطاء وی از شاگردان میرزا است و در شعر سهمی وافر داشت از ایشان، منظومه‌ای در شرح درایه، تألیف مرحوم بحرالعلوم به یادگار مانده و منظومه‌هایی در احکام که مورد استقبال مردم قرار گرفت و عده‌ای به لحاظ سهولت، آنها را حفظ کرده‌اند. ۷ - علامه سید شرف‌الدین عاملی. ۸ - کاشف الغطاء و... [۲۲۱]. [صفحه ۲۹۱]

### شعرای سامرا

علاوه بر بزرگانی که ذکرشان پیش از این رفت، شاعران بزرگ و نامور زیادی در تاریخ به نام شعرای سامرا خوانده شده‌اند، مرحوم محلاتی یک جلد از تاریخ سامرا را مخصوص شاعران سامرا ساخته است که سوگمنده چاپ نشده و به صورت نسخه‌های خطی نگهداری می‌شود که ما با همه تلاش به دست نیاوردیم، اما در جلد سوم که چاپ شده است می‌نویسد: «شاعران امام هادی علیه‌السلام بسیارند که از آنهاست: عوفی؛ دیلمی؛ محمد ابن اسماعیل فرزند صالح صمیری، معروف به صمیری قمی؛ حبیب بن اوس، مشهور به ابوتمام طایبی؛ ابوالغوث اسلم بن مهموز منبجی؛ داود بن قاسم؛ معروف به ابوهاشم جعفری؛ یحیی بن عبدالحمید حمانی کوفی؛ و شاعر معروف سوسی (م ۲۴۳ ق) که بدین زودی ترجمه‌ی آنان در ضمن شعرای سامرا، به صورت تفصیلی می‌آید انشاء الله تعالی». [۲۲۲]. و در جایی دیدم که مرحوم محلاتی، بزرگ شاعر شیعی شیخ کاظم ازری را از شاعران سامرا شمرده و گفته است که ترجمه‌ی وی را در جلد چهارم به تفصیل آورده‌ام. شاعر بزرگی که قصیده‌ی بس مشهوری دارد در مدح آل عدالت علیهم‌السلام، این قصیده‌ی بلند، میان مردم با نام «ملحمه‌ی کبری» و «قرآن الشعر» شهرت یافته است، قصیده‌ای که مرحوم صاحب



جواهر آرزو می‌کرد ای کاش ثواب این قصیده به جای ثواب جواهر الکلام در نامه اعمال او نوشته می‌شد! [۲۲۳].

## مورخ سامرا

شیخ ذبیح الله عسکری محلاتی (م ۱۳۱۰ ق محلات - ۱۳۶۴ ش تهران)، وی مدتی در حوزه نجف و زمانی در حوزه سامرا مشغول تحصیل و تحقیق بوده، در درس خارج شخصیت‌هایی چون: آیة الله نائینی، آیة الله ضیاءالدین عراقی، آیة [صفحه ۲۹۲] اصفهانی، آیة الله حاج سید حسن صدر شرکت کرده و استفاده‌ها برده، و از بزرگانی چون، شیخ آقا بزرگ تهرانی و آیة الله اصفهانی و آیة الله نائینی و حاج سید حسن صدر کاظمی، اجازه‌نامه‌ی روایتی داشته است، قلم او روان و فصیح و دائرةالمعارف ۶ جلدی «ریاحین الشریعه» معروف‌ترین کتاب او به زبان فارسی است و در آن، شرح حال تمام زنان دانشمند شیعه که در زمینه‌ی علم و ادب و مذهب در تاریخ اسلام نقشی داشته‌اند گرد آمده است.

## کتاب تاریخ سامرا

«مأثر الکبراء فی تاریخ سامرا» عنوان معروف‌ترین کتاب مرحوم محلاتی، در زبان عربی است و جامع‌ترین و مفصل‌ترین کتابی که تاکنون در تاریخ سامرا نوشته شده است ما در اینجا تنها به فهرست برخی از مطالب اشاره می‌کنیم و این اشارت نیز فقط شامل آن سه جلدی است که چاپ شده است، بدین ترتیب: جلد اول نام‌های سامرا - آغاز ساخته شدن آن که به زمان سام فرزندان نوح نبی می‌رسد، - تعیین درجه‌ی آن که در اقلیم چهارم با طول ۶۹ و دو سوم و عرض ۳۷ و یک ششم درجه واقع است، - نوسازی آن در زمان هارون الرشید (۱۷۰ - ۱۳۹ ق) - بازسازی آن در زمان معتصم عباسی (۲۱۸ - ۲۲۷ ق) - و علت بیرون رفتن وی از بغداد با آنجا و پایتخت شدن آن برای عراق و امپراتوری عباسی، - نوسازی آن به روزگار الواثق بالله، (۲۲۷ - ۲۳۲ ق) - علت ویرانی آن، - عراق و علت نامگذاری و دلایل و فضیلت عراق، - آرامگاه بزرگان و مقدسان مذهب شیعه از آن میان نرگس خاتون مادر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - مختصری از تاریخ آل حمدان، - فضایل و بزرگواری‌های آل بویه، باورهای شیعیان امام درباره‌ی سرداب سامرا - مختصری از تاریخ سلسله‌ی صفوی، مؤلف از نگارش جلد اول کتاب در تاریخ ۱۳۵۰ فراغت یافته است [۲۲۴]. [صفحه ۲۹۳] جلد دوم تاریخ برخی از تعمیرات آستان قدس عسکرین علیهماالسلام؛ عمارت سیزدهم، عمارت چهاردهم، تا عمارت شانزدهم، نامه‌ی سید جمال همدانی به میرزای بزرگ در خصوص تحریم تنباکو، میرزای کبیر و آثار او در سامرا، حوزه‌ی سامرا، آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی و استقلال عراق، برتری زیارت‌نامه‌ها، زیارت جامعه و شرح‌هایی که بر آن نوشته شده، نقل کشف و کرامات در آستان قدس عسکرین علیهماالسلام، آل سلماسی و حدیث حیاتشان، ذکر کسانی که در سامرا دفن شده‌اند و... جلد سوم این جلد مخصوص زندگانی امام علی النقی الهادی علیه‌السلام است، اما مابقی تاریخ سامرا که چاپ نشده‌اند، فهرستشان احتمال دارد چنین باشد: ج ۴ - ویژه زندگانی امام حسن عسکری علیه‌السلام. ج ۵ - مخصوص شاعران سامرا که مؤلف در جایی از جلدهای چاپ شده اشاراتی به این مطالب کرده است. این مجموعه که دائرةالمعارفی است در تاریخ سامرا در کل ۱۲ جلد است که تنها سه جلد آن چاپ شده، امید که فرزندان فاضل و محترم او اقدام به چاپ بقیه مجلدات این اثر نفیس بکنند و با این کار چشمه‌ای را که در شرف خشکیدن است به فرات همیشه زلال و جوشان فرهنگ شیعه، وصل کنند، باشد که تا ابد جاری و ساری باشد. [۲۲۵]. [صفحه ۲۹۴]

## ابرار سامرا

از آن جا که برخی از ابرار سامرا، حدیث حیاتشان در سلسله‌ی «دیدار با ابرار» آمده است، ما تنها به ذکر اسم آن کتاب‌ها اکتفا

کرده و طالبان تفصیل را به آنها ارجاع می‌دهیم: ۱ - میرزای شیرازی - احیاگر قدرت فتوا. ۲ - محدث نوری، روایت نور. ۳ - میرزا محمد تقی شیرازی، سروش استقلال. ۴ - سید ابوالحسن اصفهانی، شکوه مرجعیت. ۵ - هبه‌الدین شهرستانی - ستاره‌ی سامرا و... اما ستارگان فروزانی که در آسمان سامرا درخشیده و هر یک جهانی را با نتایج تلاش و تکاپوهای مستمر و طاقت‌فرسای خویش، جهانی را با نتایج تلاش و تکاپوهای مستمر و طاقت‌فرسای خویش، روشن کرده‌اند، بسی بسیارند و این نجم‌های نجابت و نور، و ستارگان فضیلت و تقوا، چون کهکشان بزرگ و گسترده‌ای هستند که حتی تنها ذکر اجمالی از روایت رویش و حدیث حیاتشان هفتاد من کاغذ می‌خواهد. در اینجا به یادکردی گذرا از آن‌هایی که نام و یادشان در کنار تاریخ سامرا و در سایه‌سار آستان قدس عسکرین علیهماالسلام ذکر می‌شود بسنده می‌کنیم و تنها از کبوتران حریم سامرا که، عمری در گرد گنبد مطهر عسکرین علیهماالسلام پر زدند و در نهایت نیز همچون پروانگان پاک باخته، در حول و حوش آن شمع همیشه فروزان (یعنی اطراف بارگاه ملکوتی سامرا) پرپر شدند و به دیار حضرت دوست پر کشیدند و تا ابد در زیر رواق قدسی سامرا آرمیدند، یادى به میان می‌آوریم. البته این یاد کرد، تنها شامل کسانی است که در قرن چهاردهم هجری، دار فانی را وداع گفته و در آن دیار مقدس مدفون گشته‌اند، آن هم نه همه را، بلکه تنها بزرگانی [صفحه ۲۹۵] که در تاریخ سامرا از آنها یاد شده است: ۱ - علامه فقیه آقا رضا همدانی (م ح ۱۲۵۰ همدان - ۱۳۲۲ سامرا): وی را که با اوصافی چون، فقیه آگاه، عالم ربانی، و... و... ستوده‌اند، فرزند دانشور و ژرف‌اندیش ملا آقا هادی بود، از همدان به نجف هجرت کرده و در آن جا حوزه‌ی درس شیخ اعظم مرتضی انصاری و میرزای بزرگ شیرازی را درک می‌کند، هنگامی که میرزای بزرگ احرام سفر به سوی سامرا می‌بندد علامه همدانی نیز چون دیگران به میرزا می‌پیوندد و مدت زمانی را در محضر درس میرزا حاضر و از افاضل شاگردان آن بزرگوار می‌شود. تا این که خود حوزه‌ی مستقلی را که در تدریس و تصنیف ممتاز بود، در آن دیار ترتیب می‌دهد و خیل کثیری از بزرگان بارز و علمای برجسته، مثل محمد سعید جبوی، شیخ مشکور حولاری، شیخ هادی آل کاشف الغطاء، شیخ مرتضی آل کاشف الغطاء، حاج شیخ علی قمی نجفی و دیگران در حلقه‌ی درسش گرد می‌آیند. علامه سماوی، نویسنده و ناظم کتاب «وشایح السراء فی شأن سامرا» ضمن تجلیل از آن فقیه صمدانی و عالم ربانی، ماده‌ی تاریخ وفاتش را چنین می‌نویسد: فقیه همدانی که در عصر خویش از مراجع تقلید شمرده می‌شد، آثار گران سنگی نیز از خود به ودیعه نهاده است که از آن میان «مصباح الفقیه» در شرح شرایع معروف است و آثار دیگر عبارتند از: ۱ - کتاب الطهاره، ۲ - کتاب الصوم، ۳ - کتاب الخمس، ۴ - کتاب الزکاء، ۵ - کتاب الرهن که گفته می‌شود در موضوع خود کم نظیر است. ۶ - حاشیه بر رسائل شیخ انصاری که در سال ۱۳۱۸ ق چاپ شده است، ۷ - کتاب البیع که عبارت باشد از تقریرات درس استادش میرزای بزرگ. ۸ - حاشیه بر ریاض ۹ - رساله‌ای در لباس مشکوک، ۱۰ - رساله‌ی عملیه و... این فقیه فرهیخته، پس از آن که به مرض سل مبتلا شد، پناه به آستان قدس عسکرین علیهماالسلام آورد و بعد از چند ماه بیتوته در سرای سامرا، رحلت کرد و راه ابدیت را در پیش گرفت. [صفحه ۲۹۶] پیکر پاکش را در جهت شرقی رواق مطهر میان حجره‌ای که محاذی با درب شرقی صحن شریف است در روبروی مرقد مقدس بانو حکیمه خاتون علیهاالسلام دفن کردند [۲۲۶]. ۲ - شیخ محمد ابراهیم نوری کبیر (م...؟ ۱۳۲۲ ق): وی را برای تمایز از هم نام خود شیخ ابراهیم نوری صغیر، کبیر می‌گفتند تا این دو شاگرد بزرگ میرزای مجدد از هم شناخته شوند، نوری کبیر را با الفاظی چون: علامه، فقیه و مجتهد و... می‌ستایند، وی که پس از وفات میرزا، تا آخر عمر معتکف دیار عسکرین علیهماالسلام و یکی از مدرسین حوزه سامرا بود، پس از عمری تلاش و تکاپو، آفتاب عمرش در دامن آستان قدس عسکرین علیهماالسلام غروب کرد و در رواق مطهر آستانه‌ی سامرا به خاک سپرده شد [۲۲۷]. ۳ - شیخ محمد حسین زرقانی شیرازی (م...؟ - ۱۳۰۰ ق): وی که او را با القابی چون: عالم، فاضل، ربانی و دیندار می‌ستایند، از شاگردان میرزای کبیر و علامه سید محمد اصفهانی بود، سخت به دین پای‌بند بود و در این راه ملامت هیچ ملامتگری او را از امر به معروف و نهی از منکر باز نمی‌داشت و مهر و قهرش با دیگران، در راه خدا و برای خدا بود و چنان زیست تا این که در سال ۱۳۰۰ ق از چشم‌ها پنهان شد،

پس از آن که یاران و شاگردانش به پرس‌وجو پرداختند، پیکرش را در میان چاه حسینه یافتند، به ناچار فراقش را فرا روی دیدند تا در زاویه‌ی صحن شریف عسکرین علیهماالسلام نزدیک صندوق سرداب مطهر دفن کردند [۲۲۸]. ۴ - سید حسین حسینی اصفهانی نجفی (م ۱۲۸۷ نجف - ۱۳۴۴ ق سامرا): این بزرگوار که زمانی مدیر و مسؤول مدرسه‌ی صدر در نجف بود، بنا به وصیت خودش پس از ارتحال در سامرا، در ساحت صحن شریف نزدیک پایین پای ضریح مطهر عسکرین علیهماالسلام به خاک سپرده شد. وی که ارتباط نزدیکی با شیخ آقا بزرگ تهرانی [صفحه ۲۹۷] داشته، تراجم و احوالش در نقباء البشر آمده است که حاکی از روحانیت خاصی است که در وی بوده [۲۲۹]. ۵ - آقا رضا حائری معروف به کتابفروش (م ح ۱۳۰۰ ق): وی از فضایی بود که در درس میرزای کبیر حاضر می‌شدند، در سامرا از دنیا رفت و در زاویه‌ی صحن شریف نزدیک صندوق سرداب مقدس دفن شد، پسرش سید عبدالحمید نویسنده‌ی کتاب معروف و مطبوع «ذخیره الدارین فی ترجمه اصحاب الحسین» است. [۲۳۰]. ۶ - سید محمد شفیع موسوی کازرونی (م ۱۳۲۹ ق): از شاگردان بزرگ میرزای بزرگ که پسرش عالم فاضل سید محمد مهدی نیز در سامرا در گذشته و مدفون در رواق شریف عسکرین علیهماالسلام است [۲۳۱]. ۷ - سید محمد شریف حسینی تویسرکانی (م ۱۳۲۲ ق): وی که از فقهای بزرگ و علمای ربانی شمرده می‌شود پس از هشتاد سال تلاش و تحقیق در سامرا درگذشت و در رواق شریف پایین پای امام هادی و امام عسکری علیهماالسلام دفن شد، او دارای اجازه‌نامه‌هایی بود که هر یک شاهد اجتهاد و ژرف‌اندیشی اوست، این اجازه‌ها از علمای بزرگی چون: علامه مولی علی خلیلی و سید علی آل بحر العلوم و علامه شیخ محمد حسین کاظمی و آیت الله شیخ زین‌العابدین مازندرانی و آیت الله سید حسین کوهکمری صادر شده بودند، وی دارای تألیفات قطور و مفصلی در فقه و اصول و... نیز بوده است [۲۳۲]. ۸ - شیخ محمود تهرانی (م ۱۳۰۴ ق): از شاگردان میرزای بزرگ شیرازی و نویسنده‌ی کتاب‌هایی در فقه و اصول، از جمله کتاب الحج که به صورت استدلالی و مبسوط و مفصل است [۲۳۳]. [صفحه ۲۹۸]

۹ - شیخ عبدالحمید لاری: از شاگردان میرزای کبیر که در زمان حیات استاد، وفات یافت [۲۳۴]. ۱۰ - میرزا مهدی شیرازی (م ۱۳۰۸ ق): این بزرگوار که در عصر خود از علمای اعلام و از شاگردان طراز اول میرزای کبیر و خواهرزاده‌ی میرزا محمد تقی شیرازی رهبر استقلال عراق و داماد میرزا فضل الله فیروزآبادی شیرازی بود، دارای آثاری در فقه و اصول از جمله تقریرات بحث میرزای بزرگ در باب طهارت و صلوئه و متاجر و غیره می‌باشد. مدفن او، در رواق شریف، میان دو درب حرم مطهر، جایی که زوار برای خواندن اذن دخول، در آنجا می‌ایستند واقع است البته زواری که از طرف قبله وارد حرم مقدس می‌شوند [۲۳۵]. ۱۱ - میرزا محسن زنجانی (م ۱۳۲۱ ق): از او با اوصافی چون: فقیه پارسا و ادیب کامل نام برده‌اند، وی شاگرد میرزای بزرگ و علامه سید محمد اصفهانی و آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی بود که در یکی از حجره‌های صحن شریف سامرا دفن شده است [۲۳۶]. ۱۲ - میرزا اسدالله شیرازی (م ۱۳۱۴ ق): برادر میرزای کبیر بود و چنان در علم طبابت و مداوا تبحر تام داشت که او را افلاطون عصر می‌نامیدند. ۱۳ - سید حسین هندی: در حق وی گفته شده: اعجوبه‌ی روزگار و دارای مجمع کمالات و فضائل، قاری قرآن، شاعر، طبیب، اصولی و فقیه نیز بود، تا میرزای بزرگ زنده بود وی نیز در حوزه سامرا اقامت داشت، پس از رحلت میرزا در شهر کاظمین اقامت گزید تا این که در زمان آیت الله محمد تقی شیرازی دوباره حوزه سامرا رونق یافت و [صفحه ۲۹۹] او نیز بار دیگر عزم سامرا و در آنجا سرای خاکی را پشت سر گذاشته به سرای باقی شتافت [۲۳۷]. ۱۴ - شیخ حسین بهبهانی حائری (م ۱۳۱۰ ق): عالمی پارسا و فاضلی متقی بود که در زمان میرزا، رحلت کرد و در سامرا به خاک سپرده شد [۲۳۸].

### کتابخانه‌های سامرا

بی‌شک کتابخانه‌های بزرگ و زیادی در طول تاریخ در سامرا بوده است ما تنها به چند کتابخانه‌ی عمومی و خصوصی فهرست‌وار اشاره می‌کنیم: ۱ - کتابخانه‌ی عمومی امام هادی علیه‌السلام «مکتبه الامام الهادی العامه». ۲ - کتابخانه‌ی عمومی احمد راوی «مکتبه

احمد الراوی العامه». ۳ - کتابخانه‌ی عمومی آیت الله سید محمد حسن شیرازی «مکتبه‌ی المجدد الشیرازی العامه». ۴ - کتابخانه‌ی غلام حسین قزوینی حائری «مکتبه‌ی غلام حسین القزوینی الحائری». ۵ - کتابخانه‌ی عبدالعلی اصفهانی، «مکتبه‌ی عبدالعلی اصفهانی». ۶ - کتابخانه‌ی سید جعفر شیرازی «مکتبه‌ی السید جعفر الشیرازی». ۷ - کتابخانه‌ی شیرازی «مکتبه‌ی الشیرازی». ۸ - کتابخانه‌ی آیت الله محمد تقی الشیرازی «مکتبه‌ی محمد تقی الشیرازی». ۹ - کتابخانه‌ی محدث معروف حاجی نوری، این کتابخانه که گنجینه‌ی گرانبهایی بود مملو از کتاب‌های خطی و... از سامرا به نجف انتقال یافت و [صفحه ۳۰۰] پس از ارتحال محدث نوری پراکنده شد، چنان که برخی از آنها را مرحوم آیت الله بروجردی از ورثه‌ی مرحوم نوری خرید و به کتابخانه‌ی مسجد اعظم قم اهداء کرد. ۱۰ - کتابخانه‌ی میرزا نجم‌الدین جعفر فرزند میرزا محمد طهرانی. ۱۱ - کتابخانه‌ی میرزا محمد طهرانی عسکری. ۱۲ - کتابخانه‌ی هاشم معلم سامرای «مکتبه‌ی هاشم معلم السامرائی». ۱۳ - مکتبه‌ی العسکریین علیهما السلام. ۱۴ - مکتبه‌ی المدرسه. ۱۵ - مکتبه‌ی السید المرعشی. ۱۶ - مکتبه‌ی زعین ثوره‌ العشرین. ۱۷ - کتابخانه‌ی حسینی‌ه‌ی کربلائی‌های مقیم سامرا، «مکتبه‌ی حسینی‌ه‌ی کربلائی‌ه». ۱۸ - کتابخانه‌ی حسینی‌ه‌ی آیت الله بروجردی «مکتبه‌ی حسینی‌ه‌ی الامام البروجردی». ۱۹ - مکتبه‌ی العلامة الشیخ عبود و... [۲۳۹].

### روزنه‌ای برای تحقیق و تفصیل

به جز کتاب‌ها و مقالاتی که در این بخش به آنها ارجاع داده شده، کتاب‌ها و مقالات زیادی موجود است که می‌تواند در تاریخ سامرا مفید افتد، ما در این بخش تنها به آن دسته از کتاب‌ها و مقالات اشاره می‌کنیم که ذکری از آنها در متن کتاب نیامده است، نخست از کتاب‌ها ذکری به میان خواهیم آورد و سپس از مقالات، به این ترتیب که اول عنوان مقاله، سپس مدرک و مرجع مقاله را می‌آوریم. [صفحه ۳۰۱]

### کتاب‌ها

۱ - باب الغیبه فی سامرا، نوشته مصطفی الحضری، بغداد، ۱۹۳۸ م / ۱۳۱۷ ش. ۲ - تاریخ مدینه سامرا در سه جلد شیخ یونس ابراهیم السامرائی، بغداد، ۱۹۶۸ م / ۱۳۴۷ ش. ۳ - الحیاء السیاسیة و مظاهر الحضارة فی سامرا خلال القرن الثالث الهجری...؟ ۴ - مرآة الائمة و الاولیاء فی سامرا، شیخ یونس ابراهیم السامرائی، بغداد...؟ ۵ - عالم المکتبات، «مکتبات سامرا قدیمها و حدیثها»...؟ ۶ - تاریخ عشائر سامرا، شیخ یونس ابراهیم السامرائی، طبعه دارالبصری - بغداد، بی تا. ۷ - حقیقه الاسماء و الالقاب فی سامرا، یونس ابراهیم السامرائی...؟ ۸ - ری سامرا فی عهد الخلفه العباسیة، در دو جلد، دکتر احمد سوسه، مطبعة المعارف ۱۹۴۸ م و ۱۹۴۹ م ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ ش. ۹ - حفریات سامرا، از منشورات مدیریه الآثار القدیمه، در چند جزء، ۱۹۴۰ م / ۱۳۱۹ ش. ۱۰ - سامرا، من منشورات مدیریه الآثار العامه. ۱۱ - مجله سامرا در شماره‌های مختلف. ۱۲ - سامرا و مشروع النهروان القدیم، احمد سوسه، مجله العراق الجدید، العدد السابع تموز ۱۹۶۲ م ۱۳۴۱ ش. ۱۳ - تاریخ سامرا، توفیق الفکیکی [۲۴۰]. ۱۴ - اعلام الوری فیما نسب الی سامرا، ابراهیم السامرائی، لندن، ۱۹۹۴ م. [صفحه ۳۰۲]

### مقالات به زبان عربی

۱ - آثار سامرا الخالیة و سامرا الحالیه، مجله‌ی لغة العرب، شماره اول، ص ۸۱، ۱۹۱۱ م / ۱۲۹۰ ش، بغداد. ۲ - آثارنا: سامرا، مجله‌ی رساله الاسلام، سال ۳، عدد ۳ و ۴، ص ۲۱۴ - ۲۱۸، ۱۹۶۹ م / ۱۳۴۸ ش، بغداد. ۳ - بلیو غرافیا عن سامرا، مجله‌ی سومر، عدد ۳۹، جزء ۱ - ۲، ص ۳۲۲، ۱۹۸۳ م / ۱۳۶۲ ش، بغداد. ۴ - تخطیط مدینه سامرا، مجله‌ی البحث العلمی، سال ۱۴، عدد ۲۷، ص ۱۰۱. ۵ - التفتیب و الصیانه فی سامرا، مجله‌ی سومر، عدد ۳۷، جزء ۱ - ۲. ۶ - حول کتاب «الحیاء السیاسیة و مظاهر الحضارة فی سامراء...»،

مجله الاقلام، سال ۶، عدد ۵، ص ۱۶۵، ۱۹۷۰ م / ۱۳۴۹ ش بغداد. ۷- دراسة حول صياغة الاسوار و المباني الاسلامية في سامرا، مجله‌ی سومر، عدد ۳۸، ج ۱ - ۲، ص ۲۰۶ - ۲۱۰، ۱۹۸۲ م / ۱۳۶۱ ش. ۸- زخارف و طرز سامرا، مجله کلیه الآداب، سال ۱۳، ج ۲، ص ۱ - ۳۹، ۱۹۵۱ م / ۱۳۳۰ ش، مصر، قاهره. ۹- سامرا، مجله الثقافة، سال اول، عدد ۸، ص ۳۱ - ۲۸، ۱۹۳۹ م / ۱۳۱۸ ش، قاهره. ۱۰- سامرا فی التاريخ و الآثار و الفنون، التراث الشعبي، عدد ۷، ص ۷، ۹۵ و ۱۰۴، بغداد، ۱۹۸۴ م / ۱۳۶۳ ش. ۱۱- قصة سامرا، مجله الرسالة، سال ۸، عدد ۳۴۴، ص ۲۰۳، ۱۹۴۰ م / ۱۳۱۹ ش، قاهره. ۱۲- صناديق مراقد الائمة في العراق، مجله الموسم، عدد ۲ - ۳ سال اول، ص ۵۹۵ و ۶۰۲، ۱۹۸۹ م / ۱۳۶۸ ش / ۱۴۰۹ ق، چاپ هلند. ۱۳- وثائق العتبات المقدسة في العراق، همان الموسم العدد الخامس، سال [صفحه ۳۰۳] دوم، ۱۴۱۰ ق، ص ۲۳۹ - ۲۶۲. ۱۴- سامرا فی المراجع العربية. ۱۵- سامرا فی الشعر، (شعر عرب). ۱۶- سامرا فی المراجع الغربية، این سه مقاله در کتاب موسوعه العتبات المقدسه، ج ۱۲، قسم سامرا آمده است. ۱۷- سامراء مدينة الامامين العسكريين عليهما السلام... العراق بين الماضي والحاضر والمستقبل، ص ۵۰۷ - ۵۳۵، مؤسسة الدراسات الاسلامية، بيروت، بی تا. ۱۸- ... الى سامرا، لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، ج ۳، ص ۸ تا ص ۱۰۲، دکتر علی الوردی، ۱۳۷۱ ش، قم، منشورات الرضی. ۱۹- اسماء الاعشاب و النباتات في سامراء، یونس ابراهیم سامرائی، مجله التراث الشعبي، شماره ۲ و ۳، بغداد، ۱۹۷۰ م / ۱۳۴۹ ش. ۲۰- محاوله الدجيل، سنوات الجمر، ج ۱، ص ۳۴۱، علی المؤمن، چاپ اول، ۱۹۹۳ م / ۱۳۲۷ ش، دارالمیسرة، لندن.

### مقالات فارسی

۱- مصاحبه با آیت الله سید رضی شیرازی، مجله حوزه، شماره‌ی ۵۱ - ۵۰، ۱۳۷۱ ش، ص ۳۵ و ۳۷ و ۴۰. ۲- نگرشی به مکتب سامرا، همان، ص ۸۰ به بعد. ۳- روش فقهی مکتب سامرا، همان، ص ۱۰۱. ۴- بودجه‌ی حوزه‌ی سامرا، همان، ص ۱۱۱. ۵- مکتب سامرا و تبلیغ، همان، ص ۱۱۷. ۶- مکتب سامرا و امور اجتماعی و سیاسی، همان، ص ۱۳۴. ۷- تهذیب اخلاقی طلاب در مکتب سامرا، همان، ص ۲۹۹. ۸- ...؟! (سامرا) میراث جاویدان، فصلنامه‌ی وقف. ۹- مرحوم مولانا سید محسن جلالی (م ۱۲۳۰ سامرا - ۱۳۹۶ - ق، نجف). [صفحه ۳۰۴] ۱۰- تذکره علمای امامیه پاکستان، سید حسین عارف نقوی، ترجمه محمد هاشم، آستان قدس رضوی، ص ۲۴۹. ۱۱- رونق بخشیدن میرزا به حوزه‌ی سامرا و کارهای خیریه وی در آن شهر، در کتاب «زندگانی و شخصیت شیخ انصاری» ص ۲۳۵. ۱۲- حاج میرزا حسین نوری رحمه الله، شاگرد میرزا، عیال میرزا را از نجف به سامرا بود، همان، ص ۲۵۸. ۱۳- نامه‌ی سید جمال‌الدین توسط حاج سید علی اکبر مجتهد فال اسیری به سامرا نوشته شد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ۳۳۸ و نیز همان، ج ۴، ص ۱۴۰. ۱۴- شیعه در عراق، سامرا، تاریخ شیعه، علامه محمد حسین مظفر، ترجمه‌ی سید محمد باقر حجتی، ص ۱۷۵، چاپ اول ۱۳۶۸ ش، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران [۲۴۱].

### سامرا و نقش آن در آزادی ایران

اکنون برای آگاهی بیشتر در این زمینه، در این بخش متن دست نوشت یکی از شاگردان حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی قدس سره در مورد نقش حضرت آیت الله العظمی میرزای شیرازی کبیر در سامرا را به نقل از نوه‌ی برومند ایشان حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی قدس سره بیان می‌نماییم: وی می‌نویسد: حضرت آیت الله العظمی میرزای شیرازی کبیر قدس سره در سامرا حوزه علمیه‌ی قوی و نیرومندی اداره می‌فرمودند و مرجعیت شیعه - بلکه جهان اسلام - را از سامرا به عهده داشتند. از این رو، علما، فقها، مراجع دینی و مردم ایران شکایت خود را درباره دخالت‌های استعماری انگلستان در امور داخلی ایران که زیر پوشش کمپانی تنباکو صورت می‌گرفت، به نزد حضرت آیت الله العظمی میرزای شیرازی به سامرا بردند. [صفحه ۳۰۵]

ایشان با دریافت نامه‌های شکوائیه در فکر چاره‌جویی برآمده و تمام مقدمات لازم چاره‌اندیشی را تدارک دیدند. ایشان در کل حوزه‌های علمی و بالخصوص در حوزه علمیه سامرا حالت فوق‌العاده اعلام نموده و تقاضای تشکیل فوری مجلس شورای فقهای مراجع فرمودند، مجلسی نیرومند و با عظمت از مراجع بزرگوار آن زمان و علمای درس ایشان و نیز اساتید حوزه علمیه سامرا تشکیل یافت و با شرکت معظم له مشغول به کار شد. ایشان به فرمایش حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی به جز انجام ضرورات زندگی روزمره از قبیل ادای نماز و تدریس بقیه‌ی وقت خود را معطوف به حضور در مجلس قرار دادند و دو ماه مشغول تبادل فکر و نظرسنجی با بزرگان آن مجلس درباره‌ی رهایی کشور مسلمان و نجات مردم ایران بودند. بحث‌های فراوان، راه و روش‌های گوناگون در کیفیت و چگونگی مبارزه با دخالت‌های بی‌جا و استعمارگرانه انگلستان و پایان دادن به آن دخالت‌ها ارائه شد و ایشان بهترین آنها را انتخاب نموده و در عبارت ساده و رسا در یک خط چند کلمه‌ای که عبارت از «الیوم هرگونه استعمال تنباکو محاربه با امام زمان علیه‌السلام است» بود، گزینش کردند. مجلس شورای فقهای مراجع به خوبی کار خود را کرده نظرات همه مراجع به توافق رسیده، همه چیز آماده و همه‌ی حوزه‌های علمی منتظر اعلام بیانیه‌ی صادره و گزارش پیام حضرت آیت الله العظمی میرزای شیرازی بودند. ولی خود میرزای بزرگ در اعلام آن تعلل می‌کردند، گویا منتظر تأیید و مهر قبولی از ولی نعمت خود و همه جهان بشریت امام زمان ارواحنا فداه بودند. ایشان سحرگاهان به سرداب غیبت مشرف شده تا شاید شرفیاب حضور حضرت شده و اجازه‌ی اعلام بیانیه را دریافت کنند. گفته می‌شود: آقای فشارکی که یکی از علمای درس میرزای شیرازی و از اساتید مبرز حوزه علمیه سامرا که از شرکت کنندگان مجلس مزبور نیز بوده است؛ روزی اول صبح برای زیارت عسکرین علیهما‌السلام و سرداب غیبت مشرف می‌شدند که در راه به [صفحه ۳۰۶] حضرت استاد آیت الله العظمی میرزای شیرازی برخورد می‌کنند. پس از سلام و عرض ارادت به محضر استاد اجازه سخنی خواسته و زبان به گله می‌گشاید و از تأخیر اعلام بیانیه اظهار ناراحتی می‌کنند. حضرت استاد در جواب او می‌گوید: نگرانی و ناراحتی من از همه بیشتر و شدیدتر است و منتظر تأیید و مهر قبولی نتیجه کار را از ولی نعمت خود امام زمان علیه‌السلام بودم که امروز شرفیاب شده و اجازه آن بزرگوار دریافت شد. آن گاه از شهر سامرا پیام مرجعیت در قالب: «الیوم هرگونه استعمال تنباکو محاربه با امام زمان علیه‌السلام است» به سراسر ایران و همه مردم آن کشور بزرگ ابلاغ شد و به دست همگان رسید. آن پیام نسبت به بیگانگان طمع کار مانند صاعقه سوزان بود، ریشه استعمارگران را سوزانده و آنان را مجبور به عقب‌نشینی کرد و نسبت به مردم مسلمان ایران مانند باران رحمتی بود که همه جا را طراوت و خرمی بخشید، همه با طیب خاطر و افتخار از کشت، جمع‌آوری، خرید و فروش، استفاده و مصرف همه نوع تنباکو دست کشیدند، حتی داخل دربار و حرم‌سرای ناصرالدین شاه نیز چنین کردند، نه فقط قلیان را تقدیمش نکردند بلکه هر چه به تنباکو ارتباط داشت شکسته و از بین بردند. ناصرالدین شاه از این پیشامد برآشفته شده و زبان به اعتراض می‌گشاید. خانم حرم‌سرا در جواب او می‌گوید: جناب آرام باش و خیلی از خود ناراحتی نشان مده، زیرا آن آقایی که مرا بر تو حلال کرد، او هرگونه استعمال تنباکو را حرام نموده است. بله، دوران‌دیشی و اخلاص آیت الله العظمی میرزای شیرازی و تلاش و کوشش مجلس شورای فقها مراجع توأم با عنایات خاصه امام زمان علیه‌السلام از شهر سامرا به ثمر نشست، عقد ظالمانه انگلیس‌ها گسست. کمپانی تنباکو جمع شد و مردم مسلمان ایران آزاد شدند. [صفحه ۳۰۷]

### سامرا و دوران‌دیشی میرزای بزرگ

سامرا با تشکیل حوزه علمیه تأسیس مدرسه دینی و قرار گرفتن حضرت آیت الله العظمی میرزای شیرازی در رأس آن رونق گرفته و سیل شیفتگان علوم اهل بیت علیهم‌السلام رهسپار سامرا شدند. حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی قدس سره نقل فرمودند: یکی از طالبان علم در آن زمان به سامرا مشرف شده بودند، تاجرزاده‌ای بود که بعد از تکمیل درس خود، داماد

ناصرالدین شاه شد، او در ایام تحصیل خود روزگاران سختی را در سامرا به سر می‌برد، زیرا از یک طرف سختی درس‌های حوزه و از طرفی فشار زندگی و فقر مادی در اثر کمی حقوق طلبه‌گی و از طرف دیگر ناآشنائی او به این گونه فشارها و سختی‌ها همه با هم دست داده و او را سخت به اوضاع ناهموار طلبه‌گی آشفته و ناراحت کرده بود. انتقاد و سرزنش او از حد تعادل عبور کرده و تجاوز نموده بود، به طوری که وکلای مالی حضرت آیت الله العظمی میرزای شیرازی از دست او و انتقادات زننده او خسته شده بودند و گزارش آن را مرتب خدمت ایشان برده و از ایشان مصرانه تقاضا می‌کردند که حقوق او را قطع نموده و او را مورد خشم و غضب خود قرار دهند. معظم له در جواب آنان را به مدارا و حوصله با او توصیه و سفارش نموده و از قطع حقوق او اکیدا برحذر می‌داشتند. خود معظم له نیز با او به مهربانی و احترام برخورد می‌کردند و سعی در فروکش آشفته‌گی و ناراحتی او داشتند. این آقای تاجرزاده با اتمام درس‌های متعارف حوزه و مفتخر شدن به لباس اهل علم و روحانیت از سامرا به دیار خود تهران برمی‌گردد و در اثر موقعیت اجتماعی او، دختری از ناصرالدین شاه خواستگاری کرده و داماد ناصرالدین شاه می‌شود. زمان سپری می‌گردد و قصه‌ی تنباکو پیش می‌آید و تحریم استعمال تنباکو از سامرا توسط آیت الله العظمی میرزای شیرازی اعلام می‌گردد. ناصرالدین شاه که می‌بیند ممکن است این فتوا به ضرر منافع متصوره خود واقع [صفحه ۳۰۸] شود موقف مضاد در مقابل آن گرفته و سعی در خنثی کردن اثر فتوا و کم رنگ کردن آن می‌کند. در این راستا توسط داماد خود خواستار تشکیل مجلسی می‌شود که همه علما فقها و مراجع تهران در آن شرکت داشته باشند. مجلسی تشکیل می‌گردد و همه علمای فقها و مراجع تهران دور هم جمع بودند که ناصرالدین شاه وارد می‌شود. بعد از سلام و تعارف وقتی مجلس آرام و مستقر و آراسته شد، ناصرالدین شاه با طرح یک سؤال همه علمای حاضر در مجلس را به چالش می‌گیرد. او با رو آوردن به حاضرین و با زیرکی خاص خود می‌گوید: آیا این چنین روایتی از پیامبر اکرم نقل شده که حضرت فرمودند: «حلال محمد صلی الله علیه و اله حلال الی یوم القیامه و حرام محمد صلی الله علیه و اله حرام الی یوم القیامه». صحیح است یا نه. وقتی سؤال را جواب مثبت آمد، او اضافه کرد و با صراحت و وقاحت تمام گفت: بنابراین، میرزا محمد حسن شیرازی با فتوای تحریم خود در سامرا مقابل فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله چه می‌خواهد بگوید؟ حاضرین در مجلس همه در خاموشی فرو رفته و منتظر ماندند که صاحب مجلس و صاحب خانه که داماد ناصرالدین شاه بوده و آنان همه میهمان او هستند چه جواب و پاسخی را به شاه می‌دهد، زیرا او به علاوه این که صاحب خانه است میزبان مجلس و داماد روحانی ناصرالدین شاه نیز می‌باشد و جواب را باید او شروع کند. پس از لحظاتی سنگین از سکوت و خاموشی، داماد روحانی ناصرالدین شاه خاموشی را شکست و رشته سخنی را در حالی که به پدر زن خود ناصرالدین شاه را با سخنان خود نشانه رفت و گفت: اعلا- حضرت! ما که می‌بینی خاموشیم و بیان موقف ننمودیم به جهت این است که از جناب عالی توقع داریم به عنوان یک شاه مسلمان و پیرو مرجع تقلید موقف موافق و مناسب خود را نسبت به فتوای تحریم بیان و اعلام نمایید و چنانچه خواسته باشید با آن مخالفت کرده و موقف مضاد و [صفحه ۳۰۹] غیر مناسب داشته باشید، اولین افرادی که به جنگ و ستیز با شما می‌آید ما هستیم. ناصرالدین شاه که أبدا این توقع را نداشت که از داماد روحانی وی این گونه جواب بشنود با ناراحتی تمام و زمزمه زیر لب که تو را کمک خواستیم ولی دشمن ما در آمدی مجلس را ترک گفته و از خانه داماد روحانی خود شکست خورده و مأیوسانه خارج گشت. روحانی تاجرزاده که زمانی منتقد سرسخت میرزای شیرازی بود و در اثر خوش رفتاری میرزا با او شیفته او شده بود با موقف شجاعانه خود در مقابل نقشه تفرقه‌افکنی شاه از حصول یک شکایت عمیق در وحدت کلمه مسلمانان جلوگیری کرده و سبب شده که فتوای تحریم به خوبی جای خود را در بین مردم مسلمان ایران باز کند و سرتاسر کشور بزرگ ایران پیاده گردد. در آن سال کشاورزان تنباکو، محصولات خود را سوزاندند، تاجران تنباکو، تغییر شغل دادند و دیگر مردم از استفاده تنباکو به کلی دست کشیده و آن را رها کردند. نتیجه این وحدت همدلی و ایستادگی مقابل دسیسه تفرقه‌افکنی شاه این بود که وضعیت منجر به شکست کمپانی‌های انگلیسی و سقوط آنها و پاشیدن پیمان استعماری تنباکو و رهایی ایران شد. یکی از علمای حاضر در آن

مجلس کذایی ماجرای آن مجلس و موقف شجاعانه روحانی تاجرزاده و داماد ناصرالدین شاه را به تفصیل در نامه‌ای برای آیت الله العظمی میرزای شیرازی گزارش کرده و به سامرا می‌فرستد. وقتی نامه به دست معظم له می‌رسد و از کل ماجرا مطلع می‌گردد، ایشان، آقایان و کلاسی عالی خود را طلبیده و ماجرا را به عنوان یک شخص رمزی و بدون این که نام روحانی تاجرزاده و داماد ناصرالدین شاه را ببرد، برای آنان تشریح می‌کنند. از شنیدن ماجرا آقایان همه شگفت‌زده می‌شوند و از موقف شجاعانه و مخلصانه جواب دهنده به شاه تقدیر و تمجید کرده و او را مستحق ستایش و تشکر می‌دانند. آن گاه معظم له به آقایان رو کرده می‌گوید: می‌دانید جواب دهنده و صاحب موقف شجاعانه در این ماجرا کیست؟ [ صفحه ۳۱۰ ] آقایان می‌گویند: بفرمایید کیست؟ معظم له در جواب دست می‌برند و نامه ارسالی را در آورده تقدیم آنان کرده و می‌فرمایند: خودتان نامه را بخوانید و ببینید صاحب جواب کیست. آقایان نامه را گشوده و با اشتیاق و شتاب آن را مطالعه می‌نمایند. وقتی متوجه می‌شوند که جواب دهنده به شاه همان روحانی منتقد به میرزا شیرازی بوده - یعنی روحانی تاجرزاده و داماد شاه - بسیار تعجب می‌کنند و به دورانیدیشی میرزای شیرازی اعتراف و اذعان می‌نمایند.

### میرزای شیرازی، سامرا و معرفت کلیدی آیات قرآن

سامرا با قرار گرفتن مرجع بزرگ جهان تشیع فقید دنیای اسلام حضرت آیت الله العظمی میرزای شیرازی در رأس حوزه علمیه آن مقصد و مأوای مقلدان و شیفتگان مرجعیت قرار گرفت. حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی قدس سره فرمودند: از جمله آن شیفتگان و آرزومندان چهار تاجر ایرانی بودند که برای دیدار مرجع خود و زیارت عتبات مقدسه‌ی عراق به سامرا مشرف می‌شوند، زیارت آنان مصادف با ماه‌های حج می‌شود و آنان که به حج مشرف نشده بودند از میرزای بزرگ استفاده درباره و جوب حج می‌کنند و ایشان استطاعت و به وجوب حج بر آنان فتوا می‌دهند. آنان تصمیم به انجام حج و رفتن به زیارت خانه خدا می‌گیرند، ولی از آنجا که آمادگی کامل برای حج نداشتند به جهت آن که اموال زیادی همراه خود آورده بودند، از میرزای بزرگ خواهش می‌کنند شخصی را معرفی کنند تا اموال خود را نزد او به امانت بسپارند و ره سپار مکه شوند. میرزای بزرگ یکی از وکلای مالی خود را به نام حاج جعفر جهت این کار معرفی می‌کنند. آنان با راهنمایی میرزای بزرگ اموال خود را نزد حاج جعفر امانت گذاشته و به حج مشرف می‌شوند، وقتی از سفر حج به سامرا مراجعت می‌کنند و به سراغ حاج جعفر برای استرداد امانت‌های خود می‌روند باخبر می‌شوند که حاج جعفر از دنیا [ صفحه ۳۱۱ ] رفته، اما امانت‌های آنان را با مشخصات کامل یادداشت کرده و ثبت و ضبط نموده بود، جز امانت یکی از آنان که یک جواهر گران قیمت و با ارزش بوده خبر و اثری از آن موجود نیست. آن تاجر برای به دست آوردن امانت خود به حضرت آیت الله العظمی میرزای بزرگ مراجعه می‌نماید و کسب تکلیف می‌کنند. ایشان آیه کریمه‌ای از قرآن مجید را نوشته و به آن تاجر می‌دهند و می‌فرمایند: به نجف اشرف مشرف شو و این آیه کریمه را در وادی السلام نجف بخوان و تکرار نما تا آن که ملائکه موکل حاج جعفر را به ملاقات شما می‌آورند و آن گاه از او امانت خود را مطالبه کن. تاجر نوشته را از میرزای شیرازی گرفته و به نجف اشرف مشرف می‌گردد و به وادی السلام رفته و آیه کریمه را می‌خواند و تکرار می‌نماید، ولی خبری از حاج جعفر نمی‌شود و دست خالی به سامرا نزد میرزای بزرگ مراجعت نموده و ایشان را از نتیجه کار باخبر می‌کند. میرزای شیرازی با شنیدن گزارش این تاجر پریشان حال شده و آیه‌ی کریمه (انا لله و انا الیه راجعون) را بر زبان جاری کرده و تکرار می‌نمایند. سپس به تاجر روی آورده و می‌فرمایند، حال که ایشان را در وادی السلام ملاقات نمودی، باید به وادی برهوت رفت و آنجا ایشان را ملاقات کنی، وقتی او را ملاقات کردی و امانت خود را از او مطالبه نمودی در ضمن از او سؤال می‌کنی: چرا او را به وادی برهوت آوردند؟ زیرا وادی برهوت جای گناه کاران است. آن گاه میرزای بزرگ آیه کریمه‌ای را نوشته و به او می‌دهند تا آن را در آن وادی بخواند و موفق به دیدار حاج جعفر بشوند، تاجر طبق راهنمایی



میرزای شیرازی رفتار نموده و سرانجام در وادی برهوت با حاج جعفر در حالی که غل و زنجیر آتشین به دست و پای او بود ملاقات می‌کند. ابتدا حاج جعفر از تاجر معذرت خواهی می‌کند و اظهار می‌دارد که او از یادداشت امانت او فراموش کرده و امانت را در باغچه منزل خود پای درختی که در [ صفحه ۳۱۲ ] آن باغچه است پنهان نموده. آن گاه تاجر پیام میرزای بزرگ را به او می‌رساند و می‌گوید که ایشان فرمودند: از شما سؤال کنم: چرا شما را به وادی برهوت آوردند؟ حاج جعفر پاسخ می‌دهد: به جهت قصاب محلمان. سپس اضافه می‌کند: سلام مرا خدمت میرزای شیرازی ابلاغ کن و خواهش مرا به ایشان برسان که قصاب محل را از من راضی گرداند. ملاقات پایان می‌گیرد و تاجر به سامرا خدمت میرزای شیرازی رسیده و گزارش کار را به اطلاع ایشان می‌رساند. میرزای بزرگ اول طبق آدرسی که حاج جعفر داده بود می‌گویند: امانت تاجر را از پای درخت در آورده و به تاجر بدهند و تاجر به مال خود می‌رسد. دوم: شبانه رهسپار منزل قصاب محل می‌شوند تا او را از حاج جعفر راضی و خوشنود نمایند. قصاب وقتی مواجه با آمدن آیت الله العظمی میرزای شیرازی به منزل خود می‌شود، قدوم ایشان را گرامی داشته و ارج می‌گذارد و مفتخرانه زبان به خوش آمد می‌گشاید، ولی همین که میرزای بزرگ نزد قصاب نام حاج جعفر را می‌برد قصاب برآشفته می‌شود و می‌گوید: هیچ وقت از حاج جعفر راضی نخواهم شد. میرزای شیرازی سبب را جویا می‌شوند و از اصل قصه و جریان سؤال می‌کنند تا شاید بتوانند از ریشه مشکل را معالجه نمایند. قصاب می‌گوید: برای دخترم خواستگار می‌آید و از آنجا که حاج جعفر همسایه‌ی میرزا ما بود خواستگاران درباره نجابت و اصالت دخترمان از او سؤال می‌کنند او که در سر می‌پرورانده، یا فکر می‌کرده و نظر داشته که دخترم را به عنوان زوجه برای فرزندش بگیرد جواب سربالایی به آنان می‌دهد، تعریف و ستایش و در واقع حقیقت را بیان نمی‌کند و آنان از جواب سربالایی او از خواستگاری منصرف شده و فرزندش هم به رغم خواسته پدر خواهان ازدواج با دخترم نبوده و دخترم بالاخره تا به حال [ صفحه ۳۱۳ ] بی‌شوهر در خانه من باقی مانده است. لذا من هرگز از حاج جعفر راضی نمی‌شوم. میرزای بزرگ جریان را که می‌شنوند و از آن با اطلاع می‌گردند سر به زیر انداخته و کمی درنگ کرده، سپس سر برداشته و روی به قصاب می‌کنند و می‌فرمایند: من دختر شما را همین الآن به عنوان زوجه برای فرزندم فلان که هنوز ازدواج نکرده با اجازه شما عقد می‌کنم، آیا شما از حاج جعفر راضی می‌شوید؟ قصاب که هرگز توقع این سرافرازی و افتخار و صلت با بیت آیت الله میرزای شیرازی را نداشت بلافاصله در جواب می‌گوید: بله از حاج جعفر راضی شدم و از این وصلت سربلند و مفتخر نیز می‌باشم. در همان مجلس عقد شرعی خوانده می‌شود و دختر قصاب عروس آیت الله العظمی میرزای شیرازی و زوجه فرزند او می‌شود و با این کار مدبرانه و روشی عاقلانه میرزای بزرگ علاج چند مشکل را می‌کنند: ۱ - فرزند خود را داماد می‌کنند. ۲ - دختر قصاب را عروس می‌کنند. ۳ - حاج جعفر را از گرفتاری و وادی برهوت که جایگاه گنه کاران است نجات داده و به وادی السلام که جایگاه مؤمنین است، ارتقا بخشیده‌اند. آری، به فرمایش آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی قدس سره که در آخر این داستان متذکر شدند این بود که: آری این قدر حساب آخرت دقیق است و باید انسان عبرت بگیرد به حساب خود رسیدگی نماید و از همت و تدبیر میرزای شیرازی نیز باید درس و حکمت آموخت.

### سامرا و عزاداران حسینی

حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی قدس سره در ادامه راه و رفتار جد خود حضرت آیت الله العظمی میرزای شیرازی بزرگ نسبت به احیا و تقویت نشانه‌های شیعه و تشیع در سامرا قدم برمی‌داشتند و برای از غربت در آوردن حرم [ صفحه ۳۱۴ ] عسکرین علیهما السلام و رونق دادن به زیارت آنان برنامه‌ریزی می‌نمودند. ایشان افرادی از تجار - مخصوصاً تجار کربلای معلی - را تشویق کرد تا حسینی‌ای در سامرا تأسیس نمایند و درب‌های آن را بر روی عزاداران حسینی و زائران حرم عسکرین علیهما السلام باز نگه دارند، بر اثر آن تشویقات حسینی‌ای مجلل در محله‌ای نزدیک حرم عسکرین علیهما السلام واقع به طرف دست راست درب

قبله‌ی صحن شریف تأسیس یافت و راه‌اندازی شد. یعنی درست در نقطه‌ی مقابل مدرسه علمیه‌ی آیت الله العظمی میرزای شیرازی که به طرف دست چپ درب قبله صحن شریف واقع است قرار داشت. این حسینیه به نام حسینیه‌ی کربلایی‌ها فعالیت خود را شروع کرده و شاهد اوج فعالیت خود در ایام مناسبات دینی و مذهبی بود مخصوصاً ماه مبارک رمضان که به تشویق آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی قدس سره راهنمایی و کمک ایشان هیئت‌هایی تشکیل شده بود که زائران را همه روزه بعد از پایان نماز جماعت آیت الله العظمی شیرازی در صحن مطهر امام حسین علیه‌السلام توسط اتوبوس‌های زیادی که در اطراف صحن شریف متمرکز کرده بودند از کربلای معلی به سامرا منتقل می‌کردند، افطار و سحری در حسینیه کربلایی‌های سامرا آماده و همه آنان را میهمان سفره امام حسین علیه‌السلام و خوان پربرکت عسکرین علیهماالسلام می‌نمودند. زیارت مفصل عسکرین علیهماالسلام سرداب غیبت و همچنین زیارت سید محمد فرزند برومند امام هادی علیه‌السلام وسط راه و زیارت کاظمین را نائل آمده و به کربلای معلی باز می‌گشتند. در همه‌ی ماه مبارک رمضان این برنامه پر فیض ادامه پیدا می‌کرد، علاوه بر آن ایام شهادت امام دهم و همچنین ایام شهادت امام عسکری علیهماالسلام هیئت‌های عزاداری زیادی به توصیه و راهنمایی آیت الله العظمی شیرازی از کربلای معلی و از نجف اشرف برای عرض تسلیت و سوگواری به ساحت مقدس امام زمان ارواحنا فداه به سامرا رفته و عزاداری مفصلی در حرم عسکرین علیهماالسلام و صحن شریف انجام داده و پس از زیارت و عتبه‌بوسی آن بزرگواران به کربلای معلی باز می‌گشتند. [ صفحه ۳۱۵ ] این برنامه‌ها روز به روز به همت و تشویق آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی بیشتر و بیشتر می‌شد، رونق و عظمت فزون‌تری پیدا می‌کرد. سنی و شیعه را متحد و برادری محکم‌تری بین آنان برقرار می‌کرد. دشمنان اسلام و مسلمین آن را تحمل نکرده و مشغول توطئه‌چینی شدند. ناگاه بعد از پایان مراسم عزاداری در یکی از مناسبت‌های سوگواری ایام شهادت امامین عسکرین علیهماالسلام برپا می‌شد، شعارهایی ناخواسته تفرقه‌افکن و تحریک‌آمیز در بدگویی به خلفای سنیان از میان دسته‌جات عزادار و در مرکز شهر سامرا بلند و طنین افکن شد. فوری در مقابل فریادها و شعارهای ضد خلفا فریادها و شعارهایی نیز از همان میان علیه امامان پاک و معصوم شیعیان بلند گشت و به دنبال آن طرفین سنگ باران شدند و عده‌ای زخمی و مجروح گشتند و این فتنه یکی دو سال تکرار شد. آیت الله العظمی شیرازی قدس سره می‌فرمودند: در پی این حوادث غیر مترقبه و برای مهار کردن آن از بعضی افراد هیئتی و دوستان کمک گرفته و خواستیم قصه را دنبال کرده و آن را ریشه‌یابی کنند و نتیجه را به اطلاع برسانند. آنان پس از تحقیق و ریشه‌یابی به این نتیجه رسیدند که سفارت استعمار پیر انگلستان در عراق تحمل این اتحاد و همزیستی شیعه و سنی را نداشته، لذا طبق قاعده‌ی معروف خود «تفرقه افکن و آقایی کن» یک عده از مزدوران خود را برای برهم زدن نظم و آشوب‌گری فرستاده تا خود را میان عزاداران جا داده به عنوان عزادار این گونه شعارهای متضاد و تحریک‌آمیز را سر دهند تا نظم عزا و عزاداران بر هم زده و آتش فتنه و تفرقه را بین آنان شعله‌ور سازند و به عزا و عزاداری پایان دهند. آری، این گونه استعمارگران علی‌الخصوص استعمار پیر انگلستان از وحدت مسلمانان و شعائر حسینی و عزاداران بالخصوص اگر با راهنمایی علما و مراجع دین مانند خاندان شیرازی بوده باشد بیمناک و سعی در برهم زدن آن دارند. [ صفحه ۳۱۶ ] بلی، استعمار پیر انگلستان که از خاندان شیرازی ضربه‌های سنگینی را مانند قصه‌ی تنباکو در ایران که به دست آیت الله العظمی میرزا محمد حسن شیرازی میرزای بزرگ انجام گرفت و مانند قصه‌ی خروج ذلت بار و شکستشان در عراق از فتوای جهاد علیه اشغالگران توسط آیت الله العظمی میرزا محمد تقی شیرازی دیده؛ به آشوب‌گری و فتنه‌انگیزی ضد عزاداران حسینی که به راهنمایی آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی قدس سره بوده، اکتفا نکردند، بلکه توسط یک کودتای نظامی مزدوران خود؛ صدام و حزب کافر بعث را در عراق به حکومت رسانده و دمار از روزگار مردم شیعه عراق بالأخص از روحانیت شیعه و علی‌الخصوص از خاندان شیرازی درآوردند. حال هم که صدام را خدای متعال خواری و ذلت بخشید، دست بردار نیستند و جنایاتی بسیار که یکی از آنها شیعه‌کشی و هرج و مرج است به وجود آورده و انتقام از مردم شیعه عراق گرفته و می‌گیرند. امیدواریم با بیداری ملت‌ها و شناخت

نیرنگ‌های استعمارگران خدای متعال از ظالمان انتقام گرفته عزت و آقایی را به مسلمانان برگرداند ان شاء الله تعالی یکی از شاگردان مرحوم آیت الله العظمی آقای سید محمد شیرازی قدس سره ۱۵ شوال المکرم ۱۴۲۷ [ صفحه ۳۱۹ ]

## آستانه مقدسه سامرا از گذشته تاکنون

### آستانه‌ی مقدسه‌ی سامرا در گذشته

#### اشاره

آستانه‌ی مقدسه سامرا مدفن مطهر دو پیشوای نور حضرت امام هادی علیه‌السلام و حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام است. هم‌چنین مقبره‌ی نرجس علیهاالسلام همسر امام حسن عسکری علیه‌السلام، حکیمه خاتون علیهاالسلام، حسین فرزند امام هادی علیه‌السلام، جعفر کذاب [۲۴۲] و ابوهاشم جعفری در این آستانه قرار دارد. در ضلع غربی آستانه سرداب معروف به غیبه‌المهدی، محل غیبت کبری حضرت مهدی علیه‌السلام امام دوازدهم شیعیان جهان واقع است.

#### عمارت اول آستانه‌ی سامرا

اتفاق نظر کاملی است بین علمای فریقین که حضرت امام هادی علیه‌السلام پس از شهادت در خانه‌ی خویش دفن گشت و حضرت این خانه را از دلیل، فرزند یعقوب نصرانی خریداری فرموده بودند و چنانچه از متن روایات «کافی» و «ارشاد» و نیز کتب عامه استفاده می‌گردد، این خانه بسیار وسیع بوده و ظاهراً تمامی صحن شریف امروزی، خانه‌ی آن حضرت را در بر می‌گیرد. [ صفحه ۳۲۰ ] در متون تاریخ چنین تصریح گشته که پیکر مقدس حضرت امام هادی علیه‌السلام را در وسط خانه‌ی خود دفن نمودند و پس از شهادت حضرت، مادر امام حسن عسکری علیه‌السلام نیز در جنب قبر شریف پدرش به خاک سپردند. ولی چون در اطراف آن یادگان نظامی بود شیعیان و محبین خاندان عصمت و نبوت مخفیانه به زیارت می‌شتافتند و پنجره‌ای به سمت خیابان باز نموده بودند که زیرین از آن پنجره زیارت می‌کردند و داخل خانه نمی‌شدند. البته تولیت آن به دست شیعیان بود. حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام دارای خادمی بود که ساکن این خانه بود و هر قسمت از این خانه که خراب می‌گشت آن را مرمت می‌کرد و این حالت تا سال ۳۲۸ هـ که پایان عصر غیبت صغری ادامه داشت.

#### عمارت دوم آستانه‌ی سامرا

عمارت دوم آستانه سامرا در سال ۳۳۳ هـ توسط ابومحمد الحسن مشهور به ناصرالدوله فرزند ابی‌الهی‌جاء عبدالله آل حمدان انجام شد. ولی او اولین فرمانروای شیعه بود که حرم و گنبد بر مزار امام هادی و امام عسکری علیهماالسلام بنا کرد و بر شهر سامرا حصار نهاد و منازلی در اطراف آستانه بنا نمود و شیعیان را تشویق به سکونت در آن سامان کرد و کوشش فراوانی در آبادانی شهر سامرا کرد، ولی بر اثر جنگ‌هایی که بین وی و معزالدوله بویه رخ داد، اکثر برنامه‌های عمرانی او ناتمام باقی ماند.

#### عمارت سوم آستانه سامرا

در سال ۳۷۷ هـ ابی‌الحسین احمد بن بویه، مشهور به معزالدوله آل بویه، پس از پیروزی بر ناصرالدوله آل حمدان و وقوع صلح بین او و ناصرالدوله وارد شهر سامرا شد و اموال زیادی در عمران شهر صرف نمود و گنبد بزرگی بر مزار امام هادی علیه‌السلام و امام حسن عسکری علیه‌السلام برآورد و حرم مجلی اطراف قبر مطهر تأسیس نمود و صحنی برای آستانه احداث کرد. [ صفحه ۳۲۱ ] به

دستور او ضریحی از چوب ساج ساخته و بر قبر مطهر نهادند و سرداب غیبه المهدی علیه‌السلام را که حوض آب جاری در آن بود، با خاک پر نمودند و حقوق ماهانه از برای خدمه‌ی آستانه تعیین نمود و تمام تأسیسات ناصرالدوله آل حمدان را به اتمام رساند.

### عمارت چهارم آستانه سامرا

عمارت چهارم آستانه‌ی عسکرین علیهماالسلام به دست عضدالدوله بویه‌ی (م ۳۷۲ هـ) انجام گشت. عضدالدوله پس از ورود به بغداد و زیارت از عتبات مقدسه دستور داد تا تمام عمارت آنها را خراب کرده و طبق یک نقشه‌ی سنجیده، آستانه‌های کربلا، نجف، کاظمیه و سامرا بنا نمایند. تجدید بنای آستانه‌ی سامرا از سال ۳۶۷ تا ۳۷۲ هـ - که سال وفات عضدالدوله بویه‌ی است - در نهایت شکوه و جلال و عظمت به اتمام رسید و این عظیم‌ترین عمارتی بود که بر مزار عسکرین علیهماالسلام بنا گشت و تا عصر حاضر پابرجا می‌باشد. وی هم چنین حصار محکمی جهت امنیت شهر سامرا بنا کرد و خانه‌هایی در اطراف آستانه تأسیس نمود و حقوق مستمری جهت خدمه‌ی آستانه تعیین کرد و کوشش فراوانی در آبادانی شهر سامرا به خرج داد و این همه باعث شد که شیعیان از اطراف و اکناف به این شهر هجرت کنند.

### آستانه‌ی سامرا در قرن پنجم هجری

ابوالحرث ارسلان فرزند عبدالله بساسیری در سال ۴۵۰ هـ بغداد را به تصرف خویش درآورد و دستور داد که در اذان مساجد بغداد «حی علی خیر العمل» را - که در نزاع بین شیعه و سنی حذف شده بود - بگویند. به گفته‌ی قاضی نورالله شوشتری: وی عمارتی عالی بر قبر منور امامین هم‌امین، علی الهادی و امام حسن بن علی علیهماالسلام در سامرا بنا نهاد و هدایایی به آستانه تقدیم نمود. در سال ۴۹۵ هجری قمری سلطان برکیارق سلجوقی توسط وزیر خویش مجدالدوله درهای آستانه را تجدید نمود و تعمیراتی توسط ناصر بالله، خلیفه [صفحه ۳۲۲] عباسی در آستانه انجام گرفت که از آن جمله در سرداب غیبت حضرت المهدی علیه‌السلام می‌باشد که تا عصر حاضر باقی است و در تاریخ ۶۰۶ هجری قمری و بعضی از آیات و نقش‌های دیگر بر آن نمایان است.

### آستانه سامرا در قرن هفتم

در سال ۶۴۰ هجری بر اثر سقوط شمع بزرگی که حرم شریف را روشن می‌کرد، آتش‌سوزی در حرم رخ داده و ضریحی که بساسیری در سال ۴۵۰ هجری قمری به آستانه‌ی عسکرین علیهماالسلام اهدا نموده بود، دچار حریق گشت. سپس خلیفه‌ی عباسی، المستنصر بالله جبران خسارات وارده به عمارت آستانه‌ی مقدسه و دو ضریح شریف نموده و آنها را به زیباترین شکل خود بازگرداند.

### آستانه‌ی سامرا در قرن هشتم

پس از تأسیس دولت جلایریان در ایران به دست شیخ حسن ایلکانی در سال ۷۴۰ هجری قمری، همو تعمیرات وسیعی در آستانه‌ی عسکرین علیهماالسلام به سال ۷۵۰ قمری انجام داد که شامل گنبد، گلدسته‌ها، حرم و رواق‌های مطهر آستانه می‌شد و هم چنین ضریح مطهر را تزیین کرد و در خارج از شهر، محلی را جهت دفن اموات اختصاص داد و دستور داد تا دیگر در صحن مطهر کسی را دفن نکنند.

### آستانه‌ی سامرا در عصر صفویه

پس از به قدرت رسیدن سلسله‌ی صفویه در ایران، شاه اسماعیل صفوی در روز ۲۵ جمادی الثانی سال ۹۱۴ قمری به عنوان فاتح بغداد وارد این شهر گشت و شیعیان عراق از وی استقبال نمودند. سپس راهی کربلا و نجف شد و بعد به سمت کاظمیه و سامرا شتافت و هدایای ارزنده‌ای به عتبات مقدسه اهدا کرد، و در سامرا تمام حرم و رواق‌های این آستانه را با فرش‌های ابریشمی مفروش ساخت. قندیل‌های طلا و نقره به حرم آستانه اهدا [صفحه ۳۲۳] کرد و دستور تعمیرات این آستانه را صادر نمود. وی پس از مراجعت از زیارت عتبات مقدسه تعیین نمود و دستور داد که درودگران، مهندسان و معماران را از اطراف و اکناف بلاد جمع کنند تا شش عدد صندوق خاتم دارای نقش‌های خطایی و اسلیمی در نهایت ابداع و استواری بسازند و آنها را در حرم آستانه‌های مشرف بگذارند.

### آتش سوزی دوم آستانه‌ی سامرا

در سال ۱۱۰۶ ه ق فتنه‌ی بزرگی در سامرا از طرف سلاطین عثمانی به راه افتاد و اکثر شیعیان را قتل عام نمودند، چنان که شهرت دارد، دیگر یک نفر از شیعیان در شهر سامرا نماند و از روی سهو یا عمد آستانه‌ی مقدس سامرا را آتش زدند. موقعی که این خبر موحدش به اصفهان رسید، شاه سلطان حسین صفوی دخالت نمود و جمعی از علما و اعیان اصفهان را به سامرا گسیل داشت که تمام خرابی‌ها را ترمیم نمودند و تزیین و تعمیرات وسیعی را در آستانه انجام دادند. وی ضریحی از فولاد به حرم مطهر اهدا نمود و صندوق مطهر را تعمیر کرد و کف حرم شریف و صحن را با سنگ مرمر مفروش داشت.

### آستانه‌ی سامرا در عصر نادرشاه

در سال ۱۱۵۶ هجری قمری هنگامی که نادرشاه افشار به زیارت عتبات مقدسه‌ی عراق شتافت؛ تعمیراتی در آستانه‌ی سامرا انجام داد. هم چنین همسر وی، رضیه بیگم، دختر شاه سلطان حسین صفوی کاشیکاری‌های صحن و گنبد مطهر را ترمیم نمود.

### آستانه‌ی سامرا در قرن سیزده هجری

در مطلع قرن سیزدهم هجری تعمیرات آستانه‌ی سامرا توسط احمد خان برمکی آل دنبلی، از امرای آذربایجان شروع شد. او احمد خان میرزا محمد رفیع فرزند [صفحه ۳۲۴] میرزا محمد شفیع مستوفی الممالک را با مبالغی عظیم از وجوه نقدی به سامرا گسیل داشت. در سال ۱۲۰۰ هجری قمری به مباشرت و کیل وی، شیخ محمد آل سلماسی و فرزند او شیخ زین‌العابدین کاظمی آل سلماسی، تعمیرات وسیعی را در صحن، حرم و سرداب غیبت انجام دادند؛ ولی اجل به احمد خان مهلت نداد. سپس فرزند وی حسین خان برمکی آل دنبلی این کار عظیم میرزا محمد تقی خان امیرکبیر در سال ۱۲۶۸ هجری قمری شیخ عبدالحسین شیخ العراقین (م ۱۲۸۶ ه. ق) که وصی وی بر ثلث ماترک بود، اموال مذکور را صرف تعمیرات عتبات مقدسه‌ی عراق نمود. از جمله در آستانه‌ی سامرا صحن شریف را توسعه داد و پس از تعمیراتی در حرم، ضریح نقره‌ای بر مزار مقدس نهاد و به همت او گنبد آستانه‌ی سامرا طلاپوشی شد و صحن و گلدسته‌ها و سرداب غیبت کاشیکاری گردید. کف حرم و صحن با سنگ مرمر مفروش شد. شروع این تعمیرات در سال ۱۲۷۰ ه. ق و پایان آن در سال ۱۲۸۶ ه. ق بود. بعضی از مورخان به اشتباه، این تعمیرات را به ناصرالدین شاه قاجار نسبت داده‌اند.

### آستانه‌ی سامرا در قرن چهاردهم هجری

در مطلع قرن چهاردهم هجری در عصر میرزای اول مجدد شیرازی (م ۱۳۱۲ ه. ق) حرم و رواق‌ها آینه‌کاری گشت و سنگ‌های

کف صحن شریف ترمیم شد و ساعت بزرگی بر در قبله نصب نمودند. در اواخر سال ۱۳۵۵ ه. ق جمعی هنگام شب به آستانه سامرا حمله‌ور شده و مقداری از طلاهای گنبد را به سرقت بردند. و در ماه صفر سنه‌ی ۱۳۵۶ ق در شب، قفل در آستانه را شکستند و شمعدان‌های آستانه را - که از نقره‌ی خالص بود و هر یک هشتاد کیلو وزن داشت - ربودند. [صفحه ۳۲۵] در سال ۱۳۸۰ ه. ق تعمیرات وسیعی توسط حاج علی اصفهانی آل کهربائی از تجار معروف کربلا در آستانه‌ی عسکرین علیهماالسلام شروع گشت که اولین آن ضریح نقره و طلای مزار مطهر است که فعلاً بر مرقد شریف نصب می‌باشد. بر سر در ضریح مقدس ذکر شده که یک چهارم هزینه‌ی آن توسط حاج علی اصفهانی کهربائی تأمین شده است. سپس در سال ۱۳۸۷ ق هر دو گلدسته‌ی آستانه به هزینه‌ی شخصی وی تذهیب گشت و هم چنین خانه‌های قسمت شمال و شرق صحن شریف را خریداری نمود و صحن آستانه‌ی عسکرین علیهماالسلام را توسعه داد.

## آستانه‌ی سید محمد

### اشاره

ابی‌جعفر محمد فرزند حضرت امام هادی علیه‌السلام در سال ۲۲۸ قمری به دنیا آمد. وی در یکی از مسافرت‌های خویش بین سامرا و بغداد در سال ۲۵۲ قمری وفات یافت. وی از برادر خود حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام بزرگتر بوده، مقام امامت با ایشان بود که پس از حصول بداء یک و یا دو سال - به اختلاف روایات - قبل از پدر خود فوت نمود. مدفن آن بزرگوار به آستانه‌ی سید محمد علیه‌السلام معروف می‌باشد و در هشت فرسخی شرق شهر سامرا و نزدیک شهر بلد، از نواحی دو جبل در پنج کیلومتری غرب شط دجله بین راه بغداد سامرا واقع است. امروزه یکی از عظیم‌ترین زیارت‌گاه‌های شیعیان است و اعراب عراق عقیده‌ی خاصی به این آستانه دارند.

### عمارت اول

این آستانه مبارکه چون در مسیر اصلی راه سامرا نبوده و با راه اصلی فاصله داشته بر اثر ناامن بودن آن منطقه تا عصر صفویه متروک مانده بود از این رو به طور دقیق از تاریخ بنای آن اطلاعی در دست نیست، جز این که در تعمیرات اساسی که [صفحه ۳۲۶] در سال‌های ۱۳۷۹ - ۱۳۸۴ هجری قمری در این آستانه انجام گشت. از قرائن و پی‌هایی که مشاهده شد، بعضی از اهل اطلاع اظهار می‌دارند که عمارت اول این آستانه متعلق به قرن چهارم است که توسط عضدالدوله دیلمی انجام گرفته است.

### عمارت دوم

عمارت دوم در قرن دهم هجری توسط شاه اسماعیل صفوی پس از فتح بغداد انجام گشت که در آن هنگام قسمتی هم جهت سکونت زائرین این آستانه بنا شد. از این قرن به بعد آستانه‌ی سید محمد علیه‌السلام رفته رفته روی به عمران و آبادی نهاد و تمامی زائرینی که قصد زیارت سامرا را داشتند از این آستانه زیارت کرده و در آنجا توقف می‌نمودند.

### عمارت سوم

عمارت سوم در سال ۱۱۹۸ قمری توسط ملا-محمد رفیع فرزند محمد شفیع خراسانی تبریزی، به هزینه احمد خان دنبلی انجام گشت. سید حسن امین در «دائرةالمعارف الاسلامیة الشیعیة» به نقل از کتاب «تحفة العالم» میرزا عبداللطیف تستری آن را عمارت

اول ثبت کرده است [۲۴۳].

### عمارت چهارم

این عمارت در سال ۱۲۰۸ قمری توسط شیخ زین‌العابدین کاظمی آل سلماسی انجام گرفت و گنبدی از گچ و آجر بر روی قبر شریف بنا شد و هم چنین کاروان سرای بزرگی در سمت شرقی آستانه برای سکونت زائرین ایجاد گردید که قسمتی از هزینه آن را احمد خان دنبلی تقبل کرد. [صفحه ۳۲۷] این عمارت را شیخ ذبیح الله محلاتی در کتاب خود «تاریخ سامرا» به عنوان عمارت اول ثبت کرده و سید حسن امین به نقل از «مآثر الکبراء» شیخ ذبیح الله محلاتی در «دائرةالمعارف الاسلامیه الشیعیه» عمارت سوم آستانه سید محمد علیه‌السلام ثبت نموده است.

### عمارت پنجم

عمارت پنجم در سال ۱۲۴۴ هجری قمری توسط ملا محمد صالح برغانی قزوینی حائری و با نظارت سردار حسن خان و حسین خان قزوینی حائری و با نظارت سردار حسن خان و حسین خان قزوینی انجام گشت که تمامی عمارت سابق را خراب نمودند و آستانه مجلی با گنبد بزرگ کاشی کاری بنا کردند، که شروع آن در سال ۱۲۴۴ هجری قمری و پایان عمارت در سال ۱۲۵۰ هجری قمری بود. تاریخ مذکور بر روی سنگ مرمر به خط ثلث در دو طرف ایوان آستانه نصب است. سید حسن امین بر آن است که در سال ۱۲۵۰ هجری قمری سردار حسین خان آن را تعمیر نموده و این عمارت در سال ۱۳۱۰ قمری توسط میرزا حسین نوری تعمیر گشت و قسمت‌هایی از کاشی کاری گنبد که ریخته بود، مرمت شد و تاریخ آن در پیشانی گنبد ثبت شده و هشت حجره در جنوب صحن شریف جهت سکونت زائرین احداث گردیده بود. پس از هجرت میرزای شیرازی رحمه الله به سامرا، در یکی از مسافرت‌های میرزا که همراه شاگردانش پیاده از سامرا به آستانه سید محمد مشرف گشتند، تعمیراتی انجام داده و چند حجره به حجرات صحن افزودند. سپس میرزا محمد تهرانی عسکری صحن شریف را توسعه داد و حجراتی بدان اضافه نمود.

### آستانه سید محمد در عصر مرجعیت حاج آقا حسین قمی

در عصر مرجعیت حاج آقا حسین قمی رحمه الله جمعی از مردم ایران اموال زیادی جهت تعمیرات آستانه سید محمد ارسال داشتند و به خصوص بین سال‌های [صفحه ۳۲۸] ۱۳۰۸ تا ۱۳۸۴ هجری قمری این آستانه به شکل باشکوهی تکامل یافت. عمارت جدید دارای صحن مربع شکل به ضلع ۱۵۰ متر است و در وسط صحن شریف حرم مطهر واقع است که گنبد کاشی کاری آن نظر هر بیننده را به خود جلب می‌دارد. محیط گنبد حدود ۵۰ متر و ارتفاع آن ۴۵ متر است و در کنار آن مناره‌ای به ارتفاع ۴۰ متر در سال ۱۳۷۹ قمری برافراشته‌اند. در مقابل حرم یک ایوان مسقف با ستون‌های باشکوه خودنمایی می‌کند. حرم مطهر با کاشی کاری و آینه کاری هنرمندان ایرانی مزین شده و آیتی از هنر اسلامی را منعکس می‌کند. قبر مطهر در وسط حرم واقع است و بر روی آن صندوق نفیس و ضریح نقره نصب است. [۲۴۴].

### چهره‌های درخشان دیگر

#### اشاره

چهره‌های درخشان زیادی از سادات علوی و دانشمندان و دانشوران بسیاری از علمای اسلام در سرزمین سامرا عمری را سپری کرده

یا در حول و حوش تربت عسکریین علیهما السلام دفن گشته‌اند که ما تنها فهرستی از آنها را در این بخش تقدیم می‌کنیم: ۱ - محمد بن حسین، از نوادگان امام حسن علیه السلام. ۲ - محمد بن صالح، از سادات حسنی و از شاعران شهید شیعه. ۳ - عبیدالله بن عبدالله، از سادات حسنی که روزگاری نیز در کوفه امیر بوده است. ۴ - ابوالفضل محمد بن جعفر فرزند حسن مثنی پسر امام حسن مجتبی علیه السلام که در زندان عباسیان شهید شد. ۵ - موسی بن محمد، فرزند سلیمان بن داوود پسر حسن المثنی بن الامام الحسن علیه السلام. [صفحه ۳۲۹] ۶ - محمد بن قاسم، از نوادگان امام سجاد علیه السلام. ۷ - قاسم بن عبدالله، فرزند حسین بن علی زین العابدین علیه السلام. ۸ - علی المکفل از نوادگان زید شهید فرزند امام سجاد علیه السلام. ۹ - علی بن ابراهیم بن علی بن عبیدالله فرزند حسین اصغر پسر امام سید الساجدین علیه السلام که در جلو خانه جعفر فرزند معتمد خلیفه‌ی عباسی، او را کشتند و قاتلش شناخته نشد. ۱۰ - زید بن موسی معروف به زیدالنار، فرزند امام موسی کاظم علیه السلام. ۱۱ - عبدالله بن حسین، از نوادگان جعفر طیار [۲۴۵]. ۱۲ - ابومحمد حسن فحام سامرائی، فرزند محمد بن یحیی، کسی که شیخ طوسی در امالی خویش مجلس دهم و بخشی از مجلس یازدهم را از او روایت می‌کند [۲۴۶]. ۱۳ - عثمان بن سعید عمری که عسکری نیز خوانده می‌شود، بزرگمردی که اولین نائب خاص از نواب اربعه‌ی مولا ولی عصر روحی فداه می‌باشد. ۱۴ - ابوالحسن علی بن محمد سمری یا سامرائی، آخرین نائب خاص از نایبان چهارگانه حضرت بقیه‌الله عجل الله فرجه. ۱۵ - عبدالرحمان بن احمد بن جبرویه، معروف به ابومحمد عسکری، از متکلمان شیعه که خوشنویس (حسن التصنیف) و زبان‌آور (جید الکلام) بود، از جمله کتاب‌هایش: کتاب الکامل در امانت و کتاب حسن است. ۱۶ - ابوزکریا یحیی بن عبدالحمید حمانی، خطیب بغدادی پس از آن که او را با اوصافی چون: صدوق، ثقه می‌ستاید می‌گوید که از او نقل شده که گفت: مات معاویه علی غیر مله الاسلام؛ معاویه در حالی از دنیا رفت که مسلمان نبود، سپس می‌نویسد: حمانی در سال ۲۲۸ ق در ماه رمضان، در سامرا وفات یافت و او نخستین کسی از محدثان متقدم بود که در سامرا درگذشت. [۲۴۷]. [صفحه ۳۳۰] هنگامی که متوکل عباسی از امام هادی علیه السلام می‌پرسد: شاعرترین شاعران کیست؟ امام علیه السلام می‌فرماید: حمانی، چنان که می‌گوید: لقد فاخرتنا من قریش عصابه بمط خدود و امتداد الاصابع فلما تنازنا المقال قضی لنا علیهم بما یهوی نداء الصوامع فان رسول الله أحمد جدنا و نحن بنوه کالنجوم الطوالع گروهی از قریش با ریش دراز و انگشتی بزرگ با ما مفاخره می‌کنند و فخر می‌فروشند. و هنگامی که با ما نزاع می‌کنند و سخن را به درازا می‌کشند، صدای اذان است که از مأذنه‌های مسجدها بلند می‌شود و به بحث خاتمه می‌دهد. چرا که رسول خدا حضرت احمد صلی الله علیه و اله جد ماست و ما پسر آن حضرتیم که چون ستارگان می‌درخشیم و نور می‌دهیم. متوکل گفت: منظور از «نداء الصوامع» چیست؟ امام فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله و أشهد أن محمدا رسول الله، جد من، نه جد تو..» [۲۴۸]. ۱۷ - ابراهیم بن عباس صولی کاتب (۱۷۶ - ۲۴۳ ق) از شاعران بزرگ شیعی و از ستایشگران آل عدالت علیهم السلام، شاعر امام رضا علیه السلام که حضرت به او بیش از دعبل خزاعی التفات می‌فرمود و ابراهیم را بر او مقدم می‌داشت و دعبل خزاعی نیز می‌گفت: اگر ابراهیم به شعر روی آورد، ما را جا خواهد گذاشت، دیگر برای ما جایی در عرصه‌ی شاعری نخواهد ماند. این بزرگ مرد را با الفاظی چون: اعجوبه‌ی عصر خویش، بهترین نویسنده‌ی عصر عباسی و.. ستوده‌اند، علامه شوشتری پس از آن که می‌گوید: «صول» مردی بود از نژاد ترک که ابراهیم صولی به او نسبت می‌برد، می‌نویسد: «ابراهیم صولی نویسنده‌ای حاذق و بلیغ و فصیح و مبتکر بود» مرقدش را نیز در [صفحه ۳۳۱] حول و حوش آستان قدس عسکریین علیهما السلام نوشته‌اند [۲۴۹]. ۱۸ - علی بن محمد بن احمد مصری، در سال ۲۵۷ ق در سامرا متولد گشته و در سال ۳۳۸ ق از دنیا رفته است، وی را پارسا، زاهد، فقیه، عارف به حدیث خوانده‌اند و بیش از بیست کتاب و رساله‌اش را نام برده‌اند. ۱۹ - علی بن جعفر مدنی، از اهل علم و راویان و حافظان حدیث در سامرا، پس از ۷۲ سال عمر، در سال ۲۳۴ درگذشته است. ۲۰ - جعفر بن علی الهادی علیه السلام معروف به جعفر کذاب و تواب [۲۵۰]. ۲۱ - سید احمد پسر امام هادی علیه السلام. ۲۲ - زید بن علی، پسر امام هادی علیه السلام. ۲۳ - عبدالله بن علی، پسر امام هادی علیه السلام. ۲۴ - سید علی، پسر امام



هادی علیه‌السلام. ۲۵ - موسی بن علی، پسر امام علی هادی علیه‌السلام. ۲۶ - علیه دختر امام هادی علیه‌السلام. ۲۷ - ابوالعباس احمد نجاشی، نویسنده‌ی کتاب معروف «رجال نجاشی»، که به اعتقاد بعضی بهترین و معتبرترین کتاب در علم رجال است، این بزرگ رجالی شیعه - که رحمت خدا بر او باد - در سال ۳۷۲ متولد و در سال ۴۵۰ در مطیر آباد متوفی گشته است، مطیر آباد یا «مطیره» روستایی است در نواحی سامرا. ۲۸ - افشین از سرسپردگان و سپاهیان بنی‌عباس که به دست آنها نیز زندانی شد تا دارش زدند و جسدش را سوزانیدند. ۲۹ - بابک خرم دین. ۳۰ - بغاء ترکی (در گذشته ۲۴۸) از سرکردگان سپاه بنی‌عباس که با آل علی علیه‌السلام میانه‌ی خوبی داشت و به فقرای سادات احسان بسیار می‌کرد. [صفحه ۳۳۲] ۳۱ - مازیار، فرمانروای طبرستان، که پس از زندانی شدن و شکنجه در سامرا جان باخت [۲۵۱]. ۳۲ - حافظ حسن فرزند عرفه بن یزید، ابوعلی عبدی بغدادی، (م ۳۵۷) وی که از علمای عامه و از راویان حدیث غدیر است پیش علمای سنی موثق و مورد اعتماد است، او پس از ۱۱۰ سال عمر، در سامرا در گذشته است [۲۵۲].

### شاهد عینی

در تأیید این موضوع جا دارد سندی را بیاوریم که یکی از فضلا بالعیان موفق به مشاهده قبور ستارگان دیگر شده است. حضرت حجة الاسلام و المسلمین سید جعفر حسینی شاهرودی طی نامه‌ای این گونه نگاشته‌اند: حضور محترم دانشمند ارجمند جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای ربانی خلخالی احتراماً به عرض می‌رساند در راستای توفیقات الهی حضرت تعالی نسبت به تألیف کتاب گران بهایی در خصوص امامین عسکریین علیهماالسلام در سامرا به عرض می‌رساند که در زمان مرجعیت مرحوم آیت الله العظمی شاهرودی از آنجایی که دولت وقت در رسیدگی و توجه به بقاع متبرکه امامان معصوم علیهم‌السلام مخصوصاً امامان مدفون در شهر سامرا ستم می‌کردند، لذا در آن زمان مرحوم والد این جانب آیت الله حاج سید علی شاهرودی بر اماکنی که زیاد توجه نمی‌شد، عنایت خاصی را مبذول می‌داشتند. [صفحه ۳۳۳] از آن جمله به دستور مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمود شاهرودی و تحت اشراف و توجه فرزند برومندشان مرحوم آیت الله حاج سید علی شاهرودی به کمک جمعی از شیعیان و بازاری‌های بازار آن روز بغداد کمک‌های فراوانی جهت تعمیرات روشنایی و غبارروبی آن بقاع متبرکه انجام می‌شد که سالانه یک بار توسط این جانب حاج سید جعفر شاهرودی و تعدادی از طلاب و فضلاء حوزه نجف و بعضی از برادرانم [۲۵۳] به دستور مرحوم والد به سامرا رفته و در بعضی وقت‌ها کلیدهای حرم زیرزمین غیبت را شبانه روز در اختیار ما قرار می‌دادند تا این که به وضع روشنایی آنجا و همچنین غبارروبی و بعضی وقت‌ها تعمیراتی جزئی انجام بدهیم و امیدواریم ان شاء الله ذخیره‌ی آخرت قرار بگیرد. در راستای تعظیم از شعائر مذهبی و توفیقات ربانی این جانب را بر آن داشت که در جوار آستان قدس علوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اشتغال به دروس حوزوی در نجف اشرف بعضی از ایام تعطیل حوزه علمیه نجف اشرف را مشرف به شهر مقدس سامرا بشوم و سر به آستانه مقدس امامان غریب امام هادی و امام حسن عسکری علیهماالسلام بگذارم و در سال‌های طولانی عتبه‌بوسی باشم و نواقص موجود در حرم مقدس به امر آیه العظمی آقای سید محمود رحمه الله ترمیم به همراه جمعی دیگر از فضلا و علما اصلاح نمایم. در این رابطه اطلاع یافتم که در سرداب مطهر زیر ضریح عسکریین علیهماالسلام حدود ۲۲ صورت قبر از خاندان امام هادی علیه‌السلام وجود دارد. بنا شده بود که سرداب عمیق و تعمیر گردد، ولی متعصبینی از اهل [صفحه ۳۳۴] تسنن به بغداد تلگراف زدند که شیعه‌ها می‌خواهند قبر جعفر را باز کنند و جسمش را بیرون از حرم ببرند، بر این اساس از بغداد مأمور آمد و راه‌های منتهی به سرداب را بستند. مردم سامرا عموماً اهل تسنن می‌باشند. یکی از مراجع بزرگ شیعه حفظه الله می‌فرمودند: اهل سامرا اکثراً از اولاد امام هادی علیه‌السلام می‌باشند، چون جعفر کثیرالاولاد بوده و بیش از صد نفر فرزند داشته است.

در میان خلفای عباسی، متوکل بیش از همه به خاندان رسالت علیهم‌السلام و شیعیان سخت می‌گرفت، چنان که ۱۷ بار به دستور او آستان قدس حسینی را در کربلا- خراب کردند. [۲۵۴] و فدک را که در زمان مأمون دوباره به فرزندان فاطمه علیهما‌السلام برگردانده شده بود به زور از آنها گرفت، وی نه تنها خود، زندان‌ها و سیاه چال‌های سامرا و اطراف را پر از سادات علوی و شیعیان کرد، بلکه هر یک از دشمنان آل علی را حاکم شهرهای شیعه‌نشین ساخت تا در آن شهرها کسی جرئت ارتباط با آل عدالت را نداشته باشد، ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: و دیگر از کارهای متوکل آن بود که عمر بن فرج را بر مکه و مدینه حاکم ساخت و او از فرزندان ابوطالب جلوگیری می‌کرد تا با مردم تماس نگیرند و مانع از این می‌شد که مردم نیز به آنها کمک و احسانی کنند و اگر می‌شنید کسی به آنها کمکی کرده است هر اندازه هم آن کمک اندک بود آن شخص را تحت شکنجه و آزار قرار می‌داد و جریمه‌ی سنگینی برایش تعیین می‌کرد، همین سبب شد که کار تنگدستی زن‌های علویه‌ی مدینه به جایی رسید که چند تن از آنها یک پیراهن بیشتر نداشتند و ناچار بودند هنگام نماز آن پیراهن را روی نوبتی بپوشند و نماز بخوانند... [۲۵۵]. [صفحه ۳۳۵] وی پس از آن، برای پنج بزرگمرد از آل علی فصلی از کتابش «مقاتل الطالبیین» را باز کرده و به تفصیل به ذکر قیام و شهادتشان می‌پردازد و از آنجایی که این دلیر مردان بیشتر در زندان‌های شهر سامرا به شهادت رسیده‌اند، ما نیز به طور خیلی خلاصه از ایشان نام می‌بریم: ۱ - محمد بن صالح بن عبدالله که با پنج واسطه نسبت به امام حسن مجتبی‌ی‌علیه‌السلام می‌رساند، او یکی از دلیر مردان علوی و از شاعران شیعی بود، پس از آن یارانی دورش گرد آمدند خروج کرد ولی با دسیسه‌ی مزدوران متوکل دستگیر و روانه‌ی زندان شد، بعد از سه سال و اندی که در زندان بود، در سامرا از دنیا رفت [۲۵۶]. ۲ - محمد بن جعفر، از نوادگان امام سجاد علیه‌السلام که در ری خروج کرد و پس از دستگیری در نیشابور زندانی شد و در زندان بود تا این که وفات یافت. ۳ - قاسم بن عبدالله بن حسین بن علی؛ امام سجاد علیهما‌السلام، ایشان را عمر بن فرج والی مدینه دستگیر کرده و به سامرا فرستاد، پس از مدتی که در آنجا زیر نظر مأمورین حکومتی بود مریض شد، خلیفه به بهانه‌ی عیادت او، پزشکی را به پیش قاسم بن عبدالله فرستاد و آن پزشک با طرز مرموزی او را مسموم کرد، چنان که پس از چند روز شهید شد. ۴ - احمد بن عیسی بن زید، فرزند امام زین‌العابدین علیه‌السلام، مردی دانشمند و شجاع و فاضل و راوی بود که پدرانیش یکی پس از دیگری قیام کرده و هر یک عاشورایی به پا کرده بودند، او نیز پس از عمری زندانی شدن و شکنجه دیدن و سال‌ها دربه‌دری و مخفیانه زیستن، بالأخره در زمان متوکل وفات یافت. ۵ - عبدالله بن موسی که با سه واسطه نسب شریفش به امام حسن مجتبی‌ی‌علیه‌السلام می‌رسد، این بزرگوار در زمان مأمون متواری گشت و تا عصر متوکل نیز پنهانی زندگی می‌کرد و مأموران خلافت شب و روز در تعقیبش بودند. پس از شهادت امام رضا علیه‌السلام مأمون نامه‌ای به عبدالله نوشت و از او خواست که [صفحه ۳۳۶] خود را آشکار سازد و گفت که در نظر دارم تو را به جای امام رضا علیه‌السلام ولی عهد خویش کنم، اما عبدالله در نامه‌ای که به مأمون نوشت، تمام رشته‌های او را پنبه کرد [۲۵۷]. عبدالله بن موسی پس از عمری دربه‌دری، بالأخره به آرزویش که چیزی جز لقاء الله نبود رسید و زمانی که خبر مرگ او و همچنین خبر مرگ احمد بن عیسی را با هم به متوکل دادند، خیلی خوشحال شد، چنان که از شادی در پوست خود نمی‌گنجید، زیرا که از آن دو بزرگمرد خیلی وحشت داشت و فکرشان چون کابوس وحشتناکی بر سرش سایه افکنده و تلخ کامش می‌کردند و همیشه از قیام و انقلاب ناگهانی آن دو نفر می‌ترسید و فضیلت و بزرگواری آن دو را در میان شیعیان به خوبی می‌دانست [۲۵۸].

## آستانه‌ی سامرا در عصر حاضر

### اشاره

بیشتر یادآور شدیم که شهر سامرا در یکصد و بیست کیلومتری شمال بغداد و در شرق نهر دجله واقع است و اساس آن را خلیفه

عباسی، المعتمد بالله در سال ۲۲۱ ق نهاد. در قلب این شهر آستانه عظیم عسکرین علیهما السلام واقع است. این آستانه یکی از مهم‌ترین زیارتگاه‌های شیعیان اثنی عشریه‌ی جهان محسوب می‌گردد. حرم آستانه‌ی سامرا که در وسط صحن شریف در قرون گذشته تغییراتی یافته که در آن از آثار صفویه و قاجاریه تا دوران معاصر به هم آمیخته گشته است. قبر مقدس در وسط حرم آستانه واقع است. بر روی مزار مطهر صندوق نفیس خاتم کاری نصب شده که ساخته دست هنرمندان ایرانی است. ضریح نقره‌ای و طلائی صندوق را دربردارد که در سال ۱۳۸۰ ق به دست هنرمندان اصفهانی در اصفهان ساخته شده است. [صفحه ۳۳۷] حرم مطهر دارای گنبد طلائی عظیمی است که از بزرگ‌ترین گنبد‌های جهان محسوب می‌گردد، هم چنین دارای رواق‌های متقارن و متحدالشکلی است و تمامی سقف و دیوارهای حرم و رواق‌ها در ربع قرن اخیر به دست هنرمندان ایرانی و با هزینه‌ی حاج علی نقی کاشانی آئینه کاری شده است. در مقابل در جنوبی حرم مطهر ایوان مستطیل شکل سرتاسری واقع است که دیوارهای آن کاشی کاری شده و دو طرف شرق و غرب ایوان کفش کن، جهت ورود به ایوان و بعد به حرم مطهر قرار دارد. هم چنین در منتهی الیه غرب و شرق ایوان دو گلدسته بنا شده که در سال ۱۳۸۷ ه. ق توسط حاج علی اصفهانی کهربائی طلاپوشی شده است. در ضلع شمال غربی صحن شریف سرداب غیبت واقع است که دارای گنبد کاشی کاری می‌باشد. آستانه‌ی غیبت - یا سرداب غیبت - تا سال ۱۲۰۲ ه. ق داخل خانه‌ای قدیمی بود و درب آن از پشت آستانه‌ی عسکرین علیهما السلام باز می‌شد. سپس احمد خان برمکی آل دنبلی درب آن را تغییر داد و از طرف شمال غربی صحن مطهر باز کرد و درب اول را بست و گنبدی برای سرداب بنا کرد و آن را کاشی کاری نمود. در عصر حاضر پس از ورود به حرم به یک درب قدیمی برخورد می‌کنیم که از آثار ناصرالدین خلیفه‌ی عباسی است که در سال ۶۰۶ ه. ق ساخته شده و این تاریخ بر روی آن با نقش‌های زیبا ذکر گردیده است. سپس از پلکان به سرداب غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌رویم که تمامی سقف و دیوارهای آن آئینه کاری و کاشی کاری است [۲۵۹]. [صفحه ۳۳۸]

### آستانه‌ی سامرا در سال ۱۴۲۷ هجری قمری

به راستی این همه شکوه و عظمت در آغاز سال ۱۴۲۷ هجری قمری در محرم الحرام یکباره به دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام در برابر دیدگان اشک آلود صاحب عصر و زمان حضرت مهدی علیه السلام و شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام هتک حرمت شد.

### آیا عجیب نیست

آیا عجیب نیست که در میان همه مقام‌ها و بارگاه‌هایی که اهل ملل مختلف در سراسر دنیا دارند، فقط بارگاه امامان شیعه در طول تاریخ مورد حملات وحشیانه نظیر آتش زدن و خراب کردن و آب بستن و با خاک یکسان کردن قرار می‌گیرد؟ روزگاری حرم امام حسین علیه السلام و زمانی مزار ائمه بقیع علیهم السلام و روز دیگری امام هفتم علیه السلام، و روزی مشهد الرضا علیه السلام تا امروز که نوبت به سامرا رسید. آیا عجیب نیست که به یک حرم چنین حمله کنند، حمله‌ای که به مقامات زنده دنیا نمی‌کنند؟ آیا عجیب نیست که دشمنان هیچ دین و ملتی برای نشان دادن قدرت خود به بارگاه حمله نمی‌کنند، و این فقط دشمنان شیعه هستند که هر از چند گاه افکار خود را جمع می‌کنند و آخرین هدف خود را تخریب حرم‌ها قرار می‌دهند؟ آیا عجیب نیست در جهانی که حمله به مقدسات اقوام و ملل محکوم و نشانه هتاک و بی‌آبرویی است، باز هم دشمنان شیعه دست از اقدامات خود بر نمی‌دارند؟ آیا عجیب نیست که دشمنان مسیحیت، یهودیت و حتی فرقه‌های مختلف اسلام دست به تخریب مقدسات آنان نزده‌اند، و این فقط دشمنان شیعه‌اند که روزگاری با وسایل قدیمی و امروز با مدرن‌ترین ابزار دست به تخریب این حرم‌های با عظمت می‌زنند؟]

## آری پر واضح است

آری، پر واضح است که این جا قبر نیست، یک مقام زنده و حی عند ربه، از این خانه دل‌های مردم را هدایت می‌کند و بالاتر از هدایت با آن جاذبه‌ی ذاتی، قلوب را از راه‌های دور به سوی خود می‌کشد، و با پای پیاده روانه‌ی آن دیار می‌کند. آری، این جا خاکی نیست که مرده‌ای در میان آن سپرده شده باشد، این جا بدن مطهر حجت پروردگار است که زنده می‌باشد و زائرانش را می‌بیند و به سلام آنان پاسخ می‌گوید و حتی سلامی از راه دور با محبت پاسخ می‌دهد و حوائج آنها را عنایت می‌کند. آری، این جا مکان آمد و شد فرشتگان است و ستونی از نور تا آسمان بالا- می‌رود و رحمت پروردگار را بر مردم سرتاسر جهان فرو می‌فرستد. دشمنان چه اعتقاد به این همه عظمت داشته باشند و چه نداشته باشند، محکوم‌اند! چرا که اگر اعتقاد دارند؛ پس چرا به مبارزه با نور خدا آمده‌اند؟ و اگر اعتقاد ندارند برای چه آن را خراب می‌کنند؟ اینان در عصری که آزادی بیان، اعتقاد و فکر جزو اصول مسلم جوامع بشری است کارهایی از نوع قرون وسطایی می‌کنند. با یک سؤال علامت تعجب ابدی را در برابر این کینه‌توزان قرار می‌دهیم که آیا واقعا با تخریب چنین بارگاه‌های با عظمتی به جنگ فکر و اندیشه‌ی مردم آمده‌اند؟! آیا واقعا فکر می‌کنند با چند آجر که از روی هم فرو بریزد اعتقاد مردم از بین می‌رود؟ آیا بقیع را نمی‌بینند که با آن کینه‌توزی تخریب شد، اما پس از حدود یک قرن، هنوز هزاران نفر کنار همان خاک با ادب و پابرنه می‌ایستند و با همان اعتقاد به امامان خود سلام می‌دهند و حوائج را مطرح می‌کنند و پاسخ می‌گیرند؟ [ صفحه ۳۴۰ ]

## از بقیع تا سامرا

آیا می‌دانید در طی چند سال حرم بقیع را دوبار تخریب کردند؟ پس از تخریب مرتبه‌ی اول همه‌ی اماکن تخریب شده بازسازی شد. اما پس از چند سال بار دیگر دشمنان اسلام و وهابیان تسلط یافتند و اقدام به تخریب حرم نمودند. اکنون بیش از هشتاد سال از آن روزها می‌گذرد و سیل حجاجی که وارد مدینه می‌شوند زیارت آن مراقد متبرکه را ترک نمی‌کنند و معتقدند که «من تمام الحج زیارة الامام» کامل شدن حج با زیارت امام است. مبارزه با حقیقت فقط به تخریب حرم اختصاص ندارد، بلکه اطراف بقیع را حصار می‌کشند و از اطراف آن هم مردم را دور می‌کنند. اما نور همچنان می‌تابد و چشم‌ها را خیره می‌کند. شیعیان با چشمانی اشکبار از هتل‌ها و ساختمان‌های بلند نگاه حسرت‌آمیزی به مراقد مطهر می‌کنند و از همان جا با سیل اشک دل‌ها را به زیارت می‌فرستند و با تجمع در نزدیک‌ترین محل ممکن به بقیع، شروع به عزاداری، زیارت و اظهار ارادت می‌کنند. به این نتیجه می‌رسند که باید درهای بقیع را باز کرد و بیش از این به جنگ حقیقت رفت. درها که باز می‌شود و هزاران زائر مشتاق با پای برهنه روی خاک‌های بقیع قدم می‌گذارند و تا کنار حرم مطهر می‌روند و زیر نگاه‌های غضب آلود نگهبانان با رساترین صدا به امامان خود عرض ادب می‌کنند. آنان عملاً نشان می‌دهند سلامت و تخریب آن حرم‌های پاک هیچ گاه در ارتباط آنان با ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام تأثیری نداشته و رابطه دل‌ها با ایشان برقرار است. امروز هم سامرا چنین است. چه در گذشته که آن گنبد نورانی خار چشم دشمنان بوده و چه امروز که ظاهر آن تخریب شده اما عظمت آن در همه‌ی دل‌ها بیش از پیش جا دارد. [ صفحه ۳۴۱ ] از راه‌های دور و نزدیک بر این جسارت اشک‌ها ریخته شد. ابراز تنفر و انزجار و لعن و تبری از مسببین چنین حادثه‌ای اعلام شد و ادیان و ملل مختلف آن را محکوم کردند. آری، بارگاه آن دو امام همام را ویران کردند، ولی در قلوب شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم‌السلام و آزادی طلبان جهان هزار مزار و بارگاه ساخته شد.

**بقیع چرا؟ سامرا چرا؟**

یک سؤال دیگر! چرا در بین حرم‌های مطهر ائمه علیهم‌السلام بقیع و حرم عسکرین علیهما‌السلام مورد حمله قرار گرفته و تخریب شده است؟ پاسخ آن روشن است. چرا که بقیع به دست دشمنان افتاد و شیعیان نتوانستند از آن بارگاه مطهر دفاع کنند و چه بسیار شیعیان دلسوخته‌ای که در راه آن به شهادت رسیدند. سامرا نیز همین گونه شد. حرمی که در محدوده دشمنان واقع است و شیعیان قدرتی برای حفاظت آن ندارند. از این رو دشمنان به راحتی توانسته‌اند وارد حرم شوند و آن گونه که خواسته‌اند، اقدام به تخریب آن کنند، آیا دشمن این را هنر خود می‌دانند؟ در زمانی که شیعیان حتی برای زیارت نمی‌توانستند به شهر سامرا سفر کنند و در بین راه و خود شهر امنیت نداشتند، چگونه می‌توانستند از حرم امامانشان دفاع کنند؟ چه سزاوار است که با سکونت و مهاجرت بیشتر شیعیان به شهر سامرا و با برنامه‌ریزی دقیق شیعیان جلوی چنین فجایع بزرگ را گرفت.

**اینجا کجاست؟**

شیعه، حرم عسکرین علیهما‌السلام را به خوبی می‌شناسد که برایش اشک می‌ریزد. این جا نه فقط مرقد مطهر دو امام معصوم علیهما‌السلام حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی النقی علیه‌السلام و حضرت امام ابو محمد الحسن بن علی الزکی العسکری علیه‌السلام است، بلکه چند نقطه‌ی درخشان از تاریخ شیعه نیز در همین جا می‌درخشد. یکی قبر مطهر حضرت حکیمه خاتون خواهر مکرمه امام عسکری و عمه امام علیهم‌السلام. [ صفحه ۳۴۲ ] و دیگری حضرت نرگس خاتون مادر امام زمان علیهما‌السلام که در کنار مزار دو امام قرار دارد. سوم این که صحن و سرای حرم عسکرین علیهما‌السلام در حقیقت، خانه‌ی شخصی آن دو امام بزرگوار بوده است و ما وقتی وارد آن صحن وسیع می‌شویم در واقع قدم در خانه امامان می‌گذاریم که اکنون متعلق به امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است. و چه زیباست که وقتی وارد آن حرم می‌شویم در واقع به خانه‌ی شخصی حضرت بقیه الله الاعظم علیه‌السلام وارد می‌شویم که پس از هزار و دویست سال همچنان در ملک حضرت است. چهارم سرداب مطهر غیبت که یادگار هزار و دویست ساله از خانه‌ی قدیمی حضرت است و آخرین باری که دشمنان پس از شهادت امام عسکری علیه‌السلام در جست و جوی امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بوده‌اند، آن حضرت را در آن جا زیارت کرده‌اند.

**سرداب غیبت**

شیعه می‌گوید: این خانه را ارج می‌نهم چون آخرین باری که مردم امام زمانم را دیده‌اند این جا بوده است. بدین مکان مهر می‌ورزم، چون حضرت بقیه الله الاعظم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - تا سن پنج سالگی در این خانه زندگی کرده‌اند و پس از آن از دیده‌ها پنهان شده‌اند. روزی که بدن مقدس امام عسکری علیه‌السلام را برای نماز آوردند، امام زمان علیه‌السلام جلو آمدند و بدون آن که مردم و مأموران بتوانند عکس‌العملی نشان دهند بر بدن مبارک پدر نماز خواندند و به سرداب خانه رفتند. دشمنان که به شدت در جست و جوی آخرین یادگار امامت و عصمت بودند، یقین کردند امام عسکری علیه‌السلام فرزندی دارد که در همین خانه است، اما به او دسترسی نداشتند. خانه را جست و جو کردند، ولی آن حضرت را نیافتند و خدا آن بزرگوار را از [ صفحه ۳۴۳ ] چشم دشمنان پنهان داشت. جاسوسان خبر از شنیدن صدای نماز وی از زیرزمین خانه دادند. دو نفر از مقامات عالی رتبه مخصوصاً مأموریت خاصی یافتند که برای یافتن حضرت شخصا به آن جا بروند. وقتی وارد سرداب شدند کودکی پنج ساله را در حال نماز دیدند، ولی هر چه سعی کردند قدرت نزدیک شدن به آن حضرت را نداشتند. در واقع خدای متعال می‌خواست هم وجود حجت

خود را نشان دهد تا شکی در دل‌ها نماند و هم او را از شر دشمنان حفظ کند. آخرین تصمیم دشمنان بر آن شد که عده‌ای سرباز را با فرماندهی به خانه حضرت بفرستند و ضمن تفتیش کامل، آن حضرت را دستگیر کرده بیاورند. این بار هم معجزه الهی به وقوع پیوست. در حالی که در صحن خانه سربازان در برابر فرمانده خود به صف ایستاده بودند و او دستور آماده باش به آنان صادر کرده و در برابرشان ایستاده بود، همه‌ی سربازان شاهد بودند که کودکی پنج ساله از سرداب خانه بیرون آمد و پیش چشم همه به طرف درب خانه به راه افتاد و از بین سربازان و فرمانده آنان عبور کرد و بیرون رفت. لحظاتی بعد یکی از سربازان به خود جرئت داد و از فرمانده پرسید: کدام کودک؟ همه سربازان به فرمانده اظهار کردند کودکی را دیده‌اند که از سرداب بیرون آمده و از جلوی صفوف سربازان و پیش چشم فرمانده عبور کرده و از خانه خارج شده است. فرمانده با تعجب اظهار داشت: هرگز آن حضرت را ندیده و متوجه او نشده است؟! و آخرین باری که مردم امام زمان علیه‌السلام را دیدند هنگام خروج از سرداب غیبت بود و از روزی که از آن خانه خارج شد دیگر کسی به طور علنی آن حضرت را ندید و غیبت صغری آغاز شد و تا هفتاد سال بعد از آن ادامه یافت که در این مدت نواب اربعه بین مردم و آن حضرت واسطه بودند، و بعد از آن غیبت کبری آغاز شد و تا امروز ادامه یافته است. ای عزیز زهرا! جای جای این سرداب را به یاد آخرین روزهایت که در این خانه زندگی کرده‌اید می‌بوسم، و در آن جا با شما نجوا می‌کنم و عطر شما را از آن جا استشمام می‌نمایم و چشمانم به دنبال قدم‌هایتان از سرداب بیرون می‌آید و از در [صفحه ۳۴۴] خانه‌تان عبور می‌کند و تا دشت‌ها و کوه‌ها پر می‌کشد و شما را جست و جو می‌کند. و آن گاه که شما را نمی‌یابد تا دور دست‌های ظهورتان چشم می‌دوزد و حسرت‌مندانه با ندای «یا أبا صالح» صدایتان می‌زند و با ذکر «یا داعی الله» سلامتتان می‌کند و با کلمه «یا ولی الله» درودتان می‌فرستد و با گل واژه‌ی «العجل، العجل» انتظارتان را می‌کشد و با فریاد «أدرکنی، أدرکنی» از شما مدد می‌طلبد و با التماس «یا مهدی» از شما جوابی می‌خواهد و با ندای «یا منتقم» آرزوی دیدارتان را دارد.

### مظهر اعتقاد و محبت

شیعه می‌داند که این گنبد‌های درخشنده یکی از بزرگ‌ترین مظاهر اعتقاد است که هم در قلوب ما جایگاهی عظیم دارد و هم برای قلوب دشمنان به شدت دردآور است. دشمن هم به خوبی می‌فهمد که شیعه زاد و توشه معنوی و برکات دنیا و آخرتش را از این جا می‌گیرد. اگر نام خدا و رسول در روی زمین زنده است از همین بیوتی است که (أذن الله أن ترفع و يذكر فيها اسمه). شیعه معتقد است که دروازه‌های محبت را از این حرم‌های مطهر باید به دل‌ها باز کرد و تنها همین خانه‌ها است که به عرش خدا راه دارد و اگر کسی جویای تقرب به پروردگار است باید از در این خانه‌ها وارد شود و نخست سر بر آستان ملک پاسبان ایشان ساید. دشمن هم دریافته است چشمه‌های جوشان محبتی که در این خانه‌ها جاری است در هیچ جا نمی‌توان یافت و به غلط گمان کرده است که با تخریب بارگاه آنان می‌تواند این چشمه جوشان زاینده را بخشکاند و این شعله پرفروغ را نابود کند. اکنون که دشمن کینه‌توز به مصداق (یریدون لیطفوا نورالله بافواهم) می‌خواهد فروغ این چراغ ایزدی را به دم سر خود خاموش کند، خدای متعال نیز به مصداق (و الله متم نوره و لو کره الکافرون) چنان شور و انگیزه و هم‌تبی در دل‌های شیعیان خواهد آفرید که بارگاهی باشکوه‌تر از پیش بر فراز آن، بنا خواهند کرد و از این آزمایش الهی سربلند بیرون خواهند آمد، تا کور شود هر آن که نتواند دید.

[۲۶۰]. [صفحه ۳۴۵]

### اعتراض گسترده مراجع تقلید و مردم

انتقاد آیت الله العظمی حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی از عدم اعتراض جدی حوزه‌های علمیه در برابر توهین به پیامبر صلی الله علیه و اله آیت الله العظمی فاضل لنکرانی از واکنش کمرنگ روحانیون و حوزه‌های علمیه در برابر توهین به پیامبر گرامی اسلام صلی

الله علیه و اله انتقاد کرد. آیت الله العظمی فاضل لنکرانی صبح روز سه شنبه در درس خارج فقه خود تصریح کرد: این کاریکاتورهایی که دشمنان اسلام و آمریکا و اروپا صحنه گردان آن هستند به همه چیز اهانت نموده و در آنها همه‌ی مقدسات را مورد اهانت قرار داده، به خداوند تبارک و تعالی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و قرآن کریم اهانت شده است. آن کاریکاتورها قلب هر انسان مسلمان و بلکه غیر مسلمانی را جریحه‌دار نموده است. این اشکال و عکس‌ها جدا نه تنها برای مسلمانان، بلکه برای هر کسی که پیرو هر دینی از ادیان الهی متأثر کننده است. این کاریکاتورها در حدی از قبح و زشتی است که در تصور هیچ انسانی نمی‌گنجد، آن قدر توهین عجیب است که گریه و اشک انسان جاری می‌شود، به حدی از فضاحت است که زبان یارای گفتن آن را ندارد، نه من می‌توانم بگویم و نه شما توان شنیدن آن را دارید. این توطئه که در کشورهای متعدد اروپایی استمرار پیدا کرده برای مقابله با اسلام است. مسئولان کشورهای اروپایی گفتند که آزادی بیان و قلم هزینه دارد و آن قدر محترم است که ما حاضریم هزینه‌ی آن را بپردازیم، حتی یکی از آنها با صراحت گفت: حاضر به عذرخواهی نیستیم. این مطلب نه تنها موجی در کشورهای اسلامی ایجاد کرد، بلکه انعکاس وسیعی در جهان پیدا کرد، در همه‌ی نقاط دنیا مسلمانان برآشفتمند و اعتراض خود را اعلام و انزجار خویش را ابراز کردند به طوری که در برخی از تظاهراتها و اعتراضات عده‌ای کشته و مجروح شدند. وی اظهار داشت: بالاخره مسلمانان و متدینان به ادیان آسمانی فریاد اعتراض [صفحه ۳۴۶] خود را بلند نمودند و عکس‌العمل‌های خوب و مناسب و شدید نشان دادند، حتی در برخی از کشورهای اروپایی جمعیت‌های مفصلی به راه افتادند، در برخی از کشورها راهپیمایی مفصلی انجام شد که شاید کم نظیر بوده و بالاخره در این رابطه همه عکس‌العمل نشان دادند حتی اصناف و گروه‌ها. آیت الله العظمی فاضل لنکرانی گفت: آیا لازم نبود در این امر روحانیت و حوزه‌های شیعه پیش قدم باشند؟ ما فکر می‌کردیم که روحانیت عکس‌العمل جدی نشان خواهد داد، گر چه خود این جانب پیامی را منتشر نمودم و برخی از بزرگان و مراجع معظم نیز اعتراض خود را اظهار نمودند. اما اشکال این جانب این است که چرا روحانیت سراسر کشور و چرا حوزه‌های علمیه در این معنی واکنش جدی نشان ندادند؟ چرا مراکز حوزوی ما نسبت به این امر که دیگر از آن مقدس‌تر و مهم‌تر نداریم، از اعتقاد به خدا و رسول دیگر مقدس‌تر و با ارزش‌تر نداریم، واکنش و عکس‌العمل نشان ندادند؟ این مرجع تقلید اضافه کرد: ارزش انقلاب اسلامی ما به اسلامی بودن آن و به هویت آن که پیامبر صلی الله علیه و اله و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام است بستگی دارد. حوزه‌های علمیه باید یک عکس‌العملی نشان دهد که انعکاس عمومی و جهانی داشته باشد. انتظار این جانب آن است که روحانیت شیعه هر چه زودتر عکس‌العمل جدی در همه‌ی حوزه‌ها نشان دهد. البته انتظار دیگر آن بود که مسؤولان دولت جمهوری اسلامی و رسانه‌های ما نسبت به این امر حساسیت بیشتری نشان می‌دادند، چرا برخورد و موضع‌گیری در حد معمولی و ضعیف بوده است؟ وی تأکید کرد: مسأله اهانت به خدا و رسول قابل مقایسه با مسأله انرژی هسته‌ای نیست، چرا در این امر به اندازه‌ی انرژی هسته‌ای واکنش نشان ندادید؟ لازم بود در این امر عزای عمومی اعلام می‌شد. بنده به برخی از مسؤولان حوزه هم پیغام داده‌ام و ان شاء الله باید روزی را به این امر اختصاص دهند و حوزه‌های علمیه سراسر کشور را تعطیل نمایند. ما از امام بزرگوار این درس را فرا گرفته‌ایم که باید در مقابل توطئه‌های استکبار ایستاد و روحانیت باید این درسی را که از امام گرفته است جامه‌ی عمل بپوشاند. [صفحه ۳۴۷]

### بیانیه‌های بزرگان دین در اعتراض به هتک حرمت آستانه سامرا

#### اشاره

اکنون در این بخش متن بیانیه‌های مراجع تقلید را تقدیم خوانندگان و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام می‌نمایم:

پیام حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی به مناسبت انفجار حرم امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام. بسم الله الرحمن الرحيم انا لله و انا اليه راجعون در ایام عزاداری سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام که قلوب و دل‌های مسلمانان و شیعیان آکنده از مصیبت و مالا مال از سوز و گداز است و اهانت دنیای کفر و ظلم به خدا و پیامبر صلی الله علیه و اله که مقدس‌ترین امورند و هیچ قداستی فوق آن تصور نمی‌شود، مصیبت را دو چندان نموده بود، حادثه بسیار جانگداز هتک و انفجار حرم امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام در سامرا که مولد حضرت صاحب الزمان علیه السلام و یکی از مراکز علمی حوزه‌های شیعه است و کشته شدن جمعی از مؤمنین بی‌گناه قلوب همه را غمبار و تمامی شیعیان را در اندوهی عظیم فرو برد. دشمن خونریز و هتاک مگر نمی‌داند که در طول تاریخ آبا و اجداد خبیث آنان مکرر در مکرر چنین فجایعی را آفریدند، اما روز به روز محبت و اعتقاد به صاحبان نورانی این اعتاب مقدسه افزون گشت و امروزه صدها میلیون انسان افتخار پیروی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را دارند. [صفحه ۳۴۸] دشمنان بدانند اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله در قلوب همه ما زنده و ما افتخار پیروی از آنان را داشته و داریم و در این مسیر هیچ تزلزلی به خود راه نداده و قدمی عقب نخواهیم نشست. دشمنان اسلام که این روزها از حیات مجدد عراق و بازگشت مجدد و عظمت به این کشور بیمناک گشته‌اند، دنبال می‌نمایند که البته بحمدالله تاکنون با بیداری شیعیان و هدایت‌های بزرگان و علما به هدف شوم خود نرسیده‌اند و ان شاء الله نخواهند رسید. این جانب با چشمی اشکبار و قلبی داغدار این مصیبت را به ساحت مقدس بقیه‌الله الاعظم روحی له الفداء و همه‌ی حوزه‌های علمیه و تمامی مسلمانان و شیعیان تسلیت عرض نموده و روز شنبه درس خود را به عنوان عزا تعطیل و سوگواری خواهم بود. از خداوند متعال مسئلت می‌دارم دل‌های مجروح ما را با ظهور ولی خود تسکین داده و هر چه زودتر بساط ظلم و جنایت از عالم وجود برچیده شود. و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون. محمد فاضل لنکرانی سوم اسفند ۱۳۸۴ ۲۳ محرم الحرام ۱۴۲۷

### بیانیه رهبر معظم انقلاب

بسم الله الرحمن الرحيم انا لله و انا اليه راجعون دست تبهکار و به خون آلوده‌ی جنایتکاران سیه دل، امروز فاجعه‌ای بزرگ آفرید و در تجاوز به حریم مقدسات دینی، مرتکب گناهی دیگر شد. حرم مطهر حضرت امام هادی و حضرت امام عسکری علیهما السلام مورد [صفحه ۳۴۹] اهانت و تخریب قرار گرفت و داغی سنگین بر دل شیعیان و همه‌ی مسلمانان ارادتمند به اهل بیت علیهم السلام نهاد. این جنایت که احتمالاً عوامل اجرایی آن از متعصبان متحجر و مزدوران بدبخت و غافل انتخاب شده‌اند، بی‌شک به وسیله‌ی تصمیم‌گیرانی توطئه‌گر و با نیات خبیث شیطانی طراحی شده است. این یک جنایت سیاسی است و سررشته‌ی آن را باید در سازمان‌های اطلاعاتی اشغالگران عراق و صهیونیست‌ها جست و جو کرد. قدرت‌های سلطه‌گر که اوضاع سیاسی و اجتماعی عراق را با هدف‌های سیطره‌جویانه‌ی خود در تضاد می‌بینند، نقشه‌های شومی در سر می‌پروراندند که تشدید ناامنی و ایجاد اختلاف‌های مذهبی از جمله‌ی آنها است. جنایت امروز در سامرا، برگ دیگری بر پرونده‌ی سیه‌کاری‌های اشغالگران عراق افزود. حرم مطهر حضرات عسکرین علیهما السلام بار دیگر به همت عاشقانه‌ی ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام با شکوه‌تر از گذشته قامت خواهد افراشت ان شاء الله. ولی این جنایت بر پیشانی دشمنان اسلام و مسلمین لکه‌ی سیاه دیگری ثبت کرد که تا مدت‌های مدید پاک نخواهد شد. این جانب ضمن تسلیت به ساحت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و اله و به پیشگاه حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه به خاطر این حادثه‌ی فاجعه‌بار، به عموم شیعیان در سراسر جهان و به همه‌ی مسلمانان غیور و آگاه و ارادتمندان به خاندان مطهر پیامبر خدا علیهم السلام تسلیت عرض می‌کنم و یک هفته در کشور عزای عمومی اعلام می‌نمایم. لازم می‌دانم مؤکداً از مردم عزادار در ایران و عراق و سایر نقاط جهان درخواست کنم که از هر گونه عملی که به تعارض و دشمنی برادران مسلمان می‌انجامد جدا پرهیز کنند. [صفحه ۳۵۰] یقیناً دست‌هایی در کار است که شیعیان را به تعرض به مساجد و مکان‌های مورد احترام اهل سنت وادار کند،



هر گونه اقدامی در این جهت کمک به مقاصد دشمنان اسلام و دشمنان ملت‌های مسلمان و شرعاً حرام است. والسلام علی عباد الله الصالحین سید علی خامنه‌ای ۳ / اسفند ماه / ۱۳۸۴

### بیانیه‌ی حاج سید علی سیستانی

بیان صادر من مکتب سماحه‌ی السید السیستانی (دام ظلّه) فی النجف الأشرف حول الاعتداء الآثم علی مقام الامام الهادی علیه‌السلام بسم الله الرحمن الرحيم (یریدون لیطفنوا نورالله بأفواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون). لقد امتدت الأیدی الآثمه فی صباح هذا اليوم لترتکب جریمة مخزیه ما ابسعها و أفظعها و هی استهداف حرم الامامین الهادی و العسکری علیهما‌السلام و تفجیر قبه المبارکة مما ادى الی انهدام جزء کبیر منها و حدوث اضرار جسیمة اخرى. ان الکلمات قاصرة عن اراء هذه الجریمة النکراء الی قصد التکفیریون من ورائها ايقاع الفتنة بین ابنا الشعب العراقی لیتیح لهم ذلك الوصول الی أهدافهم الجنیئة. ان الحكومة العراقیه مدعوه الیوم أكثر من أی وقت مضی الی تحمل مسئولیاتها الکامله فی وقت مسلسل الأعمال الاجرامیه الی تسدهدف الأماکن المقدسه، و اذا كانت اجهزتها الأمنیه عاجزه عن تأمین الحمايه اللازمه فان المؤمنین قادرین علی ذلك بعون الله تبارک و تعالی. [صفحه ۳۵۱] انا اذ نعزی امامنا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بهذا المصاب الجلل نعلن الحداد العام لذلك سبعة أيام، و ندعو المؤمنین لیعتبروا خلالها بالأسالیب السلمیه من احتجاجهم وادانتهم لا- تنهاک الحرمان و استباحه المقدسات، مؤکدین علی الجمیع و هم یعیشون حال الصدمه و المأساه للجریمة المروعۀ أن لا یبلغ بهم ذلك مبلغا یجرهم الی اتخاذ ما یؤدی الی ما یریده الأعداء من فتنه طائفیه طالما عملوا علی ادخال العراق فی اتونها. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و سيعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون. ۲۳ محرم الحرام ۱۴۲۷ هـ ق مکتب السید السیستانی

### بیانیه دفتر سید محمد حسینی شاهرودی

مکتب آیه الله العظمی سید محمد حسینی الشاهرودی (دام ظلّه) بسم الله الرحمن الرحيم انا لله و انا الیه راجعون (و سيعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون) (فی بیوت اذن الله أن ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو و الآصال) [۲۶۱]. نتقدم الی امامنا الحجة صاحب العصر و الزمان الحجة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف بالتعازی بهذا المصاب الجلل. لقد وصلنا نبا الجریمة الإرهابیه النکراء الی تهز ضمیر کل مومن، بل کل انسان، و تکشف عن العداء المطلق و الحقد الدفین للانسانیة و للاسلام و لأهل البیت علیهم‌السلام، ألا و هی العملیه الوحشیة الاجرامیه الجبانة الی استهدفت [صفحه ۳۵۲] تفجیر مرقد الامامین الهادی و الامام الحسن العسکری علیهما‌السلام. و نحن نخاطب الضمیر العالمی و نخاطب کل مسلم و کل انسان، لماذا هذا الصمت، بل لماذا هذا الدعم من بعض الخارجین عن الاسلام و الانسانیة لأمثال هذه العمليات المجرمه و الارهابیه الکافرة، الی تستهدف الابریاء و أهل بیت علیهم‌السلام؟ ألم یأمر الاسلام بحفظ دماء النفوس المحترمه و الابریاء. ألم یأمر القرآن الکریم بموده أهل البیت و جعلها أجر الرساله (قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی). ألم یأمر الرسول صلی الله علیه و اله فی الکثیر من أحادیثه بمحبه أهل البیت و التمسک بهم؟ فهل هذا العمليات الاجرامیه الکافرة تمثل الاسلام أو الانسانیة؟! ففی الوقت الذی یمد فیہ اتباع أهل البیت علیهم‌السلام ید التالف و التعاون لجمیع المخلصین یقوم المجرمون بنسف هذا التالف و التعاون بهذه العمليات الاجرامیه. أیها المجرمون! ان لم یکن لکم دین فکونوا أحرارا فی دنیاکم و لا تستهدفوا بالعمليات الارهابیه معادن الوحی و مراکز الشرف و الفضیلة، فلماذا فقدتم الشرف و کل القیم الانسانیة، فقد تحولتم الی وحوش کاسره بل أضل (ان هم الا کالأنعام بل هم أضل سبیلا). و نحن نعلم أن الکثیر من المؤمنین و الشرفاء فی العالم و کل المظلومین و الابریاء الذین تعرضوا لهذه العمليات الاجرامیه، یتطلعون للانتقام و الثار من هؤلاء الجناء الکفرة، الذین یقومون کل یوم بهذه العمليات الاجرامیه الی تستهدف الايمان و الشرف و معالم الاسلام. و انا نطلب من

الجميع الالتزام بإرشادات المرجعية الرشيدة المخلصة، و خاصة في هذه المرحلة الحرجة التي يتطلع فيها الجميع في العراق الجريح و المظلوم الى الأمن و الاستقرار و ممارسة الأحكام و الشعائر الاسلامية بكل [ صفحه ۳۵۳ ] حرية و أمان و بينما هؤلاء المجرمون يحاولون القضاء على الأمان الحرية و الاسلام في العراق، ألا لعنة الله على القوم الظالمين. و في النهاية ندعو الله مخلصين بتعجيل الفرج بحق محمد و آله الطيبين الطاهرين. قم المقدسة ۲۳ محرم الحرام ۱۴۲۷ مكتب آية الله العظمى الشاهرودى (دام ظلّه)

### بیانیه‌ی دفتر حاج سید محمد حسینی شاهرودی

بیانیه‌ی دفتر آیت الله العظمی حاج سید محمد حسینی شاهرودی از این قرار است: بسم الله الرحمن الرحيم (فی بیوت اذن الله أن ترفع و يذكر فيها اسمه يسبح له بالغدو و الآصال) [۲۶۲]. صدق الله العلي العظيم. انا لله و انا اليه راجعون. با عرض تسلیت به پیشگاه مقدس حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا لتراب مقدمه الفداء. با کمال تأسف و تأثر شاهد حمله ناجوانمردانه دشمنان اسلام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به بارگاه ملکوتی امامین شریفین حضرت امام علی النقی و حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام در ایام سوگواری سالار شهیدان ابی عبدالله الحسین علیه السلام و اسارت خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله هستیم. دشمنان دین و اهل بیت علیهم السلام از دیرباز بارها و به اشکال مختلف [ صفحه ۳۵۴ ] دست به انجام چنین اعمال ددمنشانه زده و دشمنی خود را با دین اسلام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام آشکار نموده‌اند. از این رو، ضرورت دارد اداره عتبات مقدسه در مناطق مختلف عراق توسط هیئات عالی زیر نظر مراجع تقلید و حمایت دولت و نیروهای نظامی در تأمین امنیت آن عتبات مقدسه و زائرین محترم و کوتاه نمودن دست دشمنان ملت مظلوم عراق هر چه سریع‌تر عملی گردد. این ضایعه اسفناک را که جهان اسلام و قلب‌های تمام انسان‌های حقیقت‌جو را آزرده و اندوهناک نموده به ساحت مقدس حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف و جمیع مؤمنین تسلیت عرض نموده، تعجیل در فرج ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را از در گاه باری تعالی آرزو مندیم. ۲۳ محرم الحرام ۱۴۲۷ قم مقدس دفتر آیت الله العظمی حاج سید محمد حسینی شاهرودی (دام ظلّه)

### بخشی از بیانیه شیخ حسین وحید خراسانی

قسمتی از بیانیه حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی مد ظلّه العالی در مصیبت جانسوز هدم قبه منوره عسکرین علیهما السلام: بسم الله الرحمن الرحيم (فی بیوت اذن الله أن ترفع و يذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو و الآصال - رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوة و إيتاء الزكوة يخافون يوما تتقلب فيه القلوب و الأبصار). [ صفحه ۳۵۵ ] خلقكم الله انوارا فجعلكم (بعرشه محققین حتی من علینا بكم فجعلكم فی بیوت اذن الله أن ترفع و يذكر فيها اسمه). مسلمانان جهان، دلدادگان امام زمان علیه السلام! قبه‌ای منهدم شد که آرامگاه دو مصباح مشکاه هدایت و مرقد دو نجم آسمان ولایت و امامت است. (یهدی الله لنوره من یشاء) که به قطب عالم امکان صاحب العصر و الزمان تفسیر شده است، ثمره‌ی وجود «نور علی نوری» است که در آن بقعه‌ی منوره آرمیده‌اند. نور اول امام دهم آن کس که خداوند متعال در حدیث لوح در شأن او فرموده است: «ولیی و ناصری و الشاهد فی خلقی و أمینی علی وحیی» او را ولی و یاور خود خوانده و او را شاهد حق در خلق و امین خود بر وحی قرار داده است. نور دوم امام یازدهم که ذوالجلال و الاکرام در مقام آن امام والامقام فرموده است: «الداعی الی سبیلی و الخازن لعلمی الحسن» آن کس که به فرموده خداوند عزوجل «داعی الی سبیل الله» و خزینه نامحدود علام الغیوب است. شیعیان جهان! مرقد دو نوری که خداوند منان به این بیان معرف آنان است، مندم شد. تأمل در مضامین اوصاف آن دو امام مبین در حدیث لوح رب العالمین که بر خاتم النبیین نازل شد، برای کمال از علمای ربانین کافی است که عظمت این مصیبت عظمی و داهیه‌ی دهیا را نشان دهد، که اهانت به امین وحی خدا و خازن علم خدا، اهانت به ذات قدوس خداوند عالم و به حمله‌ی وحی و علم خدا از آدم تا به خاتم است. وظیفه‌ی هر کس

که بنده‌ی خدا و از امت خاتم انبیاء است، آن است که در [ صفحه ۳۵۶ ] این مصیبت عزادار باشد، و بر هر کس که قلب او به عشق قلب عالم امکان امام العصر و الزمان علیه‌السلام می‌تپد، لازم است که در این مصیبت جانسوز که خانه‌ی «صاحب‌خانه‌ی علم و ایمان» ویران شد، آن چه در توان دارد در تعظیم آن مصیبت انجام دهد. امت اسلام! خانه‌ای که مسکن دو اسم تکوینی از اسما حسنا‌ی الهی بود، و در طول زندگانی آن دو حجت کبری روزها مشرق انوار علم و توحید، و شب‌ها محفل انس با رب مجید بود، و زمزمه‌ی تکبیر، تهلیل، تسبیح و تحمید امام دهم، امام یازدهم و امام دوازدهم علیهم‌السلام روح بخش حمله‌ی عرش و ملائکه مقربین بود و همان خانه عاقبت مدفن دو ستاره‌ی آسمان خلافت خاتمیت شد، به دست کفر و طغیان و ظلم و عدوان ویران شد. اللهم لك الحمد و لك الشكر و اليك المشتكى، و أنت المستعان جهت عرض تسلیت خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا له الفداء و کریمه‌ی اهل بیت حضرت معصومه علیهما‌السلام مجلس ذکر مصیبت روز شنبه ۶ / ۱۲ / ۸۴ ساعت ۱۰ صبح در دفتر حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی مد ظله‌العالی برقرار است و جمعیت عزادار ساعت ۱۱ به همراه معظم له به طرف حرم مطهر حرکت می‌نمایند.

### پیام موسوی اردبیلی

بسم الله الرحمن الرحيم انا لله و انا اليه راجعون فاجعه‌ی انفجار در حرم حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری علیهما‌السلام، قلب مطهر حضرت ولی عصر علیه‌السلام را داغدار نمود و تمامی شیعیان و دوستداران خاندان گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله را ماتم زده کرد و موجب خشم و نفرت آنان شد. [ صفحه ۳۵۷ ] جنایتکارانی که مرتکب این عمل شنیع شدند، دنبال رو همان جریانی هستند که با انتشار تصاویر موهن حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و اله سعی در خاموش کردن نور خدا نمودند، ولی خداوند مکرشان را به خود آنان بازگردانید و چیزی جز خواری و مذلت نصیبشان نشد (یریدون لیطفؤوا نورالله بأفواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون). تروریست‌هایی که در طی سال‌های اخیر دست به کشتار انسان‌های بی‌گناه زدند و اعمال شیطانی خود را منسوب به اسلام نمودند، اکنون می‌خواهند که با دامن زدن با اختلافات مذهبی باعث شعله‌ور شدن آتش درگیری‌های داخلی و ایجاد جنگ مذهبی در کشور مظلوم عراق شوند و در آستانه تشکیل دولت ملی عراق که پس از مدت‌ها آشوب و ناآرامی، مردم عراق را امیدوار به برقراری امنیت و آرامش نموده است، ثبات و استقرار این کشور را بر هم زنند تا به اهداف شوم خویش نایل آیند. این جانب ضمن عرض تسلیت این فاجعه مولمه به خدمت حضرت صاحب‌الزمان ارواحنا له الفداء و به تمامی عاشقان و پیروان ولایت ائمه اطهار علیهم‌السلام و علمای اعلام و حوزه‌های علمیه، به مسببین این جنایت اعلام می‌دارم که این گونه اعمال جز راسخ‌تر شدن ایمان مؤمنین و وحدت صفوف آنان، حاصل دیگری برای شما در پی نخواهد داشت و همان گونه که یزید بن معاویه نتوانست با ریختن خون سیدالشهداء علیه‌السلام نور الهی امامت را خاموش کند، شما نیز نمی‌توانید با انفجار در حرم فرزندان ابی‌عبدالله علیهم‌السلام به آمال شیطانی خویش دست یابید. اشغالگران عراق و عتبات مقدسه نیز باید بدانند که نمی‌توانند از خود سلب مسؤولیت نمایند و باید در برابر این جنایت‌ها به مسلمین جهان پاسخگو باشند. از شیعیان و دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام به خصوص شیعیان مظلوم عراق نیز می‌خواهم که ضمن حفظ آمادگی و هوشیاری [ صفحه ۳۵۸ ] جهت دفاع از ساحت پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام، با پیروی از مرجعیت دینی، نقشه شوم دشمنان جهت ایجاد تفرقه و درگیری‌های مذهبی را خنثی نمایند و مکر آنان را به خودشان بازگردانند. همچنین ضمن قدردانی از محکومیت این عمل توسط جمعی از علمای اهل سنت، از تمامی مسلمین می‌خواهم که در برابر این فجایع سکوت اختیار نکنند و با تمامی توان در صدد مقابله با آن برآیند و اجازه ندهند که قداست و معنویت اسلام توسط عده‌ای متحجر و مزدور، به زیر سؤال برود و براثت خود را از اعمال سبعمانه آنان اعلام دارند. از محضر حضرت باری تعالی جل و علا عازمانه خواستارم که

فتح و نصرت خویش را نصیب مؤمنان نماید و مهلتی بیش از این به جباران و ستمگران ندهد و با ظهور منجی بشریت وعده‌ی خویش را که همانا پیروزی مستضعفین و خواری ظالمین است، تحقق ببخشد. (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) والسلام علیکم و رحمه الله. عبدالکریم موسوی اردبیلی ۲۳ محرم الحرام ۱۴۲۷

### بیانیه سید صادق روحانی

بیان المرجع الدینی سماحه آیه الله العظمی المجاهد السید صادق الروحانی بسم الله الرحمن الرحیم (یریدون لیطفثوا نور الله بأفواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون). ان تمام الدین و اقامه العدل و عد الهی و لن یخلف الله وعده... مهما سعت الأیدی الغاشمه المجرمه من المشرکین و التکفیریین المنافقین من النیل من هذا الدین الحنیف فان الله متم نوره و لو بعد حین. لم تنته تداعیات الانتهاکات الفاضحه التي ألهمت مشاعر المسلمین فی [ صفحه ۳۵۹ ] الاساءه لرسول الانسانیة جمعاء حتی امتدت ید الغدر و الحقد لتدمی قلوب جمیع المؤمنین فی العالم بانتهاک مرقدی الامامین العسکریین علیهما السلام بأبشع أنواع الحقد الدفین و اللؤم البغیض و بأخس الأسالیب الجبانه بتفجیر المرقدین الطاهرین. بهذه الفاجعه الالیمه نتوجه أولا: الی امام العصر و الزمان علیه السلام بالعزاء الجلل سائلین المولی القدر تعجیل الفرج لیبید الکافرین بسیفه و یعد العدل الی مستقره. و ثانيا: نتوجه الی أهلنا المفجوعین فی کل البلاد الاسلامیه لاسیما فی العراق الجریح أن ینتبهوا لعظم خطر هذا الحدث الالیم فی وأد الفتنة الطائفیه التي طالما سعت قوی الکفر و النفاق و الشقاق لتأجیجها. و نهیب بهم أن یعبروا عن حزنهم و أسفهم العمیق بالطرق الحکیمه کي لا تضیع الأمور، و یؤخذ الحق و القصاص من غیر أهله. و ثالثا: ندعو الجمیع لا سیما القیمین فی البلاد الاسلامیه لتکثیف الجهود بأسرع وقت ممکن لإعادة رفع تلك القنب الوضاء التي كانت و لا تزال الضمان الحقیقی لوحدة المسلمین و سیبلا لهدایتهم و انارة طریقهم من الضلال... (وعدا الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمنکن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیدلنهم من بعد خوفهم أمنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا). محمد صادق الحسینی الروحانی [ صفحه ۳۶۰ ]

### بیانیه دفتر شیخ میرزا جواد تبریزی

بسم الله الرحمن الرحیم انا لله و انا الیه راجعون یا أباصالح المهدي علیه السلام عظم الله لك الأجر و لآبائک الطیبین الطاهرین المعصومین علیهم السلام بهذه المصیبه العظمی در زمانی که هنوز هتاکي ناپاکان به ساحت مقدس پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله پایان نیافته است، گروه دیگری از دشمنان اسلام که خود را مسلمان می‌دانند، لکن اسلام از آنان بیزار است، دست به جنایت دیگری زدند و قلب عالم امکان حجت بن الحسن العسکری علیهما السلام و مسلمین و دوستداران واقعی اهل بیت علیهم السلام را جریحه‌دار نمودند. ما جسارت دست‌های ناپاک به حرم مقدس امامین عسکریین علیهما السلام در سامرا را محکوم نموده بر مسلمان به خصوص محبین راستین آن امامین علیهما السلام تکلیف است که به هر نحو ممکن انزجار خود را به گوش جهانیان برسانند و این مسأله را جدی گرفته و از مظلومیت اهل بیت علیهم السلام دفاع نمایند. کوردلان بی‌دین به گمان باطل خود می‌خواهند با این اعمال نور خدا را خاموش کنند، غافل از این که با این کارها گور خود را می‌کنند و تا ابد لعن و نفرین خدا شامل روح ناپاکشان خواهد شد و مردم متدین و مؤمن با مشاهده این اعمال ایمانشان افزون خواهد شد و اخلاص خود را با اهل بیت علیهم السلام به اثبات رساننده و می‌رسانند. خداوند کید اعدا را به خودشان برگرداند و عتبات مقدسه را تحت کنف خود حفظ نماید. آمین یا رب العالمین ۲۳ محرم الحرام ۱۴۲۷ ق دفتر حضرت آیت الله العظمی شیخ میرزا جواد تبریزی (دام ظلّه) [ صفحه ۳۶۱ ]

در زمان تألیف این کتاب بود که جهان تشیع با رحلت بزرگ مرجع جهان تشیع حضرت آیت الله العظمی حاج میرزا جواد آقا تبریزی داغدار شد. معظم له سفارش و نصیحت مهمی را به دوستان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و طلاب عزیزی که در همه‌ی زمان‌ها از مکتب محمد و آل محمد علیهم السلام دفاع می‌نمایند، داشتند که مناسب است در این جا بیاوریم: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و أهلك أعدائهم حال که پیکر این جانب بر دستان شما است و یا در قبر آرمیده است، بر دستان شاگردان عزیزم که سال‌ها برای موفقیت آنان تلاش کردم و هیچ گاه تعطیلی را احساس نکردم، این ناقابل نصیحتی دارم که در طول حیاتم سعی کرده‌ام قبل از آن که نصیحتی متوجه کسی کنم خود بدان عمل کرده باشم. بر تمام مؤمنین است با دل و جان از مسلمات مذهب حق دفاع کنند و هیچ گاه اجازه ندهند بعضی با القای شبهه عوام از مؤمنین را فریب دهند، خصوصا در مسائل شعائر حسینی که تشیع به واسطه‌ی آن زنده است، حفظ شعائر اهل بیت علیهم السلام حفظ مذهب بر حق تشیع است در آن کوتاهی نکنید که مسئول هستید. به طلاب عزیز نصیحت می‌کنم که با جدیت و تلاش تقوای الهی را پیشه کار خود کنند و در امر تحصیل تلاش کنند و همواره رضای خدا را مد نظر داشته باشند، این جانب در طول دوران عمرم طلبه‌ای بیش نبودم و مثل یک طلبه جوان شب و روز در امر تحصیل تلاش می‌کردم تا بتوانم خدمتی ناچیز داشته باشم و اثری از خود بر جای بگذارم که طلاب عزیز از آن استفاده کنند. [صفحه ۳۶۲] عزیزانم! سکان هدایت مردم به دست شماست، کاری نکنید که دل امام زمان عجل الله تعالی فرجه به درد آید. او ناظر بر اعمال ما به اذن خداست و در همین جا از پیشگاه مبارکشان می‌خواهم که اگر کوتاهی از طرف این جانب سر زده بر من ببخشند. عزیزانم! به دعای خیر شما نیاز دارم، من چه در میان شما باشم یا نباشم، دلی به دنیا نبسته‌ام که در ادای وظیفه خود تردید کرده باشم، هنگامی که در میان شما بودم خود را یک خادم کوچک حساب می‌کردم که امیدوارم این خدمت ناچیز مورد رضایت اهل بیت علیهم السلام واقع شده باشد که رضای آنان، رضای خداست حال که در میان شما نیستم به دعای خیر شما عزیزان محتاجم. در پایان بر حفظ شعائر تأکید می‌کنم و ضمن طلب دعای خیر شما عزیزان را به خدای بزرگ می‌سپارم، و السلام علیکم جمیعا و رحمۃ الله و برکاته. جواد تبریزی

### بیانیه حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی

بسم الله الرحمن الرحيم انا لله و انا الیه راجعون اهانت شدید و تخریب بارگاه ملکوتی عسکریین - علیهما آلاف التحیه و الثناء - در شهر سامرا موج عظیمی از غم و اندوه ایجاد کرد و همه‌ی شیعیان جهان، بلکه عموم مسلمین و آزادگان دنیا را در غم و اندوه عمیقی فرو برد. به نظر می‌رسد این توطئه اهانت به ساحت قدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله باشد، مخصوصا اشغالگران و دشمنان عراق بعد از شکست در انتخابات آن کشور برای ایجاد جنگ داخلی دست به این جنایت عظیم زده‌اند. شیعیان جهان و عموم مسلمین باید هوشیار باشند و تسلیم [صفحه ۳۶۳] توطئه‌های دشمن نشوند. به یقین، همان گونه که در توطئه‌ی اول با واکنش شدید جهان اسلام رو به رو شدند در این توطئه نیز محکوم به شکست مفتضحانه خواهند بود. ما این جنایت عظیم را قویا محکوم می‌کنیم و حفاظت از اعتبار مقدسه و مجازات شدید عاملان را از دولت عراق خواهانیم و یقین داریم که در اسرع وقت آن بارگاه ملکوتی به کوری چشم دشمنان اسلام باشکوه‌تر از سابق بر پا خواهد شد، و سبب همبستگی و اتحاد بیشتر عاشقان مکتب اهل بیت علیهم السلام خواهد بود. قم - دفتر آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی ۱۳۸۴ / ۱۲ / ۳

### بیانیه‌ی سید صادق حسینی شیرازی

بیانیه‌ی آیت الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی در رابطه با بمب گذاری و هتک حرمت بارگاه مطهر ائمه‌ی مسلمین امام علی بن محمد الهادی و امام حسن بن علی العسکری علیهما السلام در شهر سامرای عراق. بسم الله الرحمن الرحيم انا لله و انا الیه راجعون

و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون و العاقبة للمتقين در ماه محرم الحرام، ماهی که در آن حرمت پیامبر خدا صلی الله علیه و اله با ریخته شدن خون فرزند گرامیش امام حسین علیه‌السلام شکسته شد؛ باز ستم‌جویان و کینه‌توزان ولایت، همانند حرکت گذشته متوکل عباسی در تخریب ضریح پاک امام حسین بن علی علیه‌السلام در کربلای معلای و وهابیت در تخریب قبور ائمه علیهم‌السلام در قبرستان بقیع، اقدام به بمب‌گذاری و تخریب مرقد پاک ائمه مسلمین امام علی بن محمد الهادی و امام حسن بن علی العسکری علیهما‌السلام نموده‌اند. [ صفحه ۳۶۴ ] این جانب مراتب تسلیت خود را به حضور مولایمان ولی الله، و منتقم خاندان اهل بیت عصمت و طهارت عجل الله تعالی فرجه الشریف، عرض نموده و مراتب حزن و اندوه خود را در رابطه با این اتفاق عظیم و جرایم منفور غیر انسانی، اظهار می‌دارم. از خدای متعال خواستارم تا افرادی از میان مسلمین برانگیزد که سد راه این گونه اعمال ددمنشانه، بر مبنای شرع و آن گونه که اقتضای وظیفه‌ی شرعی‌شان ایجاب می‌کند، باشند. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چهارشنبه ۲۳ / محرم الحرام / ۱۴۲۷ هـ. ق صادق شیرازی

### بیانیه‌ی دفتر سید محمد سعید طباطبایی حکیم

(یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون) [ ۲۶۳ ]. «آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را کامل می‌کند هر چند کافران خوش نداشته باشند». انا لله و انا الیه راجعون. دست پلید نواصب کوردل و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در حادثه‌ای هولناک حرم مطهر امامین عسکریین علیهما‌السلام را هدف قرار داده، و با حمله‌ای ددمنشانه بر اثر انفجار بمب، گنبد بارگاه آن حرم مطهر را ویران ساختند. ما این فاجعه اسفناک را محکوم کرده و خواستار: ۱ - اعلام یک هفته عزای عمومی جهت اظهار حزن و اندوه پیروان اهل بیت علیهم‌السلام [ صفحه ۳۶۵ ] ۲ - دعوت کلیه مؤمنین به برگزاری راهپیمایی‌های عظیم، و تعطیلی کلیه مشاغل به مدت سه روز، تا انزجار خویش از این فاجعه اشکبار، و پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام را به طور آشکار نشان دهند ۳ - از دولت عراق خواستاریم با اقداماتی سریع و پیشگیرانه جهت حفظ حریم اماکن مقدس از دست پلید مجرمان کینه‌توز به واجبات خود عمل کنند. و در غیر این صورت مؤمنان با توجه به واجبات دینی اقدام به حفاظت و صون مراکز دینی خود اقدام می‌نمایند. و الله المستعان و هو حسبنا و نعم الوکیل دفتر حضرت آیت الله العظمی سید محمد سعید طباطبایی حکیم ۳ / ۱۲ / ۱۳۸۴ هـ ش

### پیام مرجع عالیقدر صافی گلپایگانی

پیام مرجع عالیقدر آیت الله العظمی صافی گلپایگانی دام ظلّه به مناسبت جنایت هولناک انفجار حرم امام هادی و امام حسن عسکری علیهما‌السلام بسم الله الرحمن الرحيم ألا ما لهذا السماء لا تمور؟ و ما للجبال تری لا تسیر؟ الله اکبر! الله اکبر! لقد وقعت ثلمة عظيمة تزعزت بها أركان الدين و انهدمت بها قواعد شوكة المسلمين، مصيبة ما أعظمها! بارالها! از حوادث دردناکی که بر مسلمانان از فتنه گروهی خوارج پیشه، دشمنان حقیقی دین، فرقه‌ی مستحذته، تروریست و جنایت پیشه که به اسم اسلام و حمایت از کتاب و سنت، علی‌الدوام مسلمانان را از زن و مرد و پیر و جوان و کودکان خردسال به خاک و خون می‌کشند و حتی در حال نماز و عبادت و در مشاهد شریفه کسی را امان نمی‌دهند و هزاران مسلمان دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام را در کشور عراق به جرم داشتن ولایت [ صفحه ۳۶۶ ] آل بیت علیهم‌السلام مظلومانه و با فجیع‌ترین وضع می‌کشند به تو شکایت می‌کنیم. خدایا! تو می‌دانی و می‌بینی که بر شیعیان در عراق چه می‌گذرد و چه خون‌های پاک‌ی که بر زمین ریخته می‌شود و سران - به اصطلاح - اهل سنت با سکوت خود، از محکوم کردن این جنایت‌ها خودداری می‌نمایند؟ خبر بسیار دردناک بمب‌گذاری در حرم مطهر ملائک پاسبان عسکریین علیهما‌السلام و تخریب قبه‌ی منوره و مقدسه‌ی آن دو امام بزرگوار، عمق جنایت و شرارت این مفسدین و دشمنی آنان را

با اسلام، قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام ظاهر نمود. زبان و بیان از تقریر بزرگی این فاجعه و محکوم کردن آن عاجز، و از عرض تسلیت به پیشگاه مقدس قطب عالم امکان، حضرت بقیه الله ارواح العالمین له الفداء قاصر است. اللهم انا نشکوا الیک فقد نبینا و غیبه ولینا و تظاهر الزمان علینا. ما آمریکا و سایر دول غربی را در فجایعی که در عراق، واقع می‌شود، مسئول می‌دانیم. این جانب ضمن محکوم کردن این جنایت هولناک، اعلام عزای عمومی نموده و از حوزه‌های علمیه سراسر کشور می‌خواهم که روز شنبه، دروس خود را تعطیل نموده و اقامه‌ی عزا نمایند. و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ۲۳ محرم الحرام ۱۴۲۷ لطف الله صافی [ صفحه ۳۶۷ ]

### بیانیه‌ی مرکز مدیریت حوزه‌ی علمیه‌ی قم

انا لله و انا الیه راجعون این بار حرم مطهر عسکریین علیهماالسلام آماج حمله تروریستی سیاه‌دلان کور باطن قرار گرفت و مخالفان عنود اهل بیت عصمت علیهم‌السلام که چشم دیدن پیروزی شیعه را در عراق مظلوم نداشتند و حتی درخشش گنبد طلایی عتبات مقدسه را هم بر نمی‌تافتند با انفجار در حرم امام هادی و امام عسکری علیهماالسلام عمق کینه خود را به اسلام و تشیع نشان دادند و جنایات امویان، مروانیان و عباسیان را تکرار کردند. شگفت نیست اگر حتی نام و مرقد نورانی سامرا و حرم ائمه نور، ناریان ملحد و اشغالگران مفسد را به هراس افکند و غریقان موج نفرت و نفرین جهانی را به انقام‌گیری از ملت مظلوم عراق وا دارد. اسائه‌ی ادب به حرم عسکریین علیهماالسلام در عراق چهره دیگری از توهین به ساحت مقدس نبوی در مطبوعات غربی و برگی از کتاب نانوشته جنگ صلیبی و صهیونیستی علیه اسلام و خدا باوری است. بدین مناسبت در تجمع باشکوهی روز پنج شنبه ساعت ۱۰ صبح در مسجد اعظم گرد هم می‌آییم تا انزجار و تنفر عمیق خویش را از این عمل ددمنشانه به جهانیان اعلام داریم.

### بیانیه دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم حمله ناجوانمردانه ایادی استکبار جهانی به بارگاه ملکوتی دو امام بزرگ شیعیان جهان امام هادی و امام حسن عسکری علیهماالسلام در شهر سامرا که سبب تخریب بخش‌هایی از گنبد و مناره بارگاه شریف امام هادی علیه‌السلام [ صفحه ۳۶۸ ] و اماکن متبرکه دیگر شد و نیز جریان شوم قتل عام بسیاری از شیعیان عراق، قلوب همه مردم مسلمان و آزاده جهان را به شدت آزرده است. حوزه علمیه قم ضمن محکوم نمودن این حرکت ناجوان مردانه تروریستی، و عرض تسلیت و تعزیت به ساحت مقدس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، رهبر فرزانه انقلاب، مراجع معظم دام ظلهم و حوزه‌های علمیه، اعلام می‌نماید: در سومین روز اعلام عزای عمومی از سوی مقام معظم رهبری و مراجع عظام دام ظلهم ضمن تعطیلی دروس حوزه، علما، فضلا و طلاب حوزه علمیه و مردم شریف قم، روز شنبه ۶ / ۱۲ / ۱۳۸۴ ساعت ۱۰ صبح در مدرسه فیضیه به سوگ خواهند نشست. سخنران مراسم جناب حجه الاسلام و المسلمین صدیقی خواهند بود. مرکز مدیریت حوزه علمیه قم

### بیانیه‌ی دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم انا لله و انا الیه راجعون در ایامی که امت اسلام سوگوار سالار شهیدان کربلا علیه‌السلام و اسارت خاندان پاکش است، اخبار غمبار حاکی از توطئه‌های سامان یافته دشمنان علیه دین مبین اسلام و مذهب حقه شیعه است. حمله به بارگاه ملکوتی دو امام بزرگ شیعیان جهان امام هادی و امام حسن عسکری علیهماالسلام در شهر سامرا، انتشار و تجدید چاپ کاریکاتورهای موهن در مطبوعات غربی و جریان شوم قتل عام بسیار از شیعیان عراق که قلوب همه مردم مسلمان را به شدت آزرده است، گوشه‌هایی از نقشه‌های پیدا و پنهان دشمنان اسلام برای از بین بردن این دین الهی است. در پی رخدادهای اخیر

خصوصاً حمله‌ی ناجوانمردانه‌ی عوامل استکبار [ صفحه ۳۶۹ ] جهانی به حرم اهل بیت علیهم‌السلام در سامرا که سبب تخریب بخش‌هایی از گنبد و مناره بارگاه شریف امام هادی علیه‌السلام گردید، حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ضمن محکوم نمودن این حرکت ناجوانمردانه تروریستی و عرض تسلیت و تعزیت به ساحت مقدس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، رهبر معظم انقلاب، مراجع معظم (دام ظلهم) و حوزه‌های علمیه، اعلام می‌نماید با توجه به اعلام عزای عمومی از سوی مراجع عظام، به نشانه اعتراض به اقدامات و قیحانه استکبار جهانی، علما، فضلا و طلاب حوزه علمیه قم روز پنجشنبه ۴ / ۱۲ / ۸۴ ساعت ۱۰ صبح در مسجد اعظم قم تجمع خواهند داشت، روز شنبه ۶ / ۱۲ / ۸۴ حوزه‌های علمیه سراسر کشور تعطیل خواهند بود. مرکز مدیریت حوزه علمیه قم

### بیانیه‌ی نوری همدانی

بسم الله الرحمن الرحيم اننا لله و اننا اليه راجعون با نهایت تأسف هتک احترام به بارگاه مقدس حضرت هادی و حضرت عسکری علیهما‌السلام دنیای اسلام را در دریایی از غم و اندوه فرو برد. اکنون که دشمنان اسلام قدرت و وحدت و مقاومت مسلمانان را در امتحانات عراق، فلسطین و نقاط دیگر جهان می‌بینند کینه‌ی عمیق خود به اسلام را ظاهر می‌کنند و دست به چنین شرارت‌هایی می‌زنند و اشغالگرانی که در سرزمین اسلامی عراق فاجعه‌هایی به وجود آوردند و با کشتار، تخریب، بهم زدن امنیت و غارت منابع ثروت فرزندان ابوغریب‌ها و فاجعه‌ی اخیر بصره ماهیت و مقاصد خود را نشان دادند یا اساسا در این قبیل جنایت‌های ضد بشری دست دارند و یا زمینه‌ساز آن می‌باشند. ما این اعمال ضد انسانی را محکوم می‌کنیم و به پیشگاه مقدس [ صفحه ۳۷۰ ] حضرت ولی عصر ارواحنا فداه و عموم مسلمانان تسلیت می‌گوییم و با تعطیل کردن درس‌های حوزه‌های علمیه و اعلان عزای عمومی با مراجع محترم و حوزه‌های علمیه عتبات عالیات به سوگ می‌نشینیم و به مردم مسلمان عراق توصیه و تأکید می‌کنیم که در برابر نقشه‌های دشمنان اسلام هشیارتر باشند و وحدت و اتحاد خویش را بیش از پیش حفظ کنند و به دولت محترم عراق نیز تأکید می‌کنیم که مسبب این جنایات ضد بشری را هر چه سریع‌تر به مجازات برسانند. ۳ / ۱۲ / ۱۳۸۴ حسین نوری همدانی [ صفحه ۳۷۳ ]

### ادب زائر در آستانه سامرا

#### آداب زیارت در آستانه مقدسه سامرا

#### زیارت امام هادی و امام عسکری

در این بخش، زیارت دو امام بزرگوار، حضرت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما‌السلام و نیز زیارت مادر و عمه‌ی محترم امام قائم علیهم‌السلام را می‌آوریم: هنگامی که خواستی به حرم امام هادی و امام عسکری علیهما‌السلام بروی، غسل زیارت می‌کنی و وقتی کنار مرقد پاک‌شان ایستادی بگو: السلام علیکما یا ولی الله، السلام علیکما یا نجیبی الله، السلام علیکما یا نوری الله فی ظلمات الأرض، السلام علیکما یا آمینی الله. آتیتکما زائرا لکما، عارفا بحقکما، مؤمنا بما آمنتما به، کافرا بما کفرتما به، محققا لما حقتما، مبطلا لما أبطلتما. أسأل الله ربی و ربکما أن يجعل حظی من سلام بر شما ای دو ولی خدا، سلام بر شما ای دو همراه خدا، سلام بر شما ای دو نور خدا در تاریکی‌های زمین، سلام بر شما ای دو امین خدا. به قصد زیارت شما به حضورتان رسیده‌ام، در حالی که به حق شما معرفت و شناخت دارم، به آنچه شما ایمان دارید مؤمنم و به آنچه شما انکار دارید من نیز انکار دارم، آنچه را شما حق و ثابت می‌دانید حق می‌دانم، و آنچه را باطل می‌دانید من نیز باطل می‌دانم. از خداوند تبارک و تعالی که پروردگار من و شما است می‌خواهم که بهره‌ی مرا از [ صفحه ۳۷۴ ] زیارتکما، الصلاة علی محمد و آله، و آن برزقنی شفاعتکما، و لا یفرق بینی و بینکما، و لا



یسلبنی حبکما و حب آبائکما الصالحین، و أن لا يجعله آخر العهد من زیارتکما، و يحشرنی معکما، و یجمع بینی و بینکما فی الجنة برحمته. زیارت شما این قرار دهد که بر محمد و آل محمد درود فرستد، و شفاعت شما را روزی من گرداند، و میان من و شما جدایی نیفکند و دوستی شما و پدران صالح و شایسته‌ی شما را از من نگیرد. و این زیارت را آخرین زیارت من از شما قرار ندهد، و مرا با شما محشور گرداند و در بهشت مرا با شما و به رحمتش در جمع شما قرار دهد. سپس خود را بر هر یک از این دو قبر بیفکن، آن‌ها را بوسه زن، و گونه‌ی خود را بر آن بگذار، آن گاه سر بردار و بگو: اللهم ارزقنی حبه‌م، و توفنی علی ملتهم. اللهم العن ظالمی آل محمد حقهم، و انتقم منهم. اللهم العن الأولین منهم و الآخرين، و ضاعف علیهم العذاب الألیم، انک علی کل شیء قدیر. اللهم عجل فرج ولیک و ابن ولیک، و اجعل فرجنا مع فرجه‌م، یا أرحم الراحمین. خدایا؛ دوستی اهل بیت علیهم السلام را روزی من گردان، و مرا بر دین و ملت ایشان بمیران. خدایا؛ ستمگران در حق آل محمد را لعنت کن و از آنها انتقام بگیر. خدایا؛ اولین و آخرین، پیشینیان و آیندگان آنان را لعنت کن و عذاب دردناک خود را بر ایشان دوچندان کن که تو بر هر چیز توانایی. بارالها؛ در فرج ولیت و فرزند ولیت شتاب فرما، و فرج ما را با فرج ایشان مقرون گردان، ای مهربان‌ترین مهربانان. سپس چهار رکعت نماز و بعد از آن هر چه خواستی بالای سر آن دو امام علیهما السلام نماز بخوان، و برای خود و پدر و مادرت و برای همه‌ی اهل ایمان به آنچه خواهی دعا کن و هنگامی که خواستی بازگردی با ایشان وداع کن و بگو: [صفحه ۳۷۵] السلام علیکما یا ولیی الله، أستودعکما الله و أقرأ علیکما السلام، آمنا بالله و بالرسول و بما جئتما به و دللتما علیه. اللهم اکتبنا مع الشاهدین. سلام بر شما ای دو ولی خدا، با شما خداحافظی می‌کنم و بر شما سلام می‌فرستم، به خدا و رسول و آنچه شما آورده‌اید و مرا به آن راهنمایی نموده‌اید ایمان دارم. خدایا، نام ما را با گواهی‌دهندگان ثبت فرما.

### زیارتی دیگر برای آن دو امام

وقتی به سامرا وارد شدی، پیش از آن که به حرم روی غسل کن و هنگامی که به حرم مطهر شرفیاب شدی، کنار آن دو مرقد پاک رو به قبله بایست و بگو: السلام علیکما یا ولیی الله، السلام علیکما یا آمینی الله، السلام علیکما یا نوری الله فی ظلمات الأرض، السلام علیکما من معتمد بعد الله سبحانه علیکما من عبدکما و زائرکما و ولیکما. أتیتکما زائرا لکما، عارفا بحقکما، مؤمنا بما آمنتما به، کافرا بما کفرتما به، محققا لما حققتما، مبطلا لما أبطلتما. فأسأل الله ربی و ربکما بحقکما أن يجعل حظی من زیارتکما سلام بر شما ای دو ولی خدا، سلام بر شما ای دو امین خدا و امانتدار او، سلام بر شما ای دو نور خدا در تاریکی‌های زمین، سلام بر شما از طرف کسی که اعتمادش بعد از خدا بر شما است، از طرف بنده و زائر و ارادتمند شما. به قصد زیارت شما به بارگاه‌تان آمده‌ام در حالی که به حق شما آشنایم، به آنچه ایمان دارید مؤمنم، به آنچه انکار دارید منکرم، آنچه را حق بدانید حق می‌دانیم، آنچه را شما باطل بدانید باطل می‌دانم. پس از خداوند پروردگار من و پروردگار شما می‌خواهم که به حق شما بهره‌ی مرا از این زیارت، [صفحه ۳۷۶] مغفرة ذنوبی، و اعطائی سؤلی، و أن یصلی علی محمد و آل محمد، و یرزقنی شفاعتکما، و لا یفرق بینی و بینکما، و یجمعنی و ایاکما فی مستقر من رحمته. آمرزش گناهانم قرار دهد، و درخواست مرا عطا کند و بر محمد و آل محمد درود فرستد، و شفاعت شما را روزی من گرداند و میان من و شما جدایی نیفکند، و در قرارگاه رحمتش یعنی بهشت مرا در جمع شما قرار دهد. سپس دست‌ها را به دعا بالا ببر و بگو: اللهم ارزقنی حب محمد و آل محمد، و توفنی علی ملتهم، اللهم العن ظالمی آل محمد، و انتقم منهم. اللهم عجل فرج ولیک و ابن ولیک، و اجعل فرجنا مقرونا بفرجه‌م. بارالها؛ دوستی محمد و آل محمد را به من روزی فرما و مرا بر دین و ملت ایشان بمیران. خداوندا؛ ظالمان و ستمگران به آل محمد را لعنت کن و از آنان انتقام بگیر. خداوندا؛ در فرج ولیت و فرزند ولیت شتاب فرما، و فرج و گشایش کار ما را با فرج ایشان مقرون فرما. سپس در هر مکانی که ایستاده‌ای، چهار رکعت نماز بخوان و آنچه می‌توانی دعا کن [۲۶۴].

## زیارت حضرت نرجس خاتون

سپس مادر امام قائم حضرت نرجس خاتون علیهما السلام را که قبر مطهرش پشت قبر منور مولایمان امام عسکری علیه السلام است زیارت کن و بگو: السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله، الصادق الامین، سلام بر رسول خدا - درود خدا بر او و آل او باد - که راستگو و امین بوده است، [ صفحه ۳۷۷ ] السلام علی مولانا امیرالمؤمنین، السلام علی الأئمة الطاهرين، الحجج الميامین، السلام علی والدۀ الامام، و المودعۀ أسرار الملک العلام، و الحاملۀ لأشرف الأنام. السلام علیک أیتها الصدیقه المرضیۀ، السلام علیک یا شبیهۀ أم موسی، و ابنۀ حواری عیسی، السلام علیک أیتها التقیۀ النقیۀ، السلام علیک أیتها الرضیۀ المرضیۀ. السلام علیک أیتها المنعوتۀ فی الانجیل، المخطوبۀ من روح الله الامین، و من رغب فی وصلتها محمد سید المرسلین، و المستودعۀ أسرار رب العالمین، السلام علیک و علی آبائک الحواریین، السلام علیک و علی بعلک و ولدک، السلام علیک و علی روحک و بدنک الطاهر. أشهد أنك أحسنت الکفاله، و أدیت الأمانه، و اجتهدت فی مرضاء سلام بر مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام، سلام بر امامان پاک که حجت‌های برکت آفرین الهی هستند. سلام بر مادر امام، و کسی که اسرار خداوند بسیار دانا نزد او ودیعه نهاده شد، و او دربردارنده‌ی بهترین مخلوقات و ارزشمندترین آنها بود. سلام بر تو ای دارای ایمان کامل و مقام خشنودی خدا، سلام بر تو ای شبیه مادر موسی، و ای دختر یار مسیح علیه السلام، سلام بر تو ای با تقوای پاکیزه، سلام بر تو ای آنکه خدا از تو راضی و تو از خدا راضی هستی. سلام بر تو ای کسی که در انجیل توصیف شده‌ای، و خطبه‌ی عقدت را روح الامین (جبرائیل) خواند، و به این وصلت و پیوند حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم که سرور رسولان و فرستاده‌شدگان است مایل بود، و اسرار پروردگار جهانیان به او سپرده شد، سلام بر تو و پدران تو که از حواریون و یاران حضرت عیسی بودند، سلام بر تو و بر همسرت و فرزندت، سلام بر تو و بر روح و جسم پاکت. گواهی می‌دهم که خوب سرپرستی و امانتداری نمودی، و در راه رضای خدا کوشش کردی [ صفحه ۳۷۸ ]

الله، و صبرت فی ذات الله، و حفظت سر الله، و حملت ولی الله، و بالغت فی حفظ حجه الله، و رغبت فی وصلۀ أبناء رسول الله، عارفۀ بحقهم، مؤمنۀ بصدقهم، معترفۀ بمنزلتهم، مستبصرۀ بأمرهم، مشفقۀ علیهم، مؤثرۀ هواهم. و أشهد أنك مضیت علی بصیرۀ من أمرک، مقتدیۀ بالصالحین، راضیۀ مرضیۀ، تقیۀ نقیۀ زکیۀ، فرضی الله عنک و أرضاک، و جعل الجنه منزلك و مأواک، فلقد أولاک من الخیرات ما أولاک، و أعطاک من الشرف من به أغناک، فهناک الله بما منحک من الکرامه و أمراک. و در راه او صبر پیشه کردی و پایداری نمودی، و سر الهی را حفظ و نگهداری کردی، و ولی خدا را حامله بودی و در نگهداری حجت خدا سعی تمام نمودی، و در پیوند با فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم راغب و مایل بودی، در حالی که به حق ایشان عارف بودی و به راستی گفتارشان ایمان داشتی، و به مقام و مرتبه‌ی آنان اعتراف داشتی و به امر ایشان آگاه بودی و نسبت به آنها مهربان و دلسوز بودی و خواسته‌ی آنان را بر خواسته‌ی خودت ترجیح می‌دادی. و گواهی می‌دهم که تو نسبت به کاری که اقدام کردی و انجام دادی بینش صحیح داشتی و به شایستگیان اقتدا نمودی در حالی که فرمانبردار، پسندیده، با تقوا، خالص و پاکیزه بودی، خداوند از تو خشنود و تو از خود خشنود بودی، بهشت را منزل و جایگاه همیشگی تو قرار داد، و به راستی درباره‌ات احسان نمود چه احسان نیکویی، و از شرافت و بزرگواری به تو آن قدر عطا کرد که بی‌نیازت نمود، پس آنچه را خداوند به تو از کرامت و ارزشمندی بخشیده گوارایت باد. سپس سر بلند کن و بگو: اللهم ایاک اعتمدت، و لرضاک طلبت، و بأولیائک الیک توسلت، و علی غفرانک و حلمک اتکلت، بک اعصمت، و بقبر ام ولیک لذت، فصل علی محمد و آل خداوند؛ به تو اعتماد نمودم، و رضا و خشنودی تو را جويا گشتم، و به واسطه‌ی اولیای تو به درگاه تو توسل جستم، و بر آمرزش و بردباریت تکیه کردم، و به لطف تو چنگ زد (تا محفوظ بمانم) و به مرقد پاک مادر ولایت پناهنده شدم، پس بر محمد و آل [ صفحه ۳۷۹ ] محمد، و انفعنی بزیارتها، و ثبتنی علی محبتها، و لا تحرمنی شفاعتها و شفاعۀ ولدها، و ارزقنی مرافقتها، و احسرنی معها و مع ولدها کما وفقنتی لزیارۀ ولدها و زیارتها. اللهم انی أتوجه الیک

بالأئمة الطاهرين، و أتوسل اليك بالحجج الميامين من آل طه و يس، أن تصلي على محمد و آل محمد الطيبين، و أن تجعلني من المطمئنين الفائزين، الفرحين المستبشرين، الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون، و اجعلني ممن قبلت سعيه، و يسرت أمره، و كشفت ضره، و آمنت خوفه. اللهم بحق محمد و آل محمد، صل على محمد و آل محمد، و لا تجعله آخر العهد من زيارتي اياها، و ارزقني العود إليها أبدا ما أبقيتني، و اذا توفيتني فاحشرنى فى زمرتها، و أدخلنى فى شفاعته محمد درود فرست و مرا به زیارت این بزرگوار بهره‌مند فرما و بر محبت و دوستی او ثابت بدار، و از شفاعتش و شفاعت فرزند عزیزش محروم مگردان، همراهی با او را روزی من گردان، و مرا با آن حضرت و فرزند بزرگوارش محشور فرما همان گونه که به زیارت فرزندش و به زیارت او موفق ساختی. خداوندا! به وسیله‌ی ائمه‌ی طاهرين عليهم السلام به تو روی آوردم و به حجت‌های فرخنده و بابرکت از آل طه و يس به درگاه تو توسل جستم که بر محمد و آل پاک او درود فرستی، و مرا از اطمینان دارندگان و بهره‌مندان و شادمانان و بشارت داده‌شدگان که بیمی بر آنها نیست و دچار غم و غصه نمی‌شوند قرار بده، و از کسانی که تلاش آنها را پذیرفتی، و امر آنان را آسان گرداندی و بیچارگی و اندوهشان را برطرف کردی و ترس آنها را به ایمنی تبدیل کردی قرار بده. خداوندا! به حق محمد و آل محمد بر محمد و آل او درود فرست، و این زیارت را آخرین زیارت من نسبت به این بزرگوار قرار مده، و تا مادامی که مرا در این جهان باقی داشته‌ای بازگشتن به سوی این بانوی بزرگوار را روزی من گردان، و هنگامی که وفاتم فرا رسید مرا در زمره‌ی او محشور فرما، و مرا از شفاعت [ صفحه ۳۸۰ ] ولدها و شفاعتها. و اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین و المؤمنات، و آتنا فى الدنيا حسنة و فى الآخرة حسنة، و قنا برحمتك عذاب النار، و السلام عليكم یا سادتی و رحمة الله و برکاته. [ ۲۶۵ ]. او و فرزند عزیزش بهره‌مند گردان، و مرا و پدر و مادرم را و همه‌ی مردان و زنان مؤمن را بیامرز، و در دنیا به ما خیر و خوبی و در آخرت خیر و خوبی مرحمت فرما، و به رحمت گسترده‌ات ما را از عذاب دوزخ حفظ کن، و سلام و درود و رحمت و برکات خداوند بر شما سروران من باد.

### زیارت حضرت حکیمه خاتون

السلام على جدك المصطفى، السلام على أبيك المرتضى، السلام على الحسن و الحسين عليهما السلام، السلام على خديجة الكبرى، السلام على فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين، السلام على النفوس الفاخرة و شفعاى فى الآخرة. السلام عليك يا بنت ولى الله، السلام عليك يا بنت حجة الله، السلام عليك يا اخت ولى الله، السلام عليك يا عمه ولى الله، السلام عليك يا بنت محمد التقى الجواد، السلام عليك و رحمة الله و برکاته. سلام بر جدت محمد مصطفى، سلام بر پدرت علی مرتضی، سلام بر (امام) حسن و (امام) حسین که بر هر دو سلام باد، سلام بر خدیجه کبری، سلام بر فاطمه‌ی زهرا سرور زنان عالمیان، سلام بر شخصیت‌های ارزشمند و شفاعت‌کنندگان من در آخرت. سلام بر تو ای دختر ولی خدا، سلام بر تو ای دختر حجت خدا، سلام بر تو ای خواهر ولی خدا، سلام بر تو ای عمه ولی خدا، سلام بر تو ای دختر امام محمد تقی حضرت جواد، سلام و رحمت و برکات خداوندی بر تو باد. [ صفحه ۳۸۱ ] أشهد أنك مضيت على بصيرة من أمرک، راضية مرضية، و تقية نقيه زكية، فرضى الله عنك و أَرْضَاكَ، و جعل الجنة مأواك و منزلک، و الصلاة و السلام عليكم جميعا و رحمة الله و برکاته. [ ۲۶۶ ]. گواهی می‌دهم که تو با بصیرت و آگاهی نسبت به کار خود روزگار گذراندی در حالی که تو از خدا خشنود و خدا از تو خشنود بود. باتقوا، خالص و پاکیزه بودی، خداوند از تو خشنود بود و تو را از خود خشنود نمود و بهشت را منزل و مأوا و جایگاه همیشگی‌ات قرار داد، و درود و سلام و رحمت و برکات بی‌پایان الهی بر همه‌ی شما باد.

### زیارت حضرت بقیة الله در سرداب مقدس

زیارت امام زمان ارواحنا فداه در سرداب مقدس را باید پس از زیارت امام حسن عسکری و پدر بزرگوارش امام هادی

علیهما السلام انجام دهی. پس از آن که از زیارت آن دو بزرگوار فارغ شدی و بهره‌ی کامل بردی، به سوی سرداب مقدس حرکت کن و بر کنار درب آن بایست و بگو: الهی انی قد وقفت علی باب بیت من بیوت نبیک محمد صلواتک علیه و آله، و قد منعت الناس من الدخول إلى بیوته إلا باذنه، فقلت (یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی إلا أن یؤذن لکم). [۲۶۷] اللهم و انی أعتقد حرمة نبیک فی غیبتہ، كما بارالها؛ همانا، من بر درگاه خانه‌ای از خانه‌های پیامبرت حضرت محمد - صلوات و درود تو بر او و آل او - ایستاده‌ام و تو با تأکید مردم را از این که بدون اجازه وارد خانه‌هایش شوند، باز داشته‌ای و فرموده‌ای: «ای ایمان آورندگان؛ جز با اجازه، وارد خانه‌های پیامبر نشوید». خداوندا؛ به راستی که من به احترام پیامبرت در فقدانش عقیده دارم [صفحه ۳۸۲] أعتقد فی حضرتہ، و أعلم أن رسولک و خلفاءک أحياء عندک یرزقون، یرون مکانی، و یسمعون کلامی، و یردون سلامی علی، و أنك حجبت عن سمعی کلامهم، و فتحت باب فهمی بلذیذ مناجاتهم، فانی أستأذنک یا رب أولا، و أستأذن رسولک صلواتک علیه و آله ثانیاً، و أستأذن خلیفتک الامام المفروض علی طاعته، فی الدخول فی ساعتی هذه الی بیتہ، و أستأذن ملائکتک الموکلین بهذه القطعة المبارکة المطیعة السامعة. السلام علیکم ایها الملائکة الموکلون بهذا المشهد الشریف المبارک و رحمة الله و برکاته. یاذن الله، و اذن رسوله، و اذن خلفائه، و اذن هذا الامام، و اذنکم صلوات الله علیکم أجمعین، أدخل الی هذا البیت مقرباً الی الله بالله و رسوله محمد و آله الطاهرین، فکونوا ملائکة الله أعوانی، و کونوا أنصاری، حتی انسان که در دوران حضورش اعتقاد داشتیم، و به یقین می‌دانم که پیامبر و جانشینان زنده‌اند و در پیشگاه تو روزی داده می‌شوند، مکان و جایگاه مرا می‌بینند و سخنم را می‌شنوند و پاسخ سلامم را مرحمت می‌نمایند، و این تویی که مرا از شنیدن کلام آنان باز داشته و درب فهم مرا به لذت مناجات با آنان گشوده‌ای. بدین سان، من ابتدا از تو، آن گاه از رسولت، که صلوات و درود تو بر او و آل او باد، و پس از او از جانشین تو و امام عزیزی که فرمان‌بری از او بر من واجب است؛ کسب اجازه می‌کنم تا در این ساعت وارد خانه‌اش شوم. و از فرشتگانی که در این بقعه‌ی بابرکت گمارده شده‌اند و فرمانبردار و شنوا هستند نیز کسب اجازه می‌کنم. سلام بر شما، ای فرشتگان گمارده شده در این زیارتگاه بابرکت شرافت‌مند؛ و رحمت و برکات خدا نیز بر شما باد. با اجازه‌ی خدا، رسولش، جانشینانش؛ و با اجازه‌ی این امام عزیز، و با اجازه‌ی شما فرشتگان - که بر همه‌ی شما درود باد - وارد این خانه می‌شوم در حالی که به سوی خداوند تقرب می‌جویم، به کمک خداوند و رسول خدا محمد صلی الله علیه و اله و سلم و آل پاک او. حالا، ای فرشتگان الهی؛ شما کمک‌رسان و یاوران من باشید تا بتوانم به درستی [صفحه ۳۸۳] أدخل هذا البیت، و أدعو الله بفنون الدعوات، و أعترف لله بالعبودية، و لهذا الامام و آباءه صلوات الله علیهم بالطاعة. وارد این بیت عظیم‌الشأن گردم. و به انواع دعاها خدا را بخوانم، و اعتراف کنم به عبودیت و بندگی برای خداوند و اطاعت و فرمانبرداری برای این امام عزیز و پدران بزرگوارش که درود خدا بر ایشان باد. آن گاه با پای راست وارد می‌شوی و به سمت سرداب مقدس پایین می‌روی، در حالی که می‌گویی: بسم الله و بالله، و فی سبیل الله، و علی مله رسول الله صلی الله علیه و آله، أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله. به نام خدا، با کمک خدا، در راه خدا، و بر آیین رسول خدا - که درود خدا بر او و آل او باد - (وارد می‌شوم) و گواهی می‌دهم که جز خدای یگانه بی‌شریک، معبودی نیست و حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم بنده و فرستاده‌ی الهی است. پس از آن، تکبیر (الله أكبر)، تحمید (الحمد لله)، تسبیح (سبحان الله) و تهلیل (لا اله الا الله) می‌گویی تا وقتی که به محل اصلی سرداب مقدس برسی. آن گاه رو به قبله بایست و بگو: سلام الله و برکاته و تحیاته و صلواته علی مولای صاحب الزمان، صاحب الضیاء و النور، و الدین المأثور، و اللواء المشهور، و الکتاب المنشور، و صاحب الدهور و العصور، و خلف الحسن، الامام المؤمن، و القائم المعتمد، و المنصور سلام خدا و برکت‌ها و احترامات ویژه و درودهای خداوند بر مولایم صاحب زمان؛ او که دارنده‌ی نور و روشنایی، دین راستین بجای مانده از پدرانش، رایت آشکار، کتاب منتشر شده، صاحب تمام روزگاران و عصرها؛ یعنی فرزند و جانشین امام حسن عسکری، امام و پیشوای مورد اطمینان، قیام‌کننده‌ی مورد اعتماد، یاری شونده‌ی [صفحه ۳۸۴] المؤید، و الکهف و العصد، عماد الاسلام، و رکن الأنام، و مفتاح

الكلام، و ولی الأحكام، و شمس الظلام، و بدر التمام، و نضره الأيام، و صاحب الصمصام، و فلاق الهام، و البحر القمقام، و السيد الهمام، و حجة الخصام، و باب المقام ليوم القيام. و السلام على مفرج الكربات، و خواض الغمرات، و منفس الحشرات، و بقیة الله فی أرضه، و صاحب فرضه، و حجته على خلقه، و عیبه علمه، و موضع صدقه، و المنتهی الیه موارث الأنبياء، و لديه موجود آثار الأوصیاء، و حجة الله، و ابن رسوله، و القيم مقامه، و ولی أمر الله، و رحمته الله و برکاته. اللهم كما انتجبتہ لعلمک، و اصطفیتہ لحکمک، و خصصته بمعرفتک، و جللته بکرامتک، و غشیته برحمتک، و ریته مورد تأیید، پناهگاه و پشتیبان، پایه‌ی اصلی اسلام، تکیه‌گاه مردم، کلید سخن، سرپرست احکام الهی، خورشید روشنی بخش تاریکی‌ها، ماه کامل تمام، و خرمی و طراوت روزگاران، دارای شمیر برنده و به هدف زنده، شکافنده‌ی سرها، دریای پر آب، سالار و سرور دلیر و بخشنده، حجت و دلیل علیه دشمنان، و درگاه آستان الهی در روز قیام و برپایی. و سلام بر آن کسی که گرفتاری‌ها را برطرف می‌کند، و سختی‌های مرگ‌بار را آسان می‌کند، و حسرت‌ها را از بین می‌برد، و باقی‌مانده‌ی حجت‌های خدا در زمین است، و صاحب فرض و دستور اکید الهی است، و حجت خدا بر خلقش است، و جایگاه دانش الهی است، و محل استقرار راستگویی اوست، و میراث پیامبران به او رسیده است، و آثار اوصیا نیز نزد اوست، و حجت خدا و فرزند رسول خدا و قائم مقام اوست، و ولی و سرپرست امر و فرمان الهی است؛ و رحمت و برکات خداوند بر او باد. بارالها؛ همان گونه که او را برای دانشت برگزیدی، و برای حکمت و دستورت انتخاب کردی، و مخصوص شناخت ویژه‌ات گردانیدی، و با کرامت خود شکوه‌مندش ساختی و او را با رحمت فراگرفتی، و با نعمت خویش [ صفحه ۳۸۵ ] بنعمتک، و غذیته بحکمتک، و اخترته لنفسک، و اجتبیته لبأسک، و ارتضیته لقدسک، و جعلته هادیا لمن شئت من خلقک، و دیان الدین بعدلک، و فصل القضايا بين عبادک. و وعده ان تجمع به الکلم، و تفرج به عن الأمم، و تیر بعدله الظلم، و تطفیء به نيران الظلم، و تقمع به حر الکفر و آثاره، و تطهر به بلادک، و تشفی به صدور عبادک، و تجمع به الممالک کلها، قریبها و بعیدها، عزیزها و ذلیلها، شرقها و غربها، سهلها و جبلها، صباها و دبورها، شمالها و جنوبها، برها و بحرها، جزونها و وعورها، یملاها قسطا و عدلا، كما ملئت ظلما و جورا، و تمکن له فیها، و تنجز به وعد المؤمنین، حتی لا یشرک بک شیئا، و حتی لا یبقی حق الا ظهر، و لا عدل الا زهر، و حتی پرورش دادی، و با حکمت خود او را تغذیه نمودی، و برای خویشتن اختیار و انتخاب کردی، و برای خشم و قدرتت برگزیدی، و برای قدس و پاکیت او را پسندیدی، و هدایت‌گری برای بندگان و مخلوقاتی که خواستی قرارش دادی، و او را حاکم و فرمانروای حکومت عادلانه‌ی خویش قرار دادی، و برای پایان دادن به داوری‌ها بین مردم برگزیدی، و به او وعده دادی وحدت کلمه به وسیله‌ی او ایجاد کنی، و امت‌های مختلف را نجات بخشی، و تاریکی‌ها را با عدالتش به روشنی بدل سازی و آتش ظلم را با او خاموش کنی، و گرمی بازار ناسپاسی و کفر و آثار آن را از بین ببری، و سرزمین‌هایت را به کمک او پاکسازی کنی، و سینه‌ی بندگان را شفا بخشی، و تمام مملکت‌ها را یکی کنی؛ نزدیک آن را و دور آن را، با عزت آن را و زبردست و ذلیل آن را، شرق آن را و غرب آن را، دشت آن را و کوه آن را، چراگاه‌های آن را و بیابان‌های آن را، شمال آن را و جنوب آن را، خشکی آن را و دریای آن را، زمین‌های درشت و برآمده‌ی آن را و راه‌های سخت و دشوار آن را؛ همه را پر از عدل و داد می‌گرداند همان طور که پر از ظلم و جور و ستم شده باشد. نیز وعده دادی که او را استقرار بخشی و قدرتمند گردانی، وعده‌ی مؤمنان را محقق کنی، تا جایی که چیزی شریک تو گرفته نشود، و حقی نماند جز آن که آشکار گردد، و عدلی نماند مگر آن که درخشش نماید، [ صفحه ۳۸۶ ] لا یتخفی بشیء من الحق مخافة أحد من الخلق. اللهم صل علیه صلاة تظهر بها حجته، و توضح بها بهجته، و ترفع بها درجته، و تؤید بها سلطانه، و تعظم بها برهانه، و تشرف بها مکانه، و تعلی بها بنیانه، و تعز بها نصره، و ترفع بها قدره، و تسمی بها ذکره، و تظهر بها کلمته، و تكثر بها نصرته، و تعز بها دعوته، و تزید بها اکراما، و تجعله للمتقین اماما، و تبلغه فی هذا المكان مثل هذا الأوان، و فی کل مکان منا تحیه و سلاما، لا یبلی جدیده [و لا یفنی عدیده]. السلام علیک یا بقیة الله فی أرضه و بلادہ، و حجته علی عبادہ، السلام علیک یا خلف السلف، السلام علیک یا صاحب الشرف، السلام علیک یا حجة

المعبود، السلام علیک یا کلمة المحمود، و چیزی از حق و حقیقت را به دلیل ترس از هیچ یک از مخلوقات مجبور به پنهان کردن نشود. بارالها؛ آن طور بر او درود بفرست که حجت و دلیلش را بدین وسیله ظاهر کنی، وتر و تازگی و شادمانی‌اش را آشکار گردانی، و درجه‌اش را بالا ببری، و سلطنتش را تأیید و تقویت گردانی، و دلیل و برهانش را ارزشمند کنی. و جایگاهش را شریف گردانی، و اساس و بنیان او را بلند مرتبه کنی، و یاری او را عزیز و نیرومند بفرمایی، و ارزش او را بالا ببری، و یادش را نمودار کنی، و کلمه‌اش را آشکار گردانی. هم چنین درود تو باعث افزایش یاریش، عزت‌مندی دعوتش، افزایش کرامتش، و پیشوا شدن او برای پرهیزگاران شود. در این جا و این لحظه و در هر جای دیگری از ما به او سلام و احترامات ویژه‌ای را برسانی که جدید آن کهنه نگردد و بهره‌ی آن از بین نرود. سلام بر تو ای باقی مانده‌ی حجت‌های الهی در زمین و شهرهای آن، و حجت خدای تعالی بر بندگانش؛ سلام بر تو ای جانشین راستین گذشتگان، سلام بر تو ای صاحب شرافت، سلام بر تو ای حجت خدای شایسته‌ی پرستش، سلام بر تو ای کلمه‌ی ستوده شده، [صفحه ۳۸۷] السلام علیک یا شمس الشموس، السلام علیک یا مهدی الأرض و عین الفرض، السلام علیک یا مولای یا صاحب الزمان و العالی الشأن، السلام علیک یا خاتم الأوصیاء و ابن الأنبیاء، السلام علیک یا معز الأولیاء و مذل الأعداء، السلام علیک ایها الامام الفرید، السلام علیک ایها الامام المنتظر و الحق المشتهر، السلام علیک ایها الامام الولی المجتبی و الحق المشتبهی، السلام علیک ایها الامام المرتجی لإزالة الجور و العدوان، السلام علیک ایها الامام المبید لأهل الفسوق و الطغیان، السلام علیک ایها الامام الهادم لبیان الشرك و النفاق، و الحاصد فروع الغی و الشقاق، السلام علیک ایها المدخر لتجدید الفرائض و السنن، السلام علیک یا طامس سلام بر تو ای خورشید خورشیده‌ها، سلام بر تو ای هدایت شده و هدایت کننده‌ی اهل زمین، سلام بر تو ای چشمه‌ی دین، سلام بر تو ای مولای من و ای صاحب اختیار زمان، و ای دارای مقام و شأن والا، سلام بر تو ای پایان بخش اوصیا و جانشینان الهی، ای فرزند پیامبران؛ سلام بر تو ای عزت بخش دوستان و ذلیل کننده‌ی دشمنان؛ سلام بر تو ای امام تنها، سلام بر تو ای پیشوای مورد انتظار همگان، ای حقیقت مشهور و معروف و آشکار در بین همگان؛ سلام بر تو ای ولی و سرپرستی که با دقت انتخاب شده است، ای حقیقتی که همه، خواهش دیدارش را دارند، سلام بر تو ای پیشوایی که برای از بین بردن ستم و تجاوز و دشمنی امیدوارش هستیم؛ سلام بر تو ای امام نابودگر فاسقان و سرکشان؛ سلام بر تو ای امام ویران کننده‌ی اساس شرک و دورویی؛ ای دروکننده‌ی شاخه‌های گمراهی و بدبختی؛ سلام بر تو ای ذخیره شده برای نوسازی واجبات و مستحبات؛ سلام بر تو ای [صفحه ۳۸۸] آثار الزیغ و الأهواء، و قاطع حبال الكذب و الفتن و الافتراء، السلام علیک ایها المؤمن لاحیاء الدولة الشریفة، السلام علیک یا جامع الکلمة علی التقوی، السلام علیک یا باب الله، السلام علیک یا ثار الله، السلام علیک یا محیی معالم الدین و أهله، السلام علیک یا قاصم شوكة المعتدین، السلام علیک یا وجه الله الذی لا یهلك و لا یبلی الی یوم الدین، السلام علیک ایها السبب المتصل بین الأرض و السماء، السلام علیک یا صاحب الفتح و ناشر رایة الهدی، السلام علیک یا مؤلف شمل الصلاح و الرضا، السلام علیک یا طالب ثار الأنبیاء و أبناء الأنبیاء، و الثائر بدم المقتول بکربلاء، السلام علیک ایها المنصور علی من اعتدی، السلام علیک ایها المنتظر از بین برنده‌ی نشانه‌های انحراف و هواپرستی، و قطع کننده‌ی رشته‌های دروغ و فتنه و تهمت؛ سلام بر تو ای کسی که برای احیای دولت شریف اسلامی مورد آرزو است. سلام بر تو ای ایجاد کننده‌ی وحدت بر اساس تقوا و پرهیزکاری؛ سلام بر تو ای باب و درگاه الهی؛ سلام بر تو ای خون خدا؛ سلام بر تو ای زنده کننده‌ی نشانه‌های اصلی دین و زنده کننده‌ی دین‌داران، سلام بر تو ای در هم شکننده‌ی شکوه ظاهری تجاوزکاران؛ سلام بر تو ای وجه خدا که نه نابودی دارد و نه کهنه می‌شود؛ تا روز قیامت؛ سلام بر تو ای سبب اتصال و ارتباط بین زمین (ناسوتیان) و آسمان (عرشیان)؛ سلام بر تو ای دارنده‌ی پیروزی و برافرازنده‌ی پرچم و نشانه‌ی هدایت؛ سلام بر تو ای گردآورنده‌ی پراکندگی شایستگی و خشنودی، سلام بر تو ای کسی که خون پیامبران و پسران‌شان را طلب می‌کنی، و به خون خواهی امام حسین علیه‌السلام که در کربلا کشته شده، به قیام برمی‌خیزی؛ سلام بر تو ای کسی که در مقابله با کسانی که تجاوز کرده‌اند، یاری می‌شوی؛ سلام بر تو ای کسی که مورد انتظار

هستی [ صفحه ۳۸۹ ] المجاب اذا دعی، السلام عليك يا بقیة الخلائف، البر التقی، الباقي لازالة الجور و العدوان، السلام عليك يابن محمد المصطفى، السلام عليك يابن علي المرتضى، السلام عليك يابن فاطمة الزهراء، السلام عليك يابن خديجة الكبرى، و ابن السادة المقربين و القادة المتقين، السلام عليك يابن النجباء الأكرمين، السلام عليك يابن الأصفياء المهديين، السلام عليك يابن الهداء المهديين، السلام عليك يابن خيرة الخير، السلام عليك يابن سادة البشر، السلام عليك يابن الغطرفة الأكرمين، و الأطائب المطهرين، السلام عليك يابن البررة المنتجين، و الخضارمة الأنجين، السلام عليك يابن الحجج المنيرة، و السرج المضيئة، السلام عليك يابن الشهب و هنگامی که دعا کنی پاسخ داده می‌شوی، سلام بر تو ای باقی مانده‌ی جانشینان الهی، ای نیک مرد پرهیزکار که برای از بین بردن ستم و تجاوزگری، باقی مانده‌ای؛ سلام بر تو ای فرزند محمد مصطفی، سلام بر تو ای فرزند علی مرتضی، سلام بر تو ای فرزند فاطمه‌ی زهرا، سلام بر تو ای فرزند خدیجه بزرگ‌ترین زن زمانه‌اش، و فرزند سرورانی که مقرب درگاه ربوبی‌اند، و فرزند فرمانروایان پرهیزکار؛ سلام بر تو ای فرزند نجیبان بزرگوار، سلام بر تو ای فرزند برگزیدگان پاک، سلام بر تو ای فرزند هدایت‌گران هدایت‌شده، سلام بر تو ای فرزند خوب‌ترین خوبان، سلام بر تو ای فرزند سروران بشریت، سلام بر تو ای فرزند سروران بزرگواران، و خوبان پاکیزگان، سلام بر تو ای فرزند نیکان انتخاب‌شده، و بسیار عطاکنندگان بزرگواران و بخشندگان. سلام بر تو ای فرزند حجت‌های پرتوبخش، و چراغ‌های تابان، سلام بر تو ای فرزند ستارگان [ صفحه ۳۹۰ ] الثاقبة، السلام عليك يابن قواعد العلم، السلام عليك يابن معادن الحلم، السلام عليك يابن الكواكب الزاهرة، و النجوم الباهرة، السلام عليك يابن الشمس الطالعة، السلام عليك يابن الأقمار الساطعة، السلام عليك يابن السبل الواضحة، و الأعلام اللائحة، السلام عليك يابن السنن المشهورة، السلام عليك يابن المعالم الماثورة، السلام عليك يابن الشواهد المشهودة، و المعجزات الموجودة، السلام عليك يابن الصراط المستقيم، و النبا العظيم، السلام عليك يابن الآيات البيّنات، و الدلائل الظاهرات، السلام عليك يابن البراهين الواضحات، السلام عليك يابن الحجج البالغات، و النعم السابغات، السلام عليك يابن طه و المحكمات، و يس درخشان، سلام بر تو ای فرزند پایه‌ها و ارکان دانش حقیقی، سلام بر تو ای فرزند معدن‌های حلم و بردباری، سلام بر تو ای فرزند کوكب‌های درخشنده و ستارگان زیبا و نورانی، سلام بر تو ای فرزند خورشیدهای آشکار شده‌ی تابان، سلام بر تو ای فرزند ماه‌های تابنده، سلام بر تو ای فرزند راه‌های آشکار، و نشانه‌های هویدا، سلام بر تو ای فرزند سنت‌های مشهور، و زبازند، سلام بر تو ای فرزند نشانه‌های به جای مانده از گذشتگان، سلام بر تو ای فرزند شاهدان گواهی‌شده، و معجزاتی که هنوز موجودند، سلام بر تو ای فرزند راه راست، و خبر بزرگ، سلام بر تو ای فرزند نشانه‌ها و آیه‌های روشن و دلیل‌های آشکار و هویدا، سلام بر تو ای فرزند برهان‌های نمایان، سلام بر تو ای فرزند حجت‌ها و دلیل‌های رسا، و نعمت‌های فراوان و فراگیر، سلام بر تو ای فرزند طه و آیات محکم الهی، و یاسین [ صفحه ۳۹۱ ] و الذاریات، و الطور و العاديات، السلام عليك يابن من دنی قتل فکان قاب قوسین أو أدنی، و اقترب من العلی الأعلى. لیت شعری أين استقرت بك النوی، أو أنت بوادی طوی، عزیز علی أن أرى الخلق و لا تری، و لا یسمع لك حسیس و لا- نجوی، عزیز علی أن یری الخلق و لا- تری، عزیز علی أن تحیط بك الأعداء، بنفسی أنت من مغیب ما غاب عنا، بنفسی أنت من نازح ما نزع عنا و نحن نقول، الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله أجمعین. و ذاریات، و طور و عاديات، سلام بر تو ای فرزند کسی که آن قدر نزدیک شد که نزدیکیش با خداوند هم چون دو طرف کمان یا کم‌تر از آن بود، و به خداوند بلند مرتبه‌ی و الامقام (از جهت معنوی) نزدیک شد؛ ای کاش می‌دانستم در کجا استقرار یافته‌ای، آیا در وادی طوا هستی؟! چه قدر برایم سخت و تحملش دشوار است که مردم را ببینم ولی تو - محبوبم - را نبینم؛ و حتی هیچ صدای پنهان و صحبت آرامی نیز از تو نشنوم؛ برای من سنگین است که مردم و مخلوقات دیده شوند ولی تو دیده نشوی؛ برای من سنگین است که دشمنان تو را احاطه کرده باشند. جانم فدایت ای پنهان شده‌ای که در واقع از ما پنهان نیستی جانم فدایت، ای دوری که در واقع از ما جدا نیستی؛ و ما می‌گوییم: ستایش به خدا، پروردگار هستی، اختصاص دارد؛ و خدا درودی پیوسته بر محمد و تمام خاندانش

نثار فرماید. آن گاه دو دست خود را به سوی آسمان بلند نموده و می‌گویی: اللهم أنت كاشف الكرب و البلوی، و اليك نشكو غيبه امامنا، و ابن بنت نبينا. اللهم فاملاً به الأرض عدلاً و قسطاً، كما بارالها؛ تو برطرف کننده‌ی اندوه و بلا و مصیبت‌ها هستی؛ از پنهانی و غیبت امامان به تو شکایت می‌کنیم؛ همو که فرزند دختر پیغمبرمان است. بارالها؛ (از تو می‌خواهیم که) زمین را همان گونه که پر از ستم‌های آشکار و پنهان است، پر [ صفحه ۳۹۲ ] ملتت ظلماً و جوراً. اللهم صل علی محمد و أهل بینه، و أرنا سیدنا و صاحبنا و امامنا و مولانا صاحب الزمان، و ملجأً أهل عصرنا، و منجاً أهل دهرنا، ظاهر المقالئه، واضح الدلاله، هادیا من الضلاله، منقذا من الجهاله، و أظهر معالمه، و ثبت قواعده، و أعز نصره، و أطل عمره، و أبسط جاهه، و أحي أمره، و أظهر نوره، و قرب بعده، و أنجز وعده، و أوف عهده، و زين الأرض بطول بقاءه، و دوام ملكه، و علو ارتقائه و ارتفاعه، و أنر مشاهده، و ثبت قواعده، و عظم برهانه، و أمد سلطانه، و أعل مكانه، و قو أركانه، و أرنا وجهه، و أوضح بهجته، و ارفع درجته، و أظهر كلمته، و أعز دعوته، و أعطه سؤله، و بلغه یا رب مأموله، و شرف مقامه، و عظم اكرامه، و أعز به المؤمنین، از عدل و داد کنی و این کار را به وسیله‌ی او به انجام برسانی. بارالها؛ بر محمد و اهل بیت او درودی پیوسته نثار کن؛ و آقای ما، صاحب اختیار ما، پیشوای خوب ما، مولای ما، صاحب زمان ما، پناه مردم و موجودات روزگار ما، نجات‌بخش مخلوقات زمانه‌ی ما را به ما بنمایان؛ با گفتاری آشکار و دلایلی روشن، و هدایت‌گری از گمراهی‌ها، و نجات‌بخشی از نادانی‌ها؛ و دستورات و نشانه‌هایش را آشکار ساز، پایه‌هایش را محکم گردان، یاریش را با عزت و نیرومند گردان، دوران زندگانش را طولانی فرما، اعتبار و مقامش را گسترش بده، امر ولایتش را زنده کن، روشنی و نورش را ظاهر کن، دوریش را نزدیک فرما، وعده‌اش را جامه‌ی عمل بپوشان و به عهد و پیمان او وفا کن، و زمین را به واسطه‌ی حضور و باقی ماندن طولانیش و پایداری حکومت و دولتش، و بلندی و بلندمرتبه‌ی اش مزین فرما. مکان‌های حضورش را نورباران کن، پایه‌های حکومتش را محکم و پایدار فرما، دلیل و برهان او را مورد تعظیم قرار بده، سلطنتش را امتداد بده، جایگاهش را رفیع و والا- کن، ارکان حکومتش را قوی کن، روی مبارکش را به ما بنمایان، تر و تازگی و شادمانی‌اش را آشکار ساز، درجه و رتبه‌اش را بالا- ببر، کلمه‌ی او را آشکار کن، فراخوانی او را عزت‌مند گردان. خواسته‌هایش را به او عطا کن، ای پروردگار من؛ به آرزوهایش به طور کامل برسان، مقام و منزلتش را شرافتمند کن، و گرامی داشت او را عظیم گردان، مؤمنان را به وسیله‌ی او عزت‌مند کن [ صفحه ۳۹۳ ] و أحي به سنن المرسلین، و أذل به المنافقین، و أهلك به الجبارین، و اكفه بغی الحاسدین، و أعذه من شر الكائدين، و ازجر عنه اراده الظالمین، و أیده بجنود من الملائكه مسومین، و سلطه علی أعداء دینك أجمعین، و أقصم به كل جبار عنید، و أحمده بسیفه كل نار وقید، و أنفذ حكمه فی كل مكان، و أقم بسلطانه كل سلطان، و أقمع به عبده الأوثان، و شرف به أهل القرآن و الايمان، و أظهره علی كل الأديان، و أكبت من عاداه، و أذل من ناواه، و استأصل من جحد حقه، و أنكر صدقه، و استهان بأمره، و أراد اخماد ذكره، و سعی فی اطفاء نوره. اللهم نور بنوره كل ظلمه، و اكشف به كل غمه، و قدم أمامه الرعب، و ثبت به القلب، و أقم به نصره الحرب، سنت‌های رسولان را به وسیله‌ی او زنده کن، منافقان را به وسیله‌ی او خوار ساز، زورگویان را به وسیله‌ی او هلاک کن، و او را از ستم حسودان کفایت کن، و او را از شر حيله گران پناه بده، اراده و تصمیم ستمکاران را از او دور کن، با سپاه‌یانی از فرشتگانی که علامت دارند یاریش کن، و بر تمامی دشمنان دینت او را چیره و مسلط فرما. هر کسی را که زورگوی عنادپیشه است به واسطه‌ی آن حضرت نابود کن، هر آتش افروخته‌ای را با شمشیر او خاموش کن، دستورش را در تمام جاها نافذ گردان و عملی کن؛ با پادشاهی او، هر سلطنتی را ایجاد کن، بت پرستان را به واسطه‌ی او نابود کن، و اهل قرآن و ایمان را با او شریف گردان، و او را بر تمام دین‌ها چیره گردان و نمودار کن؛ و تمام دشمنانش را بیچاره و رسوا کن، و هر که او را هدف بگیرد و قصد سوء کند خوار گردان، و هر کس حق او را انکار کرد مستأصل و درمانده گردان، و هر کس منکر صداقت او شد یا دستورش را ضعیف و کوچک به حساب آورد، و در فکر از بین بردن یادش باشد، و در جهت خاموشی نورش تلاش کند را وامانده و بدبخت گردان. بارالها؛ با نور و روشنی او هر تاریکی را به روشنی بدل کن، و هر غم و اندوهی را برطرف



گردان، و پیشاپیش او، رعب و وحشت را بفرست؛ دل و قلب مؤمنان را به وسیله‌ی او محکم و پایدار گردان، و پیروزی در جنگ را به او برپا دار؛ [ صفحه ۳۹۴ ] و اجعله القائم المؤمل، و الوصى المفضل، و الامام المنتظر، و العدل المختبر، و املاً به الأرض عدلاً و قسطاً، كما ملئت جوراً و ظلماً، و أعنه على ما وليته و استخلفته و استرعيته، حتى يجرى حكمه على كل حكم، و يهدى بحقه كل ضلاله، و احرسه اللهم بعينك التي لا تنام، و اكنفه بركنك الذي لا يرام، و أعزه بعزك الذي لا يضام، و اجعلنى يا الهى من عدده و مدده، و أنصاره و أعوانه و أركانها و أشياعه و أتباعه، و أذقنى طعم فرحته، و ألبسنى ثوب بهجته، و أحضرنى معه لبيعته، و تأكيد عقده بين الركن و المقام عند بيتك الحرام، و وفقنى يا رب للقيام بطاعته، و المثوى فى خدمته، و المكث فى دولته، و اجتناب معصيته، فان توفيتنى اللهم قبل ذلك، فاجعلنى يا و او را همان قيام کننده‌ای که همه آرزویش را دارند، و برترین وصی و جانشینان و به عنوان پیشوای مورد انتظار و عدالت‌مند امتحان پس داده، قرارش بده، و به وسیله‌ی او زمین را - که پر از ستم‌های آشکار و پنهان است - پر از عدل و داد گردان؛ و در مورد انجام چیزهایی که سرپرستی و جانشینی و رعایتش را به او واگذار نموده‌ای یاری کن تا به انجام برساند، و در نتیجه حکم و حکومت او بر هر دستوری فایق آید، و با حقیقتش هر گمراهی را هدایت فرماید. بارالها؛ با آن دیدهای همیشه بیدارت که خواب برایش مفهوم و معنا ندارد، او را حراست و نگهبانی کن؛ او را در کنف رکن رکن و محکم خود که شکسته نمی‌شود در آور؛ با عزت پایدارت که چیزی بر آن چیره نشود، عزت‌مندش کن. مرا نیز - ای خدای من؛ - از جمله‌ی لشکریان و در شمار یاران او، و جزو انصار و کمک‌رسانان جبهه‌اش و سرداران سپاهش و شیعیان و دنباله‌روان او قرار بده. و طعم شادی و سرور او را به من بچشان، و لباس طراوت بهجتش را به من بپوشان، و مرا به حضورش برسان، تا در بین رکن و مقام و در کنار خانه‌ی محترمت نزد او باشم و با او بیعت کنم و پیمانی را که با او بستم بر آن تأکید و رزم. بار پروردگارا؛ مرا توفیق بده برای انجام فرمان او، و منزل گرفتن در خدمت او، و درنگ کردن و ماندن در دولت او، و دوری گزیدن از نافرمانی او. خدایا؛ اگر پیش از تشکیل حکومت او مرا میراندی، از کسانی قرار ده - ای [ صفحه ۳۹۵ ] رب فی من یکر فی رجعته، و یملک فی دولته، و یتمکن فی آیامه، و یستظل تحت أعلامه، و یحشر فی زمرة، و تقر عینه برؤيته، بفضلك و احسانك، و کرمك و امتنانك، انک ذو الفضل العظیم، و المن القديم، و الاحسان الکریم. پروردگار من؛ - که در زمان بازگشت او باز می‌گردند، و در دولت او فرمانروا می‌شوند، و در ایام حکومت او قدرتمند می‌شوند، و در زیر پرچم‌های او در می‌آیند، و در زمره‌ی او محشور می‌شوند، و چشم‌شان به دیدارش روشن می‌شود. این همه را با فضل و احسان و کرامت و منت‌بخشی خودت انجام بده. راستی، تو دارای فضل با عظمت، منت دیرینه، و نیکویی و احسان بزرگوارانه هستی. سپس دوازده رکعت نماز (شش نماز دو رکعتی)، در همان جایی که هستی به جا می‌آوری، و در آن هر سوره‌ای که خواسته باشی قرائت نموده و ثوابش را به آن حضرت ارواحنا فداه هدیه می‌کنی. و پس از سلام هر دو رکعت نماز، تسبیح حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام را انجام داده، سپس می‌گویی: اللهم أنت السلام و منک السلام، و الیک یرعود السلام، حینا ربنا منک بالسلام. اللهم ان هذه الركعات هدیة منی الی ولیک و ابن ولیک و ابن أولیائک، الامام بن الأئمة، الخلف الصالح، الحجة صاحب الزمان، فصل علی محمد و آل محمد، و بلغه ایاها، و أعطنی أفضل أملی و رجائی فیک و فی رسولک، بارالها؛ تو، سلام هستی، و سلام و سلامتی، تنها از توست، و سلام به سوی تو برمی‌گردد؛ پروردگار ما؛ سلامی از خودت، به ما هدیه کن. بارالها؛ این چند رکعت نماز، هدیه‌ای از جانب من به ولی و دوست تو و فرزند ولایت و فرزند اولیای راستین است؛ همان پیشوایی که فرزند پیشوایان دین است، جانشین شایسته، حضرت حجت و صاحب زمانه می‌باشد. پس، بر محمد و آل محمد درود بفرست؛ و این نمازها را به آن حضرت برسان؛ و به من نیز برترین آرزو و امیدم به تو و رسالت و امام زمان؛ را عطا کن؛ [ صفحه ۳۹۶ ] صلواتک علیه و علی آله أجمعین و فیه. [ ۲۶۸ ]. درودهای بی‌کران تو بر حضرت رسول و تمام آل او نثار باد. سید بزرگوار جناب سید بن طاووس رحمه الله می‌فرماید: پس از نماز، دعای مشهوری را که در زمان غیبت حضرت قائم ارواحنا فداه خوانده می‌شود، بخوان.

## توسل به امام هادی و امام عسکری

### نماز امام هادی

نماز امام هادی علیه‌السلام دو رکعت است: در رکعت اول سوره‌ی حمد و «یس» و در رکعت دوم سوره‌ی حمد و «الرحمن» خوانده می‌شود. دعای آن حضرت این گونه است: یا بار یا وصول یا شاهد کل غائب و یا قریب غیر بعید و یا غالب غیر مغلوب و یا من لا يعلم کیف هو الا هو یا من لا تبلغ قدرته أسألك. اللهم باسمک المکنون المخزون المکتوم عن شئت الطاهر المطهر المقدس النور التام الحی القیوم العظیم نور السماوات و نور الأرضین عالم الغیب و الشهادة الکبیر المتعال العظیم صل علی محمد و آل محمد.

### دعای قنوت امام هادی

دعای قنوت امام هادی علیه‌السلام از این قرار است: اللهم منا هل کراماتک بجزیل عطیاتک مترعة، و أبواب مناجاتک لمن أمک مشرعة، و عطف لحناتک لمن ضرع الیک غیر منقطعة، و قد الجم الحذار، و اشد الاضطرار، و عجز عن الاضطبار أهل الانتظار. و أنت اللهم بالمرصد من المکار، و غیر مهمل مع الامهال، و اللانذ بک آمن، و الراغب [صفحه ۳۹۷] الیک غانم، و القاصد. اللهم لبابک سالم. اللهم فعاجل من قد امتز فی طغیانہ، و استمر علی جهالته لعقباه فی کفرانه، و أطمعه حلمک عنه فی نیل ارادته، فهو يتسرع الی أولیائک بمکارهه، و یواصلهم بقبائح مراصده، و یقصدهم فی مظانهم بأذیته. اللهم اکشف العذاب عن المؤمنین، و ابعثه جهره علی الظالمین. اللهم اکف العذاب عن المستجیرین، و اصبیه علی المغیرین. اللهم بادر عصبه الحق بالعون، و بادر أعوان الظلم بالقصم. اللهم أسعدنا بالشکر، و امنحنا النصر، و أعدنا من سوء البدار و العاقبه و الختر. [۲۶۹]. بارالها! چشمه‌های کرامت و بزرگواری تو، با بخشش‌های شایانت پرآب است؛ درهای مناجات و رازگویی تو، برای هر کسی که قصد دیدارت را داشته باشد باز است؛ نگاه‌های مهربانانه‌ات پیوسته به کسانی که در نهایت خواری و فروتنی به درگاہت روی آورده‌اند می‌رسد؛ این در حالی است که ترس و هراس به نهایت و اضطرار و سردرگمی و بیچارگی شدید گشته، و منتظران نیز از صبر بیش‌تر ناتوان شده‌اند. خدایا! تو در کمین‌گاه حیلہ گران هستی، و با وجود مهلت‌هایی که می‌دهی ولی کار را رها نکرده‌ای؛ تنها، هر کس به تو تکیه کند در آرامش و امنیت است، و هر کس مشتاق تو باشد بهره‌مند است. و تنها هر کس - خدایا - به قصد رسیدن به درگاہت حرکت کند، سالم می‌ماند. بارالها! مجازات را زودتر به کسانی برسان که سرکشی را به نهایت [صفحه ۳۹۸] رسانیده و از بس ناسپاسی کرده پیوسته نسبت به سرانجام خود در نادانی و بی‌خبری به سر می‌برد، و بردباری تو، موجب طمع او نسبت به پیگیری مقاصدش شده است و بدین جهت به سرعت نسبت به دوستان و اولیای تو بدی می‌کند، و دام‌های زشت خود را پیوسته در راه‌شان قرار می‌دهد، و پیوسته در کمین است تا آزارشان دهد. خداوندا! عذاب و کیفر خود را از مؤمنان برطرف کن و به صورت آشکار آن را بر ستمگران برانگیز. بارالها! عذابت را از کسانی که به تو پناه آورده‌اند باز دار، و بر سر تغییردهندگان بریز. خدایا! با سپاسگزاریت ما را خوشبخت گردان، و پیروزی را نصیب ما کن، و از بدی‌های شتابان، و بدی عاقبت، و فریفته شدن در امان دار. [۲۷۰].

### توسل به امام هادی

اگر در شدائد سختی که راه چاره را گم کرده‌اید، از جمله مشکلاتی که از اختلاف بین نزدیکان فامیل یا کار و کسب پیش می‌آید که در صورت ادامه جمع متلاشی می‌گردد، بایستی به اهل بیت علیهم‌السلام متوسل شد. فرموده‌اند: اگر دچار بدخلقی، بدرفتاری یا ابتلا به فرزند، شوهر، خواهر، برادر، همسر و شریک دیگری در زندگی شدید و پند و نصیحت کارگر نیفتاد و جز رنج و غصه نصیبی نداشتید، هنگام صبح ۱۱۰ صلوات به امام هادی علیه‌السلام هدیه کنید و ظهر هم تکرار نمایید. هم چنین بعد از مغرب ۱۳۰

مرتب صلوات بفرستید و هدیه نمایید. نیمه‌ی شب - که همه در خواب بودند - وضو گرفته، زیر آسمان بعد از دو رکعت نماز حاجت، [ صفحه ۳۹۹ ] دعای توسل به امام هادی علیه‌السلام بخوانید، کف دست‌ها را به سوی زمین و پشت دست‌ها را رو به آسمان باشد، با حال پریشان ۲۹۰ مرتبه بگویید: «یا اباالحسن علی بن محمد ادرکنی» و هدایت او را که گرفتار ناپسندی شده است از ذهن بگذرانید. [ ۲۷۱ ] .

### نماز امام حسن عسکری

نماز امام حسن عسکری علیه‌السلام چهار رکعت است: در دو رکعت اول بعد از حمد پانزده مرتبه سوره‌ی «اذا زلزلت» در دو رکعت دوم بعد از حمد پانزده مرتبه سوره‌ی توحید خوانده شود و دعای آن حضرت این گونه است: اللهم انی أسألك بأن لك الحمد لا اله الا أنت البدیء قبل كل شیء و أنت الحی القيوم و لا اله الا أنت الذی لا یذلک شیء و أنت کل یوم فی شأن لا اله الا أنت خالق ما یرى و ما لا- یرى العالم بكل شیء بغير تعلیم أسألك باللائك و نعمائك بأنک الله الرب الواحد لا اله الا أنت الرحمن الرحیم و أسألك بأنک أنت الله لا اله الا أنت الوتر الفرد الأحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد و أسألك بأنک الله لا اله الا أنت اللطیف الخیر القائم علی کل نفس بما کسبت الرقیب الحفیظو أسألك بأنک الله الأول قبل كل شیء و الآخر بعد كل شیء و الباطن دون كل شیء الضار النافع الحکیم العلیم. و أسألك بأنک أنت الله لا اله الا أنت الحی القيوم الباعث الوارث الحنان المنان بدیع السماوات و الأرض ذوالجلال و الاکرام و ذوالطول و ذوالعزّة و ذوالسلطان لا اله الا أنت أحطت بكل شیء علما و أحصیت کل شیء عددا صل علی محمد و آل محمد. اللهم صل و سلم و زد و بارک علی الإمامین الهمامین، السیدین السنّین، الفاضلین الکاملین، الباذلین العادلین، العالمین العاملین، [ صفحه ۴۰۰ ] الأورعین الأظهرین، النورین النیرین، و الشمسین القمرین، الکوکبین الأسعدین، وارثی المشعرین، و أهلی الحرمین، کهنی التقی، غوثی الوری، بدری الدجی، طودی النهی، علمی الهدی، المدفونین بسر من رأی، کاشفی البلوی و المحن، صاحبی الجود و المنن، الإمامین بالحق أبی الحسن علی بن محمد التقی و أبی محمد الحسن (صلوات الله و سلامه علیهما). الصلاة و السلام علیکما یا أباالحسن و یا أبا محمد، و یا علی بن محمد و یا حسن بن علی، أیها النقی الهادی و أیها الزکی العسکری، یا بنی رسول الله، یا بنی أمیرالمؤمنین، یا حجتی الله علی الخلق أجمعین، یا سیدنا و مولینا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بکما الی الله، و قدمنا کما بین یدی حاجاتنا فی الدنیا و الآخرة، یا وجیهین عندالله، إشفعا لنا عندالله بحقکما و بحق جدکما و بحق آبائکما الطاهرین. [ ۲۷۲ ] .

### دعای قنوت امام عسکری

امام حسن عسکری علیه‌السلام در قنوت خود این دعا را می‌خواندند؛ هنگامی که مردم قم از موسی بن بغا به آن حضرت شکایت کردند، حضرتش دستور فرمود که این دعا را در قنوت بخوانند: [ ۲۷۳ ] . [ صفحه ۴۰۲ ] ألحمد لله شکرا لنعمائه، و استدعاء لمزیده، و استخلاصا له و به دون غیره، و عیادا به من کفرانه و الالحاد فی عظمته و کبریائه، حمد من یعلم أن ما به من نعمائه فمن عند ربه، و ما مسه من عقوبته فبسوء جنایة یده، و صلی الله علی محمد عبده و رسوله، و خیرته من خلقه، و ذریعة المؤمنین الی رحمته، و آله الطاهرین و لاهة أمره. اللهم انک ندبت الی فضلک و أمرت بدعائک، و ضمنت الإجابة لعبادک، و لم تخیب من فرع الیک برغبته و قصد الیک بحاجته، و لم ترجع ید طالبة صفرا من عطائک، و لا خائبة من نحل هباتک و ای راحل رحل إلیک فلم یجدک قریبا، أو وافد وفد علیک فاقتطعته عوائق الرد دونک، بل ای محترف من فضلک لم یمهه فیض جودک، و ای مستنبط لمزیدک أكدی دون استماحة سجال عطیتک. اللهم و قد قصدت إلیک برغبتی، و قرعت باب فضلک ید مسألتی، و ناجاک بخشوع الاستکانة قلبی، و وجدتک خیر شفیع لی الیک، و قد علمت ما یحدث من طلبتی قبل أن یخطر بفقری، أو یقع فی خلدی. [ صفحه ۴۰۳ ] فصل اللهم

دعائى إياك يا جابتي، و اشفع مسألتي بنجح طلبتي. اللهم و قد شملنا زيغ الفتن، و استولت علينا غشوة الحيرة، و قارعنا الذل و الصغار، و حكم علينا غير المأمونين فى دينك، و ابتز امورنا معادن الاين ممن عطل حكمك، و سعى فى إتلاف عبادك و افساد بلادك. اللهم و قد عاد فيثنا دولة بعد القسمة، و إمارتنا غلبة بعد المشورة، و عدنا ميراثا بعد الاختيار للأمة فاشترت الملاهى و المعازف بسهم اليتيم و الأرملة، و حكم فى أبطار المؤمنين أهل الذمة، و ولى القيام بأموهم فاسق كل قبيلة، فلا ذائد يذودهم عن هلكة، و لا راع ينظر إليهم بعين الرحمة، و لا ذو شفقه يشبع الكبد الحرى من مسغبة، فهم اولو ضرع بدار مضيعة، و اسراء مسكنة، و خلفاء كآبة و ذلة. اللهم و قد استحصد زرع الباطل، و بلغ نهايته، و استحكم عموده، و استجمع طريده، و خذرف وليده، و بسق فرعه، و ضرب بجرانه. اللهم فأتح له من الحق يدا حاصدة تصدع قائمة، و تهشم سوقه، و تجب سنامه، و تجدع مراغمه، ليستخفى الباطل بقيق صورته، و يظهر الحق بحسن حليته. اللهم و لا تدع للجور دعامة الا قصمتها، و لا جنه إلا هتكنتها، و لا كلمة مجتمعة الا فرقته، و لا سرية ثقل الا خففتها، و لا قائمة علو إلا حططتها، و لا رافعة علم إلا نكستها و لا خضراء إلا أبرتها. اللهم فكور شمس و حط نوره، و اطمس ذكره، و ارم بالحق رأسه، و فض جيوشه، و اربع قلوب أهله. اللهم و لا تدع منه بقية الا أفنيت و لا بنية الا سويت و لا حلقة الا قصمت و لا سلاحا الا أكلت و لا حدا الا فللت و لا كراعا الا اجتحت و لا حامله علم الا نكست. اللهم و أرنأ أنصاره عبايد بعد الالفه، و شتى بعد اجتماع الكلمة، و مقنعى الرؤوس بعد الظهور على الأمة، و أسفرلنا عن نهار العدل و أرنأه [ صفحه ۴۰۴ ] سرمد لا ظلمة فيه و نورا لا- شوب معه و أهطل علينا ناشتته و أنزل علينا بركته، و أدل له ممن ناواه و انصره على من عاداه. اللهم و أظهر الحق و أصبح به فى غسق الظلم و بهم الحيرة. اللهم و أحي به القلوب الميتة و اجمع به الأهواء المتفرقة و الآراء المختلفة و أقم به الحدود المعطلة و الأحكام المهملة و أشبع به الخماص الساغبة و أرح به الأبدان اللاعبة المتعبة كما الهجتنا بذكره و أخطرت ببالنا دعاءك له و وفقتنا للدعاء اليه و حياشأ أهل الغفلة عنه و أسكنت فى قلوبنا محبته و الطمع فيه و حسن الظن بك لإقامة مراسمه. اللهم فأت لنا منه على أحسن يقين يا محقق الظنون الحسنه و يا مصدق الآمال المبطنة. اللهم و أكذب به المتألين عليك فيه و اخلف به ظنون القانطين من رحمتك و الآيسين منه. اللهم اجعلنا سببا من أسبابه و علما من أعلامه و معقلا من معاقله و نضر و جوهنا بتحليلته و أكرمنا بنصرته و اجعل فينا خيرا تظهرنا له به و لا تشمت بنا حاسدى النعم و المتربصين بنا حلول الندم و نزول المثل فقد ترى يا رب برائة ساحتنا و خلو ذرعنا من الاضمار لهم على إحنه، و التمنى لهم وقوع جائحة و ما تنازل من تحصينهم بالعافية و ما أضبوا لنا من انتهاز الفرصة و طلب الوثوب بنا عند الغفلة. اللهم و قد عرفتنا من أنفسنا و بصرتنا من عيوبنا خلالا نخشى أن تقعد بنا عن اشتهار إجابتك و أنت المتفضل على غير المستحقين و المبتدئ بالإحسان غير السائلين فأت لنا من أمرنا على حسب كرمك و جودك و فضلك و امتنانك انك تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد انا اليك راغبون من جميع ذنوبنا تائبون. اللهم و الداعى اليك و القائم بالقسط من عبادك الفقير الى رحمتك المحتاج الى معونتك على طاعتك إذ ابتدأته بنعمتك و ألبسته أثواب [ صفحه ۴۰۵ ] كرامتك و ألقيت عليه محبة طاعتك و ثبت و طأته فى القلوب من محبتك و وفقته للقيام بما أغمض فيه أهل زمانه من أمرك و جعلته مفرعا لمظلوم عبادك و ناصر لمن لا يجد ناصرا غيرك و مجددا لما عطل من أحكام كتابك و مشيدا لما رد من أعلام دينك و سنن نبيك عليه و آله سلامك و صلواتك و رحمتك و بركاتك. فاجعله اللهم فى حصانه من بأس المعتدين و أشرق به القلوب المختلفة من بغاة الدين و بلغ به أفضل ما بلغت به القانمين بقسطك من أتباع النبيين. اللهم و أذل به من لم تسهم له فى الرجوع الى محبتك و من نصب له العداوة و ارم بحجرك الدماغ من أراد التاليب على دينك بإذلاله و تشتيت أمره و اغضب لمن لا تره له و لا طائله و عادى الأقربين و الأبعدين فيك منا منك عليه لا- منا منه عليك. اللهم فكما نصب نفسه غرضا فيك للأبعدين و جاد ببذل مهجته لك فى الذب عن حريم المؤمنين و رد شر بغاة المرتدين المريبين حتى أخفى ما كان جهر به من المعاصى و أبدأ ما كان نبذه العلماء وراء ظهورهم مما أخذت ميثاقهم على أن يبينوه للناس و لا يكتموه و دعا الى افرادك بالطاعة و ألا يجعل لك شريكا من خلقك يعلو أمره على أمرك مع ما يتجرعه فيك من مرارات الغيظ الجارحة بحواس [بمواسى خ] القلوب و ما يعتوره من الغموم و يفرع عليه من أحداث الخطوب

و یشرق به من الغصص التي لا تبتلعها الحلوق و لا تحنوا عليها الضلوع عند نظره إلى أمر من أمرک و لا تناله يده بتغييره و رده الى محبتک. فاشدد اللهم أزره بنصرک و أطل باعه فيما قصر عنه من اطراد الراعين في حماک وزده في قوته بسطةً من تأييدک و لا توحشنا من انسه و لا تخترمه دون أمله من الصلاح الفاشی في أهل ملته و العدل الظاهر في أمته. [ صفحه ۴۰۶ ] اللهم و شرف بما استقبل به من القيام بأمرک لدى موقف الحساب مقامه و سر نبيک محمدا صلواتک عليه و آله برؤيته و من تبعه على دعوته، و أجزل له على ما وأيته قائما به من أمرک ثوابه و ابن قرب دنوه منک في حياته و ارحم استکانتنا من بعده و استخذاءنا لمن کنا نقمعه به إذا فقدتنا وجهه و بسطت أيدي من کنا نبسط أيدينا عليه لنرده عن معصيته و افتراقنا بعد الألفه و الإجماع تحت ظل کنفه و تلهفنا عند الفوت على ما أقعدتنا عنه من نصرته و طلبنا من القيام بحق ما لا سبيل لنا الى رجعتہ. و اجعله اللهم في أمن مما يشفق عليه منه، ورد عنه من سهام المكائد ما يوجهه أهل الشنثان اليه و الي شرکائه في أمره و معاونيه على طاعة ربه الذين جعلتهم سلاحه و حصنه و مفزعه و أنسه الذين سلوا عن الأهل و الأولاد و جفوا الوطن و عطلوا الوثير من المهادر و رفضوا تجاراتهم و أضروا بمعایشهم و فقدوا في أندیتهم بغير غيبه عن مصرهم و خاللوا البعيد ممن عاضدهم على أمرهم و قلوا القريب ممن صد عن وجهتهم فائتلفوا بعد التدابر و التقاطع في دهرهم و قطعوا الأسباب المتصلة بعاجل حطام الدنيا. فاجعلهم اللهم في أمن حرزک و ظل کنفک و رد عنهم بأس من قصد إليهم بالعداوة من عبادک و أجزل لهم على دعوتهم من کفایتک و معونتک و أمدهم بتأييدک و نصرک و أزهق بحقهم باطل من أراد إطفاء نورک. اللهم و املاً بهم کل افق من الآفاق و قطر من الأقطار قسطا و عدلا و مرحمةً و فضلا و اشکرهم على حسب کرمک و جودک و ما مننت به على القائمين بالقسط من عبادک و ادخرت لهم من ثوابک ما يرفع لهم به الدرجات انک تفعل ما تشاء و تحکم ما تريد. [ ۲۷۴ ] . [ صفحه ۴۰۷ ] سپاس و ستایش سزاوار خداوند است، از جهت شکرگزاری نعمت‌هایش، و درخواست فزون آن، و طلب رهایی به سبب آن نه غیر آن، و پناه بردن به سبب آن از ناسپاسی او و انکار عظمت و کبریایی‌اش. ستایش کسی که می‌داند هر نعمتی دارد از پروردگارش است، و هر بدبختی و مجازاتی که به او رسیده است از جنایت بدکاری‌های خودش است. خدا، بر محمد که بنده و فرستاده‌ی اوست، و برگزیده‌ی الهی از بین مخلوقات می‌باشد، و وسیله‌ی مؤمنان برای رسیدن به رحمت خداوند می‌باشد - و نیز بر آل آن حضرت، درود پیوسته فرستد؛ خاندان پاکي که امر و فرمان الهی را عهده دارند. بارالها! به راستی که تو، تشویق به فضل و احسانت کردی، و دستور دادی تو را بخوانند، و پاسخ مثبت خود را برای بندگانی که دعا کنند تضمین نمودی؛ اگر کسی با اشتیاق خود به تو پناه آورد و برای برآورده شدن حاجت خویش به درگاه تو روی آورد او را ناامید نمی‌کنی؛ دستی را که به درخواست به سویت آمده است، خالی از بخشش و عطای خود بر نمی‌گردانی، و از هدیه‌های خوب محروم نمی‌گردانی، تا به حال، کدام کوچ‌کننده‌ای به سوی تو آمده است و تو را نزدیک نیافته است؟ یا کدام میهمانی نزدت آمده او را رد کرده و پذیرایی ننموده‌ای؟ بلکه کدام کسی است که فضل تو را کاوش کند و از سرچشمه‌ی جود و بخشش تو سیراب نگردد؟ و کدام کسی است که در جستجوی فزونی از جانب تو باشد، دست خالی از بهره‌های تو برگردد؟ بارالها! و من با شوق و علاقه‌ای وصف‌ناپذیر، به قصد حضرت تو آمدم؛ و با دست خواهش خود، درگاه فضل و فزون بخش تو را کوبیدم؛ و قلبم در نهایت بیچارگی و خاشعانه به مناجات و رازگویی با تو پرداخته است؛ و تو را بهترین واسطه‌ی خود برای شفاعت به سوی [ صفحه ۴۰۸ ] تو یافتم؛ و به خوبی می‌دانم که خواسته‌های نو و تازه‌ام را، پیش از آن که از اندیشه‌ی من بگذرد، یا در روان من بیفتد؛ می‌دانستی. پس خداوندا دعایم را به اجابت برسان، و درخواستم را به دست‌یابی به خواشتم برآورده ساز. بارالها! فتنه‌های گمراه‌کننده، ما را در بر گرفته است؛ و فرو رفتن در حیرت و سردرگمی بر ما چیره شده است؛ و خواری و کوچکی، ما را درهم کوبیده است؛ و کسانی که امین دین تو نیستند، حاکم بر ما شده‌اند؛ و امور ما به دست افرادی از معدن‌های ابنه افتاده از کسانی که تعطیل‌کننده‌ی دستورات تو، و تلاش‌گر در جهت تلف کردن و نفله کردن بندگان تو، و خراب کردن و به فساد کشیدن شهرهای تو هستند. خدایا! پس از این که غنیمت ما را بعد از تقسیم میان خود مایه‌ی چیرگی و استیلای خویش قرار دادند؛ و پس

از آن که ریاست حکومت را به ما دادی، آن را بر اساس مشورت خود به کسی دیگر دادند؛ و پس از آن که برگزیده‌ی الهی بودیم به عنوان ارث آنها شدیم. بدین سان، وسایل لهو و لعب و خوشگذرانی با پول و نصیب یتیمان و بیوه‌زنان از بیت‌المال خریداری شد، و اهل ذمه، حاکم و فرمانروای مؤمنان راستین شدند؛ و فاسقان هر قبیله‌ای، سرپرست امور آنها شدند، دیگر در این شرایط نه کسی بود تا ایشان را از نابود شدن و هلاکت نجات بخشد؛ و نه سرپرستی که مراعات‌شان کند و با دیده‌ی رحمت به سوی ایشان بنگرد؛ و نه کسی پیدا شد تا دلش بسوزد و جگر سوزان آنها را از گرسنگی نجات بخشد و سیر کند! بدین سان، آنان در سرایی تباه شده با خواری به سر می‌بردند؛ و اسیرانی بیچاره و جان‌شینانی غم و اندوه و خوار شده گشتند. بارالها! در واقع، زمان برداشت کشتزار باطل و نادرستی فرا رسید، و به نهایت رسید و پایه و ستونش محکم شد و رانده شدگان [صفحه ۴۰۹] گردآوری شدند، و نسل‌شان زیاد شد، و شاخ و برگ دواندند، و پایه‌های حکومت‌شان استوار و مستقر گردیدند. بارالها! دست توانایی از حق را برای برکندن ریشه و اساس باطل آماده ساز؛ تا بازارش را کساد، و بزرگان‌ش را ریشه کن، و دماغ‌شان را به خاک بمالد؛ تا در نتیجه، باطل مجبور شود چهره‌ی زشتش را پنهان کند، و حق و حقیقت نیز چهره‌ی زیبا و نیکوی خود را آشکار گرداند. خدایا! تمام ستون و پایه‌های باطل را در هم بشکن؛ تمام سپرهایش را دریده، و اجتماع کلمه و اتحادش را پراکنده، و لشکر سنگینش را بی‌ارزش (و خلع سلاح) فرما، تمام پایه‌های بلند و برتری‌اش را به زیر کشیده، و تمام علم‌ها و پرچم‌های برافراشته‌اش را سرنگون، و تمام سبزه‌زارهایش را خشک کن. خدایا! خورشید باطل و تاریک و خاموش گردان، و روشنی‌اش را از بین ببر، و یادش را به فراموشی بسپار؛ به واسطه‌ی حق و حقیقت، سرش را بیفکن؛ و سپاهیان‌ش را پراکنده ساز؛ و دل‌های باطل پرستان را پر از رعب و وحشت کن. خدایا! هیچ باقی مانده‌ای از باطل وامگذار، و همه را نابود ساز؛ تمام ساختمان‌هایش را با خاک یکسان کن؛ تمام حلقه‌های محاصره‌ی آنها را بشکن؛ تمام سلاح‌های باطل را بی‌اثر کن؛ تمام تیزی‌هایش را کند کن؛ تمام چارپایان‌شان را نابود و بیچاره کن؛ و تمام پرچم‌داران‌شان را بر زمین بزن. خدایا! به ما بنمایان که یاران باطل، پس از آن که از یکدیگر جدا نمی‌شدند به بردگی رفته‌اند؛ و پس از آن که با یکدیگر هم سخن و هم پیمان شده بودند، پراکنده گشته‌اند؛ و بعد از غلبه و چیرگی بر امت، سرافکننده و خوار شده‌اند. خدایا! روز عدل و دادگری را به ما آشکار کن، و آن را به ما بنمایان [صفحه ۴۱۰] در حالی که پاینده است و هیچ تاریکی در آن نیست، و روشنیش را بدون هیچ شائبه‌ای به ما نشان بده. و از باران همیشگی آن بر ما نازل، و برکتش را به ما برسان، و هر کسی قصد بدی راجع به او دارد به او بشناسان، و بر تمام دشمنانش پیروز گردان. بارالها! حق را آشکار کن، و صبح و پایان تاریکی‌ها و سرگردانی‌ها را برسان. خدایا! به وسیله‌ی او قلب‌های مرده را زنده گردان، و گرایش‌های پراکنده را گرد هم آور، و نظرات متفاوت را یکی کن، و حدود تعطیل شده‌ات را برپادار، و دستورات دینی و گذاشته شده‌ات را دوباره به جریان بینداز، و گرسنگان را سیر گردان و بدن‌های رنجیده و سختی کشیده را به راحتی برسان همان گونه که زبان ما را به یاد او گویا کردی، و بر قلب ما گذراندی که تو را به خاطر او فرا بخوانیم و دعایش کنیم، و موفق‌مان گرداندی تا مردم را به سوی او فرا بخوانیم، و غافلان را از او دور کنیم؛ محبت و دوستی نسبت به او را در دل ما سکونت دادی، و اشتیاق فراوان به او را در قلب ما قرار دادی، و خوش گمانی به خودت نسبت به برپا شدن دولت او را در دل‌مان گذاشتی. بارالها! بهترین یقین نسبت به او را به ما بده؛ ای تحقق بخش خوش گمانی‌ها! ای راست آورنده‌ی آرزوهای درونی! بارالها! به وسیله‌ی او کسانی را که در مورد او علیه تو حکم می‌کنند، تکذیب کن؛ و به واسطه‌ی او گمان‌های کسانی را که از رحمت تو ناامید و از او مأیوس‌اند، نادرست گردان. خدایا! ما را یکی از سبب‌ها و یکی از علم‌ها و نشانه‌های هدایتش، و یکی از پناهگاه‌هایش، قرار ده؛ و چهره‌های ما را به واسطه‌ی زینت بخشیدن او زیبا گردان؛ و ما را با یاریش مورد اکرام و احترام قرار بده و خیر و نیکی در ما قرار ده تا به وسیله‌ی آن ما را در نظر او قرار دهی؛ و ما [صفحه ۴۱۱] را مورد شماتت و سرزنش کسانی که به نعمت‌های ما حسادت می‌ورزند، و در کمین پشیمان شدن و گرفتار شدن‌مان و نازل شدن عقوبت‌ها هستند قرار مده. پروردگارا! تو به خوبی می‌بینی که دل ما پاک است،

قلب‌مان از پنهان کردن کینه‌ای نسبت به افراد خالی است، و آرزوی گرفتاری و نابودی‌شان را نیز نداریم؛ و می‌بینی آنچه را که برایشان نازل می‌شود از حفظ شدن آنان به وسیله‌ی عافیت؛ و در مقابل، آنان در کمین نشسته‌اند تا فرصتی علیه ما به دست آورند، و غافلگیرانه بر ما هجوم آورند. بارالها! خودت را از راه خویشتن مان به ما شناساندی و عیب‌ها و زشتی‌هایی که ما داشتیم به ما نشان دادی به گونه‌ای که ترسیدیم نگذارند به پاسخ‌گویی آشکار تو دست یابیم. این در حالی است که تو به کسانی که استحقاق ندارند مهربانی و فضل و بخشش می‌کنی؛ و نسبت به کسانی که درخواست نیز نمی‌کنند، خودت شروع به احسانی و نیکی می‌کنی. بدین‌سان، کار ما را بر حسب کرامت و بزرگواری، سخاوت، فضل و منت نهادنت، درست کن. همانا، تو هر کاری بخواهی انجام می‌دهی؛ و به هر چه اراده کنی. حکم می‌کنی. ما به سوی تو اشتیاق داریم، و از تمام گناهان مان توبه می‌کنیم. بارالها! همان کسی را که تنها به سوی تو فرا می‌خواند، و از بین بندگان تو برای برقراری عدل و داد دست به قیام می‌زند، و خود را نیازمند رحمت می‌داند، و احتیاج به کمک تو برای فرمان برداریت دارد؛ همان کسی که ابتداء نعمت را به او مرحمت کردی، و لباس‌های کرامت و بزرگواری خود را بر او پوشانیدی، و دوست داشتن فرمان برداریت را بر دلش افکندی، و از روی محبت جایگاهش را در قلب‌ها محکم گردانیدی، و موفق کردی کارهایی را که مردم زمانه از انجامش خودداری کرده‌اند، انجام دهد؛ و او را [صفحه ۴۱۲] گریزگاه و پناه‌گاهی برای بندگان ستم‌دیده‌ات، یاور کسانی که جز تو یآوری نیافته‌اند، تازه‌کننده‌ی احکام تعطیل شده و فراموش شده‌ی قرآنت، و محکم کننده آن دسته از نشانه‌های دینت که رد شده است، و محکم کننده و برپا کننده سنت‌ها و روش‌های کنار زده شده‌ی پیامبرت - که درود و سلام و رحمت و برکت‌های تو بر او و آل او باد - قرار دادی. خدایا! بدین جهت‌ها، او را در پناه‌گاهی قرار ده تا از شر متجاوزان در امان باشد؛ و دل‌هایی را که از ستم ستمگران دچار اختلاف گشته به سبب او روشن گردان؛ و او را به برترین چیزهایی برسان که قیام‌کنندگان برای عدالت - در بین پیروان پیامبرانت - بدان‌ها دست یافته‌اند. خدایا! کسانی که سهمی برای بازگشت به محبت خودت برای ایشان قرار نداده‌ای را به دست آن حضرت خوار و ذلیل گردان و نیز کسانی را که بنای دشمنی با او دارند خوار کن سنگ عذاب نابودکننده‌ات را به طرف تمام کسانی که قصد دارند با فساد کردن و تباهی دین او را به خواری و بیچارگی بکشانند و امورش را پراکنده کنند رها کن. خدایا! غضب‌نا برای شخصی که طلب‌کننده‌ی خونی برای او نباشد و قوت توانگری برای او نباشد و دشمنی می‌کند با نزدیکان و دوران تو این کارها را به عنوان منتی از تو بر او می‌دانیم، نه این که او بر تو منتی داشته باشد. بارالها! همان گونه که جان خویش را به خاطر تو در تیررس مخالفان قرار داد، و سعی نیکو نموده است به بذل خون خود از برای دفع نمودن از حریم مؤمنان؛ و در رد شر و بدی ستمکاران، بی‌دین شدگان و شک‌کنندگان؛ تا جایی که گناهانی که آشکار شده بود پنهان کرد و چیزهایی را آشکار کرد که دانشمندان دینی پیمان داده [صفحه ۴۱۳] بودند آن چیزها را برای مردم تبیین و روشن کنند و کتمان نکنند؛ ولی آن امور را به فراموشی سپرده بودند! و مردم را تنها به فرمان‌برداری از تو فراخواند، و اینکه کسی از مخلوقات را برای تو شریک قرار ندهد و دستورش را برتر از دستور تو قرار ندهد. افزون بر آن چه گفته شد، تلخی سختی‌ها و رنج‌های خشمی را که قلب را مجروح می‌کند، جرعه جرعه می‌نوشد؛ غم‌هایی را که پیوسته به او می‌رسد، تحمل می‌کند؛ امور دردناکی که تازه به او می‌رسد که هر لحظه تازه‌تر می‌شود؛ غصه‌هایی که در گلوی ماند و از حلقوم فرو نمی‌رود، و پهلوی انسان توان تحملش را ندارد؛ تحمل می‌کند. این‌ها در هنگامی است که به دستوری از دستورات و کارهای تو می‌نگرد، ولی دستش کوتاه است و نمی‌تواند آن دستور دگرگون شده را تغییر دهد و آن گونه که تو دوست داری قرارش دهد. خدایا! با یاریت پشتش را محکم گردان، و توانایی‌اش بده آنچه را نتوانسته انجام دهد از دور کردن خوشگذران‌ها در راه حمایت تو، و نیروی او را از جهت باز شدن دستش با تأیید خودت افزایش بده، ما را از انس گرفتن با او مگریزان (به وحشت مینداز)، آرزویش را - که درستی و اصلاح فراگیر امور مردمش و عدالت آشکار در بین‌شان است - بر باد مده و ناامیدش مساز. خدایا! هنگام حساب و کتاب بندگان، جایگاه او را به خاطر برپایی حکومت راستینت، شرافت‌مند گردان؛ پیامبرت حضرت محمد را -

که درود تو بر او و آل او باد - با دیدن آن بزرگوار و کسانی که فراخوانیش را پذیرفته و دنباله روش بوده‌اند؛ شادمان گردان و به خاطر این که به دستور تو قیام کرده و دستورات را اجرا می‌کنند، ثوابش را افزون و شایسته گردان؛ در زمان زندگانش نیز او را نزدیک و نزدیک خود بگردان، و به بیچارگی و بدبختی ما پس از او رحم کن. [ صفحه ۴۱۴ ] (خدایا!) به ما رحم کن آن گاه که پس از گم کردن روی مبارک او، مجبور به فروتنی در برابر کسانی شویم که با او نابودشان می‌کردیم؛ و کسانی که ما بر ایشان مسلط شده بودیم تا آنها را از نافرمانی آن حضرت باز داریم، بر ما پس از او مسلط شوند؛ رحم کن بر ما که پس از هماهنگی و دوستی و گرد آمدن در زیر سایه‌ی حمایت او، دوباره پراکنده شویم؛ بر ما رحم کن که هنگام از دست دادن، حسرت و تأسف بخوریم که نتوانستیم او را یاری کرده و در پی برپایی حق براییم؛ بدان جهت که قادر به بازگرداندن او نیستیم. خدایا! او را در امان از چیزهایی بدار که برایش می‌ترسیم؛ تیرهای نیرنگی را که کینه‌توزان و بدخواهانش به سوی او (و وزیران و کمک‌رسانان او در راه فرمانبرداری از پروردگارش) پرتاب می‌کنند؛ همان مددکارانی که آنان را اسلحه، دژ، پناهگاه و مونس آن حضرت قرار داده‌ای؛ همان عزیزان و یاورانی که از خانواده و فرزندان‌شان دست کشیده، و وطن را ترک کردند، و از بستر و خواب آرام گذشتند، و تجارت‌ها و بازرگانی خود را رها کردند، و به کسب و کار خویش ضرر و زیان وارد کردند؛ و بدون پنهان شدن از شهرشان در مجالس و محافل عمومی و مهم‌شان پیدایشان نشد؛ و با افرادی که نسبتی نداشتند، به خاطر کمک و یاریشان در کارشان، رابطه دوستی برقرار کردند؛ و نزدیکانی را که سد راه‌شان می‌شدند، کنار گذاشتند؛ و پس از آن همه اختلاف و دشمنی و قطع رابطه در روزگارشان، گروهی تشکیل دادند؛ و همه وسیله‌هایی را که به خار و خاشاک زودگذر دنیا بسته شده بود از بیخ و بن برکنند. بارالها! بدین ترتیب، ایشان را در امان نگهدار، و سایه‌ی حمایت خودت قرار بده؛ و بدی و شر هر یک از بندگانت را که قصد دشمنی با آنان را دارد، از ایشان برگردان؛ و به خاطر فراخوانیش به سوی تو، [ صفحه ۴۱۵ ] سرپرستی خویش را برای آنها زیاد کن؛ و با توفیق و یاری و پیروزی، حمایت‌شان کن؛ و به وسیله حقیقتی که دارند باطل را از کسانی که قصد خاموش کردن نور تو را دارند، نابود گردان. بارالها! به وسیله‌ی ایشان، تمام افق‌های هستی، و تمام گوشه‌ها و اقطار جهان را، پر از داد و عدل و رحم و مهربانی و احسان خودت گردان، و بر حسب کرامت و سخاوت‌مندی و منت‌هایی که نسبت به بندگان عدالت‌مندت داری، به یاران آن حضرت نیز پاداش بده؛ و با ثواب‌هایی که برای‌شان ذخیره کرده‌ای، درجه‌ی ایشان را بالاتر ببر؛ به راستی که تو هر چه را بخواهی انجام می‌دهی، و آنچه را اراده کنی، حکم می‌فرمایی. در کتاب «البلد الامین» این عبارات نیز وجود دارد: و صلی الله علی خیرته من خلقه محمد و آله الأطهار. اللهم انی أجد هذه الندبة امتحت دلالتهما، و درست اعلامها، و عفت الا ذکرها، و تلاوة الحجة بها. اللهم انی أجد بینی و بینک مشتبهات تقطعنی دونک، و مبطنات تقعد بی عن اجابتک، و قد علمت انی عبدک و لا یرحل الیک الا- بزد و انک لا- تحجب عن خلقک الا- أن یحجبهم الأعمال دونک، و قد علمت أن زاد الراحل الیک عزم ارادة یختارک بها، و یصیر بها الی ما یؤدی الیک. اللهم و قد ناداک بعزم الارادة قلبی فاستبقنی نعمتک بفهم حجتک لسانی و ما تیسر لی من ارادتک. اللهم فلا اختزلن عنک و أنا آمک، و لا احتلجن عنک و أنا أتحرکک. اللهم و أیدنا بما نستخرج به فاقه الدنيا من قلوبنا، و تنعشنا من مصارع هوانها و تهدم به عنا ما شید من بنیانها، و تسقینا بکأس السلوة عنها حتی تخلصنا لعبادتک، و تورثنا میراث أولیائک الذین ضربت لهم المنازل الی قصدک، و آنست وحشتهم حتی و صلوا الیک. [ صفحه ۴۱۶ ] اللهم و إن کان هوی من هوی الدنيا أو فتنه من فتنها علق بقلوبنا حتی قطعنا عنک أو حجبنا عن رضوانک، و قعد بنا عن اجابتک. فقطع اللهم کل حبل من حبالها جذبنا عن طاعتک، و أعرض بقلوبنا عن أداء فرائضک، و اسقنا عن ذلك سلوة و صبرا یوردنا علی عفوک و یقدمنا علی مرضاتک، انک ولی ذلك. اللهم و اجعلنا قائمین علی أنفسنا بأحکامک حتی تسقط عنا مؤون المعاصی، و اقمع الأهواء أن تکون مساورة، و هب لنا و طء آثار محمد و آله صلواتک علیه و علیهم، و اللحوق بهم حتی یرفع الدین اعلامه ابتغاء الیوم الذی عندک. اللهم فمن علینا بوطء آثار سلفنا، و اجعلنا خیر فرط لمن ائتم بنا، فإنک علی ذلك قدیر و ذلك علیک یسیر، و أنت أرحم الراحمین، و صلی الله علی



محمد سیدنا و آله الأبرار و سلم. و خداوند، درود پیوسته‌اش را بر برگزیده‌ی مخلوقاتش یعنی حضرت محمد و خاندان پاکش نثار کند. بارالها! این گونه فکر می‌کنم که دلالت این ندبه و زاری محو شده، و نشانه‌های آشکارش کهنه شده، و تنها پاداش و قرائت کردن استدلال به آن مانده. خدایا! من، بین خودم و تو، اشتباهاتی می‌بینم که مرا از تو جدا می‌سازند؛ و مواعی که مرا از اجابت تو باز می‌دارند، و به خوبی می‌دانم که من بنده‌ات هستم، و نیز معلوم است که تنها با زاد و توشه می‌توان به سوی تو کوچ کرد؛ تو، از مخلوقات پنهان نیستی، و این کارهای بندگان است که ایشان را از تو محجوب و محروم می‌سازد. خدایا! به خوبی می‌دانم که توشه‌ی کوچ‌کننده به سوی تو، همان اراده و تصمیم قطعی است که می‌گیری و تو را برمی‌گزیند - تا به سویت بیاید - و بدین وسیله برای رسیدن تو حرکت می‌کند. [ صفحه ۴۱۷ ] بارالها! قلب من، با تصمیم قطعی خود تو را ندا می‌دهد؛ پس نعمت را برایم به سبب فهمیدن حجت پایدار کن، و هر چه ممکن است با اراده‌ی خودت برایم فراهم کن. بارالها! من تو را قصد کردم؛ پس، مرا از خود جدا مساز؛ و من در جستجوی تو هستم، پس مگذار از تو بریده شوم. خدایا! به طوری ما را موفق گردان که فقر و نیاز دنیوی را از قلب‌مان بیرون کنیم؛ و ما را از محل‌های سقوط دنیایی در امان دار؛ و پایه‌های محکم علاقه‌ی به دنیا در درون ما ویران ساز؛ و به ما جامی از جدایی و رهایی از آن بنوشان تا برای بندگی‌ات ما را خالص گردانی. و میراث جاودانه‌ی دوستان خودت را نصیب‌مان کن، همان دوستانی که جایگاه‌هایی برای رسیدن به خودت برای‌شان درست کردی، و وحشت‌شان را تبدیل به انس و آرامش نمودی تا در نهایت به وصال تو رسیدند. خدایا! اگر از خواهش‌ها یا فتنه‌ها و فریندگی‌های دنیایی، باز هم چیزی به دل‌مان چسبیده بود تا ما را از تو جدا سازد یا از رضوان و خشنودیت محروم سازد، و از دستیابی به پاسخ مثبت تو بازمان دارد. خدایا! هر رشته علاقه‌ی دنیایی را که بخواهد ما را از فرمان‌برداری تو برگیرد و جذب دنیا کند، یا قلب‌های ما را از انجام واجبات تو باز داشته و روگردان کند؛ از بیخ و بن برکن. و از جامی به ما بنوشان که از دنیا رها شویم، و صبری به ما بده که ما را به عفو و بخشش تو برساند، و ما را وادارد تا به رضوان و خشنودیت دست یابیم؛ به راستی که اختیار این کارها در دست با کفایت توست. بارالها! ما را چنان کن که خود را وادار به انجام دستورات و احکامت کنیم تا رنج و سنگینی گناهان را نیز از ما بیندازد؛ و هوس‌های مان را از این که همواره به ما حمله‌ور باشند، سرکوب کن؛ و [ صفحه ۴۱۸ ] پیمودن راه و روش حضرت محمد و آل او را - که درودت بر او و ایشان باد - بر ما ارزانی بدار، و بدین سان به ایشان برسیم؛ در نهایت، دین، پرچم‌هایش را برافرازد؛ به امید روزی که نزد تو باشد. بارالها! این منت را بر ما بگذار که آثار و آنچه به جای مانده از گذشتگان (و پیشوایان) مان را ببیمیم؛ و ما را بهترین پیشگامان برای کسانی قرار ده که می‌خواهند دنباله‌رومان باشند. به راستی که تو هم توان این کار را داری، و هم انجام آن برایت آسان است؛ و تو، مهربان‌ترین مهربانان هستی؛ و خداوند، درود و سلام پیوسته‌اش را بر محمد - سرور ما - و خاندان نیک رفتارش، نثار کند. [ ۲۷۵ ] . [ صفحه ۴۱۹ ]

## ستایش مولای‌مان امام زمان از زیارت جامعه‌ی کبیره

### اشاره

مجلسی اول قدس سره، در مورد زیارت جامعه‌ی کبیره می‌گوید: این زیارت، زیارتی کامل برای تمام امامان در حرم هر یک از ایشان است؛ هر گاه قصد زیارت داشته باشی به نیت امامی که به زیارتش رفتی و نیز امامان دیگری که در دور و نزدیک هستند، می‌توانی همگی را زیارت کنی. و اگر در هر زیارت، یکی از امامان علیهم‌السلام را قصد کنی و بقیه را بالتبع قرار دهی بهتر است؛ همان طور که من نیز این گونه نیت می‌کنم. در رؤیایی صادق، امام رضا علیه‌السلام را زیارت کردم که این کار را تأیید و آن را نیکو شمرد. زمانی که به زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشرف شدم و در اطراف آن روضه‌ی مقدسه شروع به مبارزه با

نفس کردم، و به برکت آن امام عزیز، خداوند باب مکاشفه را بر من گشود؛ مکاشفاتی که عقل‌های ضعیف، تحمل شنیدنش را ندارند. در آن عالم مکاشفه - و اگر می‌خواهی بگو بین خواب و بیداری - در حالی که در رواق عمران نشسته بودم دیدم که در سامرا هستم، زیارتگاه آن دو امام علیهما السلام را دیدم که در نهایت ارتفاع و آراستگی است و بر مرقد پاک آن دو بزرگوار پوشش سبز رنگی دیدم که از لباس‌های بهشتیان بود و در دنیا نظیر آن را ندیده بودم. در این حال، مولای مان و مولای همه‌ی مردمان امام زمان صلوات الله علیه را دیدم که پشت به ضریح و رو به درب حرم نشسته است. با دیدن آن حضرت، شروع به خواندن زیارت جامعه با صدای بلند مثل مداحان نمودم؛ پس از پایان زیارت، آن حضرت فرمودند: زیارت خوبی است. عرض کردم: مولای من؛ جانم به قربانت؛ زیارت جد بزرگوارتان است، یعنی زیارتی است که از ناحیه‌ی جد بزرگوارتان امام هادی علیه‌السلام به ما رسیده است، و به قبر آن حضرت اشاره کردم. فرمود: آری؛ وارد شو. پس از ورود. نزدیک درب ایستادم؛ فرمود: پیش بیا. [صفحه ۴۲۰] عرض کردم: مولای من؛ می‌ترسم بی‌ادبی شود، و کفر ورزیده باشم. فرمود: اگر این کار با اجازه ما باشد، اشکالی ندارد. کمی پیش رفتم، و ترسان و لرزان بودم. فرمود: بیا جلو؛ بیا جلو. و آن قدر پیش رفتم که نزدیک حضرتش قرار گرفتم. فرمود: بنشین. عرض کردم: مولای من؛ می‌ترسم. فرمود: نترس. همانند غلام و نوکری که در پیشگاه مولای بزرگوار می‌نشیند، نشستیم. فرمود: راحت باش، و چهار زانو بنشین؛ تو خسته هستی؛ پیاده و پابرهنه آمده‌ای. خلاصه آن بزرگوار نسبت به غلام‌شان الطاف بزرگ نمودند، و گفتگوهای ارزشمندی کردند که توصیف آن و بازگو کردنش ممکن نیست؛ و بیشترش را نیز از یاد برده‌ام. سپس از خواب بیدار شدم و در آن روز شریف، اسباب زیارت فراهم شد، با آن که مدت طولانی بود که راه بسته بود، و موانع بزرگی در این راه ایجاد شده بود؛ به لطف خداوند راه باز شد و آن موانع برطرف گردید، و من توانستم - همان گونه که حضرت فرموده بودند - با پای پیاده و برهنه، به زیارت مشرف شوم. شبی در حرم شریف ماندم، و بارها این زیارت را خواندم، در آن شب در بین راه نیز در حرم مطهر، کرامت‌هایی عجیب؛ بلکه - بهتر بگویم - معجزه‌هایی شگفت‌انگیز برایم آشکار شد که بیانش طول می‌کشد. خلاصه شک ندارم که این زیارت، از امام هادی علیه‌السلام رسیده و امام زمان ارواحنا فداه نیز آن را تأیید فرموده‌اند و بهترین و کامل‌ترین زیارت‌ها است، و پس از خوابی که دیدم، بیشتر اوقات، امامان علیهم‌السلام را با این زیارت یعنی زیارت جامعه زیارت می‌کنم. و در عتبات عالیات، آن بزرگواران را زیارت نکردم مگر با این زیارت و به همین جهت شرح و توضیح اکثر زیارت‌ها را به تأخیر انداختم تا به شرح این زیارت شریف پردازم. [۲۷۶]. [صفحه ۴۲۱]

## زیارت جامعه‌ی کبیره

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «من لا یحضره الفقیه»، و «عیون أخبار الرضا علیه‌السلام»، از موسی بن عبدالله نخعی روایت می‌کند که گفت: به امام هادی علیه‌السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا؛ کلامی بلیغ و رسا به من بیاموز تا هنگام زیارت هر یک از شما عزیزان، بتوانم با آن، شما را زیارت کنم. حضرت فرمودند: هنگامی که به درب حرم مطهر رسیدی بایست و بر یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم گواهی بده؛ یعنی بگو: أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له، و أشهد أن محمدا صلی الله علیه و اله عبده و رسوله. گواهی می‌دهم جز خدا، معبودی نیست؛ یگانه است؛ شریک ندارد؛ و گواهی می‌دهم که حضرت محمد - که درود خدا پیوسته بر او و خاندانش باد - بنده و فرستاده‌ی الهی است. و در حالی که غسل داری وقتی که وارد شدی و قبر شریف را دیدی، بایست و سی مرتبه بگو: «الله أكبر»؛ سپس با آرامش و وقار در حالی که قدم‌هایت را نزدیک به هم بر می‌داری کمی راه برو. در این حال بایست و سی مرتبه: «الله أكبر» بگو؛ سپس به قبر مطهر نزدیک شو چهل بار «الله أكبر» را تکرار کن. تا صد مرتبه تکبیر تمام شود. آن گاه بگو: السلام علیک یا أهل بیت النبوة، و موضع الرسالة، و مختلف الملائكة، و مهبط الوحی، و معدن الرحمة، و خزان العلم، و منتهی اللحم، و أصول الکرم، و قادة الامم، و اولیاء النعم، سلام بر شما، ای اهل بیت نبوت؛

و محل قرار گرفتن رسالت الهی و رفت و آمد فرشتگان، و فرود آمدن وحی و سخن خداوند، و معدن و گنجینه‌ی رحمت خداوند، و خزینه‌داران دانش، و نهایت بردباری، و اساس و بنیان کرامت و بزرگواری، و پیشوایان ملت‌ها، و صاحب اختیاران همه‌ی نعمت‌ها، [ صفحه ۴۲۲ ] و عناصر الأبرار، و دعائم الأخیار، و ساسة العباد، و أركان البلاد، و أبواب الايمان، و امناء الرحمان، و سلاله النبیین، و صفوة المرسلین، و عتره خیره رب العالمین، و رحمه الله و برکاته. السلام علی أئمة الهدی، و مصابیح الدجی، و أعلام التقی، و ذوی النهی، و اولی الحجی، و كهف الوری، و ورثة الأنبیاء، و المثل الأعلى، و الدعوة الحسنی، و حجج الله علی أهل الدنيا و الآخرة و الاولی، و رحمه الله و برکاته. السلام علی محال معرفة الله، و مساكن برکة الله، و معادن حکمة الله، و حفظة سر الله، و حمله کتاب الله، و أوصیاء نبی الله، و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله، و رحمه الله و برکاته. السلام علی الدعاء الی الله، و الأدلاء علی مرضات الله، و المستقرین فی أمر الله، و الثامین فی محبة الله، و المخلصین فی توحید و عنصرهای اصلی نیکوکاران، و پشتیبان‌های نیکوکاران و مدبر امور بندگان و رکن‌های شهرها، و درگاه‌های ایمان، و امینان خدای رحمان، و فرزندان پیامبران، و برگزیده‌ی پیامبران مرسل، و عترت بهترین برگزیده‌ی پروردگار هستی؛ و رحمت و برکات خداوند نیز به طور ثابت و دائمی نثارشان باد. سلام بر امامان و پیشوایان هدایت، و چراغ‌های روشنی‌بخش در تاریکی‌ها، و پرچمداران پرهیزکاری و تقوا، و صاحبان عقل و خرد، و دارندگان ذکاوت، و پناهگاه مردم، و وارثان پیامبران الهی، و نمونه و الگوی والا و برتر، و دعوت نیکو، و حجت‌های پروردگار بر مردم دنیا و آخرت و پیشینیان؛ و رحمت و برکات خداوند نیز به طور ثابت و دائمی نثارشان باد. سلام بر جایگاه‌های شناخت الهی؛ و منزلگاه‌های برکت خداوندی، و معدن‌های حکمت خدا، و نگهبانان راز خداوند، و حاملان علوم و اسرار خداوند، و اوصیای پیامبر خداوند، و فرزندان فرستاده‌ی خداوند - که درود خدا بر او و آل او باد - و رحمت و برکات خداوندی نثارشان باد. سلام بر دعوت‌کنندگان به سوی خدا، و دلالت‌کنندگان بر آنچه مورد رضایت او است؛ همان‌هایی که در اجرای دستور الهی پایدار و پابرجايند، و محبت‌شان نسبت به خدا واقعی و کامل است، و اخلاص دارندگان در توحید و یکتائی خداوند هستند، [ صفحه ۴۲۳ ]

الله، و المظهرین لأمر الله و نهیه، و عبادة المکرمین، الذین لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون، و رحمه الله و برکاته. السلام علی الأئمة الدعاء، و القادة الهداء، و السادة الولاء، و الذادة الحماء، و أهل الذکر و اولی الأمر، و بقیة الله و خیرته، و حزبه و عیبه علمه، و حجته و صراطه، و نوره و برهانه، و رحمه الله و برکاته. أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له، کما شهد الله لنفسه، و شهدت له ملائکته و اولوا العلم من خلقه، لا اله الا هو العزیز الحکیم، و أشهد أن محمدا عبده المنتجب، و رسوله المرتضی، أرسله بالهدی و دین الحق، لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون. و أشهد أنکم الأئمة الراشدون المهدیون، المعصومون المکرمون، المقربون المتقون، الصادقون المصطفون، المطیعون لله، القوامون و امر و نهی خداوند را آشکار می‌گردانند، و بنده‌های گرامی خدايند؛ همانان که در سخن گفتن بر او پیشی نمی‌گیرند و خودشان به دستور او رفتار می‌کنند؛ و رحمت و برکات خداوند، نیز به طور دائم و ثابت نثارشان باد. سلام بر پیشوایان دعوت‌کننده (به سوی حق) و رهبران هدایت‌گر و سروران سرپرست، و دفع‌کنندگان حمایت‌گر (دین) و اهل ذکر و فرمانداران و والیان (از جانب خدا)، و باقی مانده و برگزیدگان الهی؛ و حزب خدا، مخزن دانش او، حجت، راه، نور و برهان و دلیل روشن الهی؛ و رحمت و برکات خدا نثارشان باد. گواهی می‌دهم جز خدا، کسی شایسته برای پرستش نیست؛ یکی است؛ شریک ندارد؛ چنان که خودش نیز در مورد خودش گواهی داده است، و فرشتگان او و دانشمندان واقعی از آفریدگانش نیز بر این معنا گواه‌اند؛ جز او که عزت‌مندی حکیم است، خدایی نیست. گواهی می‌دهم محمد، بنده‌ی انتخاب شده و فرستاده‌ی مورد رضایت الهی است؛ خدا، او را به هدایت و آیین حقیقی خود فرستاد، تا او را بر تمام آیین‌ها پیروز و نمایان کند؛ گر چه مشرکان از این جریان ناخشنودند؛ نیز، گواهی می‌دهم که شما پیشوایان هدایت‌گر، هدایت شده، معصوم، ارجمند، از نظر رتبه و مقام نزدیک به خدا، پرهیزکار، راستگو، برگزیده، مطیع اوامر الهی، اجراکننده‌ی واقعی دستور خدا و بپادارنده‌ی [ صفحه ۴۲۴ ]

بأمره، العاملون بإرادته، الفائزون بکرامته، اصطفاکم بعلمه، و ارتضاکم لغیبه، و اختارکم لسره، و اجتباکم بقدرته، و أعزکم

به‌داده، و خصکم بیرهانه، و انتجبکم لنوره (بنوره)، و ایدکم بروحه، و رضیکم خلفاء فی أرضه، و حججا علی بریته، و أنصارا لدینه، و حفظه لسره، و خزنة لعلمه، و مستودعا لحکمته، و تراجمه لوحیه، و أركاناً لتوحیده، و شهداء علی خلقه، و أعلاما لعباده، و منارا فی بلادہ، و أدلاء علی صراطه. عصمکم الله من الزلل، و آمنکم من الفتن، و طهرکم من الدنس، و أذهب عنکم الرجس، و طهرکم تطهیرا، فعظمتم جلاله، و اکبرتم شأنه، و مجدتم کرمه، و أدمتم ذکره، و وکدتم میثاقه، و أحکمتم عقد طاعته، و نصحتم له فی السر العلانیة، و دعوتم الی سبیلہ بالحکمة و الموعظة الحسنه، و بذلتم آن، و عمل کننده‌ی به اراده‌ی الهی، و رستگاران به کرامت او هستید. خدا شما را از روی آگاهی برگزید، و برای امور پنهانی خود پسندید، و برای رازهای نهانی خود اختیار کرده، شما را با قدرتش انتخاب کرد، و با هدایت خود شما را عزت مند کرد، و دلیل روشنش را به شما اختصاص داد، و برای روشنیش برگزید، و با روح خود تأیید و تقویت کرد، و به عنوان جانشینانش در زمینش پسندید؛ نیز به عنوان حجت‌های او بر بندگانش، یاران آیینش، نگهبانان رازش، گنجینه‌داران دانشش، محل ودیعه نهادن حکمتش، بیان کننده‌ی وحیش برای بیان مقصود وحی، پایه‌های توحیدش، گواهان بر آفریدگانش، نشانه‌های آشکار برای بندگانش، محل نورافشانی در شهرهایش، و راهنمایان به راهش؛ شما را پسندید. خدا، شما را از لغزش حفظ کرد، از فتنه‌ها ایمن داشت، و از هر گونه آلودگی پاک گردانید، و هر گونه پلیدی را از وجود شما دور گردانید، و به خوبی پاک و پاکیزه گردانید؛ لذا، شما جلالش را با عظمت، و شأنش را بزرگ داشتید و کرمش را ثنا گفتید، و یادش را همیشه ادامه دادید، و پیمانش را تأکید نمودید، و قرارداد فرمان برداریش را محکم کردید، و در پنهان و آشکار به انجام نصیحت و خیرخواهی پرداختید، و با حکمت و پند نیکو به راه او دیگران را فرا خواندید، و از [ صفحه ۴۲۵ ] آنفسکم فی مرضاته. و صبرتم علی ما أصابکم فی جنبه، و أقمتم الصلاة، و آتیتم الزکاء، و أمرتم بالمعروف، و نهیتم عن المنکر، و جاهدتم فی الله حق جهاده، حتی أعلنتم دعوتہ، و بینتم فرائضه، و أقمتم حدوده، و نشرتم شرایع أحكامه، و سنتم سنته، و صرتم فی ذلک منه الی الرضا، و سلمتم له القضاء، و صدقتم من رسله من مزی. فالراغب عنکم مارق، و اللازم لکم لاحق، و المقصر فی حقکم زاهق، و الحق معکم و فیکم و منکم و الیکم، و أنتم أهله و معدنه، و میراث النبوة عندکم، و ایاب الخلق الیکم، و حسابهم علیکم، و فصل الخطاب عندکم، و آیات الله لدیکم، و عزائمہ فیکم، و نوره و برهانه عندکم، و أمره الیکم. من والاکم فقد والی الله، و من عاداکم فقد عاد الله، و من أحبکم فقد أحب الله، و من أبغضکم جان و روان خویش در راه رضا و خشنودی او گذشتید. و بر مصایبی که در کنارش بر شما وارد شد شکبیا بودید، و نماز را بر پا داشتید و زکات را پرداختید و امر به معروف کرده و نهی از منکر نمودید، و آن گونه که سزاوار بود در راه خدا جهاد کردید تا این که دعوت او را آشکار، و فرایض او را بیان و حدودش را اقامه نمودید و دستورات احکامش را منتشر ساختید، و روش او را سنت نهادید، و در این بین به سوی خشنودی او سیر کردید و به حکم و فرمان او تسلیم شدید و پیامبران گذشته‌ی او را تصدیق نمودید. پس آن که از راه شما رو گرداند در واقع از دین خارج شده، و ملازم و همراه شما به شما پیوسته، و آن که در حق شما کوتاهی کرده نابود گشت و حق با شماست و در شما و از شما و به سوی شماست، و شما اهل حق و معدن آن هستید، میراث پیامبری در اختیار شماست، و بازگشت آفریدگان به سوی شماست و حساب آنان با شماست، و سخنی که حق و باطل را فیصله دهد در نزد شماست و آیات الهی در پیشگاه شماست. و اوامر و دستورات قطعی خداوند در شما خاندان است و نور و برهان او نزد شماست، و امر او متوجه شماست. هر که ولایت شما را داشته باشد به راستی از ولایت خدا برخوردار است، و هر که به شما دشمنی ورزد به طور قطع به خدا دشمنی ورزیده است و هر که شما را دوست بدارد به یقین خدا را دوست داشته و هر که [ صفحه ۴۲۶ ] فقد أبغض الله، و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله، أنتم الصراط الأقوم، و شهداء دار الفناء، و شفعاء دار البقاء، و الرحمة الموصولة، و الآیة المخزونة، و الأمانة المحفوظة، و الباب المبتلی به الناس. من أتیکم نجی، و من لم یأتکم هلک، الی الله تدعون، و علیه تدلون، و به تؤمنون، و له تسلمون، و بأمره تعملون، و الی سبیلہ ترشدون، و بقوله تحکمون، سعد من والا-کم، و هلک من عاداکم، و خاب من جحدکم، و ضل من فارقکم، و فاز من تمسک بکم، و أمن من لجأ الیکم، و سلم من

صدقکم، و هدی من اعتصم بکم. من اتبعکم فالجنة مأویه، و من خالفکم فالنار مثویه، و من جحدکم کافر، و من حاربکم مشرک، و من رد علیکم فی أسفل درک من الجحیم، أشهد أن هذا سابق لکم فیما مضی، و جار از شما کینه داشته باشد به یقین از خدا کینه ورزیده، و هر که به دامن شما چنگ زده در واقع به (الطاف) خدا چنگ زده است، شما همان راه استوار و راست و گواهان دنیای گذرا و فناپذیر و شفیعان جهان همیشگی آخرت و رحمت و مهر پیوسته و نشانه‌ی ذخیره شده و امانت حفظ شده و همان درگاهی که مردم بدان آزموده می‌شوند، هستید. هر کس نزد شما آید رهایی یابد، و هر کس نیاید نابود می‌گردد، شما به سوی خدا فرا می‌خوانید و بر او راهنمایی می‌کنید و به او ایمان دارید، و تسلیم او هستید و به دستور او عمل می‌نمایید و به راه او ارشاد می‌کنید و طبق فرمایش او داوری می‌کنید. آن که ولایت شما را پذیرفت سعادت‌مند گردید و آن که با شما دشمنی ورزید هلاک و نابود گردید، و آن که منکر شما شد نومید گشت و آن که از شما جدا شد گمراه گشت و آن که به شما چنگ زد رستگار شد، و هر که به شما پناه آورد ایمن شد، و هر که شما را تصدیق کرد سالم ماند و هر که به شما پیوست و ملازم گردید هدایت یافت. هر کس از شما پیروی کرد بهشت جایگاه اوست و هر کس با شما مخالفت کرد دوزخ منزلگاه اوست و هر کس منکر شما شد کافر است و هر کس با شما جنگید مشرک است و هر کس حکم شما را رد کرد در پایین‌ترین بخش دوزخ جای دارد. گواهی می‌دهم که این مقامات در گذشته برای شما بوده و در آینده نیز در [صفحه ۴۲۷] لکم فیما بقی، و أن ارواحکم و نورکم و طینتکم واحده، طابت و طهرت بعضها من بعض. خلقکم الله أنوارا فجعلکم بعرضه محذقین، حتی من علینا بکم، فجعلکم فی بیوت أذن الله أن ترفع و یذکر فیها اسمہ، و جعل صلاتنا (صلواتنا) علیکم، و ما خصنا به من ولایتکم، طیبا لخلقنا، و طهاره لأنفسنا، و تزکیه لنا، و کفاره لذنوبنا، فکنا عنده مسلمین بفضلکم، و معروفین بتصدیقنا ایاکم، فبلغ الله بکم أشرف محل المکرمین، و أعلى منازل المقربین، و أرفع درجات المرسلین، حیث لا- یلحقه لا- حق، و لا- یفوقه فائق، و لا یسبقه سابق، و لا یطمع فی ادراکه طامع، حتی لا یبقی ملک مقرب، و لا نبی مرسل، و لا- صدیق و لا شهید، و لا عالم و لا جاهل، و لا دنی و لا فاضل، و لا مؤمن صالح، و لا فاجر طالح، و لا جبار عنید، و لا شیطان حق شما جاری است، و بدون تردید ارواح شما و نور شما و سرشت شما یکی است، پاک است و برخی از برخی دیگر به ارث برده. خداوند شما را به عنوان نورهایی آفرید آنگاه شما را گرداگرد عرش خود قرار داد تا این که به سبب وجود شما منت نهاد، پس شما را در خانه‌هایی قرار داد که اذن داد بلندمرتبه گشته و نامش در آن‌ها برده شود، و صلوات و درود ما را بر شما و آنچه ویژه‌ی ما گردانید از ولایت شما، باعث پاکیزه بودن آفرینش ما و پاک شدن جان ما و تزکیه‌ی ما و کفاره‌ی گناهان ما، قرار داد. پس ما در پیشگاه او تسلیم برتری شما بودیم، و به تصدیق شما شناخته شدیم، پس خداوند شما را به شریف‌ترین جایگاه گرامی‌شدگان و بالاترین منزل‌ها و مرتبه‌های مقربان و والاترین درجه‌های پیامبران رسانید، به گونه‌ای که هیچ ملحق شونده‌ای به آن نمی‌پیوندد و هیچ برتری‌جویی به آن فائق نیاید، و هیچ پیشی‌گیرنده‌ای بدان پیشی‌نگیرد و هیچ طمع‌کننده‌ای به درک آن طمع نوزد، تا این که هیچ فرشته‌ی مقرب و نه پیامبر مرسل و نه صدیق و نه شهید و نه دانا و نه نادان و نه پست و نه شریف و نه مؤمن شایسته و نه بدکار ناشایسته و نه سرکش عناد پیشه و نه شیطان [صفحه ۴۲۸] مرید، و لا خلق فیما بین ذلک شهید الا عرفهم جلاله أمرکم، و عظم خطرکم، و کبر شأنکم، و تمام نورکم، و صدق مقاعدکم، و ثبات مقامکم، و شرف محلکم، و منزلتکم عنده، و کرامتکم علیه، و خاصتکم لیده، و قرب منزلتکم منه. بأبی أتم و امی و أهلی و مالی و اسرتی، اشهد الله و اشهدکم أنی مؤمن بکم، و بما آمنتم به، کافر بعدوکم و بما کفرتم به، مستبصر بشأنکم، و بضلاله من خالفکم، موال لکم و لأولیائکم، مبغض لأعدائکم و معاد لهم، سلم لمن سالمکم، و حرب لمن حاربکم، محقق لما حققتم، مبطل لما أبطلتم، مطیع لکم، عارف بحقکم، مفر بفضلکم، محتمل لعلمکم، محتجب بدمتکم، معترف بکم، مؤمن بایابکم، مصدق برجعتکم، منتظر لأمرکم، مرتقب لدولتکم، آخذ بقولکم، متمرّد و نه آفریدگانی که در این میان گواهند، نیستند مگر آن که به آن‌ها شناسانده جلالت امر شما را و عظمت منزلت شما را و بزرگی شأن شما را و تمامیت نور شما را و درستی و راستی جایگاه شما را و پابرجا بودن مقام شما را و شرافت موقعیت شما را و

منزلت شما را در پیشگاه او و کرامت شما را پیش او و مخصوص بودن شما را نزد او و منزلت نزدیک شما را به او. پدرم، مادرم و خانواده‌ام و دارایی‌ام و خاندانم فدای شما باد، خدا و شما را گواه می‌گیرم که به راستی من به شما و آنچه شما ایمان آوردید، ایمان دارم و به دشمن شما و آنچه شما بدان کفر ورزیدید کفر می‌ورزم، به شأن شما و به گمراهی مخالفان شما بصیرت و بینش دارم، دوستدار شما و دوستان شما هستم، کینه‌ی دشمنانتان را به دل گرفته و با آنان دشمنی دارم، با آن که با شما از در آشتی آید در صلح و آشتیم و با آن که با شما در جنگ باشد در جنگم، آنچه را شما اثبات کردید من ثابت می‌دانم، و آنچه شما ابطال کردید باطل می‌دانم، پیرو شما هستم، به حق شما عارفم و به فضل و برتری شما معترف هستم، دانش شما را تحمل می‌کنم و پذیرا هستم، و در پناه شما پنهان شده‌ام، به شما معترف و به بازگشت شما مؤمن و رجعت شما را تصدیق‌کننده‌ام. منتظر امر شما، در انتظار دولت شما و گیرنده‌ی گفتار شما، [صفحه ۴۲۹] عامل بأمركم، مستجیر بکم، زائر لکم، لائذ عائذ بقبورکم، مستشفع الی الله عزوجل بکم، و متقرب بکم الیه، و مقدمکم امام طلبتی و حوائجی، و ارادتی فی کل أحوالی و اموری، مؤمن بسرکم و علانیتکم، و شاهدکم و غائبکم، و أولکم و آخرکم، و مفوض فی ذلک کله الیکم، و مسلم فیہ معکم، و قلبی لکم مسلم، و رأیی لکم تبع، و نصرتی لکم معدة، حتی یحیی الله تعالی دینه بکم، و یردکم فی آیامه، و یظهرکم لعدله، و یمکنکم فی أرضه. فمعکم معکم لا مع غیرکم، آمنت بکم، و تولیت آخرکم بما تولیت به أولکم، و برئت الی الله عزوجل من أعدائکم، و من الجبت و الطاغوت و الشیاطین و حزبهم الظالمین لکم، الجاحدین لحقکم، و المارقین من ولایتکم، و الغاصبین لارثکم، الشاکین فیکم، المنحرفین اجراکننده‌ی فرمان شما هستم، به شما پناهنده بوده، زایر شما هستم، به قبور شما پناه گرفته و توسط شما به درگاه خدا شفاعت می‌طلبم، و به وسیله‌ی شما به او تقرب می‌جویم، و شما را پیشاپیش حوایجم و خواسته‌هایم در همه‌ی حالات و کارهایم قرار داده‌ام. من به نهان و آشکار شما، شاهد و غایب شما، اول و آخر شما ایمان دارم، و همه‌ی امورم را به شما واگذارده‌ام، و به همراه شما در آن تسلیم شما هستم، و دلم برای شما تسلیم و پذیرا، و رأیم پیرو شماست و یاریم برای شما آماده است تا آنگاه که خداوند دینش را توسط شما حیات جدیدی ببخشد و شما را در دوران خود بازگرداند، و شما را برای دادگریش آشکار کند و در زمینش قدرت و توانمندی دهد، پس کسی که با شما است فقط با شما است، نه با غیر شما، به شما ایمان آوردم و ولایت و سرپرستی آخرین شما را بسان نخستین شما قبول نمودم، و بیزاری می‌جویم به سوی خداوند متعال از دشمنانتان و از جبت و طاغوت و شیطان‌ها و حزب‌های آنان؛ همان‌هایی که به شما ستم کرده، حق شما را منکر شده، و از ولایت شما خارج شدند، و ارث شما را غصب نموده و درباره‌ی شما به تردید افتاده و از شما منحرف شدند، [صفحه ۴۳۰] عنکم، و من کل ولیجه دونکم، و کل مطاع سواکم، و من الأئمة الذین یدعون الی النار. فثبتنی الله أبدا ما حییت علی موالاتکم و محبتکم و دینکم، و وفقنی لطاعتکم، و رزقنی شفاعتکم، و جعلنی من خیار موالیکم، التابعین لما دعوتم الیه، و جعلنی ممن یقتص آثارکم، و یسلک سبیلکم، و یتهدی بهدیکم، و یحشر فی زمرتکم، و یکر فی رجعتکم، و یملک فی دولتکم، و یشرف فی عافیتکم، و یمکن فی آیامکم، و تقر عینه غدا برؤیتکم. بأبی أئتم و أمی و نفسی و أهلی و مالی من أراد الله بدء بکم، و من وحده قبل عنکم، و من قصده توجه بکم. موالی لا احصى ثنائکم، و لا أبلغ من المدح کنهکم، و من الوصف قدرکم، و أنتم نور الأخیار، و هداة الأبرار، و حجج الجبار، بکم فتح الله، و بکم یختم الله، و بکم ینزل و از هر تکیه‌گاه و دستاویزی که غیر شما هستند و هر اطاعت شونده از غیر شما و از پیشوایانی که به سوی آتش فرا می‌خوانند، بیزارم. از این رو خداوند همواره مرا مادامی که زنده هستم بر ولایت و دوستی و دین شما استوار بدارد و مرا به فرمان‌بری از شما موفق گرداند، و شفاعت شما را روزیم کند، و مرا از بهترین دوستان شما قرار دهد، همان‌هایی که پیروی کردند از آنچه شما به سوی آن دعوت کردید، و مرا از جمله‌ی کسانی قرار دهد که بازگوکننده و در پی آثار شما هست و راه شما را می‌پیماید و به هدایت شما هدایت می‌گردد، و در گروه شما محشور می‌گردد، و دوران شما باز می‌گردد، و در دولت شما به حکومت می‌رسد، و در زمان عافیت شما شریف گردند و در روزگار شما اقتدار یابند و فردای (رستاخیز) به دیدار شما چشمش روشن گردد. پدر و مادرم و جانم و

خانواده‌ام و دارایم فدای شما باد، هر که خدا را اراده کرد به شما آغاز کرد و هر که او را به یگانگی شناخت از شما پذیرفت و هر که او را قصد کرد متوجه شما شد. موالیان من؛ قدرت شمارش ثنای شما را ندارم و با مدح شما هرگز به کنه و حقیقت شما راه پیدا نمی‌کنم، و با توصیف شما هرگز به قدر و منزلت شما نمی‌رسم، و شما نور نیکان و هدایت صالحان و حجت‌های خدای جبار هستید، خداوند به وسیله‌ی شما (عالم هستی را) افتتاح و به توسط شما پایان می‌دهد و به سبب شما [صفحه ۴۳۱] الغیث، و بکم یمسك السماء أن تقع على الأرض الا بإذنه، و بکم ینفس الهم، و یکشف الضر، و عندکم منزلت به رسله، و هبطت به ملائکته، و الی جدکم باران می‌فرستد، و به وسیله‌ی شما آسمان را نگاه داشته تا بر زمین - جز به فرمائش - نیفتد، و به وسیله‌ی شما غصه و اندوه‌ها گشوده و زایل می‌گردد و بیچارگی برطرف می‌شود، و آنچه به پیامبرانش فرو فرستاده و فرشتگان به آن فرود آمده‌اند نزد شماست و به سوی جدتان و اگر زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشد به جای و الی جدکم بگو: و الی أخیک - بعث الروح الأمين. آتاکم الله ما لم یؤت أحدا من العالمین، طأطأ کل شریف لشرفکم، و بخع کل متکبر لطاعتکم، و خضع کل جبار لفضلکم، و ذل کل شیء لکم، و أشرقت الأرض بنورکم، و فاز الفائزون بولایتکم، بکم یسلک الی الرضوان، و علی من جحد ولایتکم غضب الرحمان. بأبی أنتم و امی و نفسی و أهلی و مالی، ذکرکم فی الذاکرین، و أسماءکم فی الأسماء، و أجسادکم فی الأجساد، و أرواحکم فی الأرواح، و أنفسکم فی النفوس، و آثارکم فی الآثار، و قبورکم فی القبور. فما أحلی أسمائکم، و أکرم و به سوی برادرت - روح الأمين برانگیخته شده. خداوند به شما مقاماتی را داده که به هیچ یک از جهانیان نداده است، هر فرد شریفی در برابر شرافت شما سر فرود آورده و هر سرکشی در برابر فرمان شما گردن نهاده است، و هر جبار و زورگویی در برابر فضل و برتری شما فروتن است، و هر چیزی در برابر شما ذلیل و خوار است و زمین به نور وجود شما روشن گشته و رستگاران به ولایت شما رستگار و فایز گشته‌اند، به توسط شما به سوی رضوان و بهشت الهی رهسپار می‌گردند و کسی که منکر ولایت شماست خشم خدای رحمان را فراهم نموده است. پدرم، مادرم، جانم، خانواده‌ام و دارایم فدای شما باد؛ یاد شما در یادآوران و نام‌های شما در میان نام‌ها و جسدهای شما در میان اجساد، و ارواح شما در میان ارواح و جان‌های شما در میان جان‌ها و آثارتان در میان آثار و بارگاه‌های شما در میان قبور. پس چه قدر نام‌هایتان شیرین و [صفحه ۴۳۲] أنفسکم، و أعظم شأنکم و أجل خطرکم، و أوفی عهدکم، و أصدق وعدکم، کلامکم نور، و أمرکم رشد، و وصیتکم التقوی، و فعلکم الخیر، و عادتکم الاحسان، و سجتکم الکریم، و شأنکم الحق و الصدق و الرفق، و قولکم حکم و حتم، و رأیکم علم و حلم و حزم، إن ذکر الخیر کنتم أوله و أصله، و فرعه و معدنه، و مأویه و متناه. بأبی أنتم و امی و نفسی، کیف أصف حسن ثنائکم، و أحصى جمیل بلائکم، و بکم أخرجنا الله من الذل، و فرج عنا غمرات الکروب، و أنقذنا من شفاجرف الهلکات و من النار. بأبی أنتم و امی و نفسی، بمولاتکم علمنا الله معالم دیننا، و أصلح ما کان فسد من دینانا، و بمولاتکم تمت الکلمه، و عظمت النعمه، و ائثلت الفرقة، و بمولاتکم تقبل الطاعه المفترضه، و لکم الموده الواجبه، و الدرجات جانتان گرامی و شأنتان با عظمت و مقامتان بزرگ و نسبت به عهد و پیمان باوفا و در مورد وعده راستگو هستید. سخن شما نور و فرمان‌تان باعث رشد و کمال، و سفارش شما پرهیزکاری و کردار شما خیر و خوبی و روش و عادت شما نیکویی، و احسان و خوی و سرشت شما کرامت و بزرگواری، و شأن شما حق و راستی و مدارا کردن است، و سخن شما حکم حتمی و لازم الاجرا است، و رأی و ایده‌ی شما دانش و بردباری و استوار کردن امور است، اگر یادی از خیر شود شما پایه‌ی نخست آن، ریشه شاخه و معدن و جایگاه و سرانجام آن هستید، پدرم، مادرم و جانم فدای شما باد؛ چگونه ثنای نیکوی شما را توصیف کنم و نعمت زیبای‌تان را بشمارم، و خداوند به توسط شما ما را از خواری بیرون آورد و از غم و اندوه سخت ما را گشایش داد و از وادی پرتگاه نابودی و از آتش نجاتمان داد. پدرم، مادرم و جانم فدای شما باد؛ خداوند وسیله‌ی پیروی از شما معالم دین ما را به ما آموخت و آنچه از امور دنیای ما فاسد بود، اصلاح نمود، و به موالات و دوستی و پیروی شما کلام الهی کامل گشت، و نعمت؛ با عظمت و شکوه گردید و به جدایی الفت بخشید و به وسیله‌ی پیروی و موالات شما طاعت واجب پذیرفته می‌شود و دوستی واجب و

درجه‌های [ صفحه ۴۳۳ ] الرفیعة، و المقام المحمود، و المكان المعلوم عند الله عزوجل، و الجاه العظيم، و الشأن الكبير، و الشفاعة المقبولة. ربنا آمنة بما أنزلت و اتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين، ربنا لا ترع قلوبنا بعد اذ هديتنا، و هب لنا من لدنك رحمة، انك أنت الوهاب، سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا. يا ولي الله، ان بيني و بين الله عزوجل ذنوبا لا يأتي عليها الا رضاكم، فبحق من ائتمنكم على سره، و استرعاكم أمر خلقه، و قرن طاعتكم بطاعته، لما استوهبتم ذنوبي، و كنتم شفعاي، فاني لكم مطيع، من أطاعكم فقد أطاع الله، و من عصاكم فقد عصى الله، و من أحبك فقد أحب الله، و من أبغضكم فقد أبغض الله. اللهم اني لو وجدت شفعا أقرب اليك من محمد و أهل بيته الأخيار، الأئمة الأبرار، لجعلتهم شفعاي، بحقهم الذي أوجب لهم عليك، والا و مقام پسندیده و جایگاه معین در پیشگاه خداوند رحمان و مقام و جاه باشکوه و شأن بزرگ و شفاعت پذیرفته شده برای شماست. پروردگارا؛ ما به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم و از پیامبر پیروی کردیم، پس ما را از گواهان ثبت کن. پروردگارا؛ دل‌های ما را پس از هدایت‌مان منحرف مکن و برای ما از جانب خود رحمتی ببخش، به راستی که تو بسیار بخشنده‌ای، پاک و منزه است پروردگار ما به حقیقت وعده‌ی پروردگار ما محقق خواهد شد. ای ولی خدا، به راستی که میان من و خدای متعال گناہانی است که جز رضایت و خشنودی شما آنها را از بین نمی‌برد، پس به حق کسی که شما را بر راز خود امین قرار داده و تدبیر امور و مراعات حال بندگانش را به شما سپرده و طاعت شما را قرین و پیوسته با طاعت خود قرار داد، که نسبت به گناہان من طلب آمرزش و بخشش کنید و شما شفیعان من باشید، پس من به حقیقت مطیع و فرمان‌بردار شما هستم. هر که از شما فرمان برد در واقع از خدا فرمان برده و هر که از فرمان شما عصیان کند در واقع از خدا عصیان نموده است و هر کس شما را دوست بدارد در واقع خدا را دوست داشته و هر که شما را دشمن بدارد در واقع خدا را دشمن داشته. بار خداوند؛ من اگر شفیعانی نزدیک‌تر به تو جز محمد و اهل بیت برگزیده‌اش - که پیشوایان نیکوکارند - می‌یافتم آنان را شفیعان خود قرار می‌دادم، پس به حق آنها که آن را بر خود لازم شمرده‌ای [ صفحه ۴۳۴ ] أسئلك أن تدخلى فى جملة العارفين بهم و بحقهم، و فى زمرة المرحومين بشفاعتهم، انك أرحم الراحمين، و صلى الله على محمد و آله الطاهرين، و سلم كثيرا، و حسبنا الله و نعم الوكيل [۲۷۷]. از تو می‌خواهم که مرا در گروه اهل معرفت به آنان و حقشان قرار دهی و در زمره‌ی کسانی که به شفاعت آنان مورد رحمت تو قرار گرفته‌اند، وارد سازی؛ زیرا که تو مهربان‌ترین مهربانان هستی، و درود خدا بر محمد و خاندان پاکش و سلام زیاد بر آنان باد و خداوند ما را بسنده است و خوب حمایتگری است.

## پاورقی

- [۱] ثواب این سروده را به روح حجت الاسلام و المسلمین حاج سید علی فاضلی مدرس بلخایی رحمه الله اهدا می‌کنیم.
- [۲] اصول کافی ج ۱ ص ۵۰۲ - ۴۹۷. ارشاد مفید ص ۳۰۷. دلائل الامامة ص ۲۲۲ - ۲۱۶. فصول المهمة ص ۲۶۵ - ۲۵۹. تذكرة الخواص ص ۳۶۲. مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۴۲۰ - ۴۰۱.
- [۳] ارشاد مفید ص ۳۱۳ - ۳۰۷. اصول کافی ج ۱ ص ۵۰۱. فصول المهمة ص ۲۶۱. تذكرة الخواص ص ۳۵۹. مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۴۱۷. اثبات الوصیه ص ۱۷۶، تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۲۱۷.
- [۴] مقاتل الطالبیین ص ۳۵۹.
- [۵] مقاتل الطالبیین: ص ۳۹۵ و ۳۹۶.
- [۶] منتهی الامال بخش زندگانی امام هادی علیه السلام.
- [۷] ارشاد مفید: ص ۳۰۹، الفصول المهمة ابن صباغ مالکی: ص ۲۷۹؛ با اندکی تفاوت، نورالابصار شبلنجی: ص ۱۸۲.
- [۸] الفصول المهمة ابن صباغ مالکی: ص ۲۸۳.
- [۹] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۱۲۹.]



- [۱۰] ارشاد مفید: ص ۳۱۳ - ۳۱۴، الفصول المهمه ابن صباغ مالکی: ص ۲۷۹ - ۲۸۱ و نورالابصار شبلنجی: ص ۱۸۲.
- [۱۱] تتمه المختصر فی اخبار البشر: ج ۱ ص ۳۴۱ - ۳۴۲.
- [۱۲] تتمه المنتهی: ص ۲۴۳.
- [۱۳] تتمه المختصر فی اخبار البشر: ج ۱ ص ۳۴۳.
- [۱۴] تتمه المنتهی: ص ۲۴۴.
- [۱۵] تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۴۹۳، تتمه المختصر فی اخبار البشر: ج ۱ ص ۳۴۴.
- [۱۶] المختصر فی اخبار البشر: ج ۲ ص ۴۲ - ۴۴.
- [۱۷] المختصر فی اخبار البشر: ج ۲ ص ۴۲ - ۴۳، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۹۹، تتمه المنتهی: ص ۲۴۶.
- [۱۸] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۲۴۹.
- [۱۹] تتمه المنتهی: ص ۲۵۲ - ۲۵۴ و المختصر فی اخبار البشر: ج ۲ ص ۴۵.
- [۲۰] برگرفته از ترجمه‌ی کتاب ارزشمند قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم‌السلام: ج ۲، ص ۷۴۰.
- [۲۱] قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم‌السلام: ج ۲، ص ۷۴۳ - ۷۴۱.
- [۲۲] منتهی الآمال.
- [۲۳] کشف الغمه، فصول المهمه، حدیقه الشیعه، ص ۶۱۴، منتهی الآمال: ص ۲۵۵ و ۲۵۶.
- [۲۴] حدیقه الشیعه: ص ۶۸۶.
- [۲۵] همان.
- [۲۶] همان.
- [۲۷] حدیقه الشیعه: ص ۶۸۸.
- [۲۸] چهارده معصوم قاضی زاهدی: ج ۲، ص ۱۴۹.
- [۲۹] بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۱۴۱ - ۱۴۲.
- [۳۰] بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۱۲۹.
- [۳۱] منتهی الامال: ج ۲ ص ۳۷۰.
- [۳۲] منتهی الامال: ج ۲، ص ۳۶۳.
- [۳۳] حلیه المتقین: ص ۳۷.
- [۳۴] ترجمه انوار البهیة: ص ۴۵۳.
- [۳۵] ج ۲، ص ۶۰۹، چاپ مکتبه الصدوق تهران. شیخ صدوق در آغاز کتاب من لا یحضره الفقیه می‌نویسد: من چیزهایی را در این کتاب ذکر می‌کنم که به آن فتوا می‌دهم و آنها را حجت شرعی بین خود و خدای خود می‌دانم؛ ج ۱، ص ۳، چاپ تهران.
- [۳۶] ج، ص ۲۷۷، چاپ منشورات اعلمی تهران.
- [۳۷] ج ۶، ص ۹۵، چاپ تهران.
- [۳۸] علامه‌ی مجلسی رحمه الله در مورد این زیارت فرموده است: زیارت جامعه از نظر سند صحیح‌ترین زیارات و از جهت متن و فصاحت و بلاغت، بهترین زیارات است. (بحارالانوار: ج ۱۰۲، ص ۱۴۴). و مجلسی اول پدر علامه مجلسی می‌فرماید: در مکاشفه‌ای که در حرم مطهر حضرت امیرمؤمنان علی برایم رخ داد، خدمت امام عصر - ارواحنا فداه - مشرف و با صدای بلند زیارت جامعه را خواندم. پس از اتمام زیارت آن حضرت فرمودند: خوب زیارتی است. آن گاه مجلسی اول می‌گوید: من در اکثر اوقات به این

زیارت مداومت دارم و شکی نیست که این زیارت از امام هادی علیه‌السلام است و به تقریر صاحب الزمان علیه‌السلام رسیده و متن آن کامل‌ترین و بهترین زیارات است (روضه‌المتقین: ج ۵ ص ۴۵۱). مرحوم حاجی نوری می‌نویسد: سید احمد رشتی در سفر حج خدمت امام عصر علیه‌السلام شرفیاب شد و آن گرامی به خواندن نافله، زیارت عاشورا و زیارت جامعه سفارش نمود و فرمود: شما چرا نافله نمی‌خوانید؟ نافله نافله نافله. شما چرا عاشورا نمی‌خوانید؟ عاشورا عاشورا عاشورا. شما چرا جامعه نمی‌خوانید؟ جامعه جامعه جامعه (نجم الثاقب ص ۳۴۲، ۳۴۳).

[۳۹] ساعت‌های شنی سر هر یک ساعت یک یا چند سنگریزه به نشانه رأس ساعت از آن خارج می‌گشته است.

[۴۰] زندگانی امام هادی علیه‌السلام: ص ۲۵۷ - ۲۰۶.

[۴۱] رجال شیخ طوسی.

[۴۲] مناقب آل ابی‌طالب: ج ۴، ص ۳۸۹، سفینه البحار: ج ۲، ص ۱۲۱.

[۴۳] کامل بن اثیر: ج ۳، ص ۲۴.

[۴۴] منتهی الآمال: ج ۲، ص ۱۵۷.

[۴۵] وسائل الشیعه: ج ۷، ص ۵۷. بحارالانوار: ج ۲، ص ۹۴.

[۴۶] وسائل الشیعه: ج ۲۷، ص ۱۵۰. بحارالانوار: ج ۳، ص ۸۲.

[۴۷] تحف العقول: ص ۷۱. وسائل الشیعه: ج ۲۷، ص ۴۰. نشانه‌های ظهور امام عصر علیه‌السلام در روایات معصومین علیهم‌السلام، ص ۶۳.

[۴۸] اثنا عشریه حر عاملی، ص ۲۵.

[۴۹] سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۵.

[۵۰] سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۶۶.

[۵۱] سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۲.

[۵۲] اصول اعتقاد اسلامی سید عبدالرضا حجازی.

[۵۳] ارشاد مفید: ص ۳۲۴، اصول کافی: ج ۱، ص ۵۱۲. مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.

[۵۴] رجوع شود به صحیح ترمذی: ج ۹ باب ماجاء فی المهدی علیه‌السلام، صحیح ابی‌داوود: ج ۲ کتاب المهدی، صحیح ابن‌ماجه: ج ۲ باب خروج المهدی، کتاب ینابیع الموده، کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان تألیف محمد بن یوسف شافعی، کتاب نورالابصار تألیف شبلنجی، کتاب مشکوه المصابیح تألیف محمد بن عبدالله خطیب، کتاب الصواعق المحرقة تألیف ابن حجر، کتاب اسعاف الراغبین تألیف محمد الصبان، کتاب فصول المهمه، صحیح مسلم، کتاب الغیبه تألیف محمد بن ابراهیم نعمانی، کمال‌الدین تألیف شیخ صدوق، اثبات الهداه تألیف محمد بن حسن حر عاملی و بحارالانوار تألیف علامه‌ی مجلسی: ج ۵۱ و ۵۲.

[۵۵] اصول کافی: ج ۱ ص ۵۰۵، ارشاد مفید ص ۳۱۹.

[۵۶] ارشاد مفید: ص ۳۱۸.

[۵۷] بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۳۰۴.

[۵۸] ارشاد شیخ مفید.

[۵۹] سوره‌ی یوسف، آیه ۱۱۱.

[۶۰] ظاهراً منظور این دعای امام حسن عسکری علیه‌السلام است «یا کبیر کل کبیر...» مجمع الدعوات ص ۲۷۷. چه خوب است که این دعا را برای یک بار هم که شده بخوانیم، تقریباً به اندازه‌ی دعای کمیل است.

- [۶۱] تاریخ تشیع اصفهان: ص ۱۶۲، به نقل از الشیعه و الحاکمون: ص ۱۵۰.
- [۶۲] حدیقه الشیعه: ص ۶۹۸.
- [۶۳] مظاهر الانوار - چهارده معصوم. قاضی زاهدی: ج ۲، ص ۱۸۷.
- [۶۴] خرائج راوندی، منتهی الآمال.
- [۶۵] خرائج راوندی.
- [۶۶] برگرفته از زندگانی چهارده معصوم علیه‌السلام: ص ۵۶۷: ۵۶۱ نوشته مرحوم عمادزاده.
- [۶۷] عوالم العلوم: ج ۱۱، ص ۵، به نقل از تفسیر اُطیب البیان: ج ۱۳، ص ۲۳۵.
- [۶۸] رجال شیخ طوسی، ص ۴۲۷ به بعد.
- [۶۹] الامام الحسن العسکری علیه‌السلام من المهد الی اللحد: ص ۵۰ - ۲۷۵.
- [۷۰] این رساله در کتاب مناقب: ج ۴، ص ۴۲۴ با نام «المنتقبه» ذکر شده است.
- [۷۱] اعیان الشیعه: ج ۲، ص ۴۱.
- [۷۲] شرح در کتاب خاتمه‌ی مستدرک الوسائل، فایده‌ی پنجم: ص ۶۶۴ - ۶۶۱.
- [۷۳] الذریعه الی تصانیف الشیعه: ج ۴، ص ۲۸۵.
- [۷۴] رجال الکشی: ص ۴۵۱، سفینه البحار: ج ۲، ص ۳۶۸.
- [۷۵] وسائل الشیعه: ج ۱۸، ص ۷۲.
- [۷۶] فلاح السائل سید بن طاووس: ص ۱۸۳ - حیاة الامام العسکری علیه‌السلام: ص ۳۲۵ و ۳۲۶.
- [۷۷] این حدیث را علامه طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاج: ج ۲، ص ۲۶۲ به بعد نقل می‌کند.
- [۷۸] سوره بقره، آیات ۷۸ و ۷۹.
- [۷۹] سوره بقره، آیات ۱۵۹ و ۱۶۰، اقتباس از احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۲۶۵ - ۲۶۲.
- [۸۰] هیئت و نجوم اسلامی: ج ۲، ص ۳۸۵ تاریخ شمسی اسلام.
- [۸۱] نام این دو فرشته در آیه‌ی ۱۰۲ سوره بقره آمده است.
- [۸۲] سوره تحریم، آیه‌ی ۶.
- [۸۳] سوره یوسف، آیه‌ی ۱۰۹.
- [۸۴] سوره کهف، آیه‌ی ۵۰.
- [۸۵] احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۲۵۶ و ۲۶۶.
- [۸۶] اعلام الوری: ص ۳۵۵.
- [۸۷] احتیاج طبرسی: ج ۲، ص ۲۶۷، ۲۶۸.
- [۸۸] مناقب آل ابی طالب: ج ۴، ص ۴۴۰.
- [۸۹] سوره توبه، آیه‌ی ۱۶.
- [۹۰] اصول کافی: ج ۱، ص ۵۰۸.
- [۹۱] اقتباس از ترجمه‌ی ارشاد مفید: ج ۲، ص ۳۴۳ در این مدرک به جای ابوجنید، جنید نوشته شده است).
- [۹۲] دلایل الامامه طبری: ص ۲۷۳.
- [۹۳] اقتباس از بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۲۱۸.

- [۹۴] حدیقه الشیعه، ص ۵۹۲.
- [۹۵] اصول کافی: ج ۱، ص ۵۱۱.
- [۹۶] الهدایه الکبری: ص ۳۴۱؛ به نقل از حیات الامام العسکری علیه السلام: ص ۲۵۸.
- [۹۷] ترجمه‌ی تحف العقول: ص ۵۸۰ و ۵۸۱.
- [۹۸] برگرفته از سیره‌ی چهارده معصوم علیهم السلام: ص ۹۶۹ - ۹۶۷.
- [۹۹] منظور از این سخن این است که فشار طاغوتیان پس از شهادت امام حسن علیه السلام نسبت به شیعیان بیشتر می‌شود. آنها اگر انگشترشان در دست راستشان باشد شناخته می‌شوند و در خطر قرار می‌گیرند. پس تا ظهور امر ما، انگشترها را در دست چپ کنید.
- [۱۰۰] تهذیب شیخ طوسی: ج ۶، ص ۵۲ - با استفاده از کتاب «الامام الحسن العسکری علیه السلام من المهد الی اللحد» (علامه‌ی قزوینی)، ص ۲۸۰ - ۲۷۸.
- [۱۰۱] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام، ج ۲، ص ۷۶۹، به نقل از بحار: ج ۱۰۲، ص ۵۹، ح ۱.
- [۱۰۲] موفق برادر خلیفه و سپهسالار او بوده و خلیفه در آن زمان المعتمد علی الله بود. رجوع شود به بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۳۲۶.
- [۱۰۳] رجوع شود به: بحار الانوار: ج ۵۱، ص ۲ و ۳۴ و ۳۴۳ و ۳۶۶. کتاب الغیبه تألیف محمد بن حسن طوسی: چاپ دوم، ص ۲۴۳ - ۲۱۴. و کتاب اثبات الهداه، ج ۶ و ۷.
- [۱۰۴] اکمال الدین: ص ۴۲۴.
- [۱۰۵] سوره اسراء: آیه ۸۱.
- [۱۰۶] سوره آل عمران، آیه ۱۸ و ۱۹.
- [۱۰۷] سوره قصص، آیه ۵ و ۶.
- [۱۰۸] داستان ولادت حضرت از منابع متعدد نقل کردیم که از آنهاست: اکمال الدین شیخ صدوق: ج ۲، ص ۴۳۳ - ۴۲۴ و بحار الانوار: ج ۵۱، ص ۲۸ - ۱۳.
- [۱۰۹] سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۲۶ - ۲۴.
- [۱۱۰] سوره مریم، آیه ۲۹ - ۳۱.
- [۱۱۱] فاطمه علیها السلام از ولادت تا شهادت، ترجمه دکتر فریدونی: ص ۵۶، به نقل از تجهیز الجیش، دهلوی حنفی و نزهة المجالس: ج ۲، ص ۲۲۷.
- [۱۱۲] بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۲۸.
- [۱۱۳] بحار الانوار: ج ۱۰۴ ص ۱۲۶.
- [۱۱۴] بحار الانوار: ج ۱۰۴، ص ۱۲۱.
- [۱۱۵] اکمال الدین: ج ۲، ص ۴۳۱.
- [۱۱۶] اکمال الدین: ج ۲، ص ۴۳۲.
- [۱۱۷] اکمال الدین: ج ۲، ص ۴۳۲.
- [۱۱۸] «توقیع»: نامه‌ای بود که دوستان، سؤال‌های خویش را بر آن می‌نوشتند و برای هر سؤال، سطرهایی را خالی می‌نهادند تا امام، جواب هر سؤال را آنجا مرقوم دارد. بنابراین، واژه‌ی توقیع، در اصطلاح به این گونه نامه‌ها که سؤال را شیعیان و جواب را امام علیه السلام مرقوم داشته بود می‌گفتند. و در لغت نیز به معنای افزودن چیزی به نامه پس از پایان آن است و چون در این گونه نامه‌ها

سؤال را یک نفر نوشته بود و جواب در سطرهایی بر آن نگاشته می‌شد، «توقیع» گفته شده است.

[۱۱۹] اکمال الدین: ج ۲، ص ۴۳۴.

[۱۲۰] اکمال الدین: ج ۲، ص ۴۳۵، برگرفته از کتاب امام مهدی علیه‌السلام از ولادت تا ظهور: ص ۲۰۳ - ۱۷۲ نوشته‌ی آیت الله فقید سید محمد کاظم قزوینی رحمه الله.

[۱۲۱] بحارالانوار: ج ۵۱، ص ۳۶۰ و ۳۶۱. الغیبه تألیف شیخ طوسی: ص ۲۴۲.

[۱۲۲] فصول المهمه ص ۲۷۱.

[۱۲۳] برگرفته از کتاب شیعه در اسلام، با اندکی تصرف.

[۱۲۴] سوره سباء، آیه ۱۶، (... ذواتی أکل خمط...).

[۱۲۵] اکمال الدین شیخ صدوق: ص ۴۲۳ و کتاب الغیبه شیخ طوسی: ص ۲۱۴.

[۱۲۶] سوره‌ی صافات، آیه ۱۰۲.

[۱۲۷] به سوره یوسف، آیات ۴، ۳۷، ۴۰، ۴۲، مراجعه شود.

[۱۲۸] سوره‌ی اسراء، آیه ۶۰.

[۱۲۹] الدر المنثور: ج ۵، ص ۳۰۶. روح البیان: ج ۱۵، ص ۱۰۰ و تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۴۹.

[۱۳۰] به سیره ابن هشام و سایر کتب تاریخی مراجعه شود.

[۱۳۱] بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۷۹.

[۱۳۲] بحارالانوار: ج ۴۲، ص ۲۰۶.

[۱۳۳] بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۳۶۴.

[۱۳۴] بحارالانوار: ج ۶۱، ص ۲۱۱، در مصدر، به جای «لا یتمثل بی» «لا یشته بی» آمده است.

[۱۳۵] این جمله، اشاره به امامت دروغین جعفر بود که به تحریک رژییم عباسی و به انگیزه‌ی جاه‌طلبی به دروغ، مدعی بود که امامت پس از برادرش، حضرت عکسری علیه‌السلام به او رسیده است.

[۱۳۶] بحارالانوار: ج ۵۱، ص ۱۲.

[۱۳۷] اکمال الدین: ج ۲، ص ۴۳۵، برگرفته از کتاب امام مهدی علیه‌السلام از ولادت تا ظهور: ص ۲۰۳ - ۱۷۲ نوشته‌ی آیت الله فقید سید محمد کاظم قزوینی رحمه الله.

[۱۳۸] خزائن مرحوم نراقی: ص ۳۹۲.

[۱۳۹] خزائن مرحوم نراقی: ص ۳۹۱.

[۱۴۰] خزائن مرحوم نراقی: ص ۳۹۲.

[۱۴۱] این داستان زیبا با تفصیل و به بیان زیباتر در همین بخش خواهد آمد.

[۱۴۲] منتخبات ابن‌العلم دزفولی: ص ۳۸۸ و زندگی‌نامه‌ی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی دستنویس ابن‌العلم: ص ۱۷.

[۱۴۳] یعنی؛ «از خدا به سبب رحمتش طلب خیر می‌کنم تا راهنمایی‌ام کند که عافیت را انتخاب نمایم».

[۱۴۴] یعنی: «پروردگارا! مرا از هم و غم و کینه‌توزی (یا ترس و وحشت) و وسوسه‌های شیطانی دور فرما، به حق رحمت ای ارحم الراحمین».

[۱۴۵] یعنی: «پروردگارا! بر محمد و آل محمد درود فرست و بر ناتوانی ما رحم فرما، و به حق آنها به فریاد ما برس».

[۱۴۶] تشرفات مرعشیه: ص ۳۲ - ۲۳.

- [۱۴۷] سبیل: پیپ، چپق.
- [۱۴۸] یعنی نصف بین کربلا و نجف.
- [۱۴۹] رمل یعنی شن و ماسه بسیار نرم.
- [۱۵۰] یعنی شیر دجیل که مصغر دجله و به معنای نهر کوچک رودخانه است.
- [۱۵۱] منظور قبل از نگارش این تاریخچه.
- [۱۵۲] روزنه‌هایی از عالم غیب: ص ۱۱۵.
- [۱۵۳] حسن بن راشد از اهل کوفه و از یاران و راویان امام صادق علیه‌السلام است. وی کسی است که امام صادق علیه‌السلام در شخصیت او و برادرش حسین بن زراره دعا کرده است او از رجال برجسته شیعه بود. تحفه الاحباب.
- [۱۵۴] مادر مهدی عباسی و مادر بزرگ هارون الرشید، دختر یزید بن منصور است.
- [۱۵۵] تاریخ طبری: ج ۱۰، ص ۱۱۸ و تاریخ الرسل و الملوک: قسم ۳، ص ۷۵۲.
- [۱۵۶] امالی شیخ طوسی: ص ۲۰۶. تظلم الزهراء علیهاالسلام: ص ۲۱۸.
- [۱۵۷] ابوعلی عماری به نام قاسم بن ولید قرشی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام است. وی از امام صادق علیه‌السلام در باب قبله و فضیلت مساجد و در وقت نوافل و در ذبایح و اطعمه و در زیارات روایت‌هایی نقل کرده است، جامع الروات اردبیلی.
- [۱۵۸] مدینه‌الحسین علیه‌السلام: سلسله ۲، ص ۸۲.
- [۱۵۹] بحار الأنوار: ج ۴۵، ص ۳۹۴.
- [۱۶۰] ابوالسرایا به نام «السری بن منصور الشیبانی» به سال ۱۹۹ هجری در عراق بر دولت بنی‌عباس خروج کرد و محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن الحسن بن الحسین علیه‌السلام معروف به ابن طباطبایی نیز با او همراه بود و در مدینه به محمد بن سلیمان بن داوود و در بصره به علی بن محمد بن جعفر و زین بن موسی که بعضی آنها از آل ابی‌طالب بودند حمله کرد و آنها را مغلوب نمود و کارش بالا گرفت. وی مردم را برای ابن‌طباطبا دعوت می‌کرد و بیعت می‌گرفت. او در این اثنا زندگی را بدرود گفت. ابوالسرایا، محمد بن محمد بن یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام به جای او گذاشت و جماعت خود را محفوظ نگاهداشت. مروج الذهب: ج ۳ ص ۴۳۸.
- [۱۶۱] منتخب التواریخ: ص ۵۴۹.
- [۱۶۲] مروج الذهب: ج ۴، ص ۴۴۰.
- [۱۶۳] مروج الذهب: ج ۴، ص ۴۳۹.
- [۱۶۴] بحار الأنوار: ج ۴۸، ص ۳۱۵، سفینه البحار: ص ۵۷۸.
- [۱۶۵] مقاتل الطالبین: ص ۲۰۳. تاریخ کربلا: ص ۱۹۳ - ۱۹۴.
- [۱۶۶] طبری، ابن‌اثیر حوادث سال ۲۳۶.
- [۱۶۷] تاج‌الدین بن علیا نجب معروف به «ابن‌ساعی» خازن کتابخانه متنصر خلیفه ۳۶ عباسی ۶۴۰ - ۶۲۳ بوده، در علم تاریخ تبحر کامل داشت تألیفات زیادی دارد به نام «اخبار الحلاج»، «اخبار الخلفاء»، «اخبار الربط»، «اخبار قضاة بغداد»، «اخبار الوزراء» و غیره به سال ۶۷۴ وفات یافته است. ریحانة الادب: ج ۵ ص ۳۶۵.
- [۱۶۸] احمد بن یوسف قرمانی صاحب «تاریخ اخبار الدول و آثار الأول» سال ۱۰۱۹ در دمشق فوت کرده و در مقبره فرادیس مدفون گردید. ریحانة الأدب: ج ۳ ص ۲۸۸.
- [۱۶۹] ریحانة الادب: ج ۱، ص ۱۶۱.

[۱۷۰] امالی شیخ طوسی: ص ۲۰۹. تظلم الزهرا علیها السلام: ص ۲۱۷.

[۱۷۱] بحار الأنوار: ج ۴۵، ص ۴۰۴.

[۱۷۲] بنا به نقل «تتمة المنتهی» محدث قمی، نخستین معلم پسران متوکل عمر بن بحر جاحظ بود به علت قباحت منظر وی متوکل ده هزار دینار به او بخشید و او را کنار گذاشت و ابن سکیت را به جای او قرار داد. روزی متوکل از وی پرسید که دو پسر من معتز و مؤید بهترند یا حسن و حسین. ابن سکیت شروع کرد به نقل فضائل حسینی. متوکل فرمان داد تا او را اتراک در زیر پای خود افکندند و شکمش را بمالیدند و به همان سبب وفات کرد. به قولی در جواب متوکل گفت: قنبر خادم علی علیه السلام بهتر است از تو و پسران تو. متوکل امر کرد زبانش را از قفا بیرون کشیدند، او را به جهت کثرت سکوت و همت او را ابن سکیت می گفتند. (تتمة المنتهی: ص ۲۳۶).

[۱۷۳] یک- با شیعیان حسین علیه السلام شبانه به کربلا- می رفت، دو- با منتصر پسر متوکل که محبت به آل علی داشت روابط مرموز داشت. سه- معروف بود که لعن یزید را جایز می داند در نتیجه لعن متوکل در قاموس وی جایز می شد.

[۱۷۴] سفینه البحار: ج ۱، ص ۶۳۶.

[۱۷۵] بحار الأنوار: ج ۴۵، ص ۳۹۵.

[۱۷۶] محمد بن حسین اشتهانی، یا اشنانی با نون، یا اشنانی بدون الف، هر سه ضبط شده و این مرد بکوفتی در زندان متوکل محبوس بوده.

[۱۷۷] تتمة المنتهی: ص ۲۴۰. مقاتل الطالبین.

[۱۷۸] بحار الأنوار: ج ۴۵، ص ۳۹۷.

[۱۷۹] بحار الأنوار: ج ۴۵، ص ۳۹۸.

[۱۸۰] مناقب ابن شهر آشوب: ج ۲، ص ۱۹۰.

[۱۸۱] جغرافیائی کربلا: ص ۱۳۴.

[۱۸۲] الشیعة و الحاکمون: ص ۱۵۰.

[۱۸۳] سورهی آل عمران، آیهی ۲۸.

[۱۸۴] سورهی نحل، آیهی ۱۰۶.

[۱۸۵] سورهی غافر، آیهی ۲۸.

[۱۸۶] سورهی بقره، آیهی ۱۹۵.

[۱۸۷] سورهی قصص، آیهی ۱۸.

[۱۸۸] فردوس دیلمی: ج ۲، شماره ۲۱۴۵. کنز العمال: ۱۲ / ۲۳.

[۱۸۹] عمدة الطالب: ص ۲۸۷. مقاتل الطالبین: ص ۴۱۰.

[۱۹۰] برگرفته از تاریخ تشیع اصفهان: ص ۱۷۲ - ۱۶۲.

[۱۹۱] تاریخچهی سامرا: ص ۲۲ به نقل از سیمای سامرا: ص ۱۵۷.

[۱۹۲] موسوعه العتبات المقدسه: ج ۱۲، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

[۱۹۳] تاریخچهی سامرا: ص ۲۳.

[۱۹۴] مآثر الکبراء: ج ۱، ص ۳۹ و ۴۰ به نقل از سیمای سامرا: ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

[۱۹۵] دائرة المعارف بزرگ اسلامی: ج ۵، ص ۴۶۳ به بعد.

- [۱۹۶] ج ۱، ص ۴۰۳.
- [۱۹۷] سیمای سامرا: ص ۱۵۹.
- [۱۹۸] سیمای سامرا: ص ۶۸ - ۵۸.
- [۱۹۹] مؤثر الکبراء: ج ۱، ص ۳۹.
- [۲۰۰] مدرک پیشین: ص ۴۷ به نقل از مروج الذهب. تاریخ مسعودی.
- [۲۰۱] تفصیل حدیث را می‌توانید در بحارالانوار و منتهی الآمال و... مطالعه کنید، ما خلاصه‌ای از آن روایت اعجاز را از مؤثر الکبراء فی تاریخ سامرا، ج ۱، ص ۵۰ نقل کردیم.
- [۲۰۲] صائب تبریزی.
- [۲۰۳] مرحوم محلاتی رحمه الله ۱۴ صفحه از کتابش تاریخ سامرا را مخصوص توصیف این قصر ساخته است، ر. ک، ج ۱، ص ۵۱ به بعد.
- [۲۰۴] خیام نیشابوری.
- [۲۰۵] جوسق، علاوه بر این که نام چندین روستا در جاهای مختلف است، اسم روستایی در ده فرسخی دجیل یکی از شهرهای استان سامرای کنونی نیز می‌باشد.
- [۲۰۶] مؤثر الکبراء فی تاریخ سامرا: ج ۱، ص ۴۶ - ۷۸، در آنجا خیلی دیگر از این خراب آبادها نام برده شده است، به نقل از سیمای سامرا: ۵۸ - ۶۳.
- [۲۰۷] موسوعه العتبات: قسم سامرا، ص ۶۰ - ۲۹، به نقل از سیمای سامرا: ص ۱۵۲ و ۱۵۳.
- [۲۰۸] دیوان خواجه حافظ شیرازی: ص ۸۳.
- [۲۰۹] مجله‌ی حوزه: شماره‌ی ۵۱، ص ۸۴ به بعد.
- [۲۱۰] این سه هدف را آیه‌الله سید رضی شیرازی، از نوادگان مرحوم میرزای بزرگ، از علل مهمی می‌داند که آن بزرگوار را وادار به هجرت از نجف به سامرا ساخت و در خصوص هدف سوم می‌فرماید: «به نظر من، این مهم‌ترین هدف میرزا بود، بنگرید: مجله‌ی حوزه، شماره ۵۰ - ۵۱، ص ۳۵ و عین عبارت‌ها نیز از ایشان است، می‌توانید شرح زندگی میرزای بزرگ را در مجموعه دیدار با ابرار شماره‌ی ۷ بخوانید.
- [۲۱۱] حماسه‌ی فتوا، ویژه‌نامه‌ی جمهوری اسلامی به مناسبت یکصدمین سالگرد رحلت میرزای شیرازی، ص ۳، به نقل از مقدمه‌ی مکاسب، ج ۱، ص ۱۳۴.
- [۲۱۲] مجله حوزه، شماره ۵۰ - ۵۱، ص ۱۹۴ به نقل از «قرارداد رژی»، ص ۲۵.
- [۲۱۳] همان، ص ۱۹۹، به نقل از «میرزای شیرازی» ملحقات، ص ۲۴۱ و.....
- [۲۱۴] همان، ص ۱۹۹، به نقل از «پیکار پیروز تنباکو» ص ۴۲ و...
- [۲۱۵] مجله‌ی حوزه: شماره‌ی ۵۰ - ۵۱، ص ۴۲.
- [۲۱۶] مجله حوزه: شماره ۵۰ - ۵۱، ص ۸۵ به بعد، با تلخیص زیاد و اندکی تصرف.
- [۲۱۷] مجله حوزه: شماره‌ی ۵۰ - ۵۱، ص ۱۲۴، به نقل از معارف الرجال: ج ۱، ص ۸۰.
- [۲۱۸] مجله‌ی حوزه: شماره ۵۰ - ۵۱، ص ۱۲۴.
- [۲۱۹] اعیان الشیعه: ج ۲۳، ص ۱۲۸.
- [۲۲۰] نقباء البشر: ج ۱، ص ۴۳۹.



[۲۲۱] مجله‌ی حوزه: شماره ۵۰ - ۵۱، ص ۱۲۷، ۱۳۳.

[۲۲۲] تاریخ سامرا: ج ۳، ص ۳۲۱.

[۲۲۳] بنگرید؛ دیوان الازری الکبیر، مقدمه، تا ۱۹۸۰ م - ۱۴۰۰ ق، بیروت - کویت، و نیز قرآن الشعر، ناشر محمد علی انصاری، مقدمه، همچنین دائرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۱۴۳، و ج ۲، ص ۸۸.

[۲۲۴] دائرةالمعارف تشیع: ج ۴، ص ۳۶، زیر عنوان تاریخ سامرا، که تنها به یک جلد از آن نظر داشته و باقی را فراموش کرده و گویی خبری از ۹ جلد دیگر نداشته‌اند.

[۲۲۵] مآثر الکبراء فی تاریخ سامرا: ج ۳، ص ۳۴۹، پاورقی، پسر محترم مؤلف در آنجا می‌نویسد: پدرم در تألیف این تاریخ پانزده سال سعی و تلاش کرده است (از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۶۰ قمری) که از آن فراغت یافته است.

[۲۲۶] تاریخ سامرا: ج ۲، ص ۳۲۸.

[۲۲۷] تاریخ سامرا: ج ۲، ص ۳۲۹.

[۲۲۸] همان، ص ۳۳۰.

[۲۲۹] مآثر الکبراء فی تاریخ سامرا: ج ۲، ص ۳۳۰ و نیز نقباء البشر.

[۲۳۰] همان، ص ۳۳۱.

[۲۳۱] همان، ص ۳۳۱ و نیز نقباء البشر.

[۲۳۲] همان، ص ۳۳۲، و نیز شایع السراء.

[۲۳۳] همان، و نیز نقباء البشر.

[۲۳۴] همان، ص ۳۳۳ و نیز شایع السراء و نقباء البشر.

[۲۳۵] همان، ص ۳۳۳، و نیز نقباء البشر و شایع السراء.

[۲۳۶] همان، ص ۳۳۴، و نیز نقباء البشر و شایع السراء.

[۲۳۷] مآثر الکبراء، فی تاریخ سامرا: ج ۲، ص ۳۳۵.

[۲۳۸] همان، ص ۳۲۹، و نیز العراق بین الماضی و الحاضر و المستقبل، ص ۵۱۲ - ۵۳۳، از بزرگوار از بزرگان حوزه سامرا را نام برده است.

[۲۳۹] العراق بین الماضی و الحاضر و المستقبل: ص ۵۳۴.

[۲۴۰] الذریعه: ج ۳، ص ۲۲۵.

[۲۴۱] اقتباس از کتاب سیمای سامرا: ص ۱۷۹ - ۲۱۳.

[۲۴۲] بنا بر آنچه آیه الله العظمی نجفی مرعشی رحمه الله در درس فقه خود بیان داشتند، این تعبیر خوب نیست. به او جعفر تواب بگویند، چرا که او توبه کرده بود.

[۲۴۳] دائرةالمعارف الاسلامیة الشیعیة: ج ۳۱، ص ۱۰.

[۲۴۴] منابع: اعیان الشیعه: ج ۲، ص ۳۷، و ج ۱۰، ص ۵. تاریخ سامرا: ج ۱، ص ۲۳۵، دائرةالمعارف الاسلامیة الشیعیة: ج ۳۱ ص ۱۰.

[۲۴۵] از این بزرگان در کتاب مشاهد العترة الطاهرة، فصل سامرا نام برده شده است، ر. ک، همان، از ص ۱۰۹ به بعد.

[۲۴۶] علاوه بر امالی شیخ، قاموس الرجال: ج ۳، ص ۳۷۹.

[۲۴۷] مآثر الکبراء فی تاریخ سامرا: ج ۲، ص ۳۰۴ به نقل از تاریخ بغداد.

- [۲۴۸] مآثر الکبراء، ج ۲، ص ۳۰۴.
- [۲۴۹] مآثر الکبراء: ج ۲، ص ۳۱۴ و ص ۲۰۵. قاموس الرجال: ج ۱، ص ۲۱۸.
- [۲۵۰] از این سه تن به ترتیب در تاریخ سامرا، ج ۲، ص ۲۲۷، ۲۴۲، ۲۴۸ سخن رفته است.
- [۲۵۱] در خصوص این ۱۱ نفر نیز در تاریخچه‌ی سامرا، ص ۶۸ به بعد به تفصیل سخن رفته است که ما تنها فهرستی را ذکر کردیم همچنان که از ذکر خیلی چشم پوشیدیم.
- [۲۵۲] الغدیر: ج ۱، ص ۹۳. پوشیده نیست که افرادی چون بابک خرم دین قاتل صدها مسلمان بی گناه و شورشگر قسی القلب و افشین و مازیار را نمی‌شود از ستارگان سامرا نامید ولی از آنجایی که در سامرا کشته شده‌اند و در آن سرزمین سر به تیره خاک کشیده‌اند، ما نیز به نقل از تاریخچه‌ی سامرا نام آنها را نیز آوردیم. (برگرفته از سیمای سامرا: ص ۱۴۳ - ۱۴۷).
- [۲۵۳] این افراد عبارتند از: ۱ - شیخ محمود رحمانی ۲ - شیخ عبدالجواد اشرفی ۳ - سید محسن شاهرودی ۴ - سید حسن شاهرودی.
- [۲۵۴] تاریخچه‌ی سامرا: ص ۵۳ به نقل از منتهی الآمال: ص ۲۴۱.
- [۲۵۵] ترجمه‌ی مقاتل الطالبیین: ص ۵۵۲.
- [۲۵۶] همان مدرک پیشین، ص ۵۵۳ به بعد.
- [۲۵۷] قسمت‌هایی از این نامه را نویسنده‌ی «مقاتل الطالبیین» آورده است که بسیار خواندنی است، ر. ک: همان، ص ۵۸۷.
- [۲۵۸] مدرک پیشین، ص ۵۸۸ (به نقل از سیمای سامرا: ص ۶۴ - ۶۶).
- [۲۵۹] اعیان الشیعه: ۲ / ۴۳. تاریخ سامرا، اکثر صفحات. تاریخ یعقوبی: ۲ / ۵۳۶ - ۵۳۵. سفرنامه‌ی ابن بطوطه: ۱ / ۲۲۷. الکرّام البررة: ۲ / ۷۱۴. مجالس المؤمنین: ۲ / ۴۲۳. موسوعه العتبات المقدسه، قسم سامراء: ۱ / اکثر صفحات. وشایح السرافی شأن سامرا: اکثر صفحات. وفيات الاعیان: ۳ / ۳۱۶. مشاهد العترة الطاهرة: ۱۰۱ - ۱۰۸. (برگرفته از دایرةالمعارف تشیع: ج ۱ ص ۹۲ - ۹۴ با اندکی تصرف).
- [۲۶۰] برگرفته از جزوه‌ی سامرا بهشت ویران.
- [۲۶۱] سوره نور، ۳۶.
- [۲۶۲] سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۶.
- [۲۶۳] سوره‌ی صف، آیه‌ی ۸.
- [۲۶۴] صحیفه‌ی مهدیه (جیبی با ترجمه): ۹۹۲ به نقل از المزار الکبیر: ۵۵۲.
- [۲۶۵] صحیفه‌ی مهدیه (جیبی با ترجمه): ۹۹۷ به نقل از مصباح الزائر: ۴۱۳ و المزار الکبیر: ۶۶۰.
- [۲۶۶] صحیفه‌ی مهدیه (با ترجمه وزیری)، چاپ هشتم مرداد ۱۳۸۴، نشر حاذق - قم، صحیفه‌ی مهدیه (با ترجمه‌ی جیبی)، چاپ اول بهار ۱۳۸۵، نشر وثوق - قم.
- [۲۶۷] سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۳.
- [۲۶۸] صحیفه‌ی مهدیه: ۶۱۴ به نقل از مصباح الزائر: ۴۱۸.
- [۲۶۹] مهج الدعوات: ص ۸۲. البلد الامین: ص ۶۵۷.
- [۲۷۰] مهج الدعوات: ۸۲. البلد الامین: ۶۵۷.
- [۲۷۱] شفاخانه‌ی امامان: ۲۲۷.
- [۲۷۲] شفاخانه‌ی امامان: ص ۱۳۳.

[۲۷۳] در کتاب «مکیال المکارم» می‌نویسد: این دعای قنوت، از مولای ما، حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام روایت شده است، و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب «مهج الدعوات» در باب دعاهای قنوت امامان علیهم‌السلام ذکر کرده است، لیکن - بر اساس برخی روایات به نظر می‌رسد که این دعا به وقت خاصی تعلق ندارد؛ گرچه بهتر است در اوقات ویژه و مخصوص و دارای فضیلت پیش‌تر خوانده شود. از روایت سید بن طاووس رحمه الله و دیگر روایات بر می‌آید که این دعا دارای اثری ویژه و کامل برای راندن ستمگر، و گرفتن حق ستم‌دیدگان از ستمگران است؛ به همین جهت، می‌توان از این مطلب استفاده کرد که یکی از فایده‌های این دعا اگر برای درخواست فرج و ظهور و یاری امام زمان علیه‌السلام خوانده شود آن است که ستمگر و بدی و سلطه‌ی او دفع گردد. سید بن طاووس رحمه الله در مورد این دعا می‌فرماید: امام حسن عسکری علیه‌السلام در قنوت خود این دعا را خوانده و به مردم قم - که از موسی بن بغی شکایت کرده بودند - نیز دستور خواندن این دعا را داد. (پایان سخن سید بن طاووس رحمه الله). نویسنده‌ی کتاب «منح البرکات» - که شرحی است بر کتاب «مهج الدعوات» - از کتاب «اعلام الوری فی تسمیة القری» (نوشته‌ی ابوسعید اسماعیل بن علی سمعانی حنفی) نقل می‌کند که: موسی بن بغی بن کلیب بن شمر بن مروان بن عمرو بن غطه؛ از یاران متوکل عباسی لعنه الله و از کارگزاران او بود که بر قم فرمان‌روایی می‌کرد. این خبیث ناپاک، همان کسی است که متوکل ملعون، دستور ویران کردن قبر مولای‌مان حضرت امام حسین علیه‌السلام و تبدیل آن جا به یک مزرعه را؛ به او داد. وی، ستمگری خون‌ریز و حرمت‌شکن، و حاکم قم بود و بیش از ده سال بر مردم این شهر حکم‌رانی می‌نمود. مردم قم به شدت از او می‌ترسیدند، چون به شدت نسبت به پیشوایان بزرگوار علیهم‌السلام عناد می‌ورزید و در میان مردم قم ایجاد فساد می‌نمود و آنها را با قتل و کشتار تهدید نموده و بر این امر مصمم بود. تا آن که از او به امام حسن عسکری علیه‌السلام شکایت کردند، و آن حضرت دستور دادند که مردم قم، «نماز مظلوم» را بخوانند، و موسی بن بغی (حاکم وقت قم) را نفرین کنند و برای نفرین به او این دعا را بخوانند. پس از این مردم قم این کار را انجام دادند، خداوند حتی به اندازه یک چشم بر هم زدن به آن حاکم ستمگر مهلت نداد، و به سختی و مقتدرانه او را نابود کرد. نویسنده‌ی کتاب مزبور می‌گوید: این گفتار نگارنده‌ی کتاب «منح البرکات» را نقل به معنا کردم؛ چون، آن کتاب به زبان فارسی است، وی چگونگی خواندن «نماز مظلوم» را بیان نکرده است؛ در بخش نمازها به بیان «نماز مظلوم» که در کتاب «مکارم الاخلاق» یافتیم، می‌پردازیم. (مکیال المکارم: ۲ / ۸۵). نویسنده‌ی «مکیال المکارم» در بخشی دیگر از کتاب خود می‌گوید: نماز مظلوم بدین صورت است که دو رکعت نماز - با هر سوره‌ای که خواستی - می‌خوانی، و هر قدر توانستی بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام صلوات می‌فرستی؛ سپس می‌گویی: اللهم ان لک یوما تنتقم فیہ للمظلوم من الظالم، لکن هلعی و جزعی لا یبلغان بی الصبر علی أناةک و حلمک، و قد علمت أن فلانا ظلمنی، و اعتدی علی بقوته علی ضعفی، فأسألک یا رب العزّة، و قاسم الأرزاق، و قاصم الجابرة، و ناصر المظلومین، أن تریه قدرتک، أقسمت علیک یا رب العزّة، الساعة الساعة. بارالها! تو، روزی را داری که در آن روز برای ستم‌دیده از ستمگر انتقام می‌گیری؛ لیکن، بی‌صبری و زودرنجی من نمی‌گذارد بتوانم نسبت به مهلت دادن و بردباری تو با ستمگران صبر کنم و تاب بیاورم. خدایا! به خوبی می‌دانی که فلان شخص بر من ستم روا داشته است؛ و با قدرت و توانی که دارد و با توجه به ناتوانی من در برابر او، نسبت به حقوق من تجاوز کرده است. پس ای خدای صاحب عزت! ای تقسیم‌کننده‌ی روزی‌ها! ای کوبنده‌ی زورگویان! ای یاور و پیروز‌کننده‌ی ستم‌دیدگان! از تو درخواست می‌کنم توان و قدرتت را به او بنمایانی و نشان دهی. ای پروردگار عزت‌مند! تو را سوگند می‌دهم که این کار را همین حالا و در همین ساعت، در همین ساعت انجام دهی. مکیال المکارم: ۲ / ۸۶.

[۲۷۴] مهج الدعوات: ص ۸۵. البلد الأمين: ص ۶۶۰ و مصباح المتعجد: ص ۱۵۶ با اندکی تفاوت.

[۲۷۵] البلد الأمين: ۶۶۳. به نقل از صحیفه‌ی مهدیه: ص ۱۵۶ تا ۱۷۱.

[۲۷۶] صحیفه‌ی مهدیه (با ترجمه): ۷۱۵ به نقل از دارالسلام: ۲ / ۴۳.